

## تکالیف بندگان نسبت به امام زمان علیه السلام

### مشخصات کتاب

- سرشناسه : اصفهانی محمدتقی ۱۲۶۲ - ۱۳۰۸ .  
 عنوان قراردادی : مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم .  
 فارسی . برگزیده  
 عنوان و نام پدیدآور : تکالیف بندگان نسبت به امام زمان  
 (علیه السلام) / مولف محمد تقی موسوی اصفهانی ؛  
 مترجم مهدی حائری قزوینی .  
 مشخصات نشر : قم : مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۵ .  
 مشخصات ظاهری : [۵۸۴] ص .  
 شابک : ۲۴۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۹۷۳-۱۰-۹ : ۴۵۰۰۰ ریال  
 چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۱۰-۳ :  
 وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری .  
 یادداشت : چاپ دوم : تابستان ۱۳۸۷ .  
 موضوع : محمد بن حسن (عج) ، امام دوازدهم ، ۲۵۵ ق . --  
 غیبت  
 موضوع : محمد بن حسن (عج) ، امام دوازدهم ۲۵۵ ق -  
 موضوع : مهدویت -- انتظار  
 موضوع : دعاها  
 شناسه افزوده : حائری قزوینی مهدی ۱۳۳۴ - ، مترجم  
 شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)  
 رده بندی کنگره : ۲۲۴BP / الف۶م۶۲۱۶۲۷۰۴۲ ۱۳۸۵  
 رده بندی دیویی : ۴۶۲/۲۹۷  
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۵۱۳-۸۵

### مقدمه ناشر

بسمه تعالی  
 السلام علی القائم المنتظر و العدل المشتھر  
 در جهان امروز که با تبلیغ بی دینی و افکار انحرافی توسط  
 مدعیان جهان تک قطبی و حقوق بشر دروغین، جوانان  
 مسلمان و دیگر ادیان را به بیراهه می کشانند، امید به

منجی موعود و مهدی منتظر، چراغ هدایت پویندگان راه حق و حقیقت خواهد بود. لذا برآن شدیم کتاب گران سنگ مکیال المکارم در فوائد دعا برای حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - تألیف عالم فاضل مرحوم حضرت آیت الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی - رضوان الله علیه - که توسط حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج سید مهدی حائری قزوینی - زید عزه - ترجمه گردیده است، را در پنج جلد و موضوعات مختصر به زیور طبع بیاراییم. امید است در عصر کنونی که انقلاب اسلامی ندای رسایی منادیان دین حق و اسلام ناب محمدی - صلی الله علیه وآله - را به گوش جهانیان رسانده و می‌رساند، انجام وظیفه‌ای کرده باشیم. مدیریت انتشارات مسجد مقدس جمکران

وظایف بندگان نسبت به آن حضرت

وظایف بندگان نسبت به آن حضرت

از وظایف بندگان نسبت به آن حضرت علیه السلام

اول: تحصیل شناخت صفات و آداب و ویژگی‌های آن جناب

اول: تحصیل شناخت صفات و آداب و ویژگی‌های آن جناب

و نیز شناخت علائم حتمیه ظهور او علیه السلام به دلیل عقل و نقل لازم می‌باشد.

اما دلیل عقل

چون آن حضرت علیه السلام امامی است که اطاعتش فرض و واجب می‌باشد، و هر کس که اطاعتش واجب است باید صفاتش را شناخت، تا با شخص دیگری که مقام او را به دورغ و ستم مدعی گردد اشتباه نشود، بنابراین شناخت و دانستن صفات مولایمان حضرت حجّت علیه السلام واجب است. و باید دانست که لازم است صفات خاص آن حضرت شناخته شود آنچه را که از غیر خودش جدا و تشخیص

گردد، به گونه‌ای که بین مدعی راستگو و دروغگو فرق بگذارد، و این پوشیده نیست، و توضیح و بیان بیشتری برای این دلیل در بین گفتار آن شاء الله تعالی خواهد آمد.

### و اما دلیل نقل

شیخ صدوق از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام روایت آورده که فرمود: هر کس در چهار چیز شک کند به تمام آنچه خدای - تبارک و تعالی - نازل فرموده کفر ورزیده است ... یکی از آن‌ها شناختن امام در هر زمان از جهت شخص و صفات او می‌باشد. و نیز مؤید آن است آنچه در کتاب «کمال الدین» به سند خود از امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت آورده که بر منبر مسجد کوفه چنین خطبه خواند: خدایا! به درستی که زمین تو را حجتی بر آفریدگانت باید که آن‌ها را به دین تو هدایت کند، علم تو را به آنان بیاموزد، تا حجتت از بین نرود و پیروان اولیایت - پس از آن که به آن حجت هدایتشان فرمودی - گمراه نشوند، و [آن حجت] یا آشکار است که فرمانبرداری نشود، یا پنهان شده است که در انتظار [هنگام قیام و تشکیل حکومت جهانی اسلام] به سر می‌برد، اگر شخص او [در حال متارکه آنان با مخالفان] در حالی که مردم هدایت شده باشند از [نظر آن‌ها] غایب شود؛ (۱) علم او از آنان غایب نمی‌گردد، و آداب او در دل‌های مؤمنین بر جای می‌ماند، پس آن‌ها آداب او را به کار می‌بندند. (۲) می‌گوییم: آداب جمع داب است، و آن - چنان که در کتاب «قاموس» آمده - شأن و عادت می‌باشد، بنابراین یا معنی عبارت آن است که: ثبوت عادت و اوصاف پسندیده آن حضرت در دل‌های آنان سبب می‌گردد که به آنچه خوشایند آن جناب است عمل کنند - اگر لام برای تعلیل باشد - و یا بدین معنی است که: آداب آن حضرت در دل‌های مؤمنین ثبت گردیده، و آن‌ها اعمالی انجام می‌دهند که مانند آداب و اعمال شریف او است - که در این صورت لام به معنی باء خواهد بود - چنان که در بعضی از روایات آمده و مؤمنین

در زمان غیبت امام عصر - عَجَلَّ اللهُ فرجه الشریف - کارهای نیک را انجام می‌دهند تا به آداب آن جناب درآیند، و به صفات آن بزرگوار متّصف گردند، پس لام - بنابر این معنی - برای غایت و نتیجه است. و هر کدام از این دو معنی باشد مطلب را ثابت می‌کند این که ثبوت آداب و اخلاق آن حضرت در دل از صفات مؤمنین و لوازم ایمان است. و نیز شاهد بر آنچه گفتیم شدّت اهتمام پیغمبر و امامان علیهم السلام در هر زمان به بیان صفات و ویژگی‌های خاص آن حضرت است که او را حتی از امامان دیگر متمایز می‌نماید تا چه رسد به مردم دیگر، چنان که بر پژوهشگر پوشیده نیست، و این فقط بدین خاطر است که شناخت صفات و ویژگی‌های آن جناب بر همه مردم لازم است، و جهت آن ظاهر است و آن انگیزه‌های فراوان ریاست‌طلبان بر ادعای دروغین منصب آن جناب می‌باشد، و قوی‌ترین دلیل بر چیزی، تحقق یافتن آن است، بنابراین بر هر مؤمنی واجب است که امام زمانش را با صفات خاص و آداب مخصوصش بشناسد تا با ادعای شخص ملحدی که لایق آن مقام منیع نیست به شبهه نیفتد، و در دلش تردیدی راه نیابد. و ما در این کتاب آنچه که برای خردمندان بسنده است در این باره آورده‌ایم، بر تو باد که در بخش‌های کتاب، یک به یک دقت کنی و خداوند به راه راست هدایت می‌کند.

### توجه

در آغاز این کتاب، بخشی را در مورد وجوب شناخت آن حضرت قرار دادیم، و در آن جا منظور، بیان وجوب شناخت شخص آن حضرت بود که باید نام و نسب شریفش را بشناسیم، و این که اعمال جز با معرفت امام علیه السلام تمام نمی‌گردد، و در این جا مقصود، اثبات وجوب شناخت صفات و آداب آن جناب فی الجمله می‌باشد، پس از این نکته غافل مباش.

و بر وجوب شناخت مولایمان - صلوات الله علیه - به هر دو وجه اضافه بر آنچه گذشت - روایات و اخبار بسیاری دلالت می‌کند، از جمله:

- ۱- در اصول کافی به سند صحیحی از زراره از حضرت امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: امام خودت را بشناس که اگر او را شناختی بر تو زیان نرساند که این امر پیش بیفتد یا تأخیر یابد. (۳)
- ۲- و در همان کتاب به سند خود از فضیل بن یسار آورده که گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای - تبارک و تعالی - : «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (۴)؛ روزی که هر مردمی را به امامشان فرا می خوانیم. پرسیدم، فرمود: ای فضیل! امام خود را بشناس که اگر امامت را شناختی پیشتر شدن این امر یا به تأخیر افتادن آن، بر تو زیان نرساند، و هر کس امام خود را بشناسد سپس پیش از آن که صاحب این امر قیام کند بمیرد، به منزله آن است که در ارتش آن حضرت نشست باشد، نه، بلکه به منزله کسی است که زیر پرچمش نشسته باشد. راوی گوید: بعضی از اصحاب آن حضرت گفتند: به منزله کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه وآله به شهادت رسیده باشد. (۵)
- ۳- و نیز در آن کتاب به سند صحیحی از فضیل بن یسار آورده که گفت: شنیدم حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس بمیرد در حالی که امامی نداشته باشد، مردنش مردن جاهلیت است، و هر آن که در حال شناختن امامش بمیرد او را زیان نرساند که این امر (= دولت آل محمد صلی الله علیه وآله) پیشتر شود یا به تأخیر افتد، و هر کس بمیرد در حالی که امامش را شناخته چنان است که در خیمه قائم علیه السلام با آن حضرت باشد. (۶)
- ۴- و در همان کتاب در خبر صحیحی از عمر بن ابان آمده که گفت: «شنیدم حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود: نشانه را بشناس که اگر علامت را شناختی تو را ضرر نزند آن که این امر جلوتر شود یا تأخیر افتد، به درستی که خدای - عزوجل - می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»؛ روزی که هر مردمی را به امامشان فرا می خوانیم پس هر آن که امام خودش را بشناسد همچون

کسی خواهد بود که در خیمه امام منتظر باشد». (۷) می‌گوییم: این‌که فرمود: «نشانه را بشناس» در مورد شناختن امام کلمه جامعی است، و سخنان بزرگان سخن بزرگ می‌باشد، توضیح این‌که: منظور از نشانه چیزی است که صاحب آن از غیر خودش امتیاز داده شود به گونه‌ای که هر کس نشانه‌اش را شناخت به اشتباه نیفتد، و نشانه امام یا به نسب او برمی‌گردد و یا به بدن او یا به علم و اخلاق او یا به ویژگی‌های هنگام ظهورش، نشانه‌های حتمی‌ای که امامان معصوم‌علیهم‌السلام خبر داده‌اند ارتباط دارد. و علائم امام‌علیه‌السلام ظاهر شدن معجزه بر دست او است، و شخص پوینده راه شناخت، هرگاه نشانه امام را دانست امامش را اشتباه نمی‌کند هر چند که مدعیان دروغین منصب او زیاد باشند. و از همین روی فرموده‌اند: «به درستی که امر ما از آفتاب روشن‌تر است» و «همچون روز هیچ‌گونه پوشیدگی در آن نیست.» پس بحمدالله وجوب شناخت صفات و نشانه‌ها و اخلاق و دلایل آن حضرت واضح گشت چون معرفت نسبت به آن جناب به این وسیله حاصل می‌شود. اکنون که این را دانستی، می‌گوییم: بدون تردید مقصود از شناختی که امامان ما - که درودها و سلام‌های خداوند بر ایشان باد - تحصیل آن را نسبت به امام زمانمان امر فرموده‌اند، مقصود شناختن آن حضرت است آن چنان‌که هست، به گونه‌ای که سبب سالم ماندنمان از شبهه‌های ملحدین گردد، و مایه نجاتمان از گمراه ساختن مفتریان گمراه‌کننده شود، و چنین شناختی جز به دو امر حاصل نمی‌گردد؛

یکی: شناختن شخص امام‌علیه‌السلام به نام و نسب.  
دوم: شناخت صفات و ویژگی‌های او.  
و به دست آوردن این دو شناخت از اهمّ واجبات می‌باشد. واجب بودن شناخت اول واضح است، و اضافه بر آنچه در بخش اول کتاب گذشت بر آن دلالت دارد روایتی که شیخ اجل محمد بن ابراهیم نعمانی به سند خود از عبدالله بن ابی‌یعفور آورده که گفت: به حضرت امام صادق‌علیه‌السلام

عرضه داشتیم: مردی شما را دوست می‌دارد و از دشمنتان بیزاری می‌جوید، و حلال شما را حلال و حرام تان را حرام می‌شمارد، و معتقد است که این امر [امامت] بین شما هست و به غیر شما بیرون نرفته، جز این که گوید: آن‌ها در بین خود اختلاف کرده‌اند، و آن‌ها ایند امامان زمامدار، و هرگاه بر یک تن از خودشان متفق گردند و بگویند: این است [آن صاحب امر] ما نیز خواهیم گفت: همین است، امام صادق علیه السلام فرمود: اگر [این مرد] بر همین باور بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است. (۸)

و به طریق دیگری از سماعة بن مهران (۹) از امام صادق علیه السلام؛ و طریق دیگری از حمران بن اعین (۱۰) از امام صادق علیه السلام مانند این سخن روایت آمده. پس در این حدیث دقت کن که چگونه شناختن شخص امام را به نام و نسب واجب شمرده، و به کم‌تر از این بسنده نکرده است، و همین مقدار بیان برای جویندگان کافی است. و اما واجب بودن شناخت صفات و ویژگی‌های امام علیه السلام؛ چون ما به خاطر این که به دیدار مولایمان و امام زمانمان مشرف نشده‌ایم از شناختن آن حضرت به صورت محروم مانده‌ایم، بنابراین اگر کسی در این زمان ادعا کند که من صاحب الزمان هستم. راست و دروغش را جز به دو امر نمی‌توان دانست: یکی آشکار شدن معجزه به دست او، و دیگر ظاهر شدن نشانه‌هایی که ائمه اطهار برای امام قائمی که در انتظارش هستیم بیان کرده‌اند. پس هرگاه فرد مؤمن آن نشانه‌ها را شناخت و از آن مکاری که برای آن حضرت هست آگاه گردید به هر صدایی گوش نخواهد داد، و بین راستگو و دروغگو فرق خواهد گذاشت. از همین روی مولایمان حضرت صادق علیه السلام به عمرو بن ابان - که از اصحاب برجسته آن جناب بود - فرمود: نشانه را بشناس ... چون اگر نشانه را شناخت دیگر پس از هدایت شدن گمراه نخواهد شد، و به فریب کاران تمایلی نخواهد یافت. و شگفت‌آور است که یکی از شرح‌کنندگان کافی در معنی حدیث فوق چنین گفته: مراد از نشانه، امام است چون که او علامتی است که به آن، احوال

مبدا و معاد و قوانین شرعی شناخته می‌شود. ای کاش می‌دانستم که چه چیزی او را به این توجیه کشانده، و لفظ را از آنچه حقیقت در آن است بازداشته!! و چون جریان حضرت قائم‌علیه السلام از بزرگ‌ترین و شگفت‌انگیزترین امور است، و مقام حضرتش از والاترین و منیع‌ترین مقامها می‌باشد، به گونه‌ای که پیغمبر اکرم و جانشینانش در بسیاری از روایات به او افتخار نموده، و فرموده‌اند: «مِنَّا مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةِ»؛ مهدی این امت از ما است. می‌بایست ویژگی‌های او و نشانه‌های ظهورش از بهترین صفات و روشن‌ترین نشانه‌ها باشد، به طوری که بر هیچ کس از مردان و زنان و شهر نشینان و صحرائنشینان پوشیده نماند، و می‌بایست که آن نشانه‌ها و صفات برخلاف معمول و عادت‌ها و خارق آن‌ها باشد و بدین ترتیب بین ادعاهای راستین و دروغین فرق ایجاد کند و آن نشانه‌ها در سخنان امامان برحق‌علیهم السلام بیان شده باشد و این مطلب به حکم عقل و نقل روشن است و بر اهل خرد و فضل پوشیده نیست. شاهد بر آنچه ادعا کردیم و توضیح آنچه قائل شدیم، روایاتی است که از امامان‌علیهم السلام در ذکر آن علامت‌ها و بیان صفات و ویژگی‌های حضرت قائم‌علیه السلام رسیده، از درخشندگی نورش در زمان ظهور، ندهای عمومی روشن، صیحه ترسناکی که علی انجام می‌شود، ابری که بر سر آن جناب سایه می‌افکند و اعلام می‌دارد: «این همان مهدی خلیفه خداست از او پیروی کنید» و پاسخ دادن خورشید و ماه به فرا خواندن آن حضرت، برطرف شدن دردها و بیماری‌ها از مؤمنین به برکت او، ظاهر شدن سنگ و عصای موسی‌علیه السلام به دست آن بزرگوار، و غیر این‌ها ... که بسیاری از آن‌ها را در بخش چهارم همین کتاب پیش‌تر یادآور شدیم، و علمای ما - که خداوند از جهت خدمتشان به اسلام و اهل آن بهترین پاداششان دهد - آن روایات را در کتاب‌هایشان آورده‌اند. و به آنچه یادآور شدیم مولایمان حضرت ابو جعفر باقرعلیه السلام توجه داده، در حدیثی که در بحار به نقل از نعمانی روایت آمده که فرمود: تا آسمان‌ها و زمین آرامند شما هم



آرام بمانید - یعنی بر کسی خروج مکنید - چون به درستی که در امر شما پوشیدگی نیست، آگاه باشید که آن، آیتی از خدای - عزوجل - می‌باشد، از مردم نیست، توجه کنید که آن از خورشید روشن‌تر است بر هیچ نیک و بدی مخفی نمی‌ماند، آیا صبح را می‌شناسید؟ راستی که آن امر همچون صبح است، پوشیدگی در آن نیست. (۱۱)

و در اخبار دیگری که از امامان علیهم السلام روایت شده است. و از جمله روایاتی که بر وجوب تحصیل این دو شناخت، با صراحت دلالت دارد روایتی است که در تفسیر البرهان از معاویه بن وهب از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: به درستی که بهترین و واجب‌ترین فریضه‌ها بر انسان، شناخت پروردگار و اقرار به بندگی او است، و مرز شناخت، آن است که خداوند را بشناسد این‌که هیچ معبود حقی جز او نیست و هیچ‌گونه مثل و مانندی ندارد، و بداند که او قدیم پایدار موجود است بدون فقدان، موصوف است بی آن‌که شبیه و نظیر و باطل کننده‌ای داشته باشد، هیچ چیز به مثل او نیست و او است شنوای بینا. و پس از آن، شناخت فرستاده خدا است و گواهی دادن به پیغمبری او، و کم‌ترین مرتبه شناخت رسول، اقرار به پیغمبری او است و این‌که آنچه از کتاب یا امر و نهی آورده از خدای - عزوجل - می‌باشد، و بعد از آن، شناختن امامی است که با نعت و صفت و نامش در حال سختی و راحتی به او اقتدا می‌نمایی. و کم‌ترین درجه شناخت امام آن است که [دانسته شود] او - به جز نبوت - همتای پیغمبر صلی الله علیه و آله است، و امام، وارث پیغمبر است، و اطاعت امام اطاعت خداوند و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و تسلیم بودن به او در همه امور، و مراجعه کامل به او و پذیرش گفته او از مراتب شناخت می‌باشد، و بداند که امام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی ابن ابی طالب است، و بعد از او حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی، و پس از

او علی بن محمد و بعد از علی پسرش حسن، و حجّت از فرزندان حسن علیهم السلام می‌باشد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای معاویه در این مورد برای تو اصل و قاعده‌ای قرار دادم پس بر آن عمل کن ... (۱۲).

دوم: رعایت ادب نسبت به یاد او

دوم: رعایت ادب نسبت به یاد او

به این که مؤمن، آن حضرت علیه السلام را یاد نکند مگر با القاب شریف مبارکش، مانند: حجّت، قائم، مهدی، صاحب الامر، صاحب الزمان و غیر این‌ها، و ترک تصریح به نام شریف اصلی آن حضرت که اسم رسول خدا صلی الله علیه و آله است: «م ح م د» و علمای ما - که خدای تعالی رحمت شان کند - در حکم نام بردن مولایمان حضرت مهدی علیه السلام به نام اصلی، اختلاف کرده‌اند. بعضی از آن‌ها به طور کلی - جز در حال تقیه - آن را جایز نشمرده‌اند مانند محدث عاملی در کتاب وسائل (۱۳) و برخی به طور مطلق آن را ممنوع دانسته‌اند، چنان که ظاهر آن‌ها از دو شیخ اقدم مفید و طبرسی - قدس سرهما - حکایت شده همین نظر است. و بعضی به طور مطلق آن را حرام شمرده‌اند مگر در دعاهای رسیده از معصومین علیهم السلام و این نظر اسماعیل بن احمد علوی عقیلی طبرسی قدس سره است که در کتاب کفایة الموحّدین بیان کرده است و برخی آن را جایز ولی مکروه دانسته‌اند، مانند شیخ محقق انصاری قدس سره. و عده‌ای حرام بودن را به نام بردن در محافل و مجامع اختصاص داده‌اند نه در موارد دیگر مانند: سید محقق میرداماد و دانشمند مدقق نوری - قدس سرهما - و بعضی حرمت را به زمان غیبت صغری اختصاص داده‌اند، و من گوینده‌ای بر این قول نمی‌شناسم ولی از سخن فاضل مجلسی در بحار (۱۴) چنین ظاهر می‌شود که کسی این قول را داشته است و خدا دانا است. و ممکن است این قول را به نظر اول باز گرداند به جهت شدت تقیه در زمان غیبت صغری، چنان که پوشیده نیست. و به هر حال تحقیق سخن

در این باره این‌که: یاد کردن نام شریف معهود آن حضرت بر چند گونه تصور می‌شود؛

### گونه اول

یاد کردن آن در کتاب‌ها، که در جایز بودن آن تردید نیست به حکم اصل، و به جهت این‌که دلایل منع شامل آن نمی‌شود، و نیز به جهت آن‌که خواهیم دید که شیوه پیشینیان صالح و علمای عامل مان - که رضوان خداوند بر همه آنان باد - از زمان شیخ کلینی تا زمان ما این‌طور بوده که نام آن حضرت علیه السلام را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند، بدون این‌که کسی بر آنان اعتراض نماید.

### گونه دوم

یاد کردن آن جناب با اشاره و کنایه، مانند این‌که گفته شود: اسم او اسم رسول خدا صلی الله علیه وآله است و کنیه‌اش کنیه آن حضرت می‌باشد. این نیز جایز است به همان ادله‌ای که در گونه نخستین گذشت، به اضافه روایات متعددی که از طریق شیعه و سنی از پیغمبر صلی الله علیه وآله رسیده که در آن‌ها تصریح فرموده به این‌که: مهدی از فرزندان من است، نام او نام من و کنیه‌اش کنیه من می‌باشد. و باید دانست که جایز بودن در این مورد و گونه اول به غیر حال ترس اختصاص دارد، زیرا که حالت ترس از جمله عناوین عارضی است که مایه حرام شدن هر جایز می‌باشد چنان‌که پوشیده نیست.

### گونه سوم

یاد کردن آن حضرت در دعا و مناجات، به طوری که عنوان نام بردن در محافل و مجامع را نداشته باشد. ظاهراً در این صورت نیز جایز است، به جهت این‌که دلایل جواز - که در گونه هفتم خواهی دید - در این قسمت جریان دارد، اضافه بر ورود آن در بعضی از دعاها و تعقیبات، ولی احوط آن

است که ترک گردد، مگر این که در روایت صحیحی رسیده باشد، (خوب دقت کنید).

### گونه چهارم

یاد کردن آن حضرت در مجامع و غیر آنها به طور سری و در دل، و حق آن است که در این صورت نیز جایز باشد، به جهت این که دلایل منع از این قسمت منصرف است، پس اصل و دلایل جواز بدون معارض باقی می ماند، اضافه بر روایتی که در مستدرک با سندی از حذیفه بن الیمان آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خبر وصف حضرت مهدی علیه السلام فرمود: «و او است که به طور آشکارا پیش از قیامش کسی نامش را نبرد مگر کافر به او». (۱۵) و نیز مؤید این اختصاص یافتن حرمت به آن در مورد اجماعی که محقق داماد آن را نقل کرده که: «بطور علنی و آشکار نامش را برند». و سخنش خواهد آمد.

### گونه پنجم

یاد کردن این اسم شریف در مواقع ترس، مانند: محافل و مجالس دشمنان دین که تقیه با آنان واجب است، و هیچ اختلافی از هیچ یک از متقدمین و متأخرین در حرمت این قسم نیست، و نیز تمام دلایل تقیه بر آن دلالت دارد، و هم چنین احادیث منع از نام بردن، همگی شامل این قسم می شود.

### گونه ششم

یاد کردن نام آن حضرت در مجالس که ترس و تقیه ای در آنها نیست، و این گونه است که معرکه آرا و جای بحث و گفتگو می باشد. و مختار نزد من، قول به حرمت آن است، موافق با رأی شیخ صدوق و مفید و طبرسی و محقق داماد و علامه مجلسی و محقق نوری - قدس سرهم - بلکه در گفتار محقق داماد اجماع بر آن نقل گردیده، و در سخن بعضی دیگر شهرت این قول حکایت شده، به دلیل اخبار

صحیح، معتبر و مستفیض، بلکه از لحاظ معنی در حدّ تواتر.  
از جمله:

۱ - شیخ صدوق رحمه الله به سند صحیحی از ابوهاشم جعفری روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت ابوالحسن العسکری (امام هادی علیه السلام) می فرمود: «جانشین بعد از من پسر من حسن است، پس چگونه خواهید بود در جانشین پس از جانشین؟ راوی گوید: عرضه داشتم: خداوند مرا فدای تو گرداند! چرا؟ فرمود: زیرا که شما شخص او را نمی بینید و بردن نامش برای شما روا نیست. گفتم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود: بگوئید حجت از آل محمد - صلی الله علیه وعلی آبائه الطاهرین المعصومین -» (۱۶).

ثقة الاسلام کلینی رحمه الله نیز در کافی این حدیث را به طور مرسل روایت کرده است. (۱۷)

۲ - شیخ صدوق رحمه الله به سند صحیحی، از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «صاحب این امر مردی است که هیچ کس با اسمش او را یاد نکند، مگر این که کافر باشد». شیخ کلینی نیز به سند صحیحی این خبر را چنین روایت نموده: «صاحب این امر را کسی به نامش اسم نبرد مگر کافری». (۱۸)

۳ - در «کافی» و «کمال الدین» به سند معتبری، از ریّان بن الصلت آمده که گفت: «شنیدم حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام - که درباره قائم علیه السلام سؤال شده بود - می فرمود: جسمش دیده نمی شود و به اسم نام برده نگرده». (۱۹)

همین خبر را به طور مسند در مستدرک از ریّان بن الصلت روایت کرده که گفت: «شنیدم حضرت رضا علی بن موسی علیهما السلام می فرمود: قائم مهدی فرزند پسر من حسن است که بدنش دیده نمی شود، و کسی او را در زمان غیبتش به اسمش نام نبرد تا این که او را ببیند و اسمش را اعلان کند [اعلان کنند] پس [در آن هنگام] هر کس از خلائق بخواهد اسم او را ببرد ...»

۴ - در مستدرک به طور مسند از رسول خدا صلی الله علیه

- وآله آمده در خبر توصیف حضرت مهدی علیه السلام که فرمود: «و او است آن که پیش از قیامش به طور آشکار نامش را نبرد مگر کسی که به او کافر باشد». (۲۰)
- ۵ - و در همان کتاب نیز از حسین بن علوان آمده که امام صادق علیه السلام در شماره امامان فرمود: «آنان دوازده تن از آل محمد علیهم السلام می باشند؛ علی، حسن، حسین، علی بن الحسین و محمد بن علی و هر کس که خدا خواسته. راوی عرضه داشت: فدایت شوم! همانا من از تو سؤال می کنم تا به حق، مرا فتوا دهی. فرمود: من و این پسر - و به فرزندش موسی اشاره کرد - و پنجمین از فرزندان او، شخص او غایب می شود و یاد کردنش با اسمش روا نباشد». (۲۱)
- ۶ - توقیع شریف آن حضرت علیه السلام که: «ملعون است ملعون، کسی که در محفلی از مردم اسم مرا ببرد ...». (۲۲)
- ۷ - توقیع دیگری از آن جناب علیه السلام که: «هر کس در میان جمعی از مردم اسم مرا ببرد، لعنت خدا بر او باد». (۲۳) این دو توقیع را شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «کمال الدین» روایت کرده. (۲۴)
- ۸ - روایتی است که شیخ صدوق رحمه الله، به سند خود از حضرت امام باقر علیه السلام آورده که فرمود: «عمر بن خطاب از امیر مؤمنان علیه السلام درباره حضرت مهدی سؤال کرد و گفت: ای پسر ابوطالب! از مهدی خبر ده که اسمش چیست؟ فرمود: اسمش را نه [نمی گویم] به درستی که حبیب من و خلیلم از من پیمان گرفت که نام او را بازگو نکنم تا این که خدای - عزوجل - او را برانگیزد و آن، از چیزهایی است که خدای - عزوجل - علم آن را به رسولش سپرده است». (۲۵)
- ۹ - حدیث خضر که در بخش دوم کتاب، به سند صحیحی آن را روایت آوردیم و در آن آمده: «و گواهی می دهیم بر مردی از فرزندان حسین که کنیه و نامش گفته نمی شود تا این که خداوند امرش را آشکار سازد».
- ۱۰ - شیخ صدوق به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: «پنجمین از فرزندان هفتمین [امام]

از شما غایب می‌شود و بردن نامش برای شما روا نیست.» (۲۶)

۱۱ - شیخ صدوق به سند صحیحی از حضرت ابو جعفر ثانی، امام جواد علیه السلام روایت آورده که در وصف حضرت مهدی علیه السلام فرمود: «اوست آن که از مردم ولادتش مخفی می‌ماند و بردن نامش بر آن‌ها حرام می‌باشد» (۲۷) که تمام این حدیث در بخش چهارم کتاب، در حرف «ع» ضمن خبرهای امام جواد علیه السلام به غیبت آن جناب گذشت.

۱۲ - روایتی که شیخ صدوق از عبد العظیم حسنی، در حدیث عرضه کردن دینش بر حضرت ابوالحسن علی بن محمد عسکری امام هادی علیه السلام آورده: «... پس امامان را برشمرد تا حضرت ابوالحسن امام هادی علیه السلام. آن‌گاه حضرت هادی علیه السلام فرمود: و پس از من حسن فرزندم [امام می‌باشد] پس چگونه است حال مردم با جانشین بعد از او! گوید: عرضه داشتیم: و چرا این‌گونه است ای مولای من؟! فرمود: زیرا که شخص او دیده نمی‌شود و یاد کردن نامش حلال نمی‌باشد، تا هنگامی که خروج کند، پس زمین را آکنده از قسط و عدل سازد...» (۲۸).

۱۳ - نیز خبر صحیحی از محمد بن زیاد ازدی آورده که گفت: از سرورم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام درباره فرموده خدای - عزوجل - : «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» (۲۹)؛ و نعمت‌های ظاهری و باطنی خویش را بر شما تمام کرد. پرسیدم. آن حضرت علیه السلام فرمود: نعمت ظاهر، امام ظاهر است و نعمت باطن، امام غایب می‌باشد. به آن جناب عرضه داشتیم: آیا در امامان کسی هست که غایب شود؟ فرمود: آری. از دیدگان مردم، شخص او غایب می‌شود، ولی از دل‌های مؤمنین، یاد او غایب نمی‌گردد و او دوازدهمین تن از ما [امامان] است، خداوند هر دشواری ای را برای او آسان می‌نماید و هر سختی‌ای را برایش رام می‌سازد و گنج‌های زمین را برایش آشکار می‌گرداند و هر دوری را برای او نزدیک می‌نماید و

هر سرکش ستیزگر را به او نابود می‌گرداند و بر دست‌های او [به دست او] هر شیطان طاغی را هلاک می‌سازد، او پسر بهترین کنیزان است آن‌که ولادتش بر مردم پوشیده می‌ماند و نام بردنش بر آنان حلال نباشد، تا این‌که خداوند او را آشکار سازد، پس زمین را پر از قسط و عدل نماید، همچنان که از ستم و ظلم آکنده باشد». (۳۰)

۱۴ - شیخ جلیل علی بن محمد خزاز رازی (یا قمی) در کتاب «کفایة الاثر فی النصوص علی الأئمة الاثنی عشر علیهم السلام» به سند خود از جابر بن عبد الله انصاری آورده که گفت: جندل بن جناده یهودی از خیبر بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شد و عرضه داشت: ای محمد صلی الله علیه وآله! مرا خبر ده از آنچه برای خداوند نیست و از آنچه نزد خداوند نیست و از آنچه خداوند نمی‌داند؟ آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: اما آنچه برای خداوند نیست، خداوند را شریکی نیست؛ و اما آنچه نزد خداوند نیست، پس نزد خداوند ظلمی نسبت به بندگان نیست؛ و اما آنچه خداوند نمی‌داند، آن گفتار شما گروه یهود است که عذیر پسر خدا است و خداوند برای خود فرزندی نمی‌داند. پس جندل گفت: گواهی می‌دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و به حق، تو رسول خدا هستی. سپس گفت: ای رسول خدا! من دیشب در خواب موسی بن عمران علیهما السلام را دیدم که به من فرمود: ای جندل! بر دست محمد صلی الله علیه وآله مسلمان شو و به جانشینان بعد از او دست بیاویز. پس من مسلمان شدم و خداوند این نعمت را به من روزی فرمود، اکنون مرا از جانشینان پس از خودت خبر ده، تا به آنان متمسک گردم. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای جندل! اوصیای من پس از من، به شماره نقبای بنی اسرائیل می‌باشند. عرضه داشت: آن‌ها دوازده تن بوده‌اند، همچنان‌که در تورات یافته‌ام. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آری. امامان بعد از من دوازده تن می‌باشند. عرضه داشت: ای رسول خدا! آیا همگی آن‌ها در یک زمان خواهند بود؟ فرمود: نه. ولی جانشینی پس از جانشین دیگر، که البته تو جز سه تن



از آن‌ها را درک نخواهی کرد. عرضه داشت: پس ای رسول خدا! نامشان را برایم بگو! فرمود: آری. به درستی که سید اوصیا و وارث پیغمبران و پدر امامان علی بن ابی طالب علیهما السلام را بعد از من خواهی دید، سپس فرزندش حسن، سپس حسین را. به آن‌ها پس از من متمسک شو و نادانی جاهلان تو را نفریب، پس چون هنگام ولادت فرزندش علی بن الحسین سید العابدین شود، خداوند عمر تو را به سر خواهد آورد و آخرین برخورداری ات از دنیا، جرعه‌ای از شیر خواهد بود. جندل گفت: ای رسول خدا! همچنین در تورات یافتیم: «الیا الیا بقطو شبراً و شبراً». ولی نام هایشان را نشناختم، بعد از حسین چند وصی هست و نامشان چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه تن از فرزندان حسین علیه السلام می‌باشند و مهدی از آن‌ها است، که چون مدت حسین سپری گشت، بعد از او پسرش علی امر امامت را به عهده می‌گیرد، لقبش زین العابدین است؛ و چون مدت علی سپری شد، امر امامت را بعد از او پسرش محمد به عهده می‌گیرد، که باقر خوانده می‌شود؛ و چون دوران محمد پایان می‌یابد، بعد از او جعفر که صادق خوانده می‌شود، مسؤولیت امامت را به دوش می‌کشد؛ پس هنگامی که دوران جعفر تمام می‌گردد، بعد از او موسی که کاظم خوانده می‌شود، این امر را به عهده می‌گیرد؛ سپس چون مدت موسی منقضی شود، پس از او پسرش علی این امر را به عهده می‌گیرد، که رضا خوانده می‌شود؛ و هرگاه که دوران علی سپری گردد، بعد از او فرزندش محمد به امر امامت قیام کند، که زکی خوانده می‌شود؛ پس چون مدت محمد منقضی شود، بعد از وی، پسرش علی که نقی خوانده می‌شود، امر امامت را خواهد داشت؛ و چون مدت علی به سر آید، بعد از او، حسن پسرش امر امامت را خواهد داشت که امین خوانده می‌شود؛ سپس امام مردم از آن‌ها غایب خواهد گشت. جندل گفت: ای رسول خدا! او حسن است که از آن‌ها غایب خواهد شد؟ فرمود: نه. ولی فرزندش حجت است، گفت: یا رسول الله! پس اسم او چیست؟ رسول خدا صلی

الله علیه و آله فرمود: نامش برده نمی‌شود، تا این‌که خداوند او را آشکار گرداند. جندل گفت: ای رسول خدا! ما یاد آن‌ها را در تورات یافته‌ایم و البته موسی بن عمران علیهما السلام به تو و جانشینان بعد از تو از خاندانت به ما مژده داده است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» (۳۱).

خداوند کسانی که از شما ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند، وعده داده که البته آنان را در زمین جایگزین خواهد ساخت، همچنان‌که آنان را که پیش از ایشان بودند، به خلافت رسانید. و به راستی که دینشان را که برایشان پسندیده مکننت خواهد داد و پس از ترسشان، به جای آن، به طور حتم امنیت شان خواهد بخشید ... آن‌گاه جندل گفت: ای رسول خدا! ترس آن‌ها چیست؟ فرمود: ای جندل! در زمان هر یک از آنان کسی هست که متعرض او شود و اذیتش کند، پس هرگاه خداوند خروج قائم ما را تعجیل فرماید، زمین را پر از قسط و عدل سازد، همچنان که از ستم و ظلم آکنده باشد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا به حال صبر کنندگان در زمان غیبت! و خوشا به حال کسانی که بر شیوه آنان پایدار مانند! آن‌ها ایند که خداوند در کتابش آنان را وصف نموده و فرموده: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (۳۲)؛ آنان که به غیب ایمان دارند. و فرموده: «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۳۳)؛ آن‌ها حزب خداوند، توجه کنید که البته حزب خداوند رستگارانند. ابن الاسفح [روایت کننده این خبر از جابر بن عبد الله] گوید: سپس جندل بن جناده تا زمان حضرت حسین بن علی علیهما السلام زندگی کرد، آن‌گاه به طائف رفت، پس از آن، نعیم بن ابی قیس برایم گفت که: در طائف بر او وارد شدم در حالی که بیمار بود، سپس شیر درخواست کرد و آن را آشامید و گفت: این چنین رسول خدا صلی الله علیه

وآله به من وعده فرموده که: آخرین توشه ام از دنیا آشامیدنی شیر باشد. آن‌گاه درگذشت - خدای تعالی رحمتش کند - و در طائف در جایی که به «کوراء» معروف است، دفن شد. (۳۴)

۱۵ - فاضل متبحر نوری رحمه الله در کتاب «مستدرک الوسائل» به نقل از کتاب «الغیبه» شیخ ثقه جلیل فضل بن شاذان روایت آورده، از محمد بن عبد الجبار که گفت: به سرورم حضرت حسن بن علی امام عسکری علیه السلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا فدایت شوم! دوست می‌دارم که بدانم چه کسی امام و حجّت خداوند بر بندگانش بعد از تو است؟ فرمود: امام و حجّت بعد از من پسر من، همان رسول خدا صلی الله علیه وآله و هم‌کنیه او است، آن‌که خاتم حجّت‌های الهی و خلفای او می‌باشد... تا این‌که فرمود: پس برای احدی روا نیست که پیش از خروجش او را به نام یا کنیه‌اش بخواند. (۳۵)

۱۶ - در مستدرک از همان کتاب آمده که گفت: ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری برایمان حدیث گفت: هنگامی که والی عمرو بن عوف در پی کشتنم برآمد، و او مردی سخت دل و نسبت به کشتن شیعیان حریص بود و این خبر که به من رسید، ترس شدیدی مرا فرا گرفت، با خانواده و دوستانم خدا حافظی کردم و به سوی خانه حضرت ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) رهسپار شدم، تا با آن جناب هم وداع نمایم و به فکر فرار کردن بودم، پس هنگامی که بر آن حضرت وارد شدم، پسری دیدم در کنارش نشسته که صورتش همچون ماه شب چهارده درخشان بود، از نور و درخشندگی اش متحیر ماندم و نزدیک بود که ترس و قصد فرار خودم را فراموش کنم. پس [آن پسر] به من فرمود: فرار مکن که به راستی خدای - تبارک و تعالی - به زودی شرّ او را از تو دفع خواهد کرد. بر حیرتم افزوده شد و به حضرت ابومحمد علیه السلام عرض کردم: ای سرور من! خداوند مرا فدای تو گرداند! او کیست که از آنچه در خاطر من بود خبر داد؟ فرمود: او پسر من و جانشین بعد از من است و هم او است،

آن که غایب می‌شود غیبتی طولانی و پس از پُر شدن زمین از جور و ظلم آشکار می‌گردد و آن را آکنده از قسط و عدل می‌سازد. پس درباره اسم او پرسیدم، فرمود: او همانم و هم‌کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است و برای احدی روا نیست که او را به نام و یا کنیه‌اش بخواند، تا این که خداوند دولت و حکومتش را ظاهر گرداند، پس ای ابراهیم! آنچه امروز از ما دیدی و شنیدی جز از اهلش پنهان بدار. ابراهیم گوید: آن‌گاه بر آن دو بزرگوار و بر پدرانشان درود فرستادم و در حالی که فضل خدای تعالی را پشتوانه خویش نموده و به آنچه از حضرت صاحب‌علیه السلام شنیده بودم، اعتماد داشتم بیرون شدم ... «(۳۶)»

می‌گوییم: این‌ها قسمتی از اخبار بود که بر حرام بودن یاد اسم شریف آن حضرت دلالت دارد و بخشی از آن‌ها را به خاطر پرهیز از اطاله سخن نیاوردیم. و این اخبار - چنان که دیدید - بر دو گونه می‌باشند؛ گونه‌ای از آن‌ها دلالت دارند بر حرام بودن یاد اسم مورد بحث، چه در مجامع و چه در غیر آن‌ها، خواه در حال تقیّه و ترس باشد، یا در غیر آن حال باشد و چه در غیبت صغری باشد و چه در غیبت کبری.

گونه دیگر از آن روایات، حرمت را به مجامع اختصاص داده‌اند و این که آن اسم شریف را به طور علنی و آشکار یاد نمایند. و این گونه از احادیث منظور آن گونه دیگر را بیان می‌کنند، اطلاق‌های آن اخبار را مقید می‌سازند [به این که در مجامع و مجالس به طور علنی آن اسم مقدس ذکر گردد]، و شاهد بر این، قرائن آینده است از جمله: منعقد شدن اجماع منقول در سخن محقق داماد رحمه الله بر تحریم می‌باشد، که این اجماع در خصوص مجامع به طور علنی و آشکار است.

اگر بگویید: ممکن است این اخبار منظور شان حال تقیّه و ترس باشد، به قرینه بعض اخبار دیگر، پس جایز نیست که در غیر آن مورد، آن‌ها را سرایت دهیم؟ مانند آنچه در «اصول کافی» از علی بن محمد از ابوعبد الله صالحی روایت شده که گفت: «بعضی از اصحاب ما پس از

درگذشت حضرت ابومحمد امام عسکری علیه السلام از من خواستند که از اسم و جایگاه حضرت صاحب الامر علیه السلام سؤال نمایم، پس جواب بیرون آمد که: اگر بر اسم، آن‌ها را دلالت دهی، آن را شایع می‌کنند و اگر منزلگاه را بدانند، آن را نشان خواهند داد. (۳۷)

و مانند آنچه در «کمال الدین» از عبد الله بن جعفر حمیری، از محمد بن عثمان عمّری ضمن حدیثی روایت آمده، که حمیری به او گفت: تو جانشین حضرت ابومحمد امام عسکری علیه السلام را دیده‌ای؟ جواب داد: آری. به خدا سوگند! ... تا آن جا که گوید: گفتم: پس اسم [او را بگو]؟ گفت: بر شما حرام است که از آن بپرسید و من این را از خود نمی‌گویم و برای من روا نیست که حلال و حرام کنم و لیکن از خود او است، چون نزد زمامدار چنین ثابت شده که حضرت ابومحمد علیه السلام درگذشت در حالی که فرزندی از او به جای نماند ... تا این که گفت: و اگر اسم گفته شد، جستجو واقع می‌گردد، از خداوند پروا کنید و از این کار دست بکشید. (۳۸)

می‌گوییم: آنچه در این دو خبر و مانند این‌ها آمده، وجه تشریح حکم و بیان حکمت نهی از بردن آن نام مقدس است، همچنان که حکمت تشریح غسل جمعه این بود که تا مردم از بوی زیر بغل انصار اذیت نشوند - به طوری که در کتاب «فقیه» و غیر آن روایت شده - پس همان طور که بر اثر منتفی شدن آن حکمت، دستور غسل جمعه برداشته نمی‌شود، هم‌چنین با منتفی شدن این حکمت، دستور حرمت نام بردن آن حضرت از بین نمی‌رود. اگر بگویید: ظاهر علتی که در روایت دوم بیان شده، آن است که ترس؛ علت حرام شدن است، پس اگر ترس برداشته شود حکم نیز برداشته می‌شود؟ می‌گوییم: نمی‌توان آن را بر علت حقیقی حمل کرد، به خاطر چند وجه؛

اول: این که نظیر این عبارت در چندین مورد وارد شده و علمای ما آن‌ها را بر حکمت وضع حکم حمل کرده‌اند، بنابراین روایت مزبور در آنچه ادعا شده، ظهور ندارد. البته

اگر نصی در منحصر بودن علت تحریم چیزی به طور خصوص وارد شود، جایز است که از عموم تحریم دست برداریم، و این امر در اینجا معلوم نیست آن طور باشد، به جهت این که تصریحی در آن نیست و علم نداریم که علت حکم به هنگام ترس و تقیه منحصر باشد، چنان که ان شاء الله تعالی خواهی دانست.

دوم: این که اگر همین جهت علت بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله از یاد کردن نام آن جناب برای جندل خبیری خودداری نمی کرد و نیز امام صادق علیه السلام اصحاب خود را از یاد نمودن نام شریفش نهی نمی فرمود؛ زیرا که در آن زمانها راجع به این امر تقیه ای نبود، چون هنوز حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - متولد نشده بود. و آنچه احیاناً پنداشته می شود که: از امامان علیهم السلام در مورد نهی از بردن نام آن و حرام بودن و حلال نبودن آن رسیده، خبر از حال کسانی است که در زمان حضرت حجت علیه السلام هستند، به این که بردن نام آن حضرت به جهت تقیه و ترس بر آن ها حرام است، چنین پنداری بسیار دور از حقیقت و در نهایت سستی و بی پایگی است، چون ظاهر از فرمایش امامان، آن است که در مقام بیان حکم بوده اند، اضافه بر این که این پندار در بعضی از نصوص یاد شده ممتنع می باشد، مانند فرموده آن حضرت علیه السلام که: «هیچ کس جز کافری نام او را نبرد». سوم: این که اگر علت این حکم تقیه بود، اصلاً روا نمی بود که اسم شریفش را آشکار سازند، با این که اخبار بسیاری از طرق خاصه و عامه دلالت دارند بر این که پیغمبر صلی الله علیه و آله با صراحت فرموده: «نام او نام من و کنیه اش کنیه من است». که بدین وسیله نام شریفش را شناسانده اند. چهارم: این که اگر علت نهی از بردن اسم، فقط ترس و تقیه بود، می بایست که با هیچ نام و لقبی اصلاً یاد نشود، چون که باید علت حکم را در تمام مواردش شمول داد، تا این که دشمنان او را شناسند، در صورتی که آن حضرت علیه السلام با القابش بیش از اسمش معروف بوده است، به ویژه لقب مهدی علیه السلام و عامه آن جناب را با لقب و

نسبش می‌شناختند و هیچ خبری در مورد نهی از ذکر غیر از این اسم شریف نقل نشده، بلکه منع در توقیع آتی و غیر آن به یاد نمودن خصوص نام آن حضرت اختصاص داده شده، پس این دلیل بر آن است که علت حرام بودن امری است که بر ما پوشیده مانده و امیر المؤمنین علیه السلام به این معنی اشاره فرموده، در خبری که در کمال الدین از آن حضرت روایت شده است. پنجم: این که اگر حرمت در محدوده ترس و تقیه قرار داشت، درست نبود که ظهور آن حضرت آخرین وقت برای آن قرار داده شود، چون که تقیه گاهی هست و گاهی نیست.

ششم: آنچه دانستی که خضر علیه السلام از بردن نام شریف آن حضرت خودداری نمود، با این که اصلاً در آن مجلس ترسی وجود نداشت. هفتم: آنچه محقق نوری یادآور شده که: در قسمتی از اخبار منع از نام بردن تصریح به این است که آن حضرت همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، که شنونده راوی اسم را شناخته است، پس اگر تقیه از خود آن شخص بوده که او آن اسم را شناخت. و اگر تقیه از دیگری بوده، وجهی ندارد که در این مجلس آن را ذکر نکند، بلکه لازم بود به راوی تذکر دهند که در مجلس دیگری آن اسم را نبرد. هشتم: این که نامیده شدن به اسم محمد صلی الله علیه و آله در حضرت قائم علیه السلام منحصر نیست تا یاد کردن آن حضرت به آن اسم مورد نهی واقع گردد، بدین منظور که دشمنان او را شناسند، بلکه اگر علت این حکم ترس بود، می‌بایست نهی می‌شد از این که آن جناب با عنوان حجت و صاحب الغیبه و مانند این‌ها یاد شود، زیرا که پیش از آن حضرت، کسی به این عناوین نامیده نشده است، بلکه لازم بود که آن جناب با عنوان ابن العسکری نیز یاد نگردد، زیرا که این نحوه یاد کردن صراحت دارد در این که او زنده و باقی است، پس دشمنان به جستجویش برمی‌خیزند. و از اینجا روشن می‌شود که قول به اختصاص داشتن حرمت به زمان غیبت صغری ضعیف است، چون که اگر ترس و تقیه

علت این حکم بود می‌بایست از یاد کردن القاب مخصوص آن حضرت نیز نهی می‌شد. جان کلام این‌که: حرام بودن یاد اسم شریف، به ترس یا عدم آن بستگی ندارد، برخلاف سایر نام‌ها و القاب آن جناب که جواز یا حرمت آن‌ها پیرامون ترس و تقیه دور می‌زند که هر گاه جای تقیه باشد ذکر آن‌ها جایز نیست و در صورتی که تقیه نباشد جایز است، و همچنین در مورد بردن نام سایر امامان علیهم السلام حکم همین‌طور است، پس همه امامان علیهم السلام در این حکم مساوی هستند، چنان‌که روایات بر آن دلالت دارد، و این وجه در اینجا به ذهن رسید، که توضیح و بیان بیشتری در مورد آن به زودی خواهد آمد ان شاء الله تعالی. و اما بعضی از وجوه گذشته را محقق نوری رحمه الله یادآور شده است. بنابراین از مطالعه تمام این وجوه و امور برای فقیه زبردست یقین حاصل می‌شود به این‌که ترسی که در دو خبر یاد شده اشاره گردیده، حکمت قرار دادن این حکم است نه علت آن. گذشته از این‌که حمل کردن روایات بر تقیه خلاف اصل است، زیرا که شیوه ظاهر عقلا و اهل زبان چنین است که در محاورات و گفت و شنود هایشان درصدد بیان حکم واقعی می‌باشند، پس منصرف نمودن سخن به غیر آن، نیازمند به دلیل صریحی است که موجب دست برداشتن از عمومات بسیار گردد که در این مورد چنین دلیلی وجود ندارد. و نیز قول به تحریم مطلق - چنان‌که دانستی - مقتضای ظهور عام می‌باشد، پس تخصیص دادن آن (حرمت) به پاره‌ای از افراد آن (موارد ترس و تقیه و ...) بیرون کردن عام از ظاهر آن است بدون این‌که دلیلی بر آن بوده باشد. و باز [اشکال دیگر این‌که] اختصاص دادن حرمت به حال ترس و تقیه مایه خارج کردن بیشتر افراد از عنوان عام است و جایز نبودن آن بر اهل تدبّر و دقت پوشیده نیست. اکنون که این نکات را دانستی، می‌گوییم: آنچه ما اختیار کردیم که حرمت آن اسم شریف معهود آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - را یاد کردن به مجالس و مجامع اختصاص دارد، به چند امر تأیید می‌گردد:



یکم: این که در احادیث معراج یک خبر هم نقل نشده که خداوند - جلّ جلاله - به نام حضرت مهدی - روحی فداه - تصریح کرده باشد، چنان که بر پژوهنده مخفی نمی ماند. دوم: این که در احادیث نبوی - با همه بسیاری و تظافری که دارند - یک حدیث هم نقل نشده که پیغمبر صلی الله علیه و آله اسم شریف آن حضرت - عَجَلُ اللّهِ فرجه الشریف - را تصریح کرده باشد، بلکه با القابش او را یاد می نمود، یا این که می فرمود: نام او نام من و کنیه اش کنیه من است. و این دو وجه را محدث نوری رحمه الله یاد آور شده که هر دوی آنها قابل مناقشه است. سوم: اجماع منقولی که در سخنان سید محقق داماد موجود است که بد نیست سخنش را - همان گونه که یکی از اوتاد - برای تأیید و استشهاد حکایت نموده، بیاوریم. وی - که خدای تعالی رحمتش کند - در کتاب «شرعة التسمية في زمان الغيبة» گوید: شیوه دین و راه و رسم مذهب چنین است که برای احدی از مردم در این زمان - یعنی زمان غیبت - تا آن گاه که هنگام فرج فرا رسد و خداوند سبحان برای ولیّ و حجّت خود بر خلقش و بپا خاسته به امرش و منتظر حکمش به ظهور و خروج، حلال نیست که نام و کنیه آن جناب - صلوات الله علیه - را در میان مجمعی و انجمنی به طور آشکار یاد کند، اسم شریفش را بلند بگوید و کنیه گرامی اش را به طور علنی یاد نماید. و شیوه مشروعی که از بزرگان دین - صلوات الله علیهم أجمعین - به دستمان رسیده، نسبت به یاد کردن مان از آن حضرت، تا مادامی که غیبتش باقی است، آن که: از ذات مقدسش با القاب قدسیه اش کنایه آوریم، مانند: «الْخَلْفُ الصَّالِحُ وَالْإِمَامُ الْقَائِمُ وَالْمَهْدِيُّ الْمُنتَظَرُ وَالْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» و کنیه را بگوییم و همه هم کیشان گذشته ما و اساتید پیشین مان که در ضبط آثار شرع و حفظ شعایر دین از ما پیش کسوت تر بوده اند - رضوان خداوند بر همه آنان باد - بر این امر متفقند، و روایاتی که نصّ بر این معنی است از امامان معصوم مان - صلوات الله علیهم أجمعین - به طور متظافر رسیده است و کسی این دستور را انکار نمی دارد،

مگر آن‌هایی که در احکام و اخبار، تصوّر شان ضعیف و اطلاع شان از دقایق و اسرار اندک می‌باشد و جز کوه فکرانی که درجه فقه و مرتبه علمشان همین مقدار است که بهره‌ای از خبرگی به اسرار نهانی مراسم شریعت و نشانه‌های سنت ندارند و بینشی در حقایق قرآن حکیم و بهره‌ای از شناخت رازهای نهفته در احادیث مراکز هبوط وحی و معادن حکمت و جایگاه‌های نور و حافظان دین و حاملان سرّ و گنجوران علم خداوند عزیز سپرده شده، برایشان نیست. (۳۹)

چهارم: شیوه همه اهل ایمان در تمام شهرها و بلاد، در هر زمان بر تصریح نکردن به نام مولایمان صاحب الزمان علیه السلام ثابت است، به طوری که از هیچ یک از آنان گفته و شنیده نشده که به اسم شریف آن جناب در محفلی از محافل و مجمعی از مجامع تصریح کنند و چون این امور را به نصوص صحیح یادشده ضمیمه کنیم، موجب می‌گردد که به حرام بودن تصریح به اسم شریف مولایمان در مجمعی از مجامع مردم اطمینان یابیم و خدا دانا و نگهدارنده از لغزش‌ها است.

### گونه هفتم

یاد کردن اسم شریف آن حضرت در غیر مجامع برای خواصّ (شیعیان) - که خداوند از آنان خشنود باد - جواز این‌گونه به واقع نزدیک‌تر است، به جهت ورود اخبار متعدّدی که همدیگر را تقویت می‌کنند به ذکر این اسم شریف، که در فعل و تقریر ائمه اطهار علیهم السلام آمده است، از جمله: حدیث لوح است که به سند معتبری در «اصول کافی» و «کمال الدین» (۴۰) و کتب معتبر دیگر روایت شده، ما آن را به روایت ثقة الاسلام کلینی (۴۱) در «اصول کافی» می‌آوریم که به سند خود، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام است که فرمود: پدرم به جابر بن عبد الله انصاری فرمود: مرا با تو کاری است، پس کدام وقت بر تو آسان باشد که به تنهایی تو را ملاقات نمایم و درباره آن از تو بپرسم؟ جابر به او عرضه داشت:

هر وقت که دوست داشته باشی. پس در یکی از روزها، در جای خلوتی با او نشست و به او فرمود: ای جابر! مرا خبر ده از لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله دیدی و آنچه مادرم به تو خبر داد که در آن لوح نوشته شده است. جابر عرضه داشت: خدای را شاهد می‌گیرم که بر مادرت فاطمه علیها السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شدم، پس او را به ولادت حسین علیه السلام تهنیت گفتم و در دستش لوح سبز رنگی مشاهده نمودم که به گمانم از زمرد بود و در آن نوشته سفیدی شبیه رنگ خورشید دیدم، پس به او گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، ای دخت رسول خدا! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند آن را به رسول خدا صلی الله علیه وآله هدیه فرموده، در این لوح نام پدرم و نام همسرم و نام دو پسر و نام جانشینان از فرزندانم هست و پدرم آن را به عنوان مزدگانی به من داده است. جابر گفت: پس مادرت فاطمه علیها السلام آن را به من داد که آن را خواندم و از روی آن نسخه‌ای نوشتم. آن‌گاه پدرم به او فرمود: ای جابر! آیا آن نوشته را بر من عرضه می‌داری؟ عرضه داشت: آری. پس پدرم با جابر به منزل او رفت، آن‌گاه جابر صفحه‌ای از پوست بیرون آورد. [پدرم] به او فرمود: ای جابر! در نوشته ات نگاه کن تا بر تو بخوانم [و بدانی که من از آن آگاهم] پس جابر در نسخه اش نگریست و پدرم آن را بر او خواند، پس هیچ حرفی را برخلاف آن نخواند، آن‌گاه جابر گفت: خداوند را گواه می‌گیرم که همین‌طور در لوح نوشته دیدم: بنام خداوند بخشنده مهربان. این نوشته‌ای است از خدای عزیز حکیم برای محمد پیغمبر و نور و سفیر و دربان (واسطه میان خالق و مخلوق) و راهنما به سوی او، که آن را روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار عالمیان نازل نموده است. ای محمد! اسم‌های مرا بزرگ شمار و نعمت‌هایم را سپاس بگذار و عنایات مرا انکار مدار، به درستی که منم خداوند که هیچ معبود حقی جز من نیست، درهم کوبنده ستمگران و به دولت رساننده مظلومان و جزا دهنده روز قیامت،

همانا منم خدایی که جز من معبود حقی نیست، پس هر آن که جز به فضل [و احسان] من امید داشت و یا جز از عدالت من ترسید، او را عذاب کنم عذاب کردنی که هیچ کس از عالمیان را چنان عذاب نکرده باشم، پس [تنها] مرا عبادت کن و بر من توکل بنمای. به درستی که من هیچ پیغمبری برنیانگیختم تا این که روزگارش را کامل نمایم و دورانش سپری نگردد مگر این که برای او وصی [و جانشینی] قرار دادم، و البته تو را بر پیغمبران برتر داشتم و وصی تو را بر سایر اوصیا برتری دادم و تو را به دو شیر زاده و نواده ات حسن و حسین گرامی داشتم، پس حسن را بعد از پایان گرفتن دوران [جانشینی] پدرش، کانون علم خود ساختم و حسین را گنجینه دار وحی خویش قرار دادم و او را به شهادت گرامی داشتم و فرجامش را به سعادت رساندم، که او برترین شهیدان و درجه اش بالاترین درجات آنان است، کلمه تامّه خود را با او قرار دادم و حجت رسای خویش را نزد او سپردم، به سبب عترت او پاداش و کیفر دهم. اولین آن ها علی، سرور عبادت کنندگان و زینت دوستان گذشته من است و پسرش شبیه جدّ پسندیده اش محمد، آن شکافنده علم من و کانون حکمت من. و تردید کنندگان درباره جعفر هلاک می شوند، هر کس او را رد کند چنان است که مرا رد کرده باشد، به تحقیق این گفته از من است که همانا جایگاه جعفر را گرامی خواهم داشت و او را از جهت پیروان و یاران و دوستانش خوشنود خواهم ساخت، بعد از او موسی است که (در عهد او) فتنه بسیار تاریکی فرا گیرد، زیرا که رشته وجوب اطاعتم گسسته نمی شود و حجتّم پوشیده نمی ماند و همانا دوستان من با جام سرشار سیراب گردند، هر کس یکی از ایشان را رد کند، همانا نعمت مرا رد کرده باشد و هر آن که یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، البته بر من تهمت زده است. و پس از سپری شدن دوران بنده و دوست و برگزیده ام موسی، وای بر مُفتریان و منکران علی، ولیّ و یاور من و آن کسی که بارهای سنگین نبوّت را بر دوش او خواهم نهاد و شایستگی اش را در پذیرش و انجام آن مسؤولیت ها امتحان

خواهم کرد، او را پلیدی گردن کش به قتل می‌رساند، در شهری که بنده صالح (ذوالقرنین) بنا نهاده، در کنار بدترین مخلوقم (هارون) دفن می‌شود، این گفته من حق است که او را به وجود محمد فرزند و جانشین و وارث علمش شادمان نمایم، که او معدن علم من و محلّ راز و حجتّم بر خلق می‌باشد، هیچ بنده ای به او ایمان نیاورد، مگر این که بهشت را جایگاهش قرار دهم و او را در مورد هفتاد تن از خاندانش شفاعت دهم، که تمامی آن‌ها سزاوار آتش شده باشند و پایان کارش را به سعادت برای فرزندش علی ولیّ و یاور و گواه بر آفریدگانم و امین بر وحی ام خواهم ساخت و از او دعوت کننده به راهم و گنجینه دار علمم حسن را متولد خواهم کرد و آن را به پسرش (م ح م د) که رحمت برای عالمیان است به کمال خواهم رسانید. قامت بلند و با صلابت موسی و درخشش و خوش نمایی عیسی و صبر و شکیبایی ایوب در او است، پس در زمان [غیبت] او دوستانم خوار می‌شوند و سرهایشان هدیه می‌گردد، همچنان که سرهای ترک‌ها و دیلم‌ها هدیه می‌شود، پس کشته و سوزانده می‌شوند و ترسان و وحشت‌زده خواهند بود، زمین با خونشان رنگین می‌گردد و شیون و ناله عزا از زنانشان بلند می‌شود، آنان به حق دوستان منند، به وجود آن‌ها هر فتنه سیاه گمراه کننده را دفع می‌نمایم و به سبب آن‌ها زلزله‌ها را برطرف می‌سازم و غل و زنجیرها را دور می‌کنم، بر آنان درودها و رحمت خاصّ پروردگارشان است و آنانند هدایت شدگان.

عبد الرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفت: اگر در تمام زمانت جز این حدیث چیز دیگری نشنیده‌ای، همین تو را بسنده است، پس آن را جز از اهلش حفظ کن.

و از جمله روایتی است که شیخ صدوق رحمه الله در «کمال الدین» (۴۲) از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمه الله آورده، از حسن بن اسماعیل، از ابو عمرو سعید بن محمد بن نصر قطن، از عبید الله بن محمد السلمی، از محمد بن عبدالرحمن، از محمد بن سعید، از عباس بن ابی

عمرو، از صدقه بن ابی موسی، از ابی نضره که گفت: چون امام ابو جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام به حال احتضار رسید، پسرش امام صادق علیه السلام را فراخواند و عهدی (= فرمان امامت) را به او تسلیم کرد، برادرش زید بن علی بن الحسین به او گفت: اگر نسبت به من، همانند حسن و حسین علیهما السلام رفتار کنی [امامت را به من بسپاری] امید است که کار خلافتی انجام نداده باشی. فرمود: ای ابوالحسن! به درستی که امانت‌ها به مثال‌ها نیست و عهد‌ها به نوشته‌ها بستگی ندارد، بلکه فقط اموری است که از حجّت‌های خداوند - تبارک و تعالی - از پیش رسیده است. سپس جابر بن عبد الله را فراخواند و به او فرمود: ای جابر! برای ما بازگو کن آنچه را در صحیفه دیدی، پس جابر گفت: آری. ای ابو جعفر باقر! بر بانویم حضرت فاطمه علیها السلام وارد شدم تا او را به ولادت حسن علیه السلام تبریک بگویم، که دیدم صفحه‌ای از درّ سفید در دست دارد، عرضه داشتم: ای سیده زنان! این صفحه چیست که نزد شما می‌بینم؟ فرمود: در آن نام‌های امامان از فرزندانم هست. عرضه داشتم: به من بدهید تا در آن نگاه کنم. فرمود: ای جابر! اگر نهی نبود این کار را می‌کردم، ولی نهی شده است که جز پیغمبر یا جانشین پیغمبر یا خاندان پیغمبر آن را دست بزند، اما برای تو اجازه هست که از بیرون آن درونش را ببینی. جابر گوید: پس آن را خواندم که در آن نوشته شده بود: «ابوالقاسم محمد بن عبد الله المصطفی، مادرش آمنه بنت وهب؛ ابوالحسن علی بن ابی طالب المرتضی، مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد منّاف؛ ابومحمد حسن بن علی البرّ (= نیکوکار)؛ ابوعبد الله الحسین بن علی التقی، مادرشان فاطمه دخت محمد صلی الله علیه وآله؛ ابومحمد علی بن الحسین العدل، مادرش شهربانویه دختر یزدگرد سوم؛ ابو جعفر محمد بن علی باقر، مادرش امّ عبد الله دختر حسن بن علی بن ابی طالب؛ ابوعبد الله جعفر بن محمد صادق، مادرش امّ فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر؛ ابو ابراهیم موسی بن جعفر الثقه، مادرش کنیزی است به نام حمیده؛ ابوالحسن

علی بن موسی الرضا، مادرش کنیزی است به نام نجمه؛ ابو جعفر محمد بن علی الزکی، مادرش کنیزی است به نام خیزران؛ ابوالحسن علی بن محمد الامین، مادرش کنیزی است به نام سوسن؛ ابو محمد الحسن بن علی الرفیق، مادرش کنیزی است به نام سمانه و کنیه اش ام الحسن می باشد؛ ابوالقاسم محمد بن الحسن که اوست حجّت خداوند متعال بر خلقش، آن که قائم است، مادرش کنیزی است به نام نرجس - درود خداوند بر همگی آنان باد - .

شیخ صدوق رحمه الله گوید: این حدیث این چنین است که حضرت قائم علیه السلام را نام برده، و آنچه من قائلم همان است که در مورد نهی از بردن نام آن حضرت روایت آمده است. و از جمله در مجلد نهم بحار (۴۳) به نقل از کتاب «الروضه» و کتاب «الفضائل» به سند مرفوعی از عبد الله بن ابی اوفی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده که فرمود: چون خداوند ابراهیم خلیل علیه السلام را آفرید، پرده از چشمش برداشت، پس به سوی عرش نگریست، آن گاه نوری مشاهده کرد، عرضه داشت، ای خداوند و سید من! این نور چیست؟ فرمود: این محمد برگزیده من است. ابراهیم گفت: ای خداوند و سید من! در کنارش نور دیگری می بینم؟! فرمود: ای ابراهیم! این علی یاور دین من است. پس گفت: ای خداوند و سید من! نور سومی در کنارش می بینم؟! فرمود: ای ابراهیم! این فاطمه است در کنار پدر و همسرش، او دوستانش را از آتش باز گرفته است. ابراهیم گفت: ای خداوند و سید من! دو نور دیگر هم در کنار آن سه نور می بینم؟! فرمود: ای ابراهیم! اینان حسن و حسین هستند که در پی پدر و جد و مادرشان می باشند. ابراهیم گفت: ای خداوند و سید من! نه نور می بینم که پیرامون این پنج نور را گرفته اند؟! خداوند فرمود: اینان امامان از فرزندان آنها هستند. ابراهیم پرسید: ای خداوند و سید من! به چه [نام هایی] شناخته می شوند؟! فرمود: ای ابراهیم! اولین آنان علی بن الحسین است، و محمد فرزند علی، و جعفر فرزند محمد، و موسی فرزند جعفر، و علی فرزند موسی، و محمد فرزند علی، و علی فرزند

محمد، و حسن فرزند علی، و محمد فرزند حسن که قائم مهدی است.

ابراهیم عرضه داشت: ای خداوند و سید من! نورهایی پیرامون ایشان می‌بینم که شمار آنها را کسی جز تو نمی‌داند؟! فرمود: ای ابراهیم! آنها شیعیان و دوستانشان هستند. گفت: خداوندا! به چه نشانه‌هایی شیعیان و دوستانش شناخته می‌شوند؟! فرمود: به خواندن پنجاه و یک رکعت نماز و بلند گفتن: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» و قنوت گرفتن پیش از رکوع و سجده شکر و انگشتی به دست راست کردن. ابراهیم گفت: خداوندا! مرا از شیعیان و دوستانشان قرار ده، خداوند فرمود: البته تو را چنین قرار دادم، پس درباره او خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِأَبْرَاهِيمَ \* إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (۴۴)؛ و به درستی که از شیعیان او ابراهیم است، که با دلی پاک از هرگونه آلائش به پروردگار ایمان آورد. و از جمله نیز، در مجلد نهم بحار (۴۵) از غیبت شیخ طوسی، از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت مسندی آورده که: «وصیّتی که امیر المؤمنین علیه السلام به املائی رسول خدا صلی الله علیه وآله نوشته، و پیغمبر امر فرمود که هر امامی آن را به امام بعد از خود تحویل دهد، تا آنجا که فرموده: پس چون هنگام وفاتت رسد این وصیّت‌نامه را به فرزندم حسن، آن نیکوکار بسیار صله کننده بسیار. و چون هنگام وفات او فرا رسد، آن را به فرزندم حسین شهید، پاکیزه کشته [راه خدا] بسپارد. و چون وفات او فرا رسد، آن را به فرزندش سید العابدین ذی الثّنات (پیشانی و سایر مواضع سجده‌اش بر اثر سجده‌های بسیار و طولانی پینه می‌بست) علی بسپارد. و چون وفاتش نزدیک شود، آن را به فرزندش محمد، باقر العلم (شکافنده علم) بسپارد. و چون وفاتش نزدیک شود، آن را به فرزندش جعفر صادق بسپارد. و چون هنگام وفات او فرا رسد، آن را به فرزندش موسی کاظم بسپارد. و چون وفات او نزدیک گردد، آن را به فرزندش علی الرضا بسپارد. و چون وفاتش فرا رسد، آن را به فرزندش محمد مورد وثوق تقی بسپارد.



و چون هنگام وفات او برسد، آن را به فرزندش علی ناصح بسپارد. و چون وفاتش نزدیک شود، آن را به فرزندش حسن فاضل بسپارد. و چون هنگام وفاتش رسد، آن را به فرزندش محمد حفظ شده از آل محمد علیهم السلام بسپارد.

و از جمله: در «کفایة الأثر فی النصوص علی الأئمة الاثنی عشر» به سند خود، از ابوهریره آورده که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرضه داشتم: برای هر پیغمبر جانشین و دو سبط بوده است، پس جانشین و دو سبط تو کیانند؟ پیغمبر صلی الله علیه وآله ساکت شد و به من جواب نداد. پس اندوهگین از خدمت آن حضرت رفتم و چون هنگام ظهر شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: نزدیک بیا ای ابوهریره! من نزدیک می شدم و می گفتم: پناه به خدا از خشم خدا و خشم رسول خدا. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند چهار هزار پیغمبر برانگیخت و آنان چهار هزار جانشین داشتند و هشت هزار سبط، سوگند به آن که جانم در دست او است! که من بهترین پیغمبرانم و جانشین من بهترین اوصیا و دو سبط من بهترین سبط ها می باشند. سپس فرمود: دو سبط من حسن و حسین بهترین سبط ها می باشند، دو سبط این امتند، و البته اسباط از فرزندان یعقوب بودند و آنان دوازده تن بودند و امامان بعد از من دوازده تن از خاندانم خواهند بود؛ علی علیه السلام نخستین ایشان است و اوسط آنان محمد، آخرینشان محمد، مهدی این امت می باشد، آن که عیسی پشت سرش نماز خواهد خواند، آگاه باشید! که هر کس بعد از من به آنان متمسک گردد، البته به ریسمان الهی چنگ زده است، و هر کس از دامان ایشان دست بکشد، از ریسمان خداوند جدا شده است. (۴۶)

از جمله در «کفایة الاثر» نیز به سند خود، از مفضل بن عمر آورده، از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش [حسین بن علی]، از امیرالمؤمنین علیهم السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هنگامی که به [معراج] آسمان

برده شدم، پروردگارم - جلّ جلاله - به من وحی فرمود: ای محمد! من به زمین نظری فکندم، پس تو را از آن برگزیدم و تو را پیغمبر قرار دادم و از اسم خودم برای تو اسمی برگرفتم، که من محمودم و تو محمد هستی. سپس بار دیگر نظری کردم و از آن [زمین] علی را برگزیدم و او را جانشین، خلیفه و همسر دخترت قرار دادم و از برای او اسمی از اسم‌هایم بر آوردم که من اعلی هستم و او علی است و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو نفر قرار دادم، سپس ولایت آنان را بر فرشتگان عرضه نمودم، که هر کدام آن را پذیرفت نزد من از مقربین شد. ای محمد! اگر بنده ای مرا عبادت کند تا این که بسان مشک خشک شده بشود، سپس در حالی که ولایت آنان را انکار کرده باشد [در قیامت] مرا ملاقات کند، او را در بهشتم جای نخواهم داد و زیر سایه عرشم نخواهم برد. ای محمد! آیا می‌خواهی آنان را ببینی؟ گفتم: آری پروردگارا. خدای - عزوجلّ - فرمود: سرت را بلند کن. پس چون سر برداشتم، ناگاه نورهای علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و (م ح م د) را که در میان آنان ایستاده بود و همچون ستاره تابان می‌درخشید، دیدم. گفتم: ای پروردگار! اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: اینان امامان هستند و این قائم است، حلالم را حلال و حرامم را تحریم می‌نماید و به وسیله او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و او مایه راحتی دوستان من است و او است آن که دل‌های شیعیان را از ستمگران و منکران حق و کافران شفا می‌بخشد (۴۷).

و از جمله شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «کمال الدین» (۴۸) به سند معتبر، بلکه صحیحی روایت آورده که: حضرت ابومحمد امام حسن عسکری برای بعضی از کسانی که نام برد، گوسفند ذبح شده‌ای فرستاد و فرمود: این از عقیقه پسر محمد است.

و از جمله محدث عاملی رحمه الله در وسائل (۴۹) به سند خود از صدوق رحمه الله از محمد بن عصام، از محمد بن

یعقوب کلینی، از علان رازی، از بعضی از اصحاب مان آورده که: چون کنیز حضرت ابومحمد امام عسکری علیه السلام حامله شد، آن حضرت به او فرمود: پسری را آبستن باشی که اسم او محمد است و او است قائم بعد از من. و از جمله نیز، در وسائل (۵۰) به سند خود، از ابن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از ابوعلی محمد بن همّام، از محمد بن عثمان عمّری، از پدرش، از حضرت ابومحمد حسن بن علی امام عسکری علیه السلام ضمن خبری که آن حضرت در آن از پدرانش روایت کرده که: زمین از حجّت الهی بر خلقش خالی نخواهد ماند و این که هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است. چنین آمده. پس آن حضرت فرمود: این مطلب ثابت است همان طور که روز ثابت است [قابل انکار نیست]. عرض شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله! پس حجّت و امام بعد از تو کیست؟ فرمود: پسر محمد، او است امام و حجّت بعد از من و هر کس در حالی بمیرد که او را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.

و از جمله، مجلسی در باب ولادت (۵۱) آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - از «کشف الغمّه» (۵۲) روایت کرده است که ابن الخشاب گفت: حدیث گفت مرا ابوالقاسم طاهر بن هارون بن موسی العلوی، از پدرش، از جدش که گفت: سرورم جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام فرمود: خلف صالح از فرزندان من است و او است مهدی که اسمش «م ح م د» است و کنیه اش ابوالقاسم در آخرالزمان خروج می کند ...

و چون این را دانستی، می گویم: مقتضای جمع بین دو دلیل، یعنی اخباری که بردن نام آن حضرت را حرام می شمارند و اخباری که جایز می دانند، همان تفصیلی است که ما اختیار کردیم که در مجامع مردم حرام است و در غیر آن ها جایز. چون اخبار جواز - چنان که می بینید - یا نقل فعل معصوم است و یا تقریر او. و در چنین اخباری عموم یا اطلاقی وجود ندارد که سبب شود از اخبار نهی کننده دست

برداریم. بنابراین واجب است قدر متیقن را بگیریم و دلایل حرمت را به همین مقدار تخصیص بزنیم، یعنی به غیر مجامع مردم و یاد کردن اسم شریف آن حضرت در مجامع، تحت عموم ادله حرمت باقی می‌ماند. مؤید و مؤکد آنچه یاد کردیم، دو توقیع شریف آن حضرت است که در کمال الدین (۵۳) روایت شده، در یکی از آن‌ها آمده: ملعون است ملعون کسی که مرا در جمعی از مردم اسم ببرد. و توقیع دیگر چنین است؛ حدیث گفت ما را محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمه الله گفت: شنیدم ابوعلی محمد بن همام می‌گفت: شنیدم محمد بن عثمان عمری رحمه الله می‌فرمود: توقیعی صادر شد به خطی که آن را می‌شناسیم این‌که: هر کس در میان جمعی از مردم مرا به اسم نام ببرد، لعنت خدا بر او باد. و نیز مؤید این مطلب است آنچه در گفتار سید محقق داماد رحمه الله از نظران گذشت، این‌که علمای گذشته بر حرمت تصریح به اسم مبارک آن حضرت در میان جمعی از مردم متفقند. و نیز مؤید آن است اعتبار عقلی و عرفی، زیرا که تعبیر کردن از شخص جلیل در مجالس و محافل با القابش و تصریح نکردن به اسم خود نوعی احترام و تعظیم نسبت به آن شخص می‌باشد و این بر افراد عامی پوشیده نیست، تا چه رسد به فضلا و علما. و خداوند به حقایق احکام دانا است. و نیز مؤید آن است که در حدیث لوح دیدید حضرت امام باقر علیه السلام از جابر خواست که در جای خلوتی او را ملاقات نماید، بنابراین یادآوری اسم آن حضرت در میان جمعی از مردم نبوده است. و باز مؤید آن است که اگر غیر مورد ترس و تقیه را به طور مطلق از عمومات یاد شده خارج بدانیم، تخصیص اکثر لازم می‌آید. و هم‌چنین مؤید آن است حدیث حذیفه بن الیمان که در قسم چهارم همین عنوان یادآور شدیم.

اگر بگویید: می‌توان قایل شد که غیر از مورد ترس و تقیه به طور مطلق از عمومات یاد شده خارج است، چه در مجامع باشد و چه در غیر آن‌ها، به جهت روایتی که شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» از امام ابو جعفر باقر علیه

السلام، از پدران‌ش آورده که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام بالای منبر چنین فرمودند: در آخر الزمان، مردی از فرزندانم خروج خواهد کرد ... و حضرت قائم علیه السلام را توصیف کرد، تا آن‌جا که فرمود: او را دو نام است یکی مخفی می‌ماند و اسم دیگر علی می‌باشد، اما آن اسمی که مخفی می‌ماند احمد است، و آن اسمی که علی می‌باشد محمد ... (۵۴) که این حدیث بر جایز بودن تصریح به این اسم شریف در مجامع مردم از جهت فعل و قول امام دلالت دارد، چون امیر المؤمنین علیه السلام بر فراز منبر آن را تصریح فرموده: و آن اسمی که علی می‌باشد محمد است. از این روی می‌توان گفت: آن اسمی که جایز نیست تصریح شود احمد است؟!

می‌گوییم: نمی‌توان تنها به این حدیث عمومات حرمت را تخصیص داد، به چند وجه: اول: این که سندش ضعیف است، چون اسماعیل بن مالک که در سند این حدیث واقع شده مجهول (= ناشناخته) است، و ابو الجارود - یکی دیگر از افرادی که در سند این حدیث واقع شده - رئیس گروه زیدیه جارودیه است که از سید بن طاووس نقل شده که درباره‌اش گفته: زیاد بن المنذر نابینای سرحوب مذموم است، هیچ شبهه‌ای در مذمتش نیست، او به اسم شیطان «سرحوب» نامیده شد، شیطان کوری که ساکن دریا است. در کتاب‌های «نقد الرجال» و «منتهی المقال» به نقل از کثی درباره ابو الجارود آمده: کور سرحوب، سرحوبیه از زیدیه منسوب به او است و امام باقر علیه السلام او را به این اسم نامید. و یاد شده که «سرحوب» نام شیطان کوری است که در دریا زیست دارد و ابو الجارود نابینا و کوردل بود. سپس روایات متعددی در مذمت و لعنت و دروغ‌گویی او یاد کرده است و سید تفرشی در «نقد الرجال» گوید: درباره او روایتی است که بر دروغ‌گویی و کفر او دلالت دارد. دوم: این که تصریح کردن امیر المؤمنین علیه السلام به این اسم آن حضرت بر فراز منبر دلیل جایز بودن آن برای غیر آن جناب نمی‌باشد، زیرا که ممکن است این حکم به آن

جناب اختصاص داشته، و نظایر آن بسیار است که بر اهل بصیرت پوشیده نیست، مانند داخل شدن در حال جنابت به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و اختصاص لقب امیر المؤمنین به آن حضرت و جایز بودن ایثار با این که اهل خانه اش در حال اضطرار بوده اند و غیر این ها که بر پژوهشگر در اخبار ائمه اطهار پوشیده نیست. سوم: این که فرموده آن بزرگوار: و آن اسمی که علی می باشد محمد است. دو احتمال دارد؛ یکی: این که منظور آن است که امام زمان ما - عَجَلُ اللهُ فرجه الشریف - دو اسم دارد که یکی از آن ها را می شناسند و آن محمد است و دیگری را که احمد است، نمی دانند و این را ما مشاهده می کنیم. دیگر این که: مقصود اعلان کردن این اسم مبارک هنگام ظهور است که اخباری وارد شده به این که در آن موقع به نام او و نام پدرش ندا می گردد و آنچه بر این معنی دلالت داشت در بخش چهارم در حرف «ن» و غیر آن گذشت. و اما احتمال این که مراد از اسمی که جایز نیست به آن تصریح گردد «احمد» است، این را هیچ کدام از علمای ما از صدر اول تا کنون نگفته، بلکه احتمال هم نداده اند و نیز حاملان و راویان احادیث - که این روایات توسط آن ها به دست ما رسیده - هم این احتمال را نیاورده اند، چنان که بر کاوشگران پوشیده نیست. اگر بگویید: ممکن است منظور از کلمه (ناس = مردم) در دو تویق یاد شده، مخالفین باشند و این قرینه باشد بر این که حرمت مخصوص مورد ترس و تقیه است، چنان که مؤلف وسائل (۵۵) این احتمال را ذکر کرده و استشهاد نموده به این که واژه «ناس» در روایات بسیار آمده که خصوصاً عامّه منظور هستند؟

می گویم: کلمه «ناس» در اخبار با قرینه بر آنان اطلاق گردیده و در اینجا قرینه ای بر آن نیست بنابراین از اخبار صحیح صریح به صرف احتمال نمی توان دست برداشت. اگر بگویید: در «مستدرک» از حسین بن حمدان روایت کرده که وی در کتابش از حضرت رضاعلیه السلام خبری آورده که تصریح دارد به این که یاد نمودن اسم شریف آن

حضرت - که محلّ بحث است - و سایر نام‌ها و القاب آن جناب در صورت ایمنی از ترس جایز می‌باشد و علت نهی از آن جز به خاطر ترس و تقیه نیست. آن روایت چنین است که از علی بن الحسن بن فضال، از ریّان بن الصلت آورده که گفت: از حضرت امام رضا علی بن موسی علیهما السلام شنیدم که می‌فرمود: قائم مهدی علیه السلام فرزند فرزندانم حسن است، کسی بعد از غیبتش بدنش را نمی‌بیند و اسمش را نبرد تا وقتی که آشکار شود و اسمش اعلان گردد که آن وقت هر کسی می‌تواند نام او را ببرد. به آن حضرت عرضه داشتیم: ای سرور ما! اگر بگوییم: صاحب غیبت و صاحب زمان و مهدی جایز است؟ فرمود: همه این‌ها مطلقاً جایز است و من شما را از تصریح کردن نام مخفی او از دشمنانم نهی کردم که او را شناسند. می‌گوییم نمی‌توان این خبر را مورد عمل قرار داد به چند وجه؛

یکم: این که حسین بن حمدان ضعیف است، چنان که در کتاب «الوجیزه» آمده و در «نقد الرجال» از نجاشی آورده: حسین بن حمدان حُصینی جنبلانی ابوعبد الله، فاسد المذهب بوده، کتاب‌هایی دارد. همین مطلب نیز در «منتهی المقال» آمده است و به نقل از خلاصه در همان کتاب آمده؛ حسین بن حمدان جنبلانی - به ضمّ جیم و سکون نون و باء - حُصینی - به حاء مضمومه و ضاد و نون بعد از یاء - ابوعبد الله مذهبش فاسد و دروغگو بوده، ملعون است به گفته‌هایش توجه نمی‌شود. و مانند همین سخن از رجال ابن داوود نقل شده، ولی او خصینی - به خاء و صاد و یاء و نون - ضبط کرده است. و از دلایل صحیح نبودن اعتماد بر او این که عالم محقق نوری رحمه الله در اینجا بر این روایت اعتماد ننموده، با این که آن را در باب القاب حضرت حجّت - عجل الله فرجه الشریف - روایت کرده است و این عالم جلیل از بزرگان آگاهان به احوال راویان است، چنان که بر کسی که در کتاب‌های او نظر کند، پوشیده نمی‌ماند. خداوند تعالی به او بهترین پاداش را از جهت خدمت به اسلام و مسلمین

عنایت فرماید. بنابراین چه طور می‌توان به مانند این حدیث تمسک نمود و عمومات ادله تحریم را از ظاهرشان منصرف کرد؟

دوم: بر فرض که این حدیث از معصوم علیه السلام صادر شده باشد، در مطلب مورد بحث صراحت ندارد، در آن دقت کنید.

سوم: این که بر فرض که دلالت داشته باشد، بر منحصر بودن علت تحریم در این مطلب دلالت ندارد، تا به همان مورد که آن علت وجود دارد بسنده شود، بلکه این امر نمی‌تواند علت حقیقی باشد، چون ضمیر در فرموده آن حضرت: که او را نشاناسند. اگر به اسم برگردد؛ یعنی یاد کردن این اسم جایز نیست، تا دشمنان آن اسم را نشاناسند. این برخلاف مقصود خواهد بود، زیرا که آن‌ها با اخبار بسیاری که از پیغمبر و امامان علیهم السلام رسیده، که تصریح دارند که اسم او اسم رسول خدا است، آن اسم را شناخته‌اند که محمد است. و اگر ضمیر به قائم علیه السلام برگردد؛ یعنی: یاد کردن این اسم جایز نیست، تا مبادا دشمنان بدانند که مقصود از این اسم کیست. باز به دو وجه درست نیست؛

وجه اول: این که افرادی که محمد نامیده شده‌اند در هر زمان بسیار بوده و هستند، پس هرگاه یک شیعه به شیعه دیگری در مجلس دشمنان مثلاً بگوید: «محمد فرمود» یا «محمد را دیدم» و منظورش امام زمانش باشد، دشمنان نمی‌دانند که منظور از این اسم کیست و هیچ ترس و تقیّه‌ای در این صورت نیست.

وجه دوم: این که اگر این امر سبب حقیقی تحریم بود، واجب است که از یاد کردن آن حضرت علیه السلام با القاب مخصوصش مانند صاحب غیبت و صاحب الزمان و حجّت از آل محمد علیهم السلام نهی گردد، چون اگر یک نفر شیعه به یکی از هم‌کیشان خود، در مجلس دشمنان بگوید: صاحب غیبت یا حجّت آل محمد را دیدم، دشمنان خواهند فهمید که منظورش شخص خاص می‌باشد، چون پیش از این کسی به این عناوین نامیده نشده است، تا کسی که آن



جناب را با چنین عناوینی یاد می‌کند، بتواند بگوید: منظورم یکی از افراد مردم است، بلکه در این صورت دشمن به تجسس و تفحص دست می‌زند، تا صاحب آن نام مخصوص را بیابد، بنابراین می‌بایست این خبر را بیان حکمت حکم به حرمت بردن آن نام حمل نمود یا نوعی آن را تأویل کرد. اگر بگویید: به طرز دیگری هم می‌توان بین ادله دو طرف جمع کرد، به این که اخبار حرمت را بر کراهت حمل کنید، چنان که بعضی از بزرگان این کار را کرده‌اند و مانند این جمع در ابواب مختلف فقه بسیار است؟ می‌گوییم: این نحوه جمع کردن بین روایات در اینجا پسندیده نیست به خاطر چند وجه؛ اول: این که دلیل‌های حرمت - چنان که دانستید - قابل حمل بر کراهت نیست و این واضح است. دوم: این که در اینجا بر سر دو راهی تخصیص و مجاز قرار می‌گیریم و در جای خود ثابت شده که تخصیص از مجاز اولی است.

سوم: این که ادله جواز تنها اثبات می‌کنند که در غیر مجامع جایز است، چنان که توضیح دادیم. بنابراین چگونه می‌توان آن‌ها را به طور مطلق بر ادله حرمت مقدم داشت؟ چهارم: این که این جمع بر خلاف اجماع منقول و شهرتی است که قبلاً بیان شد.

پنجم: حمل کردن این گونه اخبار بر کراهت در صورتی است که دلیل معتبری برخلاف آن‌ها بوده باشد، که آن دلیل را می‌بایست بر ظواهر ادله منع مقدم داشت، ولی مطلب مورد بحث ما چنین نیست. پس راهی ندارد که ادله منع را از ظواهر شان منصرف بدانیم، چون دلیلی در مقابل آن‌ها نیست، چنان که بر هر کس جنبه انصاف را رعایت کند و از تکلف پرهیزد، این نکته پوشیده نمی‌باشد، پس به یاری خداوند تعالی و برکت اولیای او - سلام الله علیهم اجمعین - تمام بودن مدعای ما ثابت گشت، والحمد لله أولاً و آخراً. چند تذکر:

اول: از آنچه بیان کردیم دلیل اقوال دیگر و پاسخ آن‌ها معلوم شد، دیگر با تکرار آن‌ها مطلب را طولانی نمی‌کنیم.

دوم: بدون تردید شایسته‌تر و محتاطانه‌تر آن است که در غیر مجالس و مجامع نیز آن حضرت علیه السلام با القاب شریفش یاد گردد و اسم معهود ذکر نشود، تا از شبهه مخالفت با دستور شرع خلاص شویم و نیز این خود، نوعی احترام و تعظیم امام علیه السلام است، بلکه این روش در سخنان امامان و پیروان ایشان متداول بوده است. سوم: از بعضی از روایات گذشته چنین به دست آمد، که یکی از نام‌های شریف آن حضرت احمد می‌باشد، اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا یاد کردن آن حضرت در مجالس با این اسم نیز حرام است، یا حرمت به همان اسم معروف یعنی محمد اختصاص دارد؟ مؤلف «کفایة الموحّدین» تصریح کرده که فرقی بین آن‌ها نیست و هر دو در حرمت مساوی هستند و این نظر را به مشهور نسبت داده است. ولی در این گفته تأمل است، چون اسم به همان معروف یعنی محمد منصرف می‌باشد و سخن قایلین به حرمت نه نص است و نه ظاهر در حرمت نامیدن آن جناب به اسم‌های دیگر غیر از محمد، بلکه احدی از علما را نمی‌شناسم که به حرمت ذکر این اسم یعنی احمد، هرچند به طور احتمال قایل شده باشد، ولی احتیاط بهترین راه و خدای تعالی بهترین راهنما است. چهارم: آیا کنیه مبارک آن حضرت که همان کنیه جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله است، از لحاظ موضوع یا حکم به اسم شریفش ملحق می‌باشد یا نه؟ بنابر احتیاط، آری. ولی به طور جزم می‌توان گفت: نه. زیرا که عنوان اسم بر غیر لقب و کنیه منصرف است، چنان‌که از ملاحظه عرف عام که مبنای موضوعات احکام است، این مطلب ظاهر می‌باشد و آنچه در حدیث خضر آمده که فرمود: از او به کنیه و نام تعبیر نگردد. برای اثبات این مطلب به تنهایی بسنده نیست، زیرا که احتمالاتی در آن هست، بنابراین اصل برائت بدون منافی باقی می‌ماند و همین‌طور است اجماع منقول که به نظر علمای بزرگ اصول، برای اثبات حکمی به تنهایی کافی نیست، چنان‌که در علم اصول فقه این مطلب بیان گردیده است، از همین روی محقق بزرگوار

مان نوری - که خدای تعالی روانش را شاد و تربتش را پاک گرداند - حرمت را به همان اسم مبارک معهود مخصوص دانسته است، با همه اینها کسی که شیوه احتیاط پیشه کند، از راه راست برکنار نمانده و دور بودن از شبهه مخالفت در هر حال پسندیده است.

سوم: از وظایف بندگان نسبت به آن حضرت علیه السلام

اشاره

محبت او به طور خاص

سوم: از وظایف بندگان نسبت به آن حضرت علیه السلام

محبت او به طور خاص و لازمه اش آن است که نهایت اهتمام در آنچه مقتضای محبت نسبت به آن جناب است، انجام گردد. بدان که در وجوب محبت تمام ائمه معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - تردیدی نیست، و این که دوستی ایشان بخشی از ایمان و شرط قبولی اعمال است. و در این باره اخبار متواتر می باشد که قسمتی از آنها در بخش اول همین کتاب و قسمتی دیگر در امر دوم همین بخش گذشت، ولی در اهتمام به محبت مولایمان حضرت حجت علیه السلام خصوصیتی هست که سبب شده به طور خصوص به آن امر گردد و این از دو جهت است؛

اول - عقل

توضیح این که سرشت ها بر محبت کسی که به آنها نیکی کند و هر که واسطه احسان به آنها باشد، ساخته شده است، از همین روی در حدیث از تفسیر امام علیه السلام آمده که: خدای تعالی به موسی وحی فرمود که مرا نزد خلقم محبوب کن و خلقم را نزد من محبوب گردان. موسی گفت: ای پروردگار! چگونه این کار را انجام دهم؟ فرمود: به آنان نعمت ها و بخشش های مرا یادآوری کن تا مرا دوست بدارند.

و در حدیث دیگری که در «دار السلام» به نقل از «قصص الانبیاء» به سند خود، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده که فرمود: خدای - عزوجل - به داوود علیه السلام وحی فرمود: مرا دوست بدار و نزد خلقم محبوب ساز. داوود گفت: پروردگارا! من تو را دوست می‌دارم، اما چگونه تو را نزد خلقت محبوب گردانم؟ فرمود: نعمت‌هایم را نزد آنان یاد کن، که هرگاه آن‌ها را نزد ایشان یادآور شوی، مرا دوست خواهند داشت.

و در مجالس صدوق رحمه الله به سند خود، از ابن عباس آمده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند را دوست بدارید، به جهت آنچه از نعمت‌های خویش به شما می‌دهد و مرا به جهت دوستی خدای - عزوجل - دوست بدارید و اهل بیت را به خاطر دوستی من دوست بدارید (۵۶).

و چون از آنچه در بخش‌های این کتاب پیش‌تر آوردیم، پاره‌ای از احسان مولایمان حضرت حجّت علیه السلام را نسبت به ما و حقوقش را بر ما دانستی و این که تمام آنچه از نعمت‌های فراوان و عناوین بی پایان خداوند ما را فرا گرفته به برکت مولایمان علیه السلام و به واسطه او است، پس عقل حکم می‌کند که او را دوست بداریم، بلکه نهادهای ما بر محبت او سرشته شده است.

## دوم - نقل

سید محدث بحرانی رحمه الله در کتاب «غایة المرام» به نقل از نعمانی، به سند خود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت آورده که فرمود: خداوند در شب معراج به من وحی فرمود: ای محمد! چه کسی را در زمین بر امت جانشین کرده‌ای؟ - و حال آن که او بهتر می‌دانست - گفتم: ای پروردگارا! برادرم را. فرمود: علی بن ابی طالب را؟ گفتم: آری پروردگارا! فرمود: ای محمد! من به زمین نظری افکندم، پس تو را از آن برگزیدم، پس من یاد نمی‌شوم تا این که تو با من یاد شوی، من محمود هستم و تو محمد هستی. سپس بار دیگر بر آن نظر افکندم و از آن علی بن

ابی طالب علیهما السلام را برگزیدم، پس او را جانشین تو قرار دادم، که تو سید پیغمبرانی و علی سید اوصیا و برای او اسمی از اسم‌هایم را قرار دادم که من اعلی هستم و او علی است. ای محمد! اگر بنده ای از بندگانم آن قدر مرا پرستش نماید تا این که به هلاکت رسد، سپس در حالی که منکر ولایتان باشد مرا ملاقات کند، او را به جهنم خواهیم برد، سپس فرمود: ای محمد! آیا می‌خواهی آنان را ببینی؟ گفتم: آری. فرمود: در پیش رویت بپاخیز. چون پیش رفتم، ناگاه دیدم علی بن ابی طالب را و حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجّت قائم - علیهم السلام - که همچون ستاره درخشانی در میان آنها بود. گفتم: ای پروردگار! اینان کیستند؟ فرمود: اینان امامان هستند و این قائم است حلالم را حلال و حرامم را حرام می‌نماید و از دشمنانم انتقام می‌گیرد. ای محمد! او را دوست بدار، که من او را و دوست دارنده او را دوست دارم. (۵۷)

می‌گوییم: این حدیث دلالت دارد بر این که در محبت آن حضرت ویژگی‌ای هست که مقتضی امر مخصوص از سوی خدای تعالی گردیده، با این که محبت همه امامان علیهم السلام واجب است و سرّ این مطلب چند چیز است، از جمله؛

۱ - محبت و شناخت آن حضرت از محبت و معرفت امامان دیگر علیهم السلام جدا نمی‌گردد، ولی عکس آن چنین نیست (یعنی ممکن است کسی نسبت به امامان دیگر محبت و معرفت داشته باشد، ولی نسبت به آن حضرت معرفت و محبت نداشته باشد). بنابراین اگر انسان آن بزرگوار را بشناسد و او را دوست بدارد، حقیقت ایمان در او کامل می‌گردد. و شاهد بر این است آنچه در مجلد نهم بحار به نقل از کتاب «الفضائل» آمده، از امام رضا علیه السلام، از پدرانم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که در آن نام‌های امامان علیهم السلام را یاد کرده، تا آن جا که فرمود: هر کس دوست می‌دارد خداوند را

ملاقات کند، در حالی که ایمانش کامل و اسلامش نیکو باشد، باید که ولایت حجّت صاحب الزمان منتظر را دارا گردد، پس اینان چراغهایی در تاریکی و امامان هدایت و نشانه‌های تقوا هستند، هر کس آنان را دوست بدارد و ولایتشان را دارا شود، من برای او ضمانت می‌کنم که خداوند او را به بهشت خواهد برد. (۵۸)

۲ - چیره شدن دین و غالب گردیدن مسلمین بر کافرین به دست آن حضرت و با ظهور آن جناب به طور کامل انجام می‌گردد، چنان‌که در بخش چهارم گذشت. و این چیزی است که از نظر عقل و شرع موجب محبت آن حضرت به طور خاص می‌باشد.

۳ - آنچه در بعضی از روایات آمده، که آن حضرت بعد از امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام از سایر امامان افضل است، چنان‌که سید بحرانی در کتاب «غایة المرام» در باب بیست و سوم از نعمانی به سند خود، از امام صادق، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند از بین روزها، جمعه و از ماه‌ها، ماه رمضان، و از شب‌ها، شب قدر را برگزید و از مردم، پیغمبران را اختیار کرد و از میان پیغمبران، رسولان را و از رسولان، مرا و علی را از من برگزید و از علی، حسن و حسین را اختیار فرمود و از حسین، اوصیا را برگزید، که از قرآن تأویل یاهو گویان و کجروی باطل جویان و توجیه جاهلان را دور می‌کنند و نهمین ایشان باطن ظاهر آنان است و او افضل آنها می‌باشد. (۵۹)

و مؤید این مطلب است آنچه در بحار از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که: از آن جناب سؤال شد: آیا قائم علیه السلام متولد شده؟ فرمود: نه. و اگر زمانش را درک می‌کردم در تمام عمر با او به خدمت می‌پرداختم. و در حرف «ن» در حدیث عبّاد بن محمد مداینی گذشت، که امام صادق علیه السلام فرمود: برای نور آل محمد علیهم السلام و سابق آنها دعا کردم. و در فضیلت گریستن از فراقش نیز در تأیید این امر خواهد آمد.

اگر بگویید: این منافات دارد با آنچه در مجلد نهم بحار از نعمانی مسنداً، از زید شحّام روایت آمده که گفت: به حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام عرضه داشتیم: کدام یک افضل هستند حسن یا حسین؟ فرمود: همانا فضیلت اولین مان به فضیلت آخرین مان می‌رسد و فضل آخرین مان به فضل اولین مان می‌رسد و هر کدام فضلی دارد. عرض کردم: فدایت شوم! جوابم را مفصل تر بیان فرمایید. به خدا سوگند! جز برای آموختن از شما نپرسیدم. فرمود: ما از یک درخت هستیم، خداوند ما را از یک سرشت آفرید، فضل ما از خداوند و علم ما از خداوند می‌باشد و ما امنای خداوند بر خلق او و دعوت کنندگان به دین او و [پرده یا] پرده داران بین او و بین خلق او هستیم. ای زید! تو را بیفزاییم؟! عرض کردم: آری. فرمود: آفرینش ما یکی و علم ما یکی و فضل ما یکی است و همگی نزد خدای - عزوجل - یکی هستیم. عرضه داشتیم: مرا خبر ده از تعداد تان؟ فرمود: ما دوازده تن هستیم، این چنین پیرامون عرش پروردگارمان - عزوجل - در آغاز آفرینش مان بودیم. اول ما محمد، اوسط ما محمد و آخر ما محمد است (۶۰).

در جواب گوئیم: بین این حدیث و آنچه گذشت، منافاتی نیست، زیرا که این حدیث بیانگر متحد بودن سرشتشان می‌باشد و این که از یک نور آفریده شده‌اند و در علم و فضل یکسان هستند، چنان که اخبار دیگری نیز در این باره وارد شده است و این منافات ندارد با این که بعضی از آنان از بعض دیگر از لحاظ ویژگی‌هایی افضل باشند، همچنان که روایاتی در فضیلت امیر مؤمنان علیه السلام از سایر ائمه معصومین علیهم السلام وارد گردیده، با این حال علم این مطلب و امثال آن باید به خود آنان واگذار شود و بر ما نیست که از آن بحث کنیم، و خدای تعالی خود دانا است و نگهدار از لغزش‌ها می‌باشد.

#### چهارم: محبوب نمودن او در میان مردم

و این امر دلالت دارد تمام آنچه در امر سوم بیان کردیم، به جهت دلالت عقل بر این که هر کس محبتش واجب و

نیکو است، سزاوار است او را محبوب نمود. و نیز دلالت می‌کند بر آن محتوای فرموده خدای تعالی در حدیث موسی علیه السلام که: مرا در میان آفریدگانم محبوب ساز ... و به طور صریح بر آن دلالت می‌کند، آنچه در «روضه کافی» به سند خود، از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آورده که فرمود: خداوند رحمت کند بنده ای که ما را نزد مردم محبوب نماید و ما را در معرض دشمنی و کینه‌توزی آنان قرار ندهد. همانا به خدا سوگند! اگر سخنان زیبای ما را برای مردم روایت می‌کردند، به سبب آن عزیزتر می‌شدند و هیچ کس نمی‌توانست بر آنان وصله ای بچسباند، ولی یکی از آنان کلمه‌ای را می‌شنود، پس ده کلمه از پیش خود بر آن می‌افزاید. (۶۱)

و در مجالس صدوق رحمه الله به سند خود آورده، از امام صادق علیه السلام که فرمود: خداوند رحمت کند بنده ای را که مودت مردم را به سوی ما کشاند و به آنچه می‌شناسند، با آنان سخن بگوید و آنچه را منکرند، واگذارد. (۶۲)

پنجم: انتظار فرج و ظهور آن حضرت علیه السلام

پنجم: انتظار فرج و ظهور آن حضرت علیه السلام

سخن در این باره در چند مبحث واقع می‌شود؛

مبحث یکم - فضیلت انتظار و ثواب منتظر و انتظار پیغمبران و امامان نسبت به این امر

در این باره همین بس، که حضرت سید الساجدین علیه السلام در دعای عرفه بر منتظران درود فرستاده و برای آنان دعا کرده، بعد از دعا کردن برای مولایشان [امام زمان] - صلوات الله علیه - و اضافه بر آن روایات بسیاری بر این مقصود دلالت دارد، از جمله؛

۱ - در «کمال الدین» از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس از شما بر این امر در حال انتظار آن بمیرد، همچون کسی است که در



خیمه قائم‌علیه السلام بوده باشد. (۶۳)

۲ - از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام آمده که فرمود: چقدر خوب است صبر و انتظار فرج! آیا نشنیده‌ای فرموده خدای - عزوجل - را که: «وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ» (۶۴)؛ و چشم به راه باشید که من با شما چشم به راهم. «فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ» (۶۵)؛ پس انتظار بکشید که من با شما از منتظرانم. بنابراین بر شما باد صبر، به درستی که گشایش پس از ناامیدی می‌آید، البته آنان که پیش از شما بودند صبور تر از شما بودند. (۶۶)

۳ - در «پصائر الدرجات» به سند خود از حضرت امام ابوعبد الله صادق علیه السلام آورده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام به سوی صفین می‌رفت، تا این که از رود فرات عبور کرد و به نزدیکی کوه سرزمین صفین رسید که هنگام نماز مغرب شد، مدتی در اندیشه فرو رفت، سپس وضو گرفت و اذان گفت و چون از اذان گفتن فراغت یافت، کوه شکافته شد و سر و صورتی سپید نمودار گردید و گفت: سلام بر تو ای امیر المؤمنین و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. خوش آمدی ای جانشین پیغمبران و پیشوای روسفیدان و عزیزترین چیزی [که به مردم] رسیده! و ای نایل آمده به ثواب صدیقین! و ای سید اوصیا! امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: بر تو نیز سلام باد، ای برادرم شمعون! جانشین عیسی بن مریم روح القدس، حال تو چگونه است؟ گفت: خیر است، خدای بر تو رحمت آرد. من منتظر حضرت روح الله هستم که از آسمان فرود آید، پس هیچ کس را نمی‌شناسم که در راه خدا بیشتر از تو دچار بلا گشته و فردا [ای قیامت] ثوابش فزون تر و مقامش برتر از تو باشد ... (۶۷)

می‌گوییم: جهت شاهد آوردن این حدیث، آن است که دلالت دارد بر منتظر بودن جناب شمعون نسبت به این ظهور مبارک و با میمنت. و البته شباهت یافتن به اولیای خدا و پیروی کردن از ایشان چیزی است که نزد خداوند - عزوجل - پسندیده است، اضافه بر سایر آنچه در فضیلت انتظار رسیده است.

۴ - در کتاب «کمال الدین» از حضرت ابی عبد الله امام صادق، از پدرانش علیهم السلام آمده که فرمود: منتظر امر (حکومت) ما بسان آن است که در راه خدا به خون غلتیده باشد. (۶۸)

۵ - نیز از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: خوشا به حال شیعیان قائم ما که در زمان غیبتش منتظر ظهور او باشند و در هنگام ظهورش فرمانبردار از او، آنان اولیای خدا هستند نه ترسی برایشان هست و نه اندوهگین شوند. (۶۹)

۶ - از حضرت سید العابدین علیه السلام است که فرمود: انتظار فرج از عظیم‌ترین فرج است. (۷۰)

۷ - از ابو خالد کابلی آمده که گفت: بر سرورم حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام وارد شدم و به او عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله! مرا خبر ده از کسانی که خدای - عزوجل - طاعت و دوستی آنان را فرض دانسته و پیروی از ایشان را پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله بر بندگانش واجب کرده است. به من فرمود: ای کابلی! به درستی که اولی الامر که خدای - عزوجل - آنان را امامانی برای مردم قرار داده و طاعتشان را بر آنها واجب نموده؛ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، سپس حسن، سپس حسین دو فرزند علی بن ابی طالب بوده‌اند آن‌گاه امر (امامت) به ما رسیده است، آن‌گاه ساکت شد. من گفتم: ای سرور من! برای ما روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: البته زمین را حجّتی برای خدای - عزوجل - بر بندگانش خالی نمی‌ماند، پس حجّت و امام بعد از تو کیست؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: پسر محمد است و اسم او در تورات باقر می‌باشد، علم را با مهارت می‌شکافد، او حجّت و امام بعد از من است و پس از محمد، پسرش جعفر می‌باشد که نامش نزد اهل آسمان صادق است. عرضه داشتم: ای سرور من! چگونه اسم او صادق شده و حال آن‌که همه شما صادق (راستین) هستید؟ فرمود: پدرم از پدرش، مرا حدیث گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هرگاه فرزندانم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی

بن ابی طالب متولد شد، او را صادق بنامید که پنجمین از فرزندان او، کسی که اسمش جعفر خواهد بود، با دروغ بستن بر خدای - عزوجل - جرأت کند و مدعی امامت گردد، پس او نزد خداوند، جعفر کذاب و افترا زننده بر خدای - عزوجل - است، و ادعا کننده منصبی که شایستگی آن را ندارد، مخالفت کننده با پدر و حسادت ورزنده بر برادرش خواهد بود، آن کسی است که می خواهد هنگام غیبت ولیّ خدای - عزوجل - پرده (غیبت) خداوندی را کنار زند. سپس حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به شدت گریست، آن گاه فرمود: گویا جعفر کذاب را می بینم که ستمگر زمان خویش را بر بازرسی امر ولیّ خداوند و آن که در حفظ الهی غایب است، برانگیخته و حرمت پدرش را هتک نموده باشد، به خاطر جهل و ندانستن ولادت او و از روی حرص بر کشتن او، اگر بر وی دست یابد، به جهت طمع کردن در میراثش تا آن را بدون این که حقی در آن داشته باشد، بگیرد. ابو خالد گوید: عرضه داشتیم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله! آیا آن کار شدنی است؟! فرمود: آری. به پروردگرم سوگند! به درستی که این مطلب نزد ما نوشته شده است، در طوماری که محنت هایی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله بر ما وارد می شود، در آن ضبط گردیده است. ابو خالد گوید: عرضه داشتیم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله! سپس چه خواهد شد؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: سپس غایب ماندن ولیّ خدای - عزوجل - دوازدهمین جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله و امامان پس از او طولانی خواهد گشت. ای ابو خالد! به درستی که اهل زمان غیبت او، که امامتش را باور دارند و منتظر ظهور اویند، از مردم همه زمانها بهترند، زیرا که خدای - تبارک و تعالی - آن چنان عقلها و فهمها و شناختی به آنها عنایت کرده که غیبت نزد آنان، همچون دیدن باشد و آنان را در آن زمان به منزله کسانی قرار داده است، که در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله با شمشیر جهاد کرده اند، آنان به حق مخلصانند و راستی که شیعیان ما هستند و دعوت کنندگان به دین خدای

- عزوجلّ - در پنهان و آشکار می‌باشند. (۷۱)

۸ - در کتاب غیبت شیخ طوسی، به نقل از کتاب غیبت فضل بن شاذان، به سند خود از مفضل بن عمر آورده که گفت: حضرت قائم علیه السلام را یاد کردیم و کسانی که از هم‌کیشان مان در حال انتظار او مردند، پس حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام به ما فرمود: هرگاه قیام کند، نزد مؤمن داخل قبر خواهند آمد و به او گفته می‌شود: ای فلان! همانا که صاحب تو ظهور کرد، پس اگر می‌خواهی به او ملحق شوی ملحق شو و اگر بخواهی در گرامیداشت پروردگارت بمانی بمان. (۷۲)

۹ - در «کمال الدین» به سند خود، از صفر بن ابی دلف آورده که گفت: شنیدم حضرت ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام می‌فرمود: همانا امام بعد از من پسر من علی است، امر او امر من و گفته اش گفته من و اطاعتش اطاعت از من است و امام بعد از او، پسرش حسن است، امر او امر پدرش و گفته او گفته پدرش و اطاعت او اطاعت از پدرش می‌باشد. سپس ساکت شد، عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله! امام بعد از حسن کیست؟ پس آن حضرت به شدت گریست، آن‌گاه فرمود: البته بعد از حسن، پسرش آن‌که قائم به حق و مورد انتظار است، می‌باشد. گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله! چرا قائم نامیده شده؟ فرمود: زیرا که او پس از آن‌که یادش مرده باشد و بیشتر معتقدان به امامتش برگشته باشند، قیام کند [و بپاخیزد]. گفتم: چرا منتظر نامیده شده؟ فرمود: چون که او را غیبتی است که روزهای بسیار و مدتی طولانی دارد، پس مخلصان منتظر خروجش باشند و اهل تردید انکارش کنند و جاحدان یاد او را به استهزا گیرند و وقت‌گذاران در آن دروغگو شوند و عجله‌کنندگان در آن هلاکت گردند و تسلیم شوندگان در آن نجات یابند. (۷۳)

۱۰ - از علی بن مهزیار آمده که گفت: به حضرت ابوالحسن صاحب العسکر، امام هادی علیه السلام نامه‌ای نوشتم و درباره فرج از آن جناب پرسیدم، به من نوشت: هرگاه صاحب شما از منزلگاه ستمگران غایب گشت، در انتظار

فرج  
 ۱۱ - در اصول کافی از ابوبصیر آمده که گفت: به حضرت ابوعبد الله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت شوم فرج کی خواهد بود؟ فرمود: ای ابوبصیر! تو هم از کسانی هستی که دنیا می‌خواهند. هر کس این امر را بشناسد، برای او به جهت انتظار کشیدنش فرج شده است. (۷۴)

می‌گوییم: ظاهراً چون مقصود از فرج، یاری کردن امام علیه السلام و جهاد در رکاب او است، امام صادق علیه السلام بیان فرمود که این مقصود برای شیعیان حاصل است، چون منتظر فرج هستند و توجه داد که لازم و شایسته است که غرض آن‌ها از انتظار این مقصود بزرگ باشد نه رسیدن به شهوت‌های نفسانی و لذت‌های جسمانی - چنان‌که شیوه بیشتر افراد چنین است - و مؤید این مطلب در مبحث چهارم خواهد آمد.

۱۲ - در بحار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده که فرمود: منتظر فرج باشید و از رحمت خداوند ناامید نشوید، به درستی که خوشایند ترین اعمال نزد خداوند - عزوجل - انتظار فرج است. (۷۵)

۱۳ - از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: عمل کننده به امر ما، فردا [ی قیامت] در حوض القوس [درجه عالی بهشت] با ما خواهد بود و منتظر امر [حکومت] ما، همچون غوطه‌ور شده به خورش در راه خدا می‌باشد. (۷۶)

۱۴ - از فیض بن المختار، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: هر کس از شما بمیرد در حالی که منتظر این امر باشد، همانند کسی است که با حضرت قائم علیه السلام در خیمه‌اش بوده باشد. سپس چند لحظه‌ای درنگ کرد، آن‌گاه فرمود: نه. بلکه مانند کسی است که در خدمت آن حضرت شمشیر بزند. سپس فرمود: نه. سوگند به خدا! همچون کسی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشد. (۷۷)

۱۵ - از حضرت ابی عبد الله امام صادق، از پدرانش، از امیرالمؤمنین - علیهم السلام - روایت است که فرمود:

برترین عبادت مؤمن، انتظار فرج از خداوند داشتن است. ۱۶ - در کافی به سند صحیحی، از عبدالله بن المغیره آمده که گفت: محمد بن عبد الله به حضرت امام رضا علیه السلام عرضه می‌داشت و من می‌شنیدم که می‌گفت: پدرم مرا حدیث آورد از خاندانش، از پدرانش، که به یکی از امامان گفته بود: در منطقه ما جای رباط (۷۸) هست که آن را قزوین می‌نامند و دشمنی هست که آن را دیلم می‌گویند، آیا جهاد یا رباطی بر ما هست؟ آن حضرت علیه السلام در جواب او فرمود: بر شما باد که این خانه (بیت الله الحرام) را حج کنید. سؤال کننده بار دیگر سؤالش را تکرار کرد. باز حضرت علیه السلام فرمود: بر شما باد این بیت که آن را حج کنید. آیا یک فرد از شما راضی نیست که در خانه خود باشد و بر خانواده‌اش از دسترنج خود خرج بنماید و انتظار امر ما را بکشد، پس اگر آن زمان را درک کند، همچون کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر شرکت کرده باشد و اگر در حالی که منتظر امر ما است بمیرد، همچون کسی خواهد بود که با قائم - صلوات الله علیه - در خیمه‌اش باشد این چنین - و دو انگشت سبّابه اش را کنار هم نشان داد - و نمی‌گویم این چنین - و انگشت وسط و سبّابه را نشان داد - زیرا که این بزرگ‌تر از آن است. در اینجا حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام فرمود: راست گفته است. (۷۹)

می‌گویم: این روایت با آنچه در اخبار آمده که مرابطه (= مرزبانی) حتی در زمان غیبت هم مستحب است، منافاتی ندارد؛ زیرا که ظاهراً منظور سؤال کننده، نایل شدن به ثواب مرابطه و جهاد بوده، پس امام علیه السلام او را به حج و انتظار دلالت فرمود، که ثواب جهاد و رباط و حج همگی برایش حاصل گردد، اما با انجام مرابطه، ثواب حج را نخواهد یافت. و مؤید آنچه یاد کردیم این که امام علیه السلام به او فرمود: بر شما باد! این بیت که آن را حج کنید و نفرمود: مرابطه نکنید، یا جایز نیست، یا حلال نیست و مانند این‌ها و خدا دانا است. (۸۰)

۱۷ - در تفسیر نعمانی از امیر المؤمنین علیه السلام آمده

که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای ابوالحسن! بر خداوند شایسته است که اهل ضلال (گم‌شدگان) را به بهشت داخل کند و منظورش از این، مؤمنانی هستند که در زمان فتنه بر پیروی از امامی که جایگاهش مخفی است و از چشم مردم غایب است، بپاخیزند، پس آنان به امامت او اقرار می‌کنند و به دامان او چنگ می‌زنند و منتظر خروج او می‌مانند، آنان یقین دارند که هیچ تردیدی به خود راه ندهند، صبر کنندگان و تسلیم شدگان و فقط از شناختن امامشان و از شناختن شخص او گم شده‌اند. بر این دلالت می‌کند آن که خدای تعالی هرگاه چشمه خورشید را که نشانه برای اوقات نماز قرار داده از بندگانش بپوشاند، بر آنان فرصت را توسعه داده که نماز را تأخیر بیندازند، تا با آشکار شدن خورشید، وقت برای آنان معلوم گردد و یقین کنند که زوال انجام شده است. و همین‌طور است کسی که منتظر خروج امام علیه السلام است، که به امامتش دست یازیده، تمام فرایض خداوند که بر او واجب است با حدود شان از او قبول می‌شود، از معنی فریضه بودن خارج نمی‌باشند، پس او صبر کننده شکیباً گر است، غیبت امامش به [دین] او ضرری نمی‌رساند. (۸۱)

۱۸ - و در کتاب «کمال الدین» از محمد بن النعمان، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت آمده که: نزدیک‌ترین حالت بندگان به خدای - عزوجل - و خشنود ترین هنگام او از آنان، زمانی است که حجّت خداوند را نیابند و برایشان آشکار نشود و از آنان پوشیده بماند که جای او را ندانند و در عین حال می‌دانند که دلایل و نشانه‌های الهی از بین نرفته است، در آن هنگام باید که هر صبح و شام منتظر فرج باشند. و همانا شدیدترین موقع غضب خداوند بر دشمنانش زمانی است که حجّتش را از آنان پوشانیده باشد، که برایشان ظاهر نگردد و البته خداوند می‌داند که دوستانش به تردید نمی‌افتند و اگر چنین می‌دانست که آنان به تردید دچار می‌شوند، حجّت خویش را یک چشم برهم زدن هم از آنان مخفی نمی‌کرد. (۸۲)

- ۱۹ - از امام صادق علیه السلام است درباره فرموده خدای عزوجل: «الم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (۸۳)؛ الم [از رموز قرآن است]. این کتاب بدون تردید هدایتگر تقوای پیشگان است، آنان که به غیب ایمان می آورند. فرمود: تقوای پیشگان، شیعیان علی علیه السلام هستند و غیب، همان حجت غایب است و گواه بر این، فرموده خدای عزوجل - است که: «وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ» (۸۴)؛ و می گویند: چرا از سوی پروردگارش آیتی بر او نیامد، پس بگو: به درستی که غیب مخصوص خدا است، شما منتظر باشید من نیز با شما از منتظرانم.
- ۲۰ - در اصول کافی به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آورده که فرمود: زیان ندیده است کسی که در حال انتظار امر ما بمیرد، آن که در خیمه حضرت مهدی علیه السلام با سپاهیان او نمرده است. (۸۵)
- ۲۱ - در روایت عمّار سابطی که ان شاء الله تعالی خواهد آمد، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: همانا به خدا سوگند! ای عمّار! کسی از شما بر این حالی که در آن هستید نمیرد، مگر آن که نزد خداوند از بسیاری از کشته شدگان در بدر و احد برتر باشد، پس شما را مژده باد. (۸۶)
- ۲۲ - در همان کتاب از حضرت امام ابوجعفر باقر علیه السلام آمده که ضمن حدیثی فرمود: و بدانید که منتظر این امر همچون ثواب روزه دار شب زنده دار را دارد و هر کس دوران قائم ما را دریابد، پس با او خروج نماید و دشمن ما را به قتل رساند، برای او همچون پاداش بیست شهید خواهد بود و هر کس در رکاب قائم ماعلیه السلام کشته شود، همچون پاداش بیست و پنج شهید را خواهد یافت. (۸۷)
- ۲۳ - در «مجمع البیان» از حارث بن المغیره آمده که گفت: در محضر ابوجعفر باقر علیه السلام بودیم، فرمود: آن که از شما این امر را شناخته و منتظر آن باشد و خیر را در آن بداند، مانند کسی است که به خدا قسم! در رکاب قائم آل



محمدعلیهم السلام با شمشیر خود جهاد کرده باشد. سپس فرمود: بلکه واللہ! مثل کسی است که در خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله با شمشیر جهاد کرده باشد. سپس بار سوم فرمود: بلکه به خدا قسم! همچون کسی است که در خیمه رسول خداصلی الله علیه وآله شهید شده باشد. (۸۸)

۲۴ - در «تفسیر البرهان»، از حسن بن ابی حمزه، از پدرش ابو حمزه [ثمالی] است که گفت: به حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! سنم بالا رفته و استخوانم سست گشته و مرگم نزدیک شده و می ترسم پیش از آن که این امر [حکومت شما] را دریابم، مرگم فرا رسد. فرمود: ای ابو حمزه! هر که به ما ایمان آورد و حدیث ما را تصدیق کرد و به انتظار دوران ما نشست، مانند کسی است که زیر پرچم قائم علیه السلام کشته شود، بلکه به خدا سوگند! زیر پرچم رسول خداصلی الله علیه وآله [کشته گردد] (۸۹).

۲۵ - در کتاب «کمال الدین»، از مفضل بن عمر آمده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس در حالی که منتظر این امر باشد بمیرد، همچون کسی خواهد بود که از خواص حضرت قائم علیه السلام بوده باشد، نه؛ بلکه مانند کسی باشد که در پیشگاه رسول خداصلی الله علیه وآله شمشیر زده است. (۹۰)

۲۶ - در «تفسیر البرهان» به سند خود، از مسعدة آمده که گفت: خدمت حضرت امام صادق علیه السلام بودم که پیرمرد قد خمیده ای که بر عصایش تکیه زده بود آمد، سلام کرد و امام صادق علیه السلام جواب سلامش را داد. پیرمرد عرضه داشت: ای فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله! دستت را به من بده که آن را ببوسم، پس آن حضرت دستش را پیش آورد و او دست آن جناب را بوسید و سپس گریست. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: ای پیرمرد! چرا گریه می کنی؟ عرضه داشت: فدایت شوم، یابن رسول الله! صد سال است که به پای قائم شما مانده ام، می گویم این ماه است، این سال است، هم اکنون سنم بالا

رفته و استخوانم سست گردیده و مرگم نزدیک شده و به آنچه که برای شما آرزو می‌کنم نرسیده ام، شما را می‌بینم کشته شده و آواره اید و دشمنانتان را می‌بینم که با بالها پرواز می‌کنند، چگونه گریه نکنم؟! دیدگان حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام در اشک نشست، آن‌گاه فرمود: ای پیرمرد! اگر خداوند تو را باقی گذاشت تا این‌که قائم ما را ببینی، در مرتبه‌ای خواهی بود و اگر مرگ تو فرا رسد، روز قیامت با سپرده‌های گرانبهای محمد صلی الله علیه و آله محشور خواهی شد و ما سپرده‌های گرانبهای او هستیم، که همانا آن حضرت فرمود: من در میان شما دو گوهر گرانبها را بر جای می‌گذارم، پس به آن دو، دست بیازید که هیچ‌گاه گمراه نشوید: کتاب خدا و عترت و خاندانم را. پیرمرد گفت: پس از این‌که این خبر را شنیدم، دیگر آسوده‌خاطر شدم. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای پیرمرد! بدان که قائم ماعلیه السلام از صُلبِ حسنِ عسکری بیرون می‌آید و حسن از علی متولد می‌شود و علی از محمد و محمد از علی و علی از موسی پسر و این پسر از من متولد گردیده، ما دوازده تن هستیم، همگی مان معصوم و پاکیزه می‌باشیم ... (۹۱)

۲۷ - در «روضه کافی» به سند خود، از اسحاق بن عمار آورده که گفت: حدیث آورد مرا مردی از اصحاب مان، از حکم بن عتیبه که گفت: هنگامی که در محضر امام ابو جعفر باقر علیه السلام بودم، خانه پر از جمعیت بود، پیرمردی آمد که بر چوبدستی خود تکیه می‌زد، تا این‌که بر درِ اتاق ایستاد و گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! و رحمت و برکات خداوند بر تو باد! آن‌گاه ساکت شد. حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام فرمود: و بر تو باد سلام و رحمت و برکات خداوند! سپس پیرمرد رو به سوی اهل مجلس کرد و گفت: السلام علیکم! که همه حاضرین او را جواب دادند و سلامش را پاسخ گفتند. آن‌گاه رو به سوی حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! فدایت گردم! مرا نزدیک خود جای ده که به خدا سوگند! من شما را دوست می‌دارم و دوستداران شما را دوست می‌دارم. به

خدا سوگند! دوستی شما و هواداران تان به خاطر طمع دنیوی نیست و من با دشمن شما دشمنم و از او بیزارم. و به خدا سوگند! که دشمنی ام با او و بیزاری ام از او، به خاطر کینه‌ای میان من و او نمی‌باشد. به خدا! من حلال شما را حلال و حرام تان را حرام می‌دارم و منتظر امر شمایم، پس ای که خداوند مرا فدایت گرداند! عاقبت مرا چگونه می‌بینی؟ حضرت امام باقرعلیه السلام فرمود: به سوی من، به سوی من آی! تا این‌که او را کنار خود نشانید. سپس فرمود: ای پیرمرد! بر پدرم علی بن الحسین‌علیه السلام نیز مردی وارد شد و مانند سؤال تو را عرضه داشت. پدرم به او فرمود: اگر بمیری بر رسول خدا و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین وارد می‌شوی و قلبت سرد و دلت خنک و خرم و دیده‌ات روشن می‌گردد و راحتی و ریحان با فرشتگان کرام کاتبین را پیش روی خود خواهی دید، همین که جانت به این‌جا برسد - و به حلقش اشاره کرد - و اگر زنده بمانی خواهی دید، آنچه را که دیده‌ات به آن روشن شود و همراه ما در رکن اعلی خواهی بود. پیرمرد عرضه داشت: چگونه فرمودی، ای ابو جعفر! حضرت باقرعلیه السلام دوباره سخنش را تکرار کرد، پیرمرد گفت: الله اکبر، ای ابو جعفر! اگر من بمیرم بر رسول خدا و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین وارد می‌شوم و چشمم روشن و قلبم سرد و دلم خنک و خرم می‌گردد و توسط راحتی و ریحان و فرشتگان کرام کاتبین مورد استقبال قرار می‌گیرم، همین که جانم به این‌جا رسید و اگر زنده بمانم، آنچه را که چشمم به آن روشن شود خواهم دید و با شما در رکن اعلی خواهم بود! سپس پیرمرد به شدت گریست،‌های‌های‌های، تا این‌که صورتش به زمین چسبید و اهل خانه چون حال پیرمرد را دیدند به گریه و ناله پرداختند. و حضرت ابو جعفر باقرعلیه السلام اشک‌ها را از اطراف دیدگانش با انگشت پاک می‌کرد. آن‌گاه پیرمرد سر برداشت و به امام باقرعلیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! دستت را به من بده، خداوند مرا قربان تو سازد! آن حضرت‌علیه السلام دست خود را به او داد، پس

دست حضرت را بوسید و بر دیدگان خود نهاد و بر صورتش کشید، سپس جامه از شکم و سینه‌اش برگرفت و دست آن حضرت را بر شکم و سینه خود قرار داد. پس از آن برخاست و گفت: السلام علیکم! حضرت امام باقرعلیه السلام در پی او می‌نگریست و پیرمرد می‌رفت، آن‌گاه روی به جانب حاضرین کرد و فرمود: هر کس دوست می‌دارد مردی از اهل بهشت را ببیند، به این شخص نظر کند. حکم بن عتیبه گوید: هیچ مجلس گریه و ماتمی شبیه آن مجلس ندیدم. (۹۲)

### مبحث دوم - در وجوب انتظار حضرت قائم‌علیه السلام بر همه افراد

و بر این مطلب دلالت می‌کند - اضافه بر بعضی از آنچه گذشت - روایتی که ثقة الاسلام کلینی رحمه الله در اصول کافی به سند خود، از اسماعیل جعفی آورده که گفت: مردی بر حضرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام وارد شد و صفحه‌ای در دست داشت، حضرت باقرعلیه السلام به او فرمود: این نوشته مناظره کننده‌ای است (۹۳) که پرسش دارد از دینی که عمل در آن مورد قبول است. عرض کرد: رحمت خداوند بر تو باد! همین را خواسته‌ام. حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام فرمود: گواهی دادن به این که هیچ معبود حقی جز خداوند نیست و این که محمد بنده و رسول او است و این که اقرار کنی به آنچه از سوی خداوند آمده و ولایت ما خاندان و بیزاری از دشمنان و تسلیم به امر ما و پرهیزکاری و فروتنی و انتظار قائم ما، که ما را دولتی است که هر وقت خداوند بخواهد آن را خواهد آورد. (۹۴) و در همان کتاب ابو الجارود آمده که گفت: به حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا! آیا مودت و دلباختگی و پیروی مرا نسبت به خودتان می‌دانید؟ فرمود: آری. عرضه داشتم: من از شما مطلبی را می‌پرسم و می‌خواهم به من پاسخ دهید، زیرا که چشم من نابینا است و کم‌تر راه می‌روم و نمی‌توانم هر وقت بخواهم به دیدار شما بیایم. فرمود: خواسته ات را بازگویی. عرض کردم: دینی که تو و خاندانت خدای - عزوجل - را با آن

دینداری می‌کنید برایم بیان فرمای، تا خدای - عزوجل - را با آن دینداری نمایم. امام باقر علیه السلام فرمود: اگر چه مطلب را کوتاه کردی، ولی سؤال مهمی آوردی. به خدای سوگند! دینی را که من و پدرانم خدای - عزوجل - را با آن دینداری می‌کنیم برایت می‌گوییم؛ گواهی دادن به این که هیچ معبود حقی جز خداوند نیست و این که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است و اقرار کردن به آنچه از نزد خداوند آورده و ولایت ولی ما و بیزاری از دشمنان و تسلیم بودن به امر ما و انتظار قائم ما و اهتمام ورزیدن [در امور واجب و حلال] و پرهیزکاری [از کارهای حرام] می‌باشد. (۹۵)

و در غیبت نعمانی به سند خود، از ابوبصیر از حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام آورده که روزی آن حضرت فرمود: آیا شما را خبر ندهم به آنچه خدای - عزوجل - هیچ عملی را جز به آن از بندگان نمی‌پذیرد؟ گفتند: چرا، فرمود: گواهی دادن به این که هیچ شایسته پرستشی جز خداوند نیست و این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است، و اقرار کردن به آنچه به آن امر فرموده، و ولایت ما، و بیزاری از دشمنانمان - یعنی خصوص امامان - و تسلیم شدن به آنان، و پرهیزکاری، و کوشش، و اطمینان، و انتظار قائم علیه السلام. سپس فرمود: به درستی که ما را دولتی است که خداوند هر وقت بخواهد آن را [روی کار] می‌آورد، آن گاه فرمود: هر کس دوست می‌دارد از جمله اصحاب قائم علیه السلام باشد باید انتظار بکشد و با پرهیزکاری و اخلاق نیک رفتار نماید در حالی که منتظر باشد، پس اگر از دنیا رفت و [پس از مردنش] قائم علیه السلام قیام کرد، برای او پاداشی خواهد بود همانند پاداش کسی که امام قائم علیه السلام را درک کرده، پس جدیت کنید و در انتظار بمانید گوارایتان باد ای گروه مشمول رحمت الهی (۹۶).

می‌گوییم: عبارت (یعنی خصوص امامان) احتمال دارد که از فرمایش امام علیه السلام باشد، و احتمال می‌رود که گفته ابوبصیر باشد. و چون منظور از ولایت آن است که

امام علیه السلام را در تمام امور سرپرست خود قرار داده و پیروی از او را در همه موارد واجب بداند، حضرت بیان فرمود: کسی ولایتش واجب است که خداوند - عزوجل - او را به امامت و عصمت مخصوص گردانیده، نه هر کسی که منتسب به رسول خدا صلی الله علیه وآله است و دشمنی کردن باید با معاند و دشمن امام علیه السلام باشد خواه از ذریه پیغمبر باشد، یا غیر آنها. و از آنچه بر وجوب انتظار دلالت می‌کند، روایتی است که شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «کمال الدین» به سند خود، از عبد العظیم حسنی آورده که گفت: بر سرورم حضرت محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام وارد شدم و می‌خواستم که درباره قائم علیه السلام از آن حضرت سؤال کنم که آیا همان مهدی است یا غیر او؟ پس خود آن حضرت آغاز سخن کرد و به من فرمود: ای ابوالقاسم! به درستی که قائم علیه السلام از ماست و او است مهدی که واجب است در زمان غیبتش انتظار کشیده شود و در ظهورش اطاعت گردد و او سومین [امام] از فرزندان من است. (۹۷)

و در همان کتاب به دو سند صحیح، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: نزدیک‌ترین حالات بندگان نزد خدای - عزوجل - و خشنودترین هنگام او از آنان، زمانی است که حجّت خدای را نیابند و برای آنها آشکار نشود و از دیدگان آنها پوشیده بماند که جایگاهش را ندانند و در عین حال بدانند که حجّت‌ها و بینات الهی باطل نشده، پس در آن هنگام هر صبح و شام منتظر باشند که شدیدترین خشم و غضب خداوند بر دشمنانش موقعی است که حجّت خود را از آنان مخفی بدارد و بر آنان آشکار نگردد، البته خداوند دانسته است که اولیای او در تردید واقع نمی‌شوند و اگر می‌دانست که آنها در شک می‌افتند، یک چشم برهم زدن حجّت خود را از آنان نهان نمی‌ساخت و این جز زیر سر اشرار مردم نخواهد بود. (۹۸)

## مبحث سوم - معنی انتظاری که در این اخبار به آن امر گردیده است

انتظار حالتی است نفسانی که آمادگی برای آنچه انتظارش را می‌کشیم، از آن بر می‌آید و ضد آن یأس و ناامیدی است، پس هر قدر که انتظار شدیدتر باشد، آمادگی و مهیا شدن قوی‌تر خواهد بود، نمی‌بینی اگر مسافری داشته باشی که در انتظار مقدمش به سر می‌بری، هرچه هنگام آمدنش نزدیک‌تر شود، مهیا شدنت فزونی می‌یابد، بلکه احیاناً خوابت به بیداری مبدل می‌گردد، چون انتظارت شدید است. و همان‌طور که مراتب انتظار از این جهت متفاوت است از جهت محبت نسبت به کسی که در انتظارش هستی، نیز مراتب متفاوتی دارد، پس هر چه محبت شدیدتر و دوستی بیشتر باشد، مهیا شدن برای محبوب زیادتر می‌شود و فراقش دردناک‌تر می‌گردد، به گونه‌ای که منتظر، از تمام اموری که مربوط به حفظ خودش هست، غافل می‌ماند و دردهای بزرگ و محنت‌های شدید را احساس نمی‌کند.

بنابراین مؤمنی که منتظر آمدن مولایش می‌باشد، هر قدر که انتظارش شدیدتر است، تلاشش در آمادگی برای آن به وسیله پرهیز از گناه و کوشش در راه تهذیب نفس و پاکیزه کردن درون از صفات نکوهیده و به دست آوردن خوی‌های پسندیده بیشتر می‌گردد، تا به فیض دیدار مولای خویش و مشاهده جمال انورش در زمان غیبتش رستگار شود، همچنان‌که برای عده بسیاری از نیکان اتفاق افتاده است. لذا امامان معصوم‌علیهم‌السلام - در روایاتی که خواندی و غیر آن‌ها - به پاکیزگی صفات و مقید بودن به انجام طاعات امر فرموده‌اند. بلکه روایت پیشین ابوبصیر اشارت یا دلالت دارد بر این‌که رستگاری به مقام انتظار و نایل شدن به پاداش منتظران، به پرهیز و پروا از گناه و آراستگی به خوی‌های پسندیده بستگی دارد، چنان‌که حضرت صادق‌علیه‌السلام فرمود: هر آن کس که خواسته باشد از یاران قائم‌علیه‌السلام شود، باید که منتظر باشد و باید در حال انتظار به پرهیزکاری و خوی‌های پسندیده عمل نماید،

که هرگاه بمیرد و قائم پس از مردنش بپاخیزد، پاداش او همچون کسی خواهد بود که دوران حکومت آن حضرت را درک کرده باشد ...  
و بی‌تردید هر قدر که انتظار شدیدتر باشد، صاحب آن، مقام و ثواب بیشتری نزد خدای - عزوجل - خواهد داشت. خدای تعالی ما را از مخلصان منتظرین مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - قرار دهد.

### مبحث چهارم - آیا در انتظار قصد قربت شرط است یا نه؟

شرح این مطلب به بیان دو مقدمه بستگی دارد؛ مقدمه اول: در بیان آنچه نیت در آن شرط است، در اینجا می‌گوییم: اوامری که از سوی خداوند صادر می‌شود بر سه گونه است:  
یکم: آنچه می‌دانیم که مصلحت در انجام دادنش به صورت تعبّد است، مانند نماز.  
دوم: آنچه می‌دانیم مصلحت در آن به صورت تعبّد منحصر نیست، بلکه مقصود انجام یافتن آن است به هر نحوی که باشد، چنان‌که فرموده: جامه ات را از ادرارهای آنچه گوشتش حلال نیست بشوی. که می‌دانیم مقصود شسته شدن جامه است با صرف نظر از نیت و قصد شوینده.  
سوم: آنچه می‌دانیم مصلحت در آن به صورت تعبّد منحصر باشد، مانند دیدار مؤمن و مانند آن.  
و تردیدی نیست که در گونه اول نیت شرط است، که اگر در آن (نیت) خللی وارد آورد، تکلیف از گردنش ساقط نمی‌گردد، همچنان‌که بدون تردید نیت در گونه دوم شرط نیست. و اما در گونه سوم؛ هرگاه شخص آن را به قصد تعبّد به جای آورد، استحقاق ثواب دارد و اگر آن را بدون قصد عبادت به جای آورد، استحقاق ثواب ندارد، موجب عقاب هم نیست. و فرق بین این با کارهای مباحی که هرگاه شخص آن‌ها را به قصد طاعت به جای آورد، آن است که در اینجا امر به طور مستقیم به آن‌ها تعلق یافته، در صورتی که در آن کارهای مباح، امر به طور مستقیم متوجه آن‌ها نیست، چون فرض این است که آن‌ها مباح هستند، بلکه



بدین جهت امر به آن‌ها تعلق می‌گیرد که واسطه رسیدن به امر راجحی در شرع می‌باشند. مقدمه دوم: در بیان منظور از قصد قربت که در عبادات شرط است، می‌گوییم: منظور از آن آوردن مأمور به (چیزی که به آن امر شده) به قصد اطاعت خداوند - جلّ شأنه - و به کار بستن فرمان او می‌باشد، خواه انگیزه او از اطاعت این باشد که خداوند را شایسته اطاعت می‌داند، یا انگیزه‌اش محبت خداوند یا سپاسگزاری نسبت به او، یا تقرّب جستن به سوی او، یا امید پاداش الهی و یا ترس از عقوبتش بوده باشد، که مراتب و درجات مختلفی است، هر یک برتر از دیگری و هر کسی بر روش خود عمل می‌کند. (۹۹) و دلایل شرط بودن نیت به گونه یاد شده نسبت به عبادات، در کتب فقه ذکر گردیده از اجماع و آیات، مانند فرموده خدای تعالی: «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ» (۱۰۰)؛ پس خداوند را با اخلاص کامل در دین پرستش

و احادیث از جمله؛ حدیث صحیحی که در اصول کافی روایت شده، امام زین‌العابدین علیه السلام فرمود: هیچ عملی جز با نیت درست نیست. (۱۰۱) و از جمله؛ در وسائل به سند خود، از حضرت موسی بن جعفر، از پدرانش، از رسول خدا - علیهم السلام - ضمن حدیثی آورده که فرمود: همانا اعمال بسته به نیت‌ها است و برای هر کس آنچه را نیت کرده خواهد بود، پس هر آن‌که به قصد آنچه نزد خداوند هست در غزوه ای شرکت کند، البته پاداشش بر خدای - عزوجل - خواهد بود و هر کس به خاطر دنیا یا به نیت به دست آوردن غنیمتی به غزوه رود، جز آن چیزی حاصلش نخواهد شد. (۱۰۲) و در همان کتاب از امام صادق علیه السلام آمده که: خدای - عزوجل - فرموده: من بهترین شریک هستم، هر کس غیر مرا در عملی با من شریک سازد، آن را نخواهم پذیرفت، مگر آنچه را که برای من خالص باشد. (۱۰۳) و احادیث دیگری که در کتاب‌های علمای ما - که خداوند بر آنان رحمت آرد - تدوین گردیده است. چون این را

دانستی، پس بدان که آنچه به نظر نزدیک‌تر است، این‌که انتظاری که در اخبار به آن امر شده از گونه سوم می‌باشد، بنابراین چند صورت در آن تصوّر می‌شود؛ اول: این‌که منظور شخص منتظر، اطاعت امر خداوند باشد، خواه انگیزه او بر اطاعت، امید ثوابی باشد که در روایات به آن وعده شده، یا انگیزه دیگری داشته باشد. دوم: این‌که انگیزه‌اش بر انتظار، اطاعت امر و نایل شدن به پاداش دنیوی یا اخروی باشد، ولی قصد پاداش فرعی و تابع قصد اطاعت باشد. (یعنی مقصود اصلی او از انتظار اطاعت امر باشد و به پیوست آن، پاداش را قصد نماید). و این دو قسم موجب نایل شدن به تمام پاداش‌ها و ثواب‌هایی است که در روایات وارد گردیده و شایسته است که مؤمن قسم اول را انتخاب کند، بلکه عالی‌ترین گونه‌هایش را - که به آن‌ها اشاره نمودیم - برگزیند. سوم: این‌که انتظار به منظور رستگاری به ثواب‌ها و مواهب اخروی یا دنیوی باشد، به جهت آگاهی‌اش به جمع شدن لوازم زندگی و طول عمر و فراخی روزی و فراوانی نعمت‌ها و زایل شدن همّ و غم و درد و رنج در زمان ظهور مولایمان صاحب الزمان - صلوات الله علیه - به طوری که از انتظارش جز این نخواهد و اطاعت امر خداوند در نظرش نباشد.

چهارم: عکس قسم دوم (یعنی منظور اصلی‌اش از انتظار، پاداش باشد و به پیوست آن بخواهد امر خداوند را اطاعت کند).

و ظاهر آن است که در این دو قسم استحقاق ثواب‌هایی که در روایات وعده شده‌اند را ندارد، زیرا که استحقاق پاداش عبادت، به قصد اطاعت بستگی دارد - چنان‌که دیدیم در صریح روایت آمده است - و فرض این است که مأمور به را به قصد تعبّد به جای نیاورد، پس انتظارش عبادت نیست. و همان‌طور که مستحقّ ثواب نیست، هم‌چنین استحقاق عقاب نیز ندارد، زیرا که چنین نمی‌دانیم که مصلحت انتظار فقط در صورت انجام دادن آن به قصد قربت باشد، بلکه ظاهر از مطالعه اخباری که در این باره

رسیده، این است که به منظور جلوگیری از یأس و ناامیدی مؤمن از ظهور امام‌علیه السلام است، لذا امیر المؤمنین‌علیه السلام در حدیثی که در مبحث اول آوردیم، فرمود: منتظر فرج باشید و از رحمت الهی مأیوس نشوید ... که ظاهر فرموده حضرت: «مأیوس نشوید»، بیان نخستین درجات انتظار می‌باشد. و نیز اشاره به همین است فرموده مولایمان حضرت صادق‌علیه السلام در روایت ابوبصیر که سابقاً گذشت این‌که: ای ابوبصیر! آیا تو هم از کسانی هستی که دنیا می‌خواهند ... و بدین ترتیب بر او اعتراض کردند، یعنی: آیا همچون تویی سزاوار است که خواسته‌اش از انتظار فرج، رسیدن به لذت‌های دنیوی باشد؟ و این بیان بر آنچه یادآور شدیم، دلالت دارد که اگر هدفش در رسیدن به پاداش محدود باشد، مستحق عقوبت نیست. و نظیر این مطلب در اعمال بسیار است، مانند: دیدار مؤمن، عیادت بیمار، تشییع جنازه، برآوردن حوائج برادران دینی و غیر این‌ها که هیچ کس نگفته اگر مؤمن، حاجت برادر مؤمن خویش را برآورده سازد و به این کارش قصد تعبد نکند، مستحق عقوبت می‌شود، البته استحقاق ثواب در این عمل و مانند آن به قصد تعبد بستگی دارد، چنان‌که توجه دادیم.

اگر بگویید: می‌توان قایل شد که قصد تقرّب در انتظار واجب است و خلاف آن حرام می‌باشد، نظر به حدیثی که در کتاب «تحف العقول» از مفضل بن عمر، از حضرت ابی عبد الله امام صادق‌علیه السلام آمده که فرمود: مردم درباره ما بر سه گروه شدند: گروهی ما را دوست داشته و در انتظار قائم ما شدند تا از دنیای ما برخوردار گردند، که گفتند و سخنان ما را حفظ کردند و از کردار ما کوتاهی نمودند، که این‌ها را خداوند به سوی آتش محشور خواهد ساخت ...

می‌گوییم: این صفت منافقان است که محبت خاندان عصمت را به زبان اظهار کنند و دل‌هایشان منکر آن است. و این مطلب از فرموده امام صادق‌علیه السلام: «که گفتند ...» ظاهر و آشکار است، بنابراین مقصود چنین است -

والله العالم - که: این منافقان محبت ما را به زبان آشکار ساختند تا هرگاه قائم خاندان عصمت پیاخاست، به هدف‌های دنیوی خویش نایل گردند و حال آن‌که فعل آن‌ها مخالف قولشان می‌باشد و این دلیل نفاق آن‌ها است و عاقبت کارشان جهنم است، و این افراد همان‌هایی هستند که در بعضی از روایات آمده که حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - دستور می‌دهد گردنشان را بزنند، در حالی که کنارش ایستاده باشند و خدا دانا است.

### مبحث پنجم - در بیان حکم ضد انتظار یعنی ناامیدی

در این باره می‌گوییم که ناامیدی بر چند گونه تصور می‌شود؛

گونه اول: یأس و ناامیدی از اصل ظهور حضرت قائم علیه السلام به طور کلی، و بدون شبهه همگی در حرام بودن آن اتفاق نظر دارند، زیرا که ظهور و قیام حضرت قائم علیه السلام از ضروریات مذهب امامیه است، بلکه احتمال می‌رود که از ضروریات دین اسلام باشد، چون که احادیث در این باره از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدّ تواتر، از طرق خاصّه و عامّه رسیده، بلکه علمای عامّه نیز به این امر اعتراف دارند و اختلاف در تعیین شخص او است و این‌که حالا وجود دارد یا نه، در مقابل آن‌هایی که قایل هستند که آن حضرت وجود خواهد یافت و متولد خواهد شد. بنابراین انکار آن به طور کلی تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. و شاهد بر آنچه یادآور شدیم این‌که مجلسی رحمه الله از ابن ابی الحدید - که از بزرگان علمای عامّه است - حکایت کرده که گفته: البته که فرقه‌های مسلمانان اتفاق دارند که دنیا و تکلیف پایان نخواهد یافت، مگر پس از [آمدن] مهدی علیه السلام. (۱۰۴)

گونه دوم: ناامیدی از ظهور حضرت قائم علیه السلام در مدّت معینی، برحسب پندارها و حدّس‌ها، به این‌که مثلاً گفته شود: حضرت قائم - صلوات الله علیه - تا پنجاه سال دیگر ظهور نخواهد کرد و لازمه این پندار آن است که در آن مدّت منتظر نباشد، و حال آن‌که از بررسی احادیثی که

امر می‌کند در هر صبح و شام منتظر باشیم، ظاهر می‌شود که این‌گونه ناامیدی هم حرام باشد، زیرا که ظاهر امر وجوب است و ترک واجب قطعاً حرام است. و اما احادیثی که بر این مطلب دلالت دارد، قسمتی از آن‌ها گذشت و از آن جمله است: روایت حماد بن عثمان که در «اقبال» از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: و امر صاحب خود را شب و روز انتظار داشته باش، که خداوند هر روز در کاری است، هیچ کاری از کار دیگر او را مشغول نخواهد داشت، که در بخش ششم همین کتاب گذشت. (۱۰۵)

و نیز در بحار حدیثی از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: نزدیک‌ترین حالت بندگان نسبت به خدای - عزوجل - و رضایت‌مندترین هنگام از آن‌ها زمانی است که حجّت الهی را نیابند و برای آن‌ها آشکار نشود و جایگاهش را ندانند، در حالی که در آن وضع می‌دانند که حجّت خداوند باطل نگشته است، پس در آن هنگام هر صبح و شام منتظر فرج باشید ... (۱۰۶)

و از جمله: همچنین در بحار از قمی، ضمن حدیثی از پدرش، از محمد بن الفضیل، از پدرش، از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده، تا آن‌جا که گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: فدایت گردم! پس کی این کار می‌شود؟ فرمود: البته برای ما وقتی نسبت به آن تعیین نشده، ولی هرگاه چیزی را برایتان گفتیم، پس همچنان که گفتیم شد، بگوئید: خدا و رسول او راست گفته‌اند. و هرگاه برخلاف آن واقع شد [نیز] بگوئید: خدا و رسولش راست گفتند، دو برابر پاداش خواهید یافت، ولی هرگاه احتیاج و فقر شدید شد و مردم یکدیگر را انکار کردند، در آن هنگام هر صبح و شام در انتظار این امر باشید. عرض کردم: فدایت گردم! احتیاج و فقر را دانستیم، اما انکار مردم یکدیگر را چیست؟ فرمود: این‌که کسی به خاطر حاجتی نزد برادرش می‌آید، پس به غیر از آنچه پیش‌تر با او برخورد می‌کرد، با او دیدار می‌نماید و سخن دیگری جز آنچه قبلاً با او می‌گفت از وی می‌شنود. (۱۰۷)

می‌گوییم: مقصود از انتظار فرج در هر صبح و شام، آن است که هر وقتی که ممکن است آن فرج موعود در آن واقع شود، می‌بایست انتظارش را کشید و بدون تردید وقوع این امر در تمام ماه‌ها و سال‌ها امکان دارد، به مقتضای امر خداوند تدبیر کننده دانا، پس بر همه افراد خاص و عام واجب است منتظر آن باشند. و از جمله: احادیث مستفیضی است که از تعیین کردن وقت ظهور نهی می‌کند، که در همان عنوان، آن‌ها را خواهیم آورد، زیرا که مقتضای نفی کردن ظهور در مدت معینی از سال‌ها و ماه‌ها خود وقت گذاری، به گذشت همان مقدار از زمان است و این به نصّ اخبار رسیده از امامان علیهم السلام حرام می‌باشد و شاهد و مؤید این مطلب است گونه‌هایی از اخبار که از امامان معصوم علیهم السلام روایت گردیده است.

از جمله: روایاتی است که دلالت می‌کند بر این که وقت ظهور آن حضرت علیه السلام از امور بدائیه است که ممکن است زودتر شود یا به تأخیر افتد، به مقتضای حکمت خداوند دانا، چنان که مولایمان حضرت صادق علیه السلام در روایت حماد بن عثمان - که پیش‌تر گذشت - به این معنی اشاره فرموده و نیز احادیثی که بر آن دلالت داشت، پیش از این گذشت.

و از جمله: احادیثی است که در آن‌ها، مهیا کردن اسلحه و رابطه دائم امر گردیده، چون امر کردن به این دو کار با وجود ناامیدی از ظهور در مدت معین بیهوده است و مانند این‌ها است آنچه از آثار انتظار در اخبار امر گردیده است. و از جمله: آنچه در «اصول کافی» به سند خود، ضمن حدیثی آورده که: یقظین به پسرش علی بن یقظین گفت: چگونه است که آنچه درباره ما [حکومت بنی العباس] گفته شده بود واقع گردید و آنچه درباره [حکومت حق] شما گفته شده انجام نگرفت؟ علی گفت: البته آنچه درباره ما و شما گفته شده، هر دو از یک منبع به شما گفته شد و همان‌طور هم که گفته بودند انجام یافت، ولی امر ما هنگامش نرسیده، پس با امیدها دلگرم شدیم. و اگر به ما

می‌گفتند: این امر تا دویست یا سیصد سال دیگر تحقق نخواهد یافت، البته دل‌ها قساوت می‌گرفت و عموم مردم از اسلام بر می‌گشتند، ولی می‌گفتند: به زودی این امر واقع می‌گردد و خیلی نزدیک است، تا دل‌ها با هم الفت گیرد و گشایش نزدیک گردد. (۱۰۸)

و در بحار به نقل از دو کتاب «غیبت نعمانی» و «غیبت طوسی» مثل این حدیث را روایت آورده است. (۱۰۹) و در کتاب «علل الشرایع» به سند خود، به طور مرفوع از علی بن یقظین روایت کرده که گفت: به حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: چرا آنچه از ملاحم (پیشگویی‌ها) درباره شما روایت شده، آن طور که روایت آمده واقع نمی‌گردد و آنچه در مورد دشمنان روایت گردیده، درست می‌آید؟ فرمود: آنچه درباره دشمنان صادر گشت از حق بود، پس همان طور که گفته شده بود، پیش آمد، ولی شما با آرزوها دلگرم شدید و تعلق کردید، پس برای شما این چنین بیان شد. و از جمله: در «غیبت نعمانی» روایت مسندی از ابو المرهف آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: محاضیر هلاک شدند. راوی گوید: عرضه داشتیم: محاضیر چیست؟ فرمود: عجله‌کنندگان و نزدیک شمارندگان نجات یافتند ... (۱۱۰)

و نیز در همان کتاب به طور مسند، از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام روایت آمده که فرمود: «هَلَكَ أَصْحَابُ الْمُحَاضِرِ وَنَجَّى الْمُقَرَّبُونَ»؛ شتاب‌زدگان هلاک شدند و نزدیک شمارندگان نجات یافتند ... (۱۱۱) چون ظاهر آن است که مقربون به کسر راء باشد، یعنی مؤمنانی که منتظرند و ظهور آن حضرت علیه السلام را نزدیک می‌دانند و همواره انتظارش را می‌کشند. و مؤید این مطلب است آنچه در دعای عهد آمده، که از امام صادق علیه السلام روایت شده: آنان [مخالفان] آن را بعید می‌پندارند و ما فرج و ظهور را نزدیک می‌دانیم ... (۱۱۲) و از جمله این‌که: یکی از حکمت‌های مخفی داشتن وقت ظهور آن حضرت، این است که مؤمنین در تمامی اوقات و

همه سال‌ها در انتظار آن به سر برند، چنان‌که در حدیث ابن یقطین به این معنی اشاره شده است، در آن دقت کن. و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر این‌که ظهور آن حضرت - صلوات الله علیه - همان ساعت است که دانستن وقت آن به خداوند - جلّ جلاله - اختصاص دارد، چنان‌که گذشت.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر این‌که ظهور آن حضرت علیه السلام به طور ناگهانی انجام می‌شود، مانند فرموده آن حضرت در توقیعی که در احتجاج روایت آمده است: به درستی که امر ما ناگهانی پیش می‌آید، هنگامی که توبه، کسی را سود ندهد ... (۱۱۳) و روایتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: مهدی از ما است خداوند امرش را یک شبه اصلاح خواهد فرمود. و روایت دیگری که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: او همچون شهاب فروزانی خواهد آمد. و روایت نبوی دیگر که در حدیثی از حضرت امام رضاعلیه السلام در کتاب «کمال الدین» آمده که به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض شد: یا رسول الله! قائم از فرزندان شما کی خروج خواهد کرد؟ فرمود: مثلی او همچون ساعت [قیامت] است که آن را در وقت خود کسی جز او [خدای - عزوجلّ -] ظاهر و روشن نکند، [شأن آن] در آسمان‌ها و زمین سنگین است، شما را نباید جز ناگهانی. (۱۱۴) و در اصول کافی از حضرت امام رضاعلیه السلام روایت شده که فرمود: هرگاه پیشوای شما [دانش شما] از شما برداشته شد، پس از زیر پای خود منتظر فرج باشید. (۱۱۵) می‌گوییم: ظاهراً فرموده آن حضرت علیه السلام: از زیر پای خود منتظر فرج باشید. کنایه از ظهور امام عصر - عجلّ الله فرجه الشریف - به طور ناگهانی است، بنابراین واجب است در زمان غیبتش در هر حالی که احتمال می‌رود با پیروزی ظهور کند، انتظارش را کشید. اگر بگویید: این‌که ظهور آن حضرت علیه السلام ناگهانی باشد، با آنچه در احادیث مستفیض بلکه متواتر معنوی آمده مبنی بر این‌که: علامت‌های حتمی خواهد داشت که



برای همه مردم معلوم خواهد شد - مانند سفیانی و صیحه آسمانی و کشته شدن نفس زکیّه - منافات دارد؟ می‌گوییم:

اولاً؛ انتظار لوازم ظهور در حقیقت انتظار خود آن است، پس چون به راستی دانستی که ظهور آن حضرت بعد از آشکار شدن نشانه‌هایش خواهد بود، جز این نیست که منتظر پدیدار شدن آن نشانه‌ها خواهی بود، چون آن علامت‌ها نشانه ظهور حضرت قائم‌علیه السلام می‌باشند. خلاصه این که انتظاری که در اخبار به آن امر گردیده؛ انتظار ظهور مولایمان است با هر چه از علامت‌ها و آثار دارد و این بر اهل بصیرت روشن است و برای توضیح بیشتر مثالی می‌آوریم: اگر زمامدار قدرتمندی به تو وعده بدهد که در یکی از روزهای هفته به منزلت خواهد آمد، آیا از همان آغاز هفته با فراهم کردن وسایل پذیرایی و زینت منزل و فرش و اثاثیه مناسب، منتظر آمدنش خواهی بود؟! به طوری که هرگاه در یکی از آن روزها بر منزل تو وارد گشت، موجبات احترام را فراهم آورده باشی و در شمار خطاکاران قرار نگیری؟! با این که قطعاً می‌دانی که آمدن او نشانه‌های خبر دهنده و علامت‌های آشکار کننده‌ای دارد، ولی چون آشکار شدن آن نشانه، از آمدنش جدا نیست، منتظر او خواهی شد با همه لوازمی که پیش از آن حاصل خواهد گشت. ثانیاً؛ ظاهر اخبار متعددی که از امامان‌علیهم السلام روایت آمده آن است که: تمام آن آثار در یک سال واقع می‌شوند، پس واجب است مؤمن منتظر در طول سال آماده ظهور مولایش باشد، چون احتمال دارد این امر در آن سال وقوع یابد، بلکه از چند روایت ظاهر می‌شود که آن علامت‌ها نزدیک به هم واقع می‌شوند.

در مورد سفیانی؛ در بحار از حضرت سید العابدین علی بن الحسین‌علیهما السلام آمده که در بیان علائم ظهور حضرت قائم‌علیه السلام فرمود: پیش از خروج او علیه السلام، خروج مردی به نام عوف سلمی در سرزمین جزیره خواهد بود، که پناه گاهش تکریت و کشته شدنش در مسجد دمشق واقع می‌گردد، سپس خروج شعیب بن صالح از

سمرقند پیش می‌آید، آن‌گاه سفیانی ملعون از وادی یابس خروج می‌کند و او از فرزندان عتبه بن ابی سفیان است و چون سفیانی آشکار شود، مهدی علیه السلام مخفی می‌گردد، سپس بعد از آن خروج خواهد فرمود. (۱۱۶)

می‌گوییم: از این حدیث استفاده می‌شود که ظهور حضرت قائم علیه السلام مقارن خروج سفیانی، یا نزدیک به آن خواهد شد و این منافات ندارد با آنچه در روایات متعددی وارد شده، که مدت حکومت سفیانی هشت ماه خواهد بود و آنچه وارد شده که خروج سفیانی پیش از قیام قائم علیه السلام خواهد بود، زیرا که منظور از قیام قائم علیه السلام در این روایت، خروج آن حضرت به طور علنی و آشکارا در بیت الله الحرام و ظهور شریفش برای خاص و عام می‌باشد، که روایاتی دلالت دارد بر این که آن حضرت علیه السلام ظهور های متعددی پیش از این ظهور تام خواهد داشت که تاریکی غیبت برطرف خواهد گشت و برای عموم مردم آشکار خواهد شد، چنان که پیش‌تر نیز به این مطلب اشارت رفت.

و اما در مورد کشته شدن نفس زکیه؛ در کتاب «کمال الدین» از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: بین [خروج] قائم آل محمد علیهم السلام و کشته شدن نفس زکیه، جز پانزده شب نخواهد بود. (۱۱۷)

گونه سوم: ناامید بودن از نزدیکی زمان فرج و ظهور آن حضرت - صلوات الله وسلامه علیه - می‌باشد، یعنی این که احتمال نزدیک بودن آن را نفی نماید، چنان که حال بعضی از اهل زمان ما است، آنان که عقاید و باورهای خود را بر حدس و گمان و تخمین بنا می‌کنند و ظاهر از دلایل، حرام بودن این گونه ناامیدی نیز می‌باشد، به همان دلیلهایی که در گونه دوم آوردیم، زیرا که از اخبار روایت شده از امامان علیهم السلام چنین استفاده می‌شود که بدین جهت وقت ظهور بر مؤمنین مخفی مانده، تا در تمامی زمان‌ها و سال‌ها منتظرش باشند، هرچند که حکمت‌های دیگری نیز برای آن هست و خداوند حقایق امور را می‌داند.

## ششم: اظهار اشتیاق به دیدار آن بزرگوار

و این از نشانه‌های دوستان و موالیان آن جناب است و در خوبی و استحباب آن هیچ تردیدی نیست، چون در دعاهای روایت شده برای آن حضرت، این معنی آمده است و چه خوب سروده‌اند:

مُحْتَرِقٌ	الْأَشْوَاقِ	مِنْ	إِلَيْكَ	خُوب
مُنْدَفِقٌ	الْأَمَاقِ	مِنْ	عَيْنِي	قَلْبِي
يُغْرِقُنِي	وَالدَّمْعِ	غَرِيقًا	يُحْرِقُنِي	وَدَمْعِ
مُحْتَرِقٌ	وَهُوَ	*	رَأَيْتَ	الشُّوقِ
*				فَهَلْ
				*

ز آتش دل سوزم و در سیل اشکم غوطه‌ور  
 کس غریق همچو من دیده در آتش شعله‌ور؟  
 شوق روی انورت آرد شگفتی‌ها به بار  
 از ظهور طلعت گردد زمستان‌ها بهار  
 و براین مطلب دلالت دارد آن‌که مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار اشتیاق به دیدارش را داشت، چنان‌که در حدیث روایت شده از آن حضرت علیه السلام در وصف حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - در حرف «ع» گذشت که پس از آن‌که قسمتی از صفات و نشانه‌های او را بیان فرمود و به بیعت کردن با او و اجابت نمودن دعوتش امر کرد، فرمود: «هاه» و به سینه‌اش اشاره نمود و شوق به دیدارش را اظهار داشت. تمام این خبر در بحث علم آن حضرت علیه السلام [جلد اول کتاب] گذشت. و نیز بر این معنی دلالت دارد آنچه در بحار به نقل از کتاب «مزار کبیر»، به سند خود از احمد بن ابراهیم روایت آورده که گفت: به جناب ابوجعفر محمد بن عثمان اشتیاقم را به دیدار مولایمان بیان کردم، به من فرمود: با وجود اشتیاق، مایل هستی او را ببینی؟ گفتم: آری. فرمود: خداوند پاداش شوق تو را عنایت فرماید و دیدن رویش را به آسانی و عافیت به تو روزی کند، ای ابوعبدالله! التماس مکن که او را ببینی، زیرا که در ایام غیبت به او اشتیاق داری و درخواست مکن که با او همنشین گردی، که این از عزائم الهی است و

تسلیم بودن به آن بهتر است، ولی با زیارت به سوی او  
توجه کن ... (۱۱۸)  
می‌گوییم: نیک بودن اشتیاق به آن حضرت علیه السلام امر  
واضح و روشنی است، که هیچ پوشیدگی در آن نیست، زیرا  
که این از لوازم محبت است که از دوستان جدا نمی‌گردد  
و عبارت: خداوند پاداش شوق تو را عنایت فرماید. اشاره  
به ثواب ارزنده‌ای است که بر آن مترتب می‌شود، چنان‌که  
فرمایش امام صادق علیه السلام در حدیث آینده بر آن  
دلالت دارد با احترام و تجلیلی که در آن هست. و این‌که  
فرمود: ای ابو عبد الله! التماس مکن که او را ببینی. منظور  
دیدن آن حضرت به گونه‌ای که خواهی بود، گذشته علیهم السلام  
است، یعنی هر وقت که خواسته باشی این امر برای  
فراهم باشد. و اما این‌که درخواست دیدن آن حضرت به  
طور مطلق چیزی نیست که منع شده باشد، بلکه از وظایف  
متدینین است و رسیدنشان به این سعادت بسیار اتفاق  
افتاده است. و شاهد بر آنچه گفتیم این‌که گفته: زیرا که در  
ایام غیبت به او اشتیاق داری و درخواست مکن که با او  
همنشین گردی که این از عزائم الهی است ... چون اگر  
دیدن آن جناب و همنشین شدن با حضرتش هرچند در  
بعضی از اوقات، از عزائم الهی و خواسته حتمی خداوند در  
مورد صاحب‌الزمان علیه السلام بود، برای هیچ کس از  
مؤمنین این امر اتفاق نمی‌افتاد و این برخلاف چیزی است  
که مشاهده می‌شود، زیرا که روایات و حکایات در مورد  
مؤمنان رستگار به دیدار آن بزرگوار علیه السلام، سبب باور  
اهل یقین می‌باشد. و بالاخره پوشیده نماند که جمله «به  
او اشتیاق داری ...» جمله خبریه است که در مقام انشاء  
واقع شده، که در حقیقت این امر به شوق دیدار آن حضرت  
- صلوات الله وسلامه علیه - می‌باشد و بر فضیلت اشتیاق  
اهل اخلاص به آن حضرت دلالت می‌کند، آنچه در بحار از  
«اختصاص» به سند خود، از محمد بن مسلم روایت آمده  
که گفت: به سوی مدینه رهسپار شدم در حالی که دردمند  
و بیمار بودم، به امام باقر علیه السلام عرض شد که محمد  
بن مسلم بیمار است، پس آن حضرت توسط غلامی،

نوشیدنی ای که با دستمالی پوشانیده شده بود، برایم فرستاد، غلام ظرف نوشیدنی را به دستم داد و به من گفت: آن را بیاشام که آن حضرت علیه السلام به من امر فرمود که بر جای بمانم تا آن را بنوشی. پس آن را گرفتم، ناگاه بوی مشک از آن برخاست، نوشابه ای خوش طعم و سرد بود و چون آن را آشامیدم، غلام به من گفت: مولایم به تو می‌فرماید: هرگاه آشامیدی نزد من بیا. در اندیشه شدم که به من چه گفت و حال آن که پیش از آن نمی‌توانستم برپای بایستم، که وقتی نوشیدنی در درونم جای گرفت، گویی که از بند رهایی یافته باشم، نشاط گرفتم. پس به در منزل آن جناب رفتم و اجازه ورود خواستم، بر من بانگ زد که: بدنت سالم گشت، داخل شو. آن‌گاه در حالی که گریه می‌کردم، داخل شدم و بر آن حضرت سلام کردم و بر دست و سرش بوسه زدم، آن حضرت علیه السلام به من فرمود: ای محمد! چرا گریه می‌کنی؟ عرض کردم: فدایت شوم! بر غربتم و دوری راه و کمی توان بر ماندن نزد شما و دیدن روی تان. فرمود: امّا کمی توان که خداوند اولیای ما و دوستانمان را این‌چنین قرار داده و بلا را به آنان نزدیک ساخته. و امّا آنچه از غریبت یادآور شدی، پس تأسی جسته ای به حضرت ابی عبد الله علیه السلام که در سرزمینی دور از ما کنار نهر فرات است. و امّا دوری راه که یاد کردی، البته مؤمن در این دنیا غریب و در میان این مردم نگونسار است، تا از این خانه دنیا به رحمت خداوند بیرون رود. و امّا آنچه متذکر شدی از دوست داشتن نزدیک بودن به ما و ملاقات با ما را و این که نمی‌توان این کار را انجام دهی، پس خداوند می‌داند که در دلت چیست و پاداش تو بر او است. (۱۱۹)

می‌گوییم: در مزار این حدیث را از «کامل الزیارة» روایت کرده با اضافاتی که مربوط به فضیلت تربت مبارک امام حسین علیه السلام است. (۱۲۰)

هفتم: ذکر مناقب و فضایل آن حضرت علیه السلام

و یاد نمودن فضایل و مناقب آن حضرت علیه السلام. دلیل بر استحباب این کار، تمام اخبار و روایاتی است که در مورد تشویق و ترغیب یادآوری فضایل ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده است، از جمله: در اصول کافی از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: همانا وظیفه جمعی از فرشتگان آسمان این است که نگاه می کنند بر یک و دو و سه نفری، در حالی که آنان درباره فضیلت آل محمد علیهم السلام به گفتگو نشسته اند، پس فرشته ای به فرشتگان دیگر می گوید: آیا نمی بینید اینان را با همه کمی تعدادشان و بسیاری دشمنانشان فضائل آل محمد علیهم السلام را بیان می کنند! آن گاه گروه دیگری از فرشتگان می گویند: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند دارای فضل عظیم است. (۱۲۱)

و در همان کتاب به سند خود، از میسر، از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام آورده که گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمود: آیا با هم خلوت می کنید [و دور از چشم دشمنان می نشینید] و برای هم حدیث می گوئید و آنچه معتقد هستید، برای هم بازگو می نمایید؟ عرضه داشتم: آری. به خدا سوگند! ما با هم در خلوت می نشینیم و برای هم حدیث می گوئیم و آنچه معتقدیم، برای هم باز می گوئیم. امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! که من دوست داشتم در بعضی از آنجاها با شما می بودم، به خدا سوگند! که من بوی شما و جانهای شما را دوست می دارم و البته شما بر دین خداوند و دین فرشتگان او هستید، پس با پرهیز از گناه و جدیت در امر دین [ما را] یاری کنید. (۱۲۳)

و در همان کتاب از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام آمده که فرمود: هیچ چیز بر ابلیس و لشکریانش دشوارتر نیست از این که برادران ایمانی با یکدیگر دیدار کنند و همانا دو مؤمن با یکدیگر دیدار می نمایند که به یاد خدا باشند، آن گاه فضایل ما را یادآوری کنند، در این حال گوشت سالمی بر صورت ابلیس باقی نمی ماند، تا جایی که

روح پلیدش به التماس می‌افتد از فرط آن که درد می‌کشد، پس فرشتگان آسمان و گنجوران بهشت متوجه می‌شوند و او را لعنت می‌کنند، تا این که هیچ فرشته مقربّی باقی نماند، مگر این که بر او لعنت فرستد، که زبون و با حسرت و مردود می‌افتد. (۱۲۴)

و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند، روایاتی که در مورد تلافی کردن کسی که به تو احسانی نموده به وسیله یاد نیکو وارد شده، مانند فرموده مولایمان حضرت سید العابدین علیه السلام در رساله الحقوق که در «مکارم الاخلاق» و «تحف العقول» و کتاب‌های دیگر آمده که حضرت سجّاد علیه السلام فرمود: و اما حق کسی که نسبت به تو نیکی و احسانی نموده، آن است که او را سپاس بگزاری و کار خوبش را یادآور شوی و با سخن نیک او را در میان مردم معرفی کنی و دعای خالصانه بین خود و خدای خود در حق او بنمایی، پس اگر این کار را کردی، تشکر از او را پنهانی و آشکارا به جای آورده باشی و اگر روزی توانستی عملاً کار نیکش را با نیکی تلافی کنی، این کار را انجام ده. (۱۲۵)

البته ما قسمتی از حقوق و مراحم آن حضرت را در بخش‌های سوم و چهارم این کتاب مبارک بیان داشتیم، به آنجا مراجعه کن تا سینهات فراخ گردد و حالت صلاح یابد. و نیز بر این مقصود دلالت دارد آنچه در شواهد لزوم محبوب نمودن آن بزرگوار در میان مردم آوردیم و آنچه در فضیلت دعوت کردن مردم به سوی آن جناب ان شاء الله تعالی خواهد آمد. و نیز گواه بر این است آنچه از روایات خواهد آمد، مبنی بر این که هنگام بروز بدعت‌ها بر عالم واجب است که علم خویش را آشکار سازد و هم‌چنین شاهد بر این است تمام آنچه در ترغیب و تشویق بر ذکر خدای تعالی وارد گردیده، زیرا که یاد آن حضرت علیهم السلام از مصادیق یاد خداوند است، چنان‌که در روایت آمده و در وظیفه نهم خواهد آمد، ان شاء الله.

**هشتم: اندوهگین بودن مؤمن از فراق آن حضرت علیه السلام**

این که مؤمن از فراق و دور ماندن از آن حضرت اندوهگین و مهموم باشد و این از نشانه‌های دوستی و اشتیاق به آن حضرت است. و در دیوان منسوب به سرور و سالارمان حضرت امیرالمؤمنین - علیه الصلاة والسلام - در بیان دلایل و نشانه‌های دوستی راستین چنین آمده:

وَمِنْ الدَّلَائِلِ أَنْ يَرَى الْفُؤَادِ مِثْلَ السَّقِيمِ وَأَنَّ يَرَى مِنْ أَنْسِهِ مُسْتَوْحِشًا مِنْ كُلِّ مَا هُوَ شَاغِلٌ وَالْقَلْبُ مَحْزُونٌ ضِحْكُهُ بَيْنَ التَّائِكِلِ

و از نشانه‌ها، این است که از شدت شوقش همچون بیماری دیده شود که دلش از شدت درد می‌جوشد. و از نشانه‌ها، این است که از فرط انس گرفتن با محبوب دیده شود که از هر چه او را از وی مشغول می‌دارد وحشت کند [و گریزان باشد].

و از نشانه‌ها، خندیدنش در میان مردم است، در حالی که دلش مالا مال از اندوه است همچون زن جوان از دست داده.

و دلیل بر این که این امر از نشانه‌های اهل ایمان است و در اوج حسن و برتری می‌باشد، اخبار بسیاری است که از امامان معصوم‌علیهم السلام روایت گردیده، از جمله:

۱ - روایاتی که حاکی است؛ از جمله نشانه‌های یک فرد شیعه آن است که در اندوه و حزن امامان‌علیهم السلام محزون و اندوهگین باشد و تردیدی در این نیست که غیبت مولایمان حضرت حجت‌علیه السلام و آنچه از حزن‌ها و محنت‌ها بر آن حضرت و بر شیعیانش وارد می‌گردد، از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین علل حزن و اندوه امامان‌علیهم السلام است، چنان‌که از حدیث آینده در فضیلت گریستن بر فراق آن جناب برایتان معلوم خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

۲ - در کتاب «کمال الدین» به سند خود، از مولایمان حضرت ابوالحسن الرضاعلیه السلام آورده که فرمود: چه



بسیار زنان جگر سوخته مؤمنه، و چه بسیار مردان مؤمن اسفناک جگر سوخته خواهد بود آن گاه که ماء معین (= آب گوارا) مفقود و غایب گردد. (۱۲۶)

۳ - در کافی از حضرت ابوعبد الله امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: شخص مهموم به خاطر ما، که غم و اندوهش از جهت ظلمی است که بر ما رفته، نفس کشیدنش تسبیح گویی است و هم او به خاطر امر ما عبادت است و پنهان داشتنش سر ما را، جهاد در راه خداوند است. (۱۲۷) کلینی فرموده: محمد بن سعید یکی از راویان این حدیث به من گفت: این را با آب طلا بنویس که چیزی بهتر از این ننوشته‌ام.

۴ - آنچه در آغاز بخش چهارم کتاب گذشت، در حدیث ابن ابی یعفور، که از آن برمی آید؛ یکی از حقوق شخص مؤمن بر مؤمن دیگر، آن است که به خاطر اندوه او اندوهگین گردد، که بدون تردید این حق برای مولایمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام بر تمامی افراد باایمان ثابت است، به طریق اولویت قطعی [یعنی هرگاه افراد عادی از مؤمنین چنین حقی را دارا باشند، امام و مولایمان حضرت حجت علیه السلام که پیشوای آنان و رکن ایمان است، به طور قطع، سزاواری بیشتری در این حق برایش ثابت می‌باشد].

۵ - در مجلد سوم بحار از مسمع کردین، از امام ابوعبد الله صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: همانا آن که دلش به خاطر ما به درد آید، البته روزی که ما را هنگام مرگش دیدار کند، خوشحال خواهد شد، به طوری که آن خوشحالی و سرور، پیوسته در دلش باقی خواهد ماند، تا این که در کنار حوض کوثر بر ما وارد گردد. و به درستی که کوثر از دیدن دوستدار ما خرسند می‌شود، تا آن که از انواع غذاها به او می‌چشانند، که مایل نشود از کنار آن دور گردد. ای مسمع! هر آن کس از آن جرعه‌ای بنوشد، دیگر هیچ‌گاه تشنه نخواهد شد و به مشقت و رنج نخواهد افتاد [یا هیچ وقت آبی نخواهد خواست] و آن به خنکی کافور است و بوی مشک و مزه زنجبیل، از عسل شیرین تر و از کره

لطیف‌تر و از اشک زلال تر و از عنبر خوشبوتر است، از تسنیم (چشمه بلند و بالای بهشت) بیرون می‌آید و بر نهرهای بهشت می‌گذرد، بر روی زمینه‌ای از در و یاقوت روان است، در آن جام‌هایی هست بیش از شمار ستارگان آسمان، بوی آن از مسافت هزار سال به مشام می‌رسد، جام‌های آن از طلا و نقره و گوهرهای مختلف می‌باشد، بوی خوش آن، بر صورت نوش‌کننده‌اش می‌وزد، تا آن‌که شخصی که از آن نوشیده می‌گوید: ای کاش این‌جا وا گذشته می‌شدم که به جای این، هیچ چیز دیگری نخواهم و از آن دور نشوم، البته تو ای کردین! از کسانی هستی که از آن سیراب می‌گردی. و هیچ چشمی به خاطر ما گریان نشود، مگر این‌که به نعمت نگاه کردن به کوثر نایل گردد و به دوستان ما، از آن پنوشانند و البته چنین است که هر کس از آن می‌آشامد لذت و مزه و اشتهایی خاصّ برایش حاصل می‌گردد، بیش از شخص دیگری که محبتش نسبت به ما کم‌تر است ... (۱۲۸)

### نهم: حضور در مجالس فضایل و مناقب آن حضرت علیه السلام

حضور یافتن و نشستن در مجالسی که فضایل و مناقب و سایر امور مربوط به آن حضرت، در آن‌ها یاد می‌شود و دلیل بر این - اضافه بر این‌که از لوازم و نشانه‌های محبت است و از مصادیق خیرات که مأمور شده‌ایم به آن‌ها سبقت جوئیم و پیشی گیریم که خدای تعالی فرموده: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (۱۲۹)؛ به سوی کارهای خیر سبقت گیرید - فرموده مولایمان حضرت امام رضا علیه السلام است که در امالی شیخ صدوق (۱۳۰) و مجلد دهم بحار از آن بزرگوار آمده، که فرمودند: هر کس در مجلسی بنشیند که امر ما در آن زنده می‌گردد، روزی که دل‌ها می‌میرند دل او نخواهد مرد. (۱۳۱)

و نیز بر این مطلب دلالت دارد فرموده حضرت امام صادق علیه السلام به فضیل، در حدیث روایت شده در بحار و غیر آن، که می‌نشینید و حدیث می‌گویید؟ فضیل عرضه داشت: آری. فدایت شوم! امام صادق علیه السلام فرمود:

همانا من آن مجالس را دوست می‌دارم، پس امر ما را احیا کنید. ای فضیل! خداوند رحمت کند کسی که امر ما را احیا نماید. (۱۳۲)

و نیز شاهد بر آنچه گفتیم، تمامی روایاتی است که در مورد تشویق و ترغیب بر حضور و شرکت در مجالس ذکر رسیده، مانند فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: در باغ‌های بهشت بگردید. عرضه داشتند: ای رسول خدا! باغ‌های بهشت چیست؟ فرمود: مجالس ذکر. و فرمایش آن حضرت در حدیث دیگر که: همانا خداوند کسی را که در مجلس اهل ذکر می‌نشیند، می‌آمزد و او را از آنچه می‌ترسد، ایمن می‌دارد. پس فرشتگان گویند: [پروردگارا!] فلانی در میان آنان است و او تو را یاد نکرد، خداوند می‌فرماید: او را به خاطر هم نشینی با آنان آمرزیدم، زیرا که یاد کنندگان حق چنین هستند که همنشین ایشان از جهت آنها بدبخت نگردد.

این دو حدیث را شیخ احمد بن فهد رحمه الله در کتاب «عدة الداعی» روایت کرده. (۱۳۳) وجه شاهد بودن این دو حدیث بر مطلب مورد بحث این‌که: یاد آن حضرت و یاد پدرانش علیهم السلام یاد خدای - عزوجل - می‌باشد، از جهت روایتی که شیخ محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: هر جمعی در مجلسی حضور یابند و خداوند - عزوجل - را یاد نکنند و از ما یاد نمایند، آن مجلس مایه حسرت آنها در روز قیامت خواهد بود. سپس فرمود: حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام فرموده: همانا یاد ما از [مصدق] یاد خداوند است و یاد دشمنان از [مصدق] یاد شیطان می‌باشد. (۱۳۴)

و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند آنچه در وسائل و غیر آن از عباد بن کثیر روایت گردیده، که گفت به امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: داستان سرایی را دیدم که در حال قصه گفتن چنین می‌گفت: این مجلسی است که هر کس در آن بنشیند، بدبخت نمی‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: به هیچ وجه. نشیمن گاه هایشان خطا کرده، (۱۳۵)

خداوند را فرشتگانی است که گشت می‌زنند، به غیر از کرام الکاتبین - که آنچه از انسان سر می‌زند می‌نویسند - پس هرگاه بر جمعی بگذرند که محمد و آل محمد علیهم السلام را یاد می‌کنند، به یکدیگر گویند: توقف کنید. پس می‌نشینند و بهره‌مند می‌شوند. و چون از آنان جدا گردند، بیمارانشان را عیادت کنند و در مراسم مردگان شان شرکت نمایند و از غایبین آنان تفقد کنند، پس آن مجلس است که هر کس در آن بنشیند، بدبخت نمی‌شود. (۱۳۶)

اضافه بر این که نشستن در آن مجالس، زیاد کردن افراد، دوستان و یاران و به اصطلاح سیاهی لشکر درست کردن برای جمعیت نیکان است که نزد خداوند و امامان معصوم علیهم السلام محبوب و مطلوب است، همچنان که سیاهی لشکر شدن برای معاندین و اشرار نزد خداوند و امامان علیهم السلام مبعوض و ناخوشایند می‌باشد، بر این مطلب دلالت می‌کند آنچه در بحار، به نقل از مناقب آمده که: قاضی عبد الرحمن بن ریاح، از یک نابینا علت کوری اش را سؤال کرد، نابینا گفت: در واقعه کربلا حضور یافته‌ام، ولی جنگ نکردم. پس از چندی در خواب شخص هولناکی را دیدم، به من گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را می‌خواند. گفتم: توان دیدنش را ندارم. مرا کشید و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برد، آن حضرت را اندوهگین یافته‌ام و در دستش حربه‌ای بود و در پیشگاهش چرمی که زیر محکومین گسترده می‌شود، افکنده اند و فرشته‌ای با شمشیری از آتش بپا ایستاده افرادی را گردن می‌زند و آتش بر آنها می‌افتد و آنان را می‌سوزاند، سپس بار دیگر زنده می‌شوند و باز آنها را همان‌طور به قتل می‌رساند. عرضه داشتم: سلام بر تو باد، ای رسول خدا! قسم به خداوند! که من نه شمشیری زدم و نه نیزه‌ای به کار بردم و نه تیری افکندم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آیا سیاهی لشکر را زیاد نکردی؟! آن‌گاه مرا به مأموری سپرد و از طشت خونی برگرفت، از آن خون بر چشمم کشید، چشمانم سوخت و چون از خواب برخاستم، کور شده بودم. (۱۳۷)

## دهم: تشکیل مجالس ذکر مناقب و فضایل آن حضرت علیه السلام

برپا نمودن مجالسی که مولایمان صاحب الزمان علیه السلام در آن‌ها یاد شود و مناقب و فضایل آن حضرت در آن‌ها ترویج و منتشر گردد و در آن مجالس، برای آن جناب دعا شود و با جان و مال در راه تشکیل آن مجالس تلاش کردن، [از وظایف دل‌باختگان و ارادتمندان به آن جناب است] زیرا که این کار ترویج دین خداوند و برتری دادن کلمه الله و یاری نمودن بر نیکی و تقوا و تعظیم شعائر الهی و نصرت ولیّ الله است.

و بر این مطلب دلالت می‌کند - اضافه بر این که عناوین یاد شده و غیر آن‌ها بر آن صدق می‌نماید - این که: در حدیثی که در وسائل و غیر آن، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: یکدیگر را دیدار کنید که در دیدارتان زنده شدن دل‌هایتان و یادآوری احادیث ما هست و احادیث ما شما را نسبت به یکدیگر مهربان می‌سازند، که اگر آن‌ها را بگیرید، رستگار شده و نجات یافته‌اید و هرگاه آن‌ها را ترک گوئید، گمراه شده و هلاک می‌گردید. پس به آن‌ها عمل کنید که من نجات شما را ضمانت می‌کنم. (۱۳۸)

وجه دلالت این حدیث آن است که: دیدار مؤمنین نسبت به یکدیگر را سبب و وسیله زنده کردن امر آنان و یادآوری احادیث امامان علیهم السلام دانسته است، بنابراین بر پا سازی مجالس دیداری که در آن‌ها امام علیه السلام یاد شود و مناقب او و آنچه مربوط به او است، بیان گردد، بدون تردید نیکو و مورد خشنودی امامان علیهم السلام است. و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث «اربع مائه» این که: خداوند - تبارک و تعالی - به سوی زمین نگریست، پس ما را برگزید و برای ما شیعیانی برگزید، که ما را یاری می‌کنند و از خوشحالی ما خوشحال و به خاطر اندوه ما اندوهگین می‌شوند و اموال و جان‌هایشان را در راه ما نثار می‌نمایند، آنان از ما هستند و به سوی ما باز می‌گردند ... (۱۳۹)

یک مسأله فقهی: از دلایل شرعی چنین بر می‌آید که مصرف

کردن زکات واجب در این امر پسندیده جایز می‌باشد، زیرا که این یکی از مصادیق سبیل الله (راه خدا) است که خدای تعالی در آیه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ ...» (۱۴۰) آن‌ها را بیان فرموده است و تفصیل سخن به فقه موکول می‌گردد. توجه و بیدارباش: می‌توان گفت که برپا ساختن این مجالس در بعضی از اوقات واجب است، مثل این که مردم در معرض انحراف و گمراهی باشند و برپایی این مجالس، سبب جلوگیری از هلاکت دینی آنان و مایه ارشاد و راهنمایی ایشان به راه هدایت گردد، از جهت دلایل امر به معروف و نهی از منکر و راهنمایی اشخاص گمراه و عقب زدن اهل بدعت و گمراهی. و خداوند تعالی در همه احوال نگهدار حق جویان است.

### یازدهم و دوازدهم: سرودن و خواندن شعر در فضایل

و مناقب آن حضرت علیه السلام سرودن و خواندن شعر در فضایل و مناقب آن جناب - که درود و سلام بر او باد - زیرا که این دو عمل نوعی از یاری کردن امام به شمار می‌آیند. و دلیل بر این است آنچه در کتاب وسائل به طور مُسند روایت گردیده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس درباره ما یک بیت شعر بگوید، خداوند برای او خانه‌ای در بهشت خواهد ساخت. (۱۴۱) و از آن حضرت است که فرمود: هیچ کس درباره ما بیت شعری نگوید، مگر این که به روح القدس تأیید و یاری شده باشد. (۱۴۲) و از حضرت رضاعلیه السلام روایت است که فرمود: هر فرد مؤمنی که درباره ما شعری بسراید که ما را به آن مدح گوید، خداوند برای او در بهشت منزلگاهی خواهد ساخت که هفت برابر وسعت دنیا باشد، که هر فرشته مقرب و هر پیغمبر فرستاده شده‌ای او را در آن جا دیدار خواهد کرد. (۱۴۳) می‌گوییم: شاید اختلاف ثواب‌ها از جهت متفاوت بودن شاعران در شناخت امامان و مراتب ایمان آنان باشد. و از زراره روایت آمده که گفت: کمیت بن زید بر حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام وارد شد، من نیز در آن محضر شرفیاب بودم،

کمیت قصیده «مَنْ لِقَلْبٍ مُتَيِّمٍ مُسْتَهَامٍ ...» را بر آن جناب خواند، هنگامی که قصیده را به پایان رسانید، امام باقر علیه السلام به کمیت فرمود: تا وقتی که درباره ما شعر می‌گویی، پیوسته به روح القدس تأیید می‌شوی. (۱۴۴) و در روضه کافی به سند خود، از کمیت بن زید اسدی آورده که گفت: بر حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام وارد شدم، آن حضرت به من فرمود: به خدا قسم، ای کمیت! اگر مال دنیا نزد ما بود، از آن، مقداری به تو می‌دادیم، ولی برای تو است آنچه رسول خدا صلی الله علیه وآله به حسان بن ثابت فرمود: پیوسته روح القدس با تو خواهد بود، تا هنگامی که از ما دفاع کنی ... (۱۴۵) و نیز بر این مطلب دلالت دارد تمام روایاتی که حاکی سروده‌های شاعران در مدح و ثنای امامان علیهم السلام است که در محضر ایشان خوانده‌اند و امامان علیهم السلام عطا‌های بسیار و بخشش‌های فراوانی به آن شاعران عنایت فرموده‌اند. و از این ماجراها بسیار است که در احوالات و اخلاقیات آنان - صلوات الله علیهم اجمعین - یاد گردیده و آنچه اشاره شد برای مؤمنین بسنده است.

### سیزدهم: قیام، هنگام یاد شدن نام یا القاب آن حضرت علیه السلام

پیا خاستن هنگام یاد شدن نام یا القاب شریفه آن حضرت علیه السلام، که سیره و شیوه شیعیان دوازده امامی بر همین اساس بوده و شاهد بر این، اضافه بر تعظیم و احترام بودن این عمل که خود مطلوب است، روایتی است که یکی از علمای اعلام در کتاب النجم الثاقب از سید عبد الله نواده سید نعمت الله جزائری آورده، که در بعضی از روایات چنین یافته که: روزی حضرت صاحب الزمان علیه السلام در مجلس امام صادق علیه السلام یاد شد، پس امام صادق علیه السلام به منظور تعظیم و احترام اسم آن حضرت پیا ایستاد. (۱۴۶) می‌گوییم: برای اثبات استحباب پیا خاستن هنگام بردن نام شریف امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - همین مقدار کافی است، به لحاظ قاعده تسامح، که علمای بزرگوار مان

بیان کرده‌اند. و می‌توان گفت که در بعضی از اوقات واجب می‌باشد، به خاطر بعضی از جهات، مانند این که اسم شریف آن حضرت یا یکی از القاب مبارکش در مجلسی که جمعی در آن هستند یاد شود، آن‌گاه همه اهل مجلس به احترام آن بپاخیزند و در این حال، اگر کسی از اهل مجلس بدون عذر از جای بر نخیزد، این بر نخاستنش، توهین و هتک حرمت آن حضرت علیه السلام خواهد بود، که تردیدی در حرام بودن آن نیست، زیرا که توهین خداوند - عزّ شأنه - می‌باشد، چنان که پوشیده نیست.

**چهاردهم و یازدهم و شانزدهم: گریستن و گریانیدن و خود را به گریه کنندگان شبیه نمودن بر فراق آن حضرت علیه السلام**

گریستن و گریانیدن و خود را شبیه به گریه کنندگان نمودن در فراق آن حضرت و به جهت مصیبت‌ها و محنت‌ها و اندوه‌هایی که بر او رسیده است [از وظایف مؤمنان است] و بر این دلالت دارد به طور عموم و خصوص روایات متعددی که در این باب آمده، از جمله:

۱ - در مجلد دهم بحار و غیر آن از حضرت رضاعلیه السلام آمده که فرمود: هر آن کس که مصیبت ما را متذکر شود، پس به خاطر آنچه بر ما وارد شده است بگرید و بگریاند، روز قیامت با ما، در درجه‌مان خواهد بود و هر آن که مصیبتمان برایش یادآوری شود، پس بگرید و بگریاند، روزی که چشم‌ها اشکبار خواهند بود دیدگانش گریان نشود.

۲ - در همان کتاب از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس ما را یاد کند یا نزد او یاد شویم، پس از چشمش همچون بال پشهای اشک بیرون آید، خداوند گناهانش را می‌آمرزد هرچند که همچون کف دریا باشد. (۱۴۷)

۳ - در حدیث مسموع پیش‌تر گذشت که آن حضرت علیه السلام فرمود: هیچ چشمی بر ما نگرید، مگر این که به دیدن کوثر متنعم گردد و هر کس ما را دوست می‌دارد، از آن خواهد نوشید ... (۱۴۸) و نیز در حدیث مسموع آمده که



امام صادق علیه السلام فرمود: پس هر کس از روی مهر نسبت به ما و به خاطر آنچه [از مصایب] بر ما رسیده بگرید، جز این نیست که خداوند بر او رحمت آرد، پیش از آن که اشک از چشمش بیرون بیاید و چون اشک‌هایش بر گونه‌اش جاری شود، اگر قطره‌ای از اشک‌هایش در جهنم بیفتد، آتش آن را خاموش خواهد ساخت، به طوری که حرارتی برای آن نماند. (۱۴۹)

۴ - در بحار از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس دیده‌اش در راه ما گریان شود، به خاطر خونی که از ما به ناحق ریخته شده، یا حقی که از ما سلب گردیده، یا حرمتی که از ما هتک شده، یا به خاطر یکی از شیعیانمان، خداوند تعالی به خاطر آن اشک، سال‌ها جایگاهش را در بهشت قرار خواهد داد. (۱۵۰)

۵ - در بحار به نقل از امالی شیخ طوسی و فرزندش حدیث مسندی از مولایمان حضرت امام حسین بن علی علیهما السلام آورده که فرمود: هیچ بنده ای نیست که چشمانش قطره‌ای اشک بر ما بریزد، یا این که دیدگانش به خاطر ما اشک آلود گردد، مگر این که خدای تعالی به سبب آن، سال‌ها او را در بهشت جای دهد. (۱۵۱)

احمد بن یحیی اودی گوید: حضرت حسین بن علی علیهما السلام را در خواب دیدم، پس عرضه داشتم: حدیث گفت مخول بن ابراهیم برایم، از ربیع بن المنذر، از پدرش، از شما که فرموده‌اید: هیچ بنده ای نیست که چشمانش قطره‌ای اشک بر ما بریزد، یا این که دیدگانش به خاطر ما اشک آلود گردد، مگر این که خدای تعالی به سبب آن، او را سال‌ها در بهشت جای دهد؟ فرمود: آری. عرض کردم: پس من این حدیث را بدون واسطه از شما شنیدم.

۶ - در کامل الزیارات و بحار از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود: هر آن مؤمنی که چشم‌هایش به خاطر کشته شدن حسین بن علی علیهما السلام قطره اشکی بریزند، تا این که بر گونه‌اش جاری شود، خداوند به سبب آن در بهشت منزل‌هایی به او خواهد داد، که قرن‌ها در آن‌ها سکونت نماید. و هر آن

مؤمنی که به خاطر اذیتی که از دشمنانمان در دنیا به ما رسیده، دیدگانش اشک آلود گردد تا این که بر گونه‌اش جاری شود، خداوند به سبب آن در بهشت جایگاه شایسته‌ای برایش قرار خواهد داد. و هر آن مؤمن که در راه ما اذیتی به او رسد و از تلخی اذیتی که در راه ما به او رسیده، چشمانش گریان شود تا آن که بر گونه‌اش جاری گردد، خداوند آزرده‌اش را از چهره‌اش دور خواهد ساخت و روز قیامت او را از خشم خویش و آتش دوزخ در امان خواهد داشت. (۱۵۲)

۷ - در بحار از امام صادق علیه السلام آمده که به فضیل بن یسار فرمود: ای فضیل! هر کس ما را یاد کند یا نزد او یاد شویم، پس به مقدار بال مگسی از چشمش اشک بیرون آید، خداوند گناهانش را می‌آمرزد، اگرچه بیش از کف دریا باشد. (۱۵۳)

۸ - در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام روایت است که فرمود: هر کس که ما نزد او یاد شویم، پس دیدگانش گریان شود، خداوند صورتش را بر آتش حرام خواهد ساخت. (۱۵۴)

۹ - سید بن طاووس رحمه الله در کتاب «اللّهوف» گوید: از آل رسول خدا علیهم السلام روایت شده که فرمودند: هر کس در [مصایب] ما گریه کند و صد نفر را گریان سازد، بهشت برای او است و هر کس گریه کند و پنجاه تن را بگریاند، بهشت برای او خواهد بود و هر کس گریه کند و سی تن را بگریاند، بهشت برای او خواهد بود و هر کس گریه کند و بیست تن را بگریاند، بهشت برای او است و هر کس گریه کند و ده نفر را به گریه درآورد، بهشت برای او خواهد بود و هر کس بگرید و یک تن را بگریاند، بهشت برای او است و هر کس خود را شبیه به گریه کنندگان سازد، بهشت برای او خواهد بود.

۱۰ - روضه کافی به سند خود از عبد الحمید وابشی، از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت آورده که گوید: به آن حضرت علیه السلام عرض کردم: همسایه‌ای داریم که تمامی حرام‌ها را مرتکب می‌شود تا آن جا که نماز

را هم ترک می‌کند، تا چه رسد به غیر آن! فرمود: سبحان الله! و از این بالاتر را خبر ندهم کسی که از این شخص بدتر است؟! عرضه داشتیم: چرا! فرمود: ناصبی (دشمن ما) از او بدتر است، همانا هیچ بنده ای نیست که اهل البیت نزد او یاد شوند، پس به خاطر ما رقت کند، مگر این که فرشتگان پشت او را مسح نمایند و تمامی گناهانش آمرزیده شود، مگر این که گناهی مرتکب شود که او را از ایمان بیرون برد. و شفاعت پذیرفته می‌شود، ولی درباره ناصبی پذیرفته نیست و همانا مؤمن برای همسایه‌اش شفاعت می‌کند، در حالی که حسنه‌ای ندارد، پس می‌گوید: پروردگارا! این همسایه ام اذیت را از من دور می‌نمود، آن‌گاه درباره او شفاعت می‌کند، پس خدای - تبارک و تعالی - فرماید: من پروردگار تو هستم و من شایسته‌ترین کسی هستم که از سوی تو پاداش دهد، سپس خداوند او را به بهشت داخل می‌نماید و حال آن که هیچ حسنه‌ای برایش نیست. و به درستی که کم‌ترین شفاعت کننده از مؤمنین، برای سی نفر شفاعت خواهد کرد، در آن هنگام است که اهل آتش می‌گویند: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» (۱۵۵)؛ پس ما را نه شفاعت کنندگانی هست و نه دوست صمیمی. (۱۵۶)

۱۱ - و در «کامل الزیارات» و غیر آن، در حدیث معاویه بن وهب روایت آمده که حضرت امام صادق علیه السلام در سجده خود دعا کرد، تا آن جا که گفت: و رحمت آور بر آن دیده‌هایی که به خاطر ما اشک‌ها فرو ریختند. و رحمت آور بر آن دل‌هایی که به خاطر ما بی‌تاب و سوزان شدند. و رحمت آور بر آن فریاد و مویه کشیدنی که به خاطر ما است. (۱۵۷)

گریستن در فراق امام عصر علیه السلام: و اما آنچه بر فضیلت گریستن در فراق آن حضرت علیه السلام و به خاطر محنت‌هایی که بر آن جناب وارد می‌گردد به طور خاص دلالت می‌کند، روایاتی است از جمله در کافی و غیبت نعمانی (۱۵۸) و کمال الدین از مفضل، از امام صادق علیه السلام آمده است. عبارت حدیث در کافی چنین است:

مفضل بن عمر گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می فرمود: مبادا دم برآورید، همانا به خدا سوگند! امامتان سالیانی از روزگار غایب خواهد ماند و شما در امتحان سخت واقع می شوید، تا آن جا که درباره او سخنان مختلف گفته می شود: مرده، کشته شده، هلاک گردیده، به کدام درّه رفته؟! و هر آینه دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد بود و در امواج حوادث واژگون خواهید شد، همچنان که کشتی ها در امواج دریا واژگون می شوند، پس نجات نخواهد یافت مگر کسی که خداوند پیمان از او گرفته و ایمان در دلش ثبت گردیده و به روحی از سوی خویش تأییدش فرموده باشد، دوازده پرچم اشتباه انگیز افراشته خواهد شد، که دانسته نمی شود کدام به کدام است. راوی گوید: پس گریه کردم و گفتم: پس چه باید کرد؟ آن حضرت به خورشید که به ایوان تابیده بود، نگاهی افکند و فرمود: ای اباعبدالله! این آفتاب را می بینی؟! گفتم: آری. فرمود: به خدا سوگند! امر ما از آفتاب روشن تر است. (۱۵۹) و در کتاب غیبت نعمانی از مفضل روایت آمده که گفت: شنیدم شیخ - یعنی حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام - می فرمود: مبادا تغییر یابید [دم برآورید] همانا به خدا سوگند! امام شما مدتی از روزگارتان غایب خواهد گشت و یادش خاموش خواهد ماند، تا این که گفته می شود: مرده، هلاک شده، به کدام درّه رفته؟! و البته دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد شد ... (۱۶۰) و در کمال الدین به سند خود از مفضل از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آورده که گوید: شنیدم آن حضرت علیه السلام می فرمود: مبادا دم بزنید، همانا به خدا سوگند! امام شما سالیانی از دوران تان غایب خواهد ماند و آزمایش خواهید شد، تا جایی که گفته می شود: مرده، یا هلاک گردیده، به کدام وادی رهسپار شده؟! و به درستی که دیدگان مؤمنین بر او اشکبار خواهد گشت و [در امواج فتنه ها] واژگون خواهید شد، همان طور که کشتی ها در امواج دریا واژگون می گردند. و نجات نمی یابد مگر کسی که خداوند پیمان از او گرفته و ایمان در دلش نوشته و با روحی

از جانب خویش تأییدش فرموده باشد ... (۱۶۱) و شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود، از مفضل آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام می فرمود: مبادا دم بر آورید، همانا به خدا سوگند! امام شما سال‌هایی از دوران تان را غایب خواهد ماند و یاد او خاموش می‌گردد، تا آن‌جا که گفته می‌شود: مرده، کشته شده، (هلاک گشته) به کدام وادی رفته؟! البته دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد گشت و واژگون خواهید شد، همچنان‌که کشتی‌ها بر اثر امواج دریا واژگون می‌گردند، پس نجات نخواهد یافت مگر کسی که خداوند پیمان از او گرفته و ایمان در دلش ثبت نموده و به روحی از سوی خود تأییدش فرموده است ... (۱۶۲) می‌گوییم: بنگرید و تأمل کنید که چگونه امام علیه السلام گریستن بر فراق مولایمان را نشانه ایمان قرار داده و بر چیزی که وجدان آن را انکار نمی‌دارد، بلکه درست گواه بر آن است، دلالت فرموده است، زیرا که گریه کردن بر آن حضرت، دلیل معرفت و نشانه محبت قلبی می‌باشد که بخشی از ایمان، بلکه نزد اهل یقین حقیقت آن است. معرفت و محبت، صاحب ایمان را بر گریستن در فراق مولایمان صاحب الزمان علیه السلام و محنت‌ها و اندوه‌هایی که بر آن جناب وارد می‌شود، برمی‌انگیزاند و چه

خوش	گفته‌اند	به	زبان	عربی:
قَلْبِي	إِلَيْكَ	مِنْ	الأشواقِ	مُحْتَرِقٌ
وَدَمْعُ	عَيْنِي	مِنْ	الآماقِ	مُنْدَقِقٌ
الشَّوْقِ	يُحْرِقُنِي	وَالدَّمْعُ	وَالدَّمْعُ	يُغْرِقُنِي
فَهَلْ	رَأَيْتَ	غَرِيقًا	وَهُوَ	مُحْتَرِقٌ؟
ترجمه	[به	نظم	آوردم]:	

دل	ز	شوق	دیدنت	سوزد	چو	عود
از	فراقت	دیده	گرید	همچو	رود	
غرقه	در	سیلاب	اشک	و	دل	کباب
کس	غریق	شعله‌ور	کی	دیده	بود؟!	
آتش	عشق	تو	چون	در	سر	فتاد
تاب	از	دل؛	خواب	از	چشمم	ربود

و در فارسی گفته‌اند: گواه عاشق صادق در آستین باشد. و از همین روی می‌بینید محب صادق و دوست واقعی هر قدر معرفت و محبتش نسبت به محبوب فزون‌تر باشد، گریه‌اش نیز بیشتر و فزون‌تر و پیوسته‌تر است. و رئیس محدثین شیخ صدوق رحمه الله در کتاب کمال الدین (۱۶۳) به سند خود، از سدید صیرفی روایت کرده که گفت: من و مفضل بن عمر و ایوب‌صیر و ابان بن تغلب بر مولایمان حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام وارد شدیم، که دیدیم آن حضرت بر روی خاک نشسته و جبهه خیبری طوقدار بی یقه ای که آستین هایش کوتاه بود، پوشیده (= مصیبت دیدگان در آن زمان، چنین جامه‌ای می‌پوشیدند) و همچون کسی که فرزند از دست داده و جگرش سوخته باشد، می‌گرید. حزن و اندوه چهره‌اش را فرا گرفته و رنگش را تغییر داده و اشک چشمش را پر کرده بود، می‌فرمود: ای سرور من! دوری تو، خواب از چشمم برده و زمین را بر من تنگ نموده و راحتی از دلم ربوده است. سرورم! غیبت تو، مصیبت‌ها را به اندوه‌های ابدی پیوسته و یکی بعد از دیگری را از ما می‌رباید، که جمعیت و افراد را به سوی فنا می‌کشاند و از جهت مصیبت‌های گذشته و بلیات پیشین، اشکی از چشمم جاری نشود و ناله‌ای از سینه‌ام سر نکشد، مگر این‌که در برابر چشمم محنت‌هایی مجسم می‌گردد، که از آن‌ها بزرگ‌تر و هولناک‌تر و سخت‌تر است و حوادثی که با خشم تو درهم آمیخته و وارداتش با سخط تو عجین گشته است. سدید گوید: از آن مصیبت سخت و پدیده بسیار بزرگ، عقل‌هایمان پرید و دل‌هایمان چاک چاک گردید و چنین پنداشتیم که آن حالت، نشانه واقعه کوبنده و یا مصیبتی از مصایب زمان است، که بر آن جناب روی آورده است. عرض کردیم: خداوند دیدگانت را نگریاند، ای زاده بهترین مردم! از کدامین پیش‌آمد اشکت روان و گریه‌ات همچون باران است؟! و چه حالتی سبب شده که چنین در ماتم و سوگ بنشینید؟! امام صادق علیه السلام آهی برکشید که بر اثر آن درونش

برآمد و پریشانی اش بیشتر شد و فرمود: وای بر شما! صبح امروز من در کتاب جفر نگریستم و آن کتابی است مشتمل بر علم مرگها و بلاها و مصیبت‌ها و علم آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت، که خداوند آن را به محمد و امامان پس از او علیهم السلام اختصاص داده است. در این کتاب ولادت و غیبت و به درازا کشیدن و طول عمر غایب (قائم) مان و گرفتاری مؤمنین در آن زمان و شک و تردید هایی که بر اثر طولانی شدن غیبت او برایشان پدید می‌آید و بیشترشان از دین برمی‌گردند و رشته اسلام را که خداوند - جلّ ذکره - می‌فرماید: «وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» (۱۶۴)؛ و رشته عمل هر انسان را دور گردنش قرار دادیم، یعنی: ولایت را از گردن بیرون می‌افکنند، تأمل نمودم، لذا رقت کردم و اندوه‌ها بر من مستولی گشت. عرض کردیم: ای زاده رسول خدا! با سهیم کردن ما در شناختن قسمتی از آنچه درباره آن می‌دانید، مشرف و گرامی مان بدارید. فرمود: خداوند - تبارک و تعالی - سه جریانانی که در مورد سه تن از رسولان روی داده است، در مورد قائم ما پیش خواهد آورد؛ ولادت او را بسان ولادت موسی و غیبتش را همچون غیبت عیسی و به درازا کشیدنش را همانند به درازا کشیدن جریان نوح تقدیر فرموده و پس از آن، عمر بنده صالح - یعنی خضر علیه السلام - را نشانه و دلیلی بر طول عمر او قرار داده است. عرضه داشتیم: ای زاده رسول خدا! از حقایق این معانی برای ما پرده بردارید. فرمود: اُمّا ولادت موسی علیه السلام؛ چنین بود که چون فرعون مطلع گشت که بر افتادن حکومتش بر دست اوست، دستور داد کاهنان نزدش حاضر شوند و آنان فرعون را به نژاد او راهنمایی کردند که از بنی اسرائیل است و پیوسته فرعون زبردستان خود را دستور می‌داد شکم زنان باردار از بنی اسرائیل را پاره کنند، تا آنجا که در تعقیب او، بیست و چند هزار نوزاد را به قتل رسانید، ولی نتوانست به کشتن موسی دست یابد، چون خدای - تبارک و تعالی - او را حفظ کرد. همین‌طور بنی امیه و بنی عباس چون مطلع شدند که از بین رفتن حکومت آن‌ها و نابودی

امرا و ستمکاران بر دست قائم از ما خواهد بود، با ما به دشمنی پرداختند و شمشیرهای خود را در جهت کشتن آل رسول علیه السلام و بر افکندن نسل او به کار گرفتند، به طمع این که به کشتن قائم علیه السلام دست یابند، ولی خدای - عزوجل - ابا دارد که امر خویش را در دسترس یکی از ستمگران بگذارد تا این که نور خود را به کمال رساند، هر چند که مشرکین را ناخوش آید. و اما غیبت عیسی علیه السلام؛ البته یهود و نصاری متفق شدند که او کشته شده است و خداوند - جل ذکره - با فرموده خویش که: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» (۱۶۵)؛ و او را نکشتند و به دار نزدند، ولی مطلب بر آنان مُشْتَبِه شد. آن‌ها را تکذیب فرمود. غیبت قائم نیز همین‌طور است که امت به خاطر طولانی شدنش، آن را انکار خواهد کرد، پس بعضی از روی ناآگاهی خواهند گفت: هنوز متولد نشده. و گروهی خواهند گفت: او متولد شده و از دنیا رفته. و گوینده‌ای که کافر شود، به این که مدعی گردد: امام یازدهم عقیم بوده. و دیگری از دین بیرون رفته، که سیزده تن و بیشتر را امام خواهد شمرد. و قایل دیگری خدای - عزوجل - را معصیت کند، که بگوید: روح قائم علیه السلام در کالبد دیگری سخن می‌گوید ... و اما دیر کرد نوح علیه السلام این است که: چون فرود آمدن عذاب از سوی آسمان را برای قومش درخواست کرد، خداوند - تبارک و تعالی - جبرئیل روح الامین را با هفت هسته خرما فرو فرستاد، پس جبرئیل گفت: ای پیغمبر خدا! خداوند - تبارک و تعالی - به تو می‌فرماید: اینان مخلوق و بندگان من هستند و من ایشان را با صاعقه‌ای از صاعقه‌هایم نابود نمی‌سازم، مگر بعد از آن که دعوت آنان تأکید شود و به حجت ملزم گردند، بنابراین باز هم تلاشت را در دعوت کردن قوم خود تکرار کن، که من بر این کار، تو را پاداش خواهم داد، پس این هسته‌ها را در زمین غرس بنمای که در رویدن و رشد و به حاصل رسیدن آن‌ها، هنگامی که ثمر دهند، برای تو گشایش و خلاص خواهد بود و به این مطلب پیروان مؤمنت را مژده بده. هنگامی که بعد از مدتی طولانی درخت‌ها روید و



تنومند شد و ساق های آنها قوت یافت و شاخه های فراوان از آنها برآمد و خرماها زرد و سرخ شد، نوح علیه السلام از خداوند - سبحانه و تعالی - درخواست کرد که وعده اش را عملی سازد، پس خداوند - تبارک و تعالی - به او امر فرمود که از هسته های آن درختها برگیرد و غرس نماید و صبر و تلاش را از سر گیرد و دلیل حجّت را بر آنان مؤکد سازد، نوح علیه السلام این فرمان را به گروه هایی که به وی ایمان آورده بودند، خبر داد، پس سیصد تن از آنان از دین برگشتند و مرتد شدند و گفتند: اگر آنچه نوح ادعا می کند راست بود، در وعده پروردگارش تخلفی پیش نمی آمد. سپس خداوند - تبارک و تعالی - هر بار دستور می داد که هسته ها را دوباره بکارد، تا هفت نوبت. و هر بار گروهی از مؤمنین از وی روی بر می تافتند، تا این که هفتاد و اندی با او ماندند، پس خداوند - تبارک و تعالی - در آن هنگام به او وحی فرستاد و فرمود: ای نوح! اکنون صبح روشن پرده از روی شام تاریک برگرفت، که حق محض و خالص عیان گشت و ایمان از ناخالصی جدا شد، به این که هر کس طینتش پلید بود، مرتد گردید، اگر من کافران را هلاک می کردم و کسانی که به تو ایمان آورده بودند و به تدریج مرتد شدند را باقی می گذاشتم، وعده پیشینم را درباره مؤمنانی که خالصانه توحید را پذیرفته و به رشته نبوت تو چنگ زده اند، به راستی انجام نداده بودم، به این که آنان را در زمین جانشین سازم و دینشان را برایشان تسلط دهم و ترسشان را به امنیت بدل کنم، تا عبادت برایم به سبب بیرون رفتن شک از دل های آنان خالص شود و چطور ممکن است جانشینی و تسلط و جایگزین شدن امنیت به جای ترس از ناحیه من انجام گردد، با این که می دانستم کسانی که مرتد شدند، یقینشان ضعیف و سرشتشان پلید و باطنشان بد است، که اینها آثار نفاق و پیدایش گمراهی است. و اگر آنها حکومتی را که هنگام استخلاف به مؤمنین داده شد، وقتی دشمنانشان را هلاک کردم، احساس می نمودند و بوی آن به مشام شان می رسید، به آن سخت می آویختند و نفاق باطنی آنها

شدیدتر و رشته‌های گمراهی در ریاست خواهی و انحصار امر و نهی به خود با آنان جنگ می‌کردند. و چگونه می‌شود تسلط و اقتدار دین و رواج امر مؤمنین فراهم آید، با این‌که فتنه‌ها برانگیخته و جنگ‌ها برپا باشد؟! نه [چنین چیزی نمی‌شد] (و کشتی را با نظارت و وحی ما بساز). (۱۶۶)

امام صادق علیه السلام فرمود: و همین‌طور قائم علیه السلام که دوران غیبتش امتداد می‌یابد، تا این‌که حق به‌طور یک دست آشکار گردد و ایمان از ناصافی به درآید و خالص شود، به این‌که هر کس سرشتش پلید است، از شیعیانی که بیم آن می‌رود که هرگاه احساس کنند در زمان حضرت قائم علیه السلام جانشینی و تسلط و امنیت خواهد بود، نفاق می‌ورزند، چنین افرادی مرتد شوند. مفضل عرضه داشت: یابن رسول الله! این ناصبیان چنین پندارند که این آیه (۱۶۷) درباره ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام نازل شده؟! امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دل‌های ناصبیان را هدایت نکند، کی آن دینی که خدا و رسول او پسندیده‌اند، تسلط یافت، به این‌که در عهد یکی از آنان امنیت در بین امت شیوع داشته و ترس از دل‌هایشان و شک و تردید از سینه‌هایشان رخت بر بسته باشد؟! یا در دوران علی علیه السلام نیز، با وجود مرتد شدن مسلمانان و فتنه‌هایی که در آن دوران برمی‌خاست و جنگ‌هایی که میان آن‌ها با کافران شعله می‌گرفت. سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» (۱۶۸)؛ تا آن هنگام که رسولان مأیوس گشتند و گمان بردند که تکذیب شده‌اند، یاری ما آنان را فرا رسید. و اما بنده صالح خضر علیه السلام را خداوند - تبارک و تعالی - عمر طولانی عنایت فرمود، نه از جهت نبوتی که برایش تقدیر کرده باشد، یا کتابی که بر او فرستد، یا شریعتی برایش قرار دهد، که آیین پیغمبران پیشین را با آن نسخ نماید، یا امامتی که بندگان را به پیروی از آن ملزم سازد و یا طاعتی برایش واجب فرماید، بلکه خدای تعالی چون در علمش گذشته بود، که عمر قائم علیه السلام در دوران غیبتش طولانی باشد، تا آن‌جا که

بندگان او باور نکنند و آن عمر طولانی را انکار نمایند، خداوند عمر بنده صالح (خضر) را بدون سبب طولانی ساخت، مگر به علت استدلال به وسیله آن، بر عمر قائم‌علیه السلام و تا این‌که دلیل و برهان معاندین را قطع نماید، که مردم را بر خداوند حجتی نباشد. (۱۶۹) و ما تمام این حدیث را آوردیم، چون مشتمل بر فایده‌های بسیار و نکته‌های گرانبار بود، که باید در آن دقت شود.

**هفدهم: درخواست معرفت امام عصرعلیه السلام از خداوند - عزوجل**

درخواست معرفت آن حضرت از خداوند - عزوجل - از [وظایف مهم ما می‌باشد]، زیرا که علم با آموزش و درس خواندن بسیار نیست، بلکه علم نوری است که خداوند در دل هر کس که بخواهد هدایتش کند، قرار می‌دهد و هر که را خداوند هدایت کند، هدایت یافته است. و در کافی از ابوبصیر، از حضرت ابوعبدالله امام صادق‌علیه السلام آمده: دربارۀ فرموده خدای - عزوجل - : «وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»؛ و هر کس که حکمت به او داده شود، خیر بسیار به او داده شده. فرمود: [یعنی] طاعت خداوند و معرفت امام‌علیه السلام. (۱۷۰)

و در همان کتاب از ابوبصیر آمده، که گفت: حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام به من فرمود: آیا امام خود را شناخته‌ای؟ گوید: عرضه داشتم: آری. به خدا سوگند! پیش از آن‌که از کوفه بیرون بیایم. فرمود: همین تو را کفایت می‌کند. (۱۷۱)

و در همان منبع، در خبر صحیحی از حضرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام آمده که فرمود: بلندی و رکن و کلید امر و درب اشیا و خشنودی خدای - تبارک و تعالی - بعد از معرفت او اطاعت امام است. (۱۷۲) و از ابو خالد کابلی روایت آمده که گفت: از حضرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام دربارۀ فرموده خدای - عزوجل - : «فَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» (۱۷۳)؛ پس به

خداوند و رسول او و نوری که نازل کردیم، ایمان آورید. سؤال کردم. فرمود: ای ابوخالدا! [این] نور به خدا سوگند! امامان از آل محمد علیهم السلام تا روز قیامت می‌باشند و آنان هستند به خدا سوگند! نور خداوند، که آن را نازل کرده و آنان هستند به خدا! نور خداوند در آسمان‌ها و در زمین. قسم به خدا، ای ابوخالدا! همانا نور امام در دل‌های مؤمنین از خورشید تابان در روز روشن‌تر است و آنان به خدا سوگند! دل‌های مؤمنین را نورانی می‌سازند و خدای - عزوجل - نورشان را از هر کس بخواهد می‌پوشاند، پس دل‌های چنین کسانی تاریک می‌گردد، به خدا قسم، ای ابوخالدا! هیچ بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند، تا این‌که خداوند دلش را پاک گرداند و خداوند دل بنده ای را پاک نسازد، تا این‌که به ما تسلیم شود و با ما سازگار باشد، پس هرگاه با ما سازگار باشد، خداوند او را از سختی حساب به سلامت خواهد داشت و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش خواهد ساخت. (۱۷۴)

بیان و توضیح: پیش‌تر دانستی که مهم‌ترین و واجب‌ترین امور بعد از شناخت خدا و رسول او، شناختن ولیّ امر و صاحب الزمان علیه السلام است، زیرا که این امر، یکی از ارکان ایمان می‌باشد. و هر کس در حالی بمیرد که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است و معرفت او، کلید تمام ابواب خیر و سعادت و رحمت می‌باشد و خداوند بندگان خود را امر فرموده، که معرفت او را تحصیل نمایند و دعا از جمله درهایی است که خدای تعالی فرمان داده که از آن‌ها وارد شوند، او فرموده است: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۱۷۵)؛ مرا بخوانید که شما را اجابت کنم. «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» (۱۷۶)؛ و از فضل خداوند درخواست کنید. و نیز فرموده: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (۱۷۷)؛ البته تو [ای رسول ما!] چنین نیست که هر کس را بخواهی، هدایت توانی کرد، بلکه خداوند هرکه را بخواهد، هدایت می‌کند. و در کافی به سند خود از محمد بن حکیم آورده که گفت: به حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام عرضه

داشتم: معرفت ساخته کیست؟ فرمود: از ساخته های خداوند است، بندگان را در آن ساخت بهره‌ای نیست. (۱۷۸)

و آیات و روایاتی که بر این مطلب دلالت می‌کند بسیار است، پس بر بندگان لازم است که از درگاه خداوند شناخت و معرفت امام زمانشان را به آنان روزی نماید و کامل گرداند. و نیز مؤید و دلیل بر آنچه یاد کردیم، وارد شدن دعا برای این مطلب به طور خاص می‌باشد، چنان‌که در امر آینده ان شاء الله تعالی خواهد آمد. و این منافات ندارد با آن‌که بنده مختار و مأمور به کسب و تحصیل و مطالعه وسایل معرفت باشد، زیرا که این نظیر روزی است که بندگان امر شده‌اند، آن را طلب نمایند و نیز برای آن دعا کنند، ولی خداوند - جلّ شأنه - خود روزی دهنده است، چون سعی و کوشش وظیفه بنده است و به ثمر رساندن، برعهده خالق متعال می‌باشد، خداوند - تبارک و تعالی - فرموده: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۱۷۹)؛ و آنان که در راه ما تلاش کنند، البته آنان را به راه‌های خویش هدایت می‌نماییم. همچنان که کشت و آبیاری و مانند این‌ها وظیفه بندگان است، چون تحت قدرت و در اختیار آن‌ها می‌باشد، و رویانیدن و پروراندن و از آفت‌ها دور نگهداشتن، تا آن‌که به نتیجه برسد و مقصود حاصل گردد، بر خداوند است، چون از قدرت بندگان بیرون است، ولی برعهده آن‌ها است که دعا کنند و درخواست نمایند که نتیجه مقصود به دست آید. و همین‌طور شناخت و معرفت امام‌علیه السلام وسایل و اسبابی دارد، که خدای تعالی آن‌ها را برای بندگان فراهم ساخته و در توان آنان هست، مانند: دقت کردن و بررسی معجزات و اخلاق آن حضرت‌علیه السلام و مطالعه اخبار امامان پیشین در مورد او، ویژگی‌های او و طولانی شدن غیبتش و آنچه در فرمان غیبت او بر مؤمنین می‌رسد و شؤونی که خدای تعالی به آن جناب اختصاص داده و دلایلی که بر او دلالت دارند و امور دیگر، که بر بندگان خدا لازم است با وسایل یاد شده و مانند این‌ها در تحصیل معرفت آن حضرت سعی کنند و

همّت گمارند، ولی چون معرفت از ساخته های خدای - عزوجل - است، به حکم عقل و نقل بر آنان واجب و مؤکد است که دعا کنند و معرفتش را از درگاه خداوند تعالی مسألت نمایند، (که آنچه خداوند از [درهای] رحمت بر مردم بگشاید هیچ کس نتواند آن را ببرند و هر آنچه او ببندد، کسی را یارای گشودنش نیست). (۱۸۰)

### هجدهم: تداوم درخواست معرفت آن حضرت علیه السلام

مداومت کردن بر دعایی که ثقة الاسلام کلینی (۱۸۱) و شیخ نعمانی (۱۸۲) و شیخ طوسی به سندهای خود، از زراره روایت کرده اند که گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می فرمود: برای آن جوان پیش از قیامت غیبتی خواهد بود. گفتم: چرا؟ فرمود: می ترسد - و به شکمش اشاره کرد - سپس فرمود: ای زراره! و او است منتظر و او است که در ولادتش شک می کنند، پس بعضی می گویند: پدرش بدون بازمانده از دنیا رفت و بعضی از آن ها می گویند: در حالی که در شکم مادر بود، پدرش فوت کرد و بعضی می گویند: دو سال پیش از فوت پدرش متولد شد و او است منتظر، مگر این که خداوند - عزوجل - دوست دارد که شیعه را امتحان کند، پس در آن هنگام است که تشکیک و توهم اهل باطل آغاز می شود. ای زراره! اگر آن زمان را درک کردی، این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»؛ خدایا! تو مرا به خود شناسا کن، که اگر خودت را به من شناسانی، پیغمبرت را نخواهم شناخت، خدایا! تو رسالت را به من بشناسان، که اگر رسول خود را به من شناسانی، حجّت را نخواهم شناخت. پروردگارا! حجّت خودت را به من بشناسان، که اگر حجّت را به من شناسانی، از دین خود گمراه خواهم شد. و رئیس المحدثین شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» آن را به سند خود، از زراره چنین روایت آورده که گفت:

شنیدم حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می فرمود: برای قائم پیش از آن که قیام کند، غیبتی خواهد بود. گفتم: چرا؟ فرمود: می ترسد - و به شکمش اشاره کرد - سپس فرمود: ای زراره! و او است انتظار کشیده شده، و او است آن که مردم در ولادتش شک می کنند، بعضی از مردم خواهند گفت: او در شکم مادر است. و برخی گویند: او غایب است. و بعضی گویند: متولد نشده است. و بعضی می گویند: دو سال پیش از فوت پدرش متولد گشت. جز این نیست که خدای - تبارک و تعالی - می خواهد شیعیان را بیازماید، پس در آن هنگام است که باطل جویان به تردید می افتند. زراره گوید: عرضه داشتم: فدایت گردم! اگر آن زمان را درک نمودم، چه عملی انجام دهم؟ فرمود: ای زراره! هرگاه آن زمان را درک کنی، بر این دعا مداومت کن: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ ...». (۱۸۳)

### نوزدهم: مداومت به خواندن دعای غریق

مداومت کردن بر خواندن دعایی که شیخ صدوق به سند خود، از عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: پس از این، شبهه‌ای شما را خواهد رسید، که بدون نشانه دیده شدنی و امام هدایت کننده‌ای خواهید ماند و از آن نجات نمی یابد، مگر کسی که دعای غریق را بخواند. راوی گوید: عرضه داشتم: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: چنین بگوید: «یا اللَّهُ یا رَحْمَنُ یا رَحِيمُ یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»؛ ای خداوند! ای رحمان! ای مهربان! ای دگرگون کننده دل‌ها! دل مرا بر دینت پایدار کن. راوی گوید: من گفتم: «یا اللَّهُ یا رَحْمَنُ یا رَحِيمُ یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ». فرمود: البته خداوند دگرگون کننده دل‌ها و دیده‌ها است، ولی همین طور که من می گویم، تو نیز بگو: «یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ». (۱۸۴)

و شیخ نعمانی در کتاب الغیبة به سند خود، از حماد بن عیسی، از عبد الله بن سنان روایت آورده که گفت: من با

پدرم به محضر امام ابو عبد الله صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، پس آن حضرت فرمود: چگونه خواهید بود اگر در حالی واقع شدید که امام هدایتگر و نشانه آشکاری نباشد (دیده نشود)؟ که از آن حیرت و سرگردانی نجات نیابد، مگر کسی که به دعای غریق (یا حریق) دعا کند. پدرم گفت: به خدا سوگند! این بلا است. پس فدایت شوم! در آن هنگام چگونه رفتار کنیم؟ فرمود: هرگاه چنان شد - و تو آن زمان را درک نخواهی کرد - به آنچه در دست دارید [از عقیده راستین] متمسک شوید، تا آن که امر برایتان به خوبی روشن شود. (۱۸۵)

### بیستم: دعا در زمان غیبت آن حضرت علیه السلام

دعایی است که سید بن طاووس رحمه الله در کتاب «مهج الدعوات» آورده، در حدیثی که غیبت حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - در آن یاد شده، راوی گوید: عرض کردم: شیعیان چه کار کنند؟ فرمود: بر شما باد به دعا کردن و انتظار فرج کشیدن، تا آن جا که گوید: عرضه داشتیم: به چه چیزی دعا کنیم؟ فرمود: می‌گویی: «اللهم أَنْتَ عَرَفْتَنِي نَفْسَكَ وَعَرَفْتَنِي رَسُولَكَ وَعَرَفْتَنِي مَلَائِكَتَكَ وَعَرَفْتَنِي نَبِيَّكَ وَعَرَفْتَنِي وِلَاةَ أَمْرِكَ. اللَّهُمَّ لَا آخِذَ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ وَلَا أُوقِي إِلَّا مَا وَقَيْتَ. اللَّهُمَّ لَا تُغَيِّبْنِي عَنْ مَنَازِلِ أَوْلِيَائِكَ وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي. اللَّهُمَّ اهْدِنِي لِيُؤَلِّيَةِ مَنْ فَرَضْتَ طَاعَتَهُ»؛ خدایا! تو خودت و فرستاده‌ات و فرشتگان و پیغمبرت و والیان امرت را به من شناسانیدی، خدایا! من نگیرم جز آنچه تو عطا کنی و هیچ نگهدارنده‌ای جز تو برایم نیست. خدایا! مرا از منازل دوستانت دور مگردان و دلهم را پس از آن که هدایت کرده‌ای، منحرف منمائی. خدایا! مرا به ولایت کسی که اطاعتش را بر من واجب ساخته‌ای، هدایت فرمای. (۱۸۶)

بیست و یکم: شناختن علامت‌های ظهور آن حضرت علیه السلام

بیست و یکم: شناختن علامت‌های ظهور آن حضرت علیه السلام



شناختن علامت‌های ظهور آن حضرت علیه السلام به ویژه  
 علایم حتمی که امامان برحق‌علیهم السلام آن‌ها را خبر  
 داده‌اند، [از وظایف مهمّ شیعیان است] و دلیل بر این، عقل  
 است و نقل؛

### دلیل عقل

پیش‌تر دانستید که شناخت شخص آن حضرت علیه السلام  
 واجب است و شناخت علایم حتمی که مقارن با ظهور آن  
 جناب یا نزدیک به آن است، مقدمه شناخت او می‌باشد.  
 اگر بگویید: می‌توان از راه دیگری جز آن علامت‌ها، نیز  
 حضرتش را شناخت، بنابراین راه معرفت منحصر به همین  
 طریق نیست. خواهیم گفت: در روایات، امر به روی آوردن  
 به سوی آن جناب هنگام ظهورش وارد گردیده، چنان‌که در  
 روایت نعمانی به سند خود، از امام باقر علیه السلام پس از  
 یاد نمودن از ندا و فرو رفتن زمین در بیداء آمده، پس به  
 سوی او روید هرچند که روی دست و پا باشد، به خدا  
 سوگند! گویی او را می‌بینم بین رکن و مقام از مردم بیعت  
 می‌گیرد (۱۸۷) ...

و تردیدی نیست که روی آوردن به سوی آن حضرت هنگام  
 ظهورش از شهرها، جز بعد از علم به ظهور امکان‌پذیر  
 نمی‌باشد و این علم به سبب آشکار شدن علامت‌های  
 حتمیه‌ای که وعده شده‌اند، حاصل می‌گردد. و اما شناختن  
 آن جناب به وسیله معجزاتی که از حضرتش صادر می‌شود،  
 برای بینندگان و حاضران در خدمتش انجام می‌یابد، چنان‌که  
 پوشیده نیست.

### دلیل نقل

فرموده امام صادق علیه السلام است، در خبر عمر بن ابان  
 که در حدیث صحیحی در کافی روایت آمده که فرمود:  
 علامت را بشناس، پس هرگاه آن را شناختی، پیش افتادن یا  
 تأخیر کردن این امر تو را ضرر نرساند ... (۱۸۸) اضافه بر  
 این‌که ائمه طاهرین علیهم السلام علامت‌هایی را که خدای  
 تعالی برای ظهور حضرت قائم علیه السلام قرار داده، بیان

فرموده‌اند، تا راستگو از دروغگو معلوم گردد و در قسمتی از روایات، وقوع بعضی از رویدادهای فتنه‌انگیز را خبر داده‌اند، که گمراهان به سبب آن‌ها به فتنه می‌افتند، ولی آنان که احادیث امامان را روایت کرده‌اند و کسانی که از پیش وقایعی که امامان علیهم السلام خبر داده‌اند، شنیده و دانسته باشند، به فتنه نمی‌افتند و گمراه نمی‌شوند، زیرا که آن‌ها به سبب شناختن علایم بر اساس روایات رسیده از امامان شان علیهم السلام راستگو را از دروغگو تشخیص می‌دهند، نمی‌بینند بسیاری از کسانی که از دین روی تافتند و مرتد شدند و دنبال گمراه کنندگان ملحد افتادند، چه در زمان ما و چه پیش از این زمان، مرتد شدن و گمراهی شان به سبب ندانستن علایم ظهور صاحب الامر علیه السلام و ویژگی‌های آن جناب بوده است؟! لذا گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند. اگر آن‌ها به طلب علم و تحصیل معرفت روی می‌آوردند و در پی شناختن آنچه از صفات و علایم و دلایل و نشانه‌های ظهور صاحب الامر علیه السلام بر آنان واجب است، بر می‌آمدند، از نجات یافتگان می‌شدند و از دین دست بر نمی‌داشتند. از خداوند - عزوجل - خواستاریم که به ما علم و عمل روزی کند و از خطا و لغزش ما را حفظ فرماید، که او است شنوای اجابت کننده. و در امر آینده، توضیح و بیان بیشتری راجع به این مطلب خواهد آمد، ان شاء الله.

و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند این که اطاعت دستورات آن حضرت علیه السلام بر ما واجب است، به دلیل فرموده خدای تعالی: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱۸۹)؛ اطاعت کنید خداوند را و اطاعت کنید فرستاده خداوند را و والیان امر را. بنابراین بر مؤمن واجب است علایم ظهور آن حضرت را بشناسد، تا هرگاه ظاهر شد او را اطاعت کند و حق را از باطل تشخیص دهد. ما در این جا قسمتی از آنچه شیخ اجل محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب الغیبة (۱۹۰) روایت کرده می‌آوریم:

۱ - به سند خود از عمر بن حنظله از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: قائم علیه السلام را

پنج علامت هست: سفیانی و یمانی و صیحه آسمانی و کشته شدن نفس زکیّه و فرو رفتنی در بیداء. ۲ - در خبر دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: در آن سال که صیحه آسمانی واقع می‌شود، پیش از آن آیتی (نشانه‌ای) در ماه رجب هست، گفتم: آن چیست؟ فرمود: صورتی در ماه بر می‌آید و دستی آشکار می‌گردد.

۳ - و از عبد الله بن سنان از حضرت امام صادق علیه السلام است که فرمود: ندا [صدای آسمانی] از نشانه‌های حتمی است و سفیانی از نشانه‌های حتمی است و یمانی از علایم حتمی است و کشته شدن نفس زکیّه از علایم حتمی است و کف دستی که از آسمان بیرون می‌آید، از علایم حتمی است. فرمود: و امر ترسناکی که در ماه رمضان پیش می‌آید، شخص خوابیده را بیدار می‌کند و بیدار را می‌ترساند و دوشیزه را از پرده حجاب بیرون می‌اندازد.

۴ - و از بزنتی، از حضرت رضاعلیه السلام است که فرمود: پیش از این امر سفیانی است و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح و کف دستی که گوید: این و این.

۵ - و از ابوبصیر، از حضرت ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام است که فرمود: هرگاه آتشی از سوی مشرق همچون هُردی عظیم [بسیار زرد] مشاهده کردید، که سه یا هفت روز برمی‌آید منتظر فرج قائم آل محمد علیهم السلام باشید ان شاء الله که خداوند توانا و حکیم است. سپس فرمود: صیحه جز در ماه رمضان نخواهد بود، زیرا که ماه رمضان ماه خداوند است و این فریاد جبرئیل به این خلق است. آن‌گاه فرمود: ندا کننده‌ای از آسمان به نام حضرت قائم علیه السلام بانگ می‌زند، پس هر که در مشرق است و هر که در مغرب، آن را خواهد شنید، هیچ خوابیده‌ای نخواهد ماند، جز این که بیدار شود و هیچ ایستاده‌ای، مگر این که بنشیند و هیچ نشسته‌ای، مگر این که بپا خواهد ایستاد بر اثر ترس از آن صدا، پس خدای رحمت کند کسی را که از آن صدا عبرت گیرد و آن را اجابت نماید، که آن صدا، صدای جبرئیل روح الامین است. و فرمود: صدا در

ماه رمضان، شب جمعه شب بیست و سوم خواهد بود، درباره آن تردید مکنید و بشنوید و اطاعت نمایید و در آخر روز صدای ابلیس لعین است که بانگ بر می‌آورد: توجه کنید که فلانی مظلوم کشته شد، تا مردم را به شک اندازد و آن‌ها را فریب دهد. در آن روز، چه بسیار افراد به شک و حیرت خواهند افتاد که در آتش سقوط کنند، پس هرگاه صدا را در ماه رمضان شنیدید، در آن تردید مکنید که آن صدای جبرئیل است و نشانه‌اش آن است که او به نام حضرت قائم‌علیه السلام و نام پدرش ندا می‌کند، تا آنجا که دوشیزه پس پرده هم آن را می‌شنود و پدر و برادرش را تشویق می‌نماید که خروج کنند. و فرمود: ناچار باید که این دو صدا پیش از خروج حضرت قائم‌علیه السلام انجام گردد: صدایی از آسمان که صدای جبرئیل است به نام صاحب این امر و نام پدرش، و صدای دوم که از زمین است صدای ابلیس لعین می‌باشد، به نام فلانی ندا می‌کند که مظلوم کشته شد، منظورش از این کار فتنه‌گری است. پس از صدای اول پیروی کنید و مبادا به صدای بعدی فریفته شوید.

۶ - و از چند تن از اصحاب ما روایت آمده از امام صادق‌علیه السلام که گفتند: به آن حضرت‌علیه السلام عرضه داشتیم: آیا سفیانی از حتمیات است؟ فرمود: آری. و کشته شدن نفس زکیه از امور حتمی است و قائم‌علیه السلام از امور حتمی است و فرو رفتگی در بیداء از امور حتمی است و کف دستی که از آسمان بیرون می‌آید، از امور حتمی است و ندا [همین‌طور]. عرضه داشتیم: ندا چیست؟ فرمود: آواز دهنده‌ای بانگ می‌زند به نام قائم و نام پدرش علیهما السلام.

۷ - و از ابن ابی یعفور آمده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق‌علیه السلام فرمود: به دست داشته باش! هلاکت فلانی و خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیه و لشکری که در زمین فرو می‌رود و صدا. گفتم: صدا چیست، همان ندا است؟ فرمود: آری. و به وسیله آن صاحب این امر شناخته می‌شود.

۸ - و از زراره است که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: آیا ندا حق است؟ فرمود: آری به خدا سوگند! تا آنجا که هر قومی به زبان خود آن را خواهند شنید.

۹ - و از عبد الله بن سنان است که گفت: در خدمت حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام بودم که شنیدم شخصی از همدان می‌گفت: این عامه ما را سرزنش می‌کنند و به ما می‌گویند: شما می‌پندارید که آواز دهنده‌ای از آسمان به نام صاحب این امر بانگ خواهد زد. آن حضرت تکیه داده بود، خشمگین شد و راست نشست، سپس فرمود: این سخن را از من نقل نکنید و از پدرم نقل کنید که هیچ اشکالی برای شما نخواهد داشت، من شهادت می‌دهم که از پدرم علیه السلام شنیدم می‌فرمود: واللّه این مطلب در کتاب خدا کاملاً روشن است که می‌فرماید: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» (۱۹۱)؛ اگر بخواهیم از آسمان آیتی فرود آوریم، پس بر آن گردن نهند، در حالی که به آن خاضع باشند. پس آن روز احدی در زمین باقی نمی‌ماند، مگر این که در مقابل آن نشانه سر فرود آورد و بر آن گردن نهد و همه اهل زمین وقتی بشنوند صدایی از آسمان بلند است که: آگاه باشید! که حق با علی بن ابی طالب و شیعیان او است، ایمان می‌آورند. و چون فردای آن روز شود، ابلیس بر هوا رود، تا جایی که از چشم زمینیان مخفی گردد، آن گاه بانگ برآورد که: توجه کنید حق با عثمان بن عفان و شیعیان او است، زیرا که او مظلوم کشته شد، خونش را مطالبه کنید. حضرت فرمود: پس در آن هنگام خداوند مؤمنان را با قول ثابت بر حق استوار می‌سازد، که همان ندای اول است. ولی آن‌ها که در دلشان مرض هست - که مرض به خدا قسم! دشمنی ما است - در شک می‌افتند، در آن هنگام از ما دوری جویند و ما را اهانت می‌کنند و می‌گویند: منادی اول سحری بود از سحرهای این خاندان. سپس حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» (۱۹۲)؛ و چون

آیه‌ای را ببینند روی برتافته و می‌گویند سحرهای پی در پی است.

۱۰ - و از محمد بن الصامت است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: آیا علامتی پیش از این امر نیست؟ فرمود: چرا. عرض کردم: آن چیست؟ فرمود: به هلاکت رسیدن عباسی و خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیه و فرو رفتگی در بیداء و صدایی از آسمان، گفتم: فدایت شوم! می‌ترسم که این امر طول بکشد. فرمود: نه. البته آن بسان دانه‌های منظم تسبیح پی در پی خواهد شد.

۱۱ - و از حمران بن اعین از امام صادق علیه السلام است که فرمود: از امور حتمی که ناگزیر پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام باید واقع شود: خروج سفیانی است و فرو رفتگی در بیداء و کشته شدن نفس زکیه و ندا کننده‌ای از آسمان.

۱۲ - و از زراره بن اعین است که گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام می‌فرمود: آواز دهنده‌ای از آسمان بانگ خواهد زد: فقط فلانی امیر است، و منادی دیگر ندا می‌کند: البته که علی و شیعیان او پیروزند. به آن حضرت عرض کردم: پس از این ندا دیگر چه کسی با حضرت مهدی علیه السلام خواهد جنگید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان بانگ خواهد زد: فلانی و شیعیانش پیروزند، یعنی مردی از بنی‌امیه. گفتم: پس چه کسی راستگو را از دروغگو می‌شناسد؟ فرمود: آنان که پیش‌تر احادیث ما را روایت می‌کرده‌اند و می‌گفتند: پیش از این امر چنین چیزی خواهد بود، او را خواهند شناخت و می‌دانند که آنان خود برحق و راست گویند.

۱۳ - و در حدیث دیگری از زراره آمده که گفت: به حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند حال شما را اصلاح فرماید، تعجب دارم و در شگفتم از حضرت قائم علیه السلام که چگونه با او می‌جنگند با آن عجایبی که می‌بینند، از قبیل فرو رفتن [سپاهیان سفیانی] در بیداء و ندایی که از آسمان خواهد بود؟! فرمود: همانا شیطان آن‌ها را و نمی‌گذارد تا این‌که او نیز ندا کند،

همچنان که روز عقبه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله ندا داد.

۱۴ - از هشام بن سالم روایت آمده که گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می فرمود: آن‌ها دو صیحه می‌باشند: یکی در اول شب و صیحه دیگر در آخر شب دوم. راوی گوید: عرض کردم: آن چگونه است؟ فرمود: یکی از آسمان است و یکی از ابلیس؛ گفتم: چگونه این از آن تشخیص داده می‌شوند؟ فرمود: هر کس خبر آن را پیش از آن که واقع شود شنیده باشد، آن را می‌شناسد. ۱۵ - و از عبد الرحمن بن مسلمه است که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: مردم ما را سرزنش می‌کنند و می‌گویند: هرگاه آن دو واقع شوند، حَقُّو از دروغگو چگونه شناخته می‌گردند؟ فرمود: شما چه پاسخی به آن‌ها می‌دهید؟ عرض کردم: چیزی در جواب آن‌ها نمی‌گوییم. فرمود: به آنان بگویید هر کس پیش از آن که این امر واقع شود، به آن ایمان داشته باشد، هرگاه تحقق یافت، آن را تصدیق خواهد کرد، خداوند - عزوجل - فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۱۹۳)؛ آیا کسی که به سوی حق هدایتگر است، سزاوارتر است پیروی گردد، یا کسی که خود راه یاب نیست، مگر این که راهنمایی شود، پس شما را چه شده و این چگونه قضاوتی است که شما دارید. ۱۶ - و از عبد الله بن سنان است که گفت: شنیدم حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام می فرمود: این امر که گردن هایتان را به سوی آن می‌کشید (سَرگ می‌کشید)، نخواهد شد تا آن که ندا کننده‌ای از آسمان بانگ برزند: توجّه کنید! فلانی صاحب امر است، پس برای چه جنگ می‌کنید؟

۱۷ - و از محمد بن مسلم است، از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: سفیانی و قائم علیه السلام در یک سال خواهند بود.

۱۸ - و از بدر بن الخلیل اسدی آمده که گفت: در خدمت ابو جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام بودم، پس آن جناب

دو نشانه‌ای که پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام خواهد بود و از هنگام فرود آمدن آدم علیه السلام به زمین هیچ‌گاه واقع نشده را بیان فرمود این‌که: خورشید در نیمه ماه رمضان و ماه در آخر آن خواهند گرفت. شخصی عرضه داشت: یا بن رسول الله! نه، بلکه خورشید در آخر و ماه در نیمه خواهند گرفت، حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود: من می‌دانم تو چه می‌گویی، ولی این دو نشانه از هنگام هبوط آدم پدید نیامده‌اند.

۱۹ - و از وَرْد - برادر کمیت شاعر معروف - از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: به درستی که پیشاپیش این امر پنج روز به آخر ماه مانده، ماه می‌گیرد و پانزده روز مانده، خورشید کسوف می‌یابد و آن در ماه رمضان خواهد بود و در آن هنگام حساب از دست منجمین بیرون می‌رود.

می‌گوییم: از این حدیث ظاهر می‌شود که منظور از آخر ماه در حدیث پیشین، آخر عرفی است نه حقیقی، پس بین این دو حدیث اختلافی نیست.

۲۰ - و از عبد الملک بن اعین روایت آمده، که گفت: در خدمت حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام بودم که حضرت قائم علیه السلام یاد شد، من عرض کردم: امیدوارم به زودی این امر واقع شود و سفیانی نباشد؟ فرمود: خیر، به خدا سوگند! که آن از امور حتمی است که باید واقع گردد.

۲۱ - و از حمران بن اعین است، از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام در تفسیر فرموده خدای تعالی: «ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» (۱۹۴)؛ پس اجلی قرار داد و اجل معینی نزد او ثبت است. فرمود: البته دو اجل هست؛ یک اجل حتمی و اجل دیگر موقوف، پس حمران عرضه داشت: حتمی چیست؟ فرمود: آن است که خداوند مشیتش به آن تعلق گرفته باشد، حمران گفت: من امیدوارم اجل سفیانی از گونه موقوف باشد. حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود: خیر، به خدا قسم! آن از گونه حتمی است.

۲۲ - و از فضیل بن یسار، از حضرت امام ابو جعفر باقر علیه



السلام روایت آمده که فرمود: به درستی که از جمله امور کارهایی است موقوف و کارهایی است محتوم. و البته سفیانی از امور محتوم می‌باشد، که ناگزیر باید واقع شود. ۲۳ - و از خلاد صائغ، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: از سفیانی گزیری نیست و او جز در ماه رجب خروج نخواهد کرد. مردی به آن حضرت عرضه داشت: هرگاه خروج کرد، چگونه باشیم؟ فرمود: هرگاه آن پیش آمد شد، پس به سوی ما روی آورید. ۲۴ - و از محمد بن مسلم، از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: سفیانی سرخ رویی است زرد موی و چشم کبود، که هرگز خداوند را نپرستید و نه مکه را دیده، نه مدینه را. می‌گوید: پروردگارا! خونم را از مردم می‌ستانم هر چند که به آتش روم، خونم را می‌ستانم هر چند که به آتش روم. ۲۵ - و از امام صادق علیه السلام است که فرمود: هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد، در همه شهرهای زمین کسانی را گمارد. در هر اقلیم یک نفر، به او می‌گوید: دستور العمل تو در کف دست تو است، پس هرگاه چیزی بر تو وارد شد که آن را نمی‌فهمی و قضاوت درباره آن را نمی‌دانی، به کف دستت نگاه کن و به آنچه در آن است، عمل بنمای. امام صادق علیه السلام فرمود: و ارتشی را به قسطنطنیه می‌فرستد، که چون به خلیج رسیدند، بر پاهای خود چیزی می‌نویسند و بر روی آب راه می‌روند، هنگامی که رومیان آنان را می‌بینند که بر روی آب راه می‌روند، گویند: اینان اصحاب او هستند که بر روی آب راه می‌روند، پس خود او چگونه است! آن وقت دربهای شهر را بر آنان می‌کشایند، پس آنان داخل شهر شده و در آن هر قدر بخواهند حکومت می‌کنند. (۱۹۵)

می‌گویم: و ارتش سفیانی که زمین، آنان را در بیداء بین مکه و مدینه فرو خواهد برد، در حدیث مفضل وارد شده که تعداد آنها به سیصد هزار تن می‌رسد. و حدیث آن طولانی است که در الانوار النعمانیة و بحار الانوار (۱۹۶) آمده است. و در بعضی از روایات وارد شده که آنها وقتی به

سرزمین بیداء می‌رسند، جبرئیل علیه السلام فرود می‌آید و بانگ می‌زند: «یا بیداءُ اُبیدی القوم!»؛ ای بیداء! این جمعیت را نابود کن.  
 در این‌جا به همین مقدار بسنده می‌کنیم که برای عبرت گیرندگان همین مقدار کافی و بسنده است. و شیخ صدوق و غیر او - که خدای رحمت شان کند - نیز بسیاری از این اخبار را روایت کرده‌اند. و شیخ صدوق به سند خود، از عبد الله بن عجلان روایت آورده که گفت: در محضر امام ابو عبد الله صادق علیه السلام از خروج حضرت قائم علیه السلام سخن به میان آوردیم، پس به آن جناب عرضه داشتیم: چه راهی داریم که آن را بدانیم؟ فرمود: هر یک از شما صبح بیدار می‌شود، در حالی که زیر سریش صفحه‌ای باشد که بر آن نوشته شده: «طاعة مَعْرُوفَة»؛ اطاعت شناخته شده. (۱۹۷)

#### تصدیق بعضی نشانه‌ها

در کتاب «نور العیون» از نشانه‌های ظهور روایت آمده که: مردم در آخر الزمان عمامه را ترک می‌گویند و به جای آن کلاه بر سر می‌گذارند. و نیز روایت آورده که از جمله نشانه‌های ظهور آن است که: مردم به فقدان اولاد خوشحال می‌شوند و کسی که فرزند ندارد، اظهار خشنودی و شکرگزاری می‌نماید.  
 می‌گوییم: این دو علامت در این سال، یعنی سال هزار و سیصد و چهل و شش هجری ظاهر گشت، که من دیدم جمعی از مردم عمامه از سر برداشتند و به جای آن کلاه بر سر نهادند، شبیه به اهل باطل و به جهت نزدیک شدن به آنان. و باز دیدم که مردم به خاطر نداشتن اولاد خوشحالی می‌کنند و کسی که پسر ندارد، اظهار خشنودی و شکرگزاری دارد، به خاطر نظام وظیفه اجباری. به درگاه خداوند تعالی شکایت داریم از غیبت ولیّ اش و از درگاهش می‌خواهیم که فرج آن حضرت را تعجیل فرماید و ما را از یارانش قرار دهد.

**بیست و دوم: تسلیم بودن و عجله نکردن****بیست و دوم: تسلیم بودن و عجله نکردن**

سخن در اینجا در دو بخش بیان می‌گردد:

**بخش اول: در بیان قسمتی از روایات رسیده از امامان**

۱ - در کافی به سند خود، از عبد الرحمن بن کثیر آورده که گفت: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مهزم بر آن حضرت وارد شد و عرضه داشت: فدایت شوم! خبر ده مرا از این امری که منتظرش هستیم، چه وقت خواهد بود؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای مهزم! وقت گذاران دروغ گویند و عجله کنندگان هلاک گردند و تسلیم شدگان نجات یابند. (۱۹۸)

۲ - و از ابراهیم بن مهزم، از پدرش آمده، که گفت: در محضر امام ابو عبد الله علیه السلام از پادشاهان آل فلان سخن به میان آوردیم، آن حضرت فرمود: همانا مردم به خاطر عجله کردنشان برای این امر هلاک گشتند، خداوند به جهت عجله بندگان، عجله نمی‌کند، به درستی که برای آن، امر آخری هست که به آن خواهد رسید، پس هرگاه به آن رسیدند، نه ساعتی پیش و نه پس می‌افتند. (۱۹۹)

۳ - و از منصور آمده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: ای منصور! این امر شما نخواهد رسید، مگر بعد از نومیدی. نه، به خدا سوگند! تا این که از هم جدا شوید. و نه، به خدا سوگند! تا این که آزمایش گردید. و نه، به خدا سوگند! تا این که شقاوتمند شود هر که شقاوتمند شدنی است و سعادت مند گردد هر کس اهل سعادت است. (۲۰۰)

۴ - و از محمد بن منصور صیقل، از پدرش آمده که گفت: من و حارث بن المغیره و جمعی از اصحاب مان نشستیم بودیم و حضرت امام صادق علیه السلام سخن مان را می‌شنید، پس به ما فرمود: شما در چه فکری هستید، هیهات! هیهات! به خدا سوگند! آنچه شما دیدگان تان را به سوی آن خیره کرده‌اید، نخواهد شد تا این که غربال

شوید. نه، واللّٰه! نخواهد شد آنچه دیدگان تان را به سوی آن می کشید، تا این که بررسی شوید. نه، واللّٰه! چشم به سویش می کشید، نخواهد شد تا این که [خوب از بد] جدا شود. نه، واللّٰه! آنچه چشم به سویش می کشید، نخواهد شد مگر پس از نومییدی. نه، واللّٰه! نخواهد شد آنچه چشم به سویش می کشید، تا آن گاه که به شقاوت رسد آن که شقاوت مند است و به سعادت رسد آن که سعادت مند می باشد. (۲۰۱)

۵ - و در حدیث دیگری، از حضرت امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: همانا این حدیث شما (شیعیان که اعتقاد به غیبت دارید) به گونه ای است که دل های مردمان از آن می رمد، بنابراین هر که به آن اقرار کرد، بیشتر برایش بگویند و هر کس آن را انکار نمود، او را وا گذارید. همانا باید که فتنه ای (آزمایشی) پیش بیاید که هر فرد آشنا و محرمی در آن سقوط نماید، تا جایی که آن کس موی را دو نیم می سازد [مو را از ماست بیرون می کشد و بسیار دقیق است] هم در آن بیفتد، تا این که جز ما و شیعیانمان کسی باقی نماند. (۲۰۲)

۶ - و در وافی به نقل از کافی، به سند خود از ابو المرهف از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: غبار آن (فتنه و آشوب) بر کسی خواهد رسید که آن را برانگیزاند، محاضیر هلاک شوند. راوی پرسید: فدایت گردم! محاضیر چیست؟ فرمود: عجله کنندگان. (۲۰۳) در وافی گویند: محاضیر یا با حروف بی نقطه است (= محاصیر) از باب (حصر) به معنی تنگی سینه می باشد. و یا با حرف نقطه دار [ضاد] بین دو حروف بی نقطه [حاء و راء] از باب (حضر) به معنی دویدن. و مجلسی رحمه الله در بحار گویند: محاضیر جمع محضیر است و آن اسب بسیار دونده است.

۷ - و در غیبت نعمانی به سند خود، از ابو المرهف آورده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: محاضیر هلاک شوند. گویند: پرسیدم: محاضیر چیست؟ فرمود: شتاب زدگان. و نزدیک شمارندگان نجات یافتند و قلعه بر روی پایه های محکم خود ثابت ماند ... (۲۰۴)

۸ - و به سند خود، از عبد الرحمن بن کثیر روایت کرده، که گفت: در خدمت حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام شرفیاب بودم، مهزم اسدی نیز در خدمت آن جناب حضور داشت، پس عرض کرد: خداوند مرا فدای تو سازد! این امر چه موقع خواهد شد که بر ما طولانی گشت؟! فرمود: آرزومندان به آرزویشان نرسیدند و شتاب زدگان هلاک گشتند و تسلیم شدگان نجات یافتند، و به سوی ما باز خواهید گشت.

۹ - و به سند خود، از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت آورده که فرمود: صاحبان محاضیر هلاک گشتند و نزدیک شمارندگان نجات یافتند و قلعه بر پایه‌های محکم خود استوار شد، به درستی که بعد از غم و اندوه، پیروزی شگفت‌انگیزی خواهد بود. (۲۰۵)

۱۰ - و به سند خود، از ابراهیم بن هلیل آورده، که گفت: به حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام عرضه داشتم: فدایت‌گردم! پدر من در انتظار این امر جان سپرد، من نیز به سنی رسیده‌ام که می‌بینی، آیا بمیرم در حالی که [در این باره] به من اطلاع ندهی؟ فرمود: ای ابواسحاق! تو عجله می‌کنی؟ عرض کردم: آری. به خدا سوگند! عجله می‌کنم و چرا شتاب نداشته باشم، در صورتی که به این سن که می‌بینی، رسیده‌ام. فرمود: همانا به خدا سوگند! ای ابواسحاق! این کار انجام نمی‌یابد تا آن که [خوب یا بد] جدا شود و آزمایش گردید و تا آن جا که جز اندکی از شما بر جای نماند. سپس کف دست خود را برگرداند. (۲۰۶)

۱۱ - و به سند خود، از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که درباره فرموده خدای - عزوجل - : «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»؛ امر خداوند آمد، در آن شتاب مکنید. فرمود: آن امر ما است. خدای - عزوجل - امر فرموده که در آن عجله نشود، تا این که سه لشکر آن را تأیید نمایند: فرشتگان و مؤمنان و رُعب. و خروج او [حضرت قائم علیه السلام] همانند خروج رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود. و همین است فرموده خدای تعالی: «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ» (۲۰۷)؛

همچنان که خداوند تو را به حق [و برای اعلاى کلمه توحید] از خانه‌ات بیرون ساخت.

و در تفسیر البرهان (۲۰۸) و کتاب المحجّة به سند خود، از غیبت شیخ مفید، مثل همین را روایت آورده است.

۱۲ - و در آن دو کتاب، نیز از مسند فاطمه‌علیها السلام تألیف شیخ ابو جعفر محمد بن حریر طبری، به سند خود از ابان، از حضرت امام صادق‌علیه السلام روایت آمده که فرمود: هرگاه قائم‌علیه السلام بپاخیزد، خداوند جبرئیل را به شکل پرنده سفیدی می‌فرستد، پس او یک پای بر خانه کعبه و پای دیگر بر بیت المقدس می‌گذارد، سپس با صدای بلند بانگ می‌زند: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»؛ امر خداوند آمد، در آن شتاب مکنید. امام صادق‌علیه السلام فرمود: آن‌گاه حضرت قائم‌علیه السلام حاضر می‌شود و در مقام ابراهیم دو رکعت نماز می‌گذارد، سپس در حالی که اصحابش که سیصد و سیزده نفر هستند، پیرامونش باشند حرکت می‌کند، به درستی که در میان اصحاب او، کسانی هستند که شبانه از رختخواب خود هجرت می‌کنند، پس خروج می‌نماید و با او سنگ [مخصوصی] هست، که چون آن را افکند، از زمین گیاه می‌روید.

۱۳ - و رئیس‌المحدثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین، به سند صحیحی از امام صادق‌علیه السلام روایت آورده فرمود: اولین کسی که با حضرت قائم‌علیه السلام بیعت می‌کند، جبرئیل‌علیه السلام است، که به صورت پرنده سفیدی نازل می‌شود و با آن حضرت بیعت می‌نماید، سپس یک پای بر بیت الله الحرام و پای دیگر را بر بیت المقدس می‌گذارد و با صدای رسایی که همه جهانیان آن را می‌شنوند بانگ می‌زند: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ». (۲۰۹) می‌گوییم: این دو حدیث دلالت دارند بر این‌که منظور از امر الله در آیه، ظهور حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - می‌باشد، و این‌که جبرئیل در آن هنگام این آیه را می‌خواند، به جهت دلالت نمودن بر همین مطلب و نکوهش منکران و شتاب‌کنندگان است والله العالم.

۱۴ - و در تفسیر البرهان، به نقل از عیاشی، از هشام بن

سالم، از بعضی اصحاب مان، از حضرت ابوعبد الله امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای تعالی: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» سؤال کردم. فرمود: هرگاه پیغمبر صلی الله علیه وآله وقوع چیزی را در وقت معینی خبر داد، آن فرموده خداوند است که: امر الهی آمد، پس در آن شتاب مکنید، تا آن وقت فرا رسد. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: اگر خداوند چیزی را خبر دهد که واقع شدنی است، گویی که آن واقع شده است. (۲۱۰)

۱۵ - و در کتاب حسین بن حمدان، به سند خود از مفضل، از امام صادق علیه السلام روایت آورده درباره فرموده خدای تعالی در سوره حمعسق [شوری]: «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يَمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» (۲۱۱)؛ و چه دانی، شاید که آن ساعت نزدیک باشد، آنان که به آن ایمان ندارند، درباره آن [از روی تمسخر] عجله می‌کنند، ولی آنان که ایمان آورده‌اند، از آن بیمناکند و می‌دانند که آن برحق است. توجه کنید! به درستی آنان که درباره ساعت جدال می‌کنند، همانا در گمراهی دوری هستند. [فرمودند] که: منظور از «ساعت»، هنگام ظهور حضرت قائم علیه السلام است، [مفضل گوید:] عرضه داشتم: ای مولای من! معنی «جدال می‌کنند» چیست؟ فرمود: می‌گویند: کی متولد شد و چه کسی او را دید و او کجاست و در کجا خواهد بود و چه وقت ظهور می‌کند؟! تمام این سخنان به جهت شتابزدگی در امر خداوند است و تردید در قضا و قدرت او. آنان هستند که در دنیا و آخرت زیان برده‌اند و البته برای کافران، عاقبت بدی خواهد بود.

۱۶ - و در حدیث اربع مائه، از امیر المؤمنین علیه السلام آمده که فرمود: تلاش کردن برای از جای بر کردن کوه‌ها آسان‌تر است، از تلاش برای برانداختن حکومتی که وقت معینی دارد، از خداوند یاری بخواهید و صبر کنید که زمین از آن خداوند است، به هر کس از بندگانش بخواهد آن را

به ارث می‌سپارد و عاقبت [خوب و پیروزی نهایی] برای تقوای پیشگان است. درباره امری پیش از رسیدن وقتش شتاب مکنید، که پشیمان خواهید شد و مدت را طولانی شمارید، که دل‌هایتان را قساوت می‌گیرد.

۱۷ - و در کتاب کمال الدین، ابن بابویه به سند خود، از صقر بن ابی دلف آورده، که گفت: شنیدم حضرت ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام می‌فرمود: همانا امام بعد از من پسر من علی است، امر او امر من و گفته اش گفته من و اطاعتش اطاعت از من است و امام بعد از او، پسرش حسن است، امر او امر پدرش و گفته اش گفته پدر و اطاعتش اطاعت از پدرش می‌باشد. سپس ساکت شد. به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله! پس امام بعد از حسن کیست؟ آن حضرت علیه السلام به شدت گریه کرد، آن‌گاه فرمود: به درستی که امام بعد از حسن، پسرش قائم به حق، انتظار کشیده شده (منتظر) است» عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله! چرا قائم نامیده شده؟ فرمود: چون که او قیام می‌کند، پس از خاموش شدن یادش و مرتد شدن بیشتر معتقدان به امامتش. عرض کردم: چرا او منتظر (انتظار کشیده شده) نامیده شده است؟ فرمود: چون که او را غیبتی است، که روزهایش بسیار و مدتش طولانی خواهد بود، پس [در آن غیبت] مخلصان منتظر خروجش باشند و تردید کنندگان او را انکار نمایند و نفی کنندگان یاد او را به مسخره می‌گیرند و وقت‌گذاران در آن دروغگو می‌شوند و شتاب زدگان درباره آن هلاک می‌گردند و تسلیم شدگان در مورد آن نجات می‌یابند. (۲۱۲)

۱۸ - و به سند خود، از حضرت سید العابدین علیه السلام آورده، که فرمود: این آیه درباره ما نازل شد: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (۲۱۳)؛ و خویشاوندان نسبی در کتاب خدا نسبت به یکدیگر اولی هستند. و این آیه [نیز] درباره ما نازل شد: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ» (۲۱۴)؛ و آن را کلمه باقی در نسل او قرار داد و امامت را در ذریه حسین علیه السلام قرار داد، تا روز



قیامت. و به درستی که قائم ما را دو غیبت هست که یکی از آن‌ها طولانی‌تر از دیگری است، غیبت اولی شش روز یا شش ماه یا شش سال است، و اما دیگری آن قدر طولانی خواهد شد، تا آن که بیشتر معتقدان به این امر از آن بازگردند، پس بر آن ثابت نمی‌ماند، مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش صحیح باشد و از آنچه ما حکم کنیم در دل هیچ‌گونه ناراحتی احساس نکند و به اهل بیت تسلیم باشد». (۲۱۵)

۱۹ - و از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: همانا دین خدای - عزوجل - با عقل‌های ناقص و آرای باطل و معیارهای فاسد درک نمی‌شود و جز با تسلیم به دست نمی‌آید، پس هر کسی به ما تسلیم گردد، [از هلاکت دین] سالم ماند و هر آن که به ما اقتدا نماید، هدایت یابد و هر کس به قیاس و رأی خود عمل کند، هلاک می‌گردد و هر کس از آنچه ما می‌گوییم یا حکم می‌کنیم در سینه خود تنگی احساس کند، به آن [خدایی] که سبع مثانی و قرآن عظیم را نازل فرموده کافر شده است، در حالی که خود متوجه نیست. (۲۱۶)

۲۰ - و در کتاب کفایة الاثر شیخ اقدم علی بن محمد بن علی خزاز رازی - و به قولی قمی - به سند خود، از مولایمان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت آمده که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه‌ای خواند که پس از آن که حمد و ثنای الهی را به جای آورد، چنین فرمود: ای گروه‌های مردم! گویا من [به جهان آخرت] دعوت می‌شوم و [دعوت حق را] اجابت می‌کنم و همانا من در میان شما دو چیز گرانبها بر جای می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترتم خاندانم را، تا هر زمان که به این دو چنگ بزیند، هیچ‌گاه گمراه نخواهید شد، پس از آنان بیاموزید و به آنان یاد ندهید که آن‌ها دانایانتر از شمایند، زمین از آنان خالی نمی‌ماند و اگر خالی بماند، در آن صورت اهل خود را فرو می‌برد. سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بار خدایا! من می‌دانم که علم پایان نمی‌یابد و بریده نمی‌شود و البته تو زمینت را از حجت خود بر خلقت خالی نمی‌گذاری، که آشکار باشد و اطاعت نشود، یا ترسان باشد و مخفی ماند،

تا حجّت تو باطل نگردد و دوستان تو پس از آن که هدایتشان فرموده‌ای، گمراه نشوند، شماره آنان از همه کم‌تر و قدرشان نزد خداوند از همه بیشتر است. وقتی از منبر پایین آمد، عرض کردم: یا رسول الله! آیا تو حجّت بر تمام خلق نیستی؟! فرمود: ای حسن! خداوند می‌فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۲۱۷)؛ و همانا تو ترساننده‌ای و برای هر قومی راهنمایی هست. پس من ترساننده [از عذاب الهی] هستم و علی هدایت کننده است. گفتم: یا رسول الله! فرمودی: زمین از حجّت خالی نمی‌ماند؟!

فرمود: آری. او امام و حجّت بعد از من است و تو حجّت و امام بعد از او هستی و حسین امام و حجّت بعد از تو و به تحقیق که خدای لطیف خبیر مرا آگاه فرموده که از صُلب حسین پسری متولد خواهد شد که او را علی گویند همانم جدّش علی، پس هرگاه حسین درگذشت، پسرش علی زمام امر را به دست می‌گیرد و او است حجّت خداوند و امام، و خداوند از پشت علی پسری متولد خواهد کرد همانم من و شبیه‌ترین مردم به من است، علم او علم من است و فرمان او فرمان من. و او است امام و حجّت بعد از پدرش، و از او فرزندی متولد خواهد گشت که او را جعفر گویند، راستگویان مردم است و او است امام و حجّت بعد از پدرش، و خداوند از صُلب جعفر فرزندی متولد خواهد ساخت همانم موسی بن عمران، سخت‌کوش‌ترین مردم در عبادت، پس او است امام و حجّت بعد از پدرش و خداوند از صُلب موسی پسری بیرون خواهد آورد، که او را علی گویند، کانون علم خداوند و جایگاه حکمت او، که وی است امام و حجّت بعد از پدرش، و خداوند از او پسری متولد خواهد کرد که او را محمد نامند، که او است امام و حجّت بعد از پدرش و خداوند از صُلب محمد پسری متولد خواهد ساخت که او را علی گویند، که او است امام و حجّت بعد از پدرش، و خدای تعالی از صُلب علی پسری خواهد آورد که او را حسن گویند، که او است امام و حجّت بعد از پدرش، و خداوند از حسن فرزندی برخواهد آورد

حجت، قائم، امام زمان خود بر مردم و نجات بخش دوستانش می باشد، غایب می گردد تا این که دیده نمی شود، و عده ای از اعتقاد به او برمی گردند و عده ای دیگر ثابت می مانند و [تردید کنندگان] می گویند: این وعده کی انجام خواهد شد اگر راستگو هستید؟! چنانچه از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند - عزوجل - آن روز را آن قدر طولانی خواهد ساخت، تا این که قائم ما خروج کند و عالم را پر از قسط و عدل نماید، همچنان که از ظلم و ستم پر شده باشد، پس زمین از یکی از شما خالی نمی ماند، خداوند علم و فهم مرا به شما داده و من دعا کردم که خداوند علم و فقه را در ذریه من و ذریه ام قرار دهد. (۲۱۸)

بخش دوم: در بیان گونه های عجله مذموم و آنچه از مفسد بر آن مترتب می شود و اینکه سبب کفر و الحاد است

بخش دوم: در بیان گونه های عجله مذموم و آنچه از مفسد بر آن مترتب می شود و اینکه سبب کفر و الحاد است

### گونه اول

گاهی عجله کردن در این امر، و از دست دادن صبر و تحمل سبب می شود که شخص از افراد گمراه کننده و ملحدی پیروی کند، که ادعای ظهور می نمایند و جاهلان غافل از اخبار رسیده از امامان معصوم علیهم السلام را گمراه می سازند، که با جلوه دادن خیال های فاسد شان مطلب را بر عوام مشتبه می نمایند، و آنان را به خرافات و انحرافات خود فرا می خوانند، که عجله کردن در این امر او را برمی انگیزد تا از چنین افرادی بدون دلیل و برهان پیروی کند، با این که امامان ما علیهم السلام برای ما علامت های حضرت صاحب الزمان علیه السلام را ذکر و بیان فرموده اند، و نیز علائم حتمی که هنگام ظهور آن جناب واقع و ظاهر می شود، به روشن ترین وجه یادآور گردیده اند، و به ما امر کرده اند، که بر اعتقاد به امامت ثابت بمانیم، و به کسی که مدعی نیابت گردد یا پیش از آشکار شدن آن علامت ها ادعای ظهور کند پاسخ مثبت ندهیم، از خداوند خواهانیم

که ما را از فریبِ جلوه‌گری‌های شیطان در پناه خود نگاه دارد.

### گونه دوم

بسا می‌شود که شتاب کردن در این امر سبب مایوس شدن از وقوع آن می‌گردد، که نتیجه چنین عجله‌ای تکذیب پیغمبر و امامان‌علیهم‌السلام خواهد بود، در اخبار متواتر و روایات بسیاری از آنان رسیده مبنی بر این‌که آن حکومت الهی واقع خواهد شد، و امر فرموده‌اند که انتظار آن را بکشیم، که قسمتی از این روایات پیش‌تر گذشت.

### گونه سوم

احیاناً شتابزدگی در این امر مایه انکار کردن حضرت صاحب‌الزمان‌علیه‌السلام می‌شود، و این از گونه پیشین استعجال شدیدتر است، چون ممکن است شخصی به امامت امام دوازدهم معتقد باشد و بقای آن حضرت را باور دارد، و در عین حال از ظهورش مایوس و ناامید باشد به سبب طولانی شدن غیبت، و عجله کردن نسبت به آن، که از هلاک شدگان خواهد گشت، و این قسم دوم از اقسام عجله‌ای است که مایه هلاکت و خسارت است، و قسم سوم این است که عجله کردن، او را به آنجایی که حضرت را اصلاً انکار کند، می‌کشاند، که با گمان فاسد خود بگوید: اگر وجود داشت ظاهر می‌شد.

### گونه چهارم

عجله کردنی که آدمی را در شک و تردید می‌اندازد، و این نیز مانند گونه پیشین مایه بیرون رفتن از ایمان و داخل شدن در شمار یاران شیطان است، و امامان ما علیهم‌السلام در چند روایت فرموده‌اند که: «اگر خدای تعالی می‌دانست که دوستانش به تردید می‌افتند حجت خود را یک چشم بر هم زدن از آنان پوشیده نمی‌داشت». این

روایات در کتاب کمال الدین و غیبت نعمانی و کتاب‌های دیگر آمده است. (۲۱۹)

### گونه پنجم

آنچه سبب اعتراض کردن بر خدای تعالی نسبت به قضا و قدرش می‌شود، و مایه اعتراض کردن بر امام در تأخیر انداختن ظهورش می‌گردد، آن است که شخص بگوید: چرا آشکار نمی‌شود، و مانند این سخنان را بر زبان جاری نماید، که عجله کننده در این مورد به خاطر اعتراض و اشکال بر خداوند پیرو شیطان است، که وقتی خداوند او را امر فرمود که بر آدم سجده کند اعتراض کرد و گفت: «ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا» (۲۲۰)؛ آیا سجده کنم برای کسی که او را از گل آفریدی؟ در صورتی که خداوند فرموده است: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (۲۲۱)؛ و هیچ مرد و زن مؤمن را نشاید که هرگاه خدا و رسول او در موردی حکم کنند غیر آن را برگزینند [و برخلاف آن رفتار ننمایند]. و شیخ کلینی به سند صحیحی از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود: «اگر قومی خداوند را عبادت کنند بی‌آن‌که شرک بورزند و نماز را بر پای دارند و زکات را پردازند و حج بیت الله را به جای آورند، و ماه رمضان را روزه بگیرند، و سپس به چیزی که خداوند کرده یا پیغمبر صلی الله علیه وآله انجام داده بگویند: آیا [بهتر نبود] خلاف این را انجام می‌داد؟ یا چنین چیزی در دل داشته باشند، به همین سبب مشرک خواهند بود. آن‌گاه آن حضرت علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۲۲۲)؛ هرگز، به پروردگارت سوگند! ایمان نخواهند داشت تا این‌که تو را در مورد آنچه از نزاع‌ها و خصومت‌ها در میان‌شان روی می‌دهد حاکم نمایند سپس از آنچه حکم کرده‌ای در دل هیچ اعتراضی نداشته باشند و کاملاً تسلیم

فرمان تو گردند. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد تسلیم شدن» (۲۲۳).

### گونه ششم

گاهی عجله کردن سبب می‌شود که شخص، حکمت غیبت را انکار نماید و این در حقیقت انکار عدل خدای تعالی و نسبت دادن ناشایست به او است - که خداوند بسیار برتر از آن است - و برخی از حکمت‌های غیبت و طولانی شدن آن در بخش چهارم در حرف عین گذشت، و بعضی از اسرار آن بعد از ظهور آن حضرت - صلوات الله علیه - ظاهر خواهد شد.

### گونه هفتم

این‌که گاهی عجله کردن و تسلیم نبودن، سبب سبک شمردن احادیث ائمه معصومین علیهم السلام می‌شود که به انتظار امام غایب - عجل الله فرجه الشریف - امر فرموده‌اند، پس شخص شتابزده از جهت عجله کردنش آن اخبار را سبک می‌شمارد، و با این کار در شمار کفار قرار می‌گیرد، چون سبک شمردن سخنان امامان علیهم السلام در حقیقت سبک شمردن خود آنان است، و سبک شمردن آنان بی‌اعتنایی به خدای - عزوجل - است، و سبک شمردن خدای عز و جل کفر ورزیدن به او می‌باشد، به خدای تعالی از گمراهی پس از هدایت پناه می‌بریم. در کتاب تحف العقول از امام صادق علیه السلام در بیان کفر و ایمان روایت آمده که فرمود: «و گاهی از ایمان بیرون می‌رود به پنج جهت از کارهایی که همه به هم شباهت دارند و معروف هستند: کفر، شرک، گمراهی، فسق و مرتکب شدن گناهان کبیره. پس معنی کفر هر معصیتی است که از روی نفی و انکار و سبک شمردن و سهل‌انگاری انجام گردد، در هر کاری که کوچک باشد یا بزرگ، و فاعل آن کافر است، و معنی آن معنی کفر است ...» (۲۲۴)

### گونه هشتم

بِسا می‌شود که عجله کردن مایه رَدِّ اخباری که در مورد فرَج و ظهور مولایمان علیه السلام رسیده خواهد شد، چون شخص عجول و شتابزده به خاطر تنگی سینه و کمی صبرش وقتی مدتی طولانی بر او می‌گذرد شیطان بر او مسلط می‌گردد، و به او وسوسه می‌کند که: شاید این اخبار از ائمه اطهار صادر نشده، و شاید گرویدگان به این مذهب یا بعضی از راویان این اخبار آن‌ها را ساخته باشند، به جهت مصالح و منافی که از این کار به آنان می‌رسیده است! و این خیال و پندار در ذهنش پیوسته قوت می‌گیرد تا جایی که عاقبت کارش به رد کردن و نپذیرفتن این اخبار منتهی می‌گردد، و به درّه هلاکت جهنم سقوط می‌کند که بد جایگاهی است، زیرا که رد کردن آنچه معتمدان امامان‌علیهم السلام از ایشان نقل می‌کنند در حقیقت رَدِّ خود امامان و کفر ورزیدن به حق ایشان است، چنان‌که در روایت عمر بن یزید در کتاب وسائل و غیر آن آمده که گفت: به حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: چه نظر دارید درباره کسی که اقرار نکند به این که شما در شب قدر چنانید که یاد فرمودی و آن را رد هم نکند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: البته اگر از کسی که نسبت به او اطمینان دارد راجع به علم ما حجّت بر او تمام شود، در عین حال به آن اطمینان نکند کافر است.

### گونه نهم

احیاناً شتابزدگی در بعضی از اشخاص سبب می‌شود که اخبار رسیده از امامان‌علیهم السلام را به خواسته‌ها و هوس‌های خود تأویل و توجیه نماید، به طوری که برخلاف صریح یا ظاهر اخبار می‌باشد، پس بدین ترتیب در درّه ضلالت و گمراهی سقوط می‌کند، چون این کار او را به جایی می‌برد که - العیاذ بالله - گمراه کردن را به حجّت‌های خدای متعال نسبت دهد، نمی‌بینید که بسیاری از گمراهان گمراه کننده از اولین و آخرین به سبب گشودن در تأویل و توجیه در سخنان خداوند و گفته‌های رسول خدا و خلفای برحق او علیهم السلام، گمراه شدند و دیگران را به گمراهی

انداختند، و ندانستند که سخن گفتن به جملاتی که ظاهری دارند و منظور کردن معنی دیگری غیر از ظاهر بدون این که دلالت روشن و قرینه واضحی بر آن قرار داده شود، گمراه ساختن مردم است و نزد عقلا قبیح و زشت می‌باشد! و خدای تعالی در مورد آیات متشابه قرآن فرموده: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (۲۲۵)؛ پس آنان که در دل‌هایشان انحرافی هست، در پی پیروی از متشابه آن (قرآن) می‌روند به طلب فتنه و به منظور تأویل آن، و حال آن که تأویل آن را کسی جز خداوند و راسخون در دانش نمی‌داند ... و این احمق‌ها ظواهر اخبار و نصوص آن‌ها را تأویل می‌کنند به آنچه هواهای نفسانی آن‌ها در آن هست، و سلیقه‌های فاسد و پندارهای بی رونق خود را در آن‌ها اعمال می‌نمایند، بی آن که دلیلی مقتضی آن باشد یا شاهدهی آن را نشان دهد، و این به خاطر تنگی سینه و کمی صبرشان در طول غیبت و محنت شدید آن است. بار خدایا! به تو از گمراهی پس از هدایت پناه می‌بریم، پروردگارا! به حق اولیای مقربت سوگند، ما را از بیراهه رفتن محفوظ بدار. آمین رب العالمین.

### گونه دهم

گاهی عجله کردن و کم صبری در این امر سبب می‌شود که در دل تصمیم بگیرد این که اگر تا فلان وقت واقع نگردید آن را انکار نماید و به آن کفر ورزد، و این حالت او را در شمار شکاکان هلاک شونده قرار می‌دهد، زیرا که این حالت از یکی از دو جهت سرچشمه می‌گیرد؛  
 - یا شک در راست بودن گفته‌های امامان علیهم السلام دارد  
 - العیاذ بالله تعالی -  
 - و یا شک در راستگویی راویان مورد وثوق و اطمینان که امامان علیهم السلام به ما امر فرموده‌اند که آنان را در آنچه از ایشان روایت می‌کنند تصدیق نماییم. و در توقیع شریفی که به قاسم بن العلاء رسیده و در چند کتاب معتبر از قبیل



وسائل روایت گردیده چنین آمده است: «هیچ عذری برای کسی از پیروان ما نیست در این که تردید کند در آنچه معتمدان ما از ما روایت می‌کنند، دانسته‌اند که ما سر خودمان را با آنان در میان می‌گذاریم و رازمان را به ایشان می‌گوییم ... (۲۲۶) و روایات بسیاری نیز بر همین معین دلالت دارد.

### گونه یازدهم

گاهی بر اثر شتابزدگی، در سایر اخباری که از امامان علیهم السلام روایت شده نیز شک می‌کند یا آن‌ها را رد می‌نماید، چون شخص عجول و شتاب زده‌ای که اعتقادش را بر مبنای محکم و پایه ثابتی استوار ننموده چنین می‌پندارد که اخباری که در مورد وعده به فرج و ظهور رسیده راست نیست، به جهت شک در راوی آن اخبار یا کسی که از او روایت شده (یعنی پیغمبر یا امامان صلوات الله علیهم اجمعین) و این پندار را نسبت به سایر اخباری که از امامان علیهم السلام در امور دیگر از ثواب و عقاب و وعده و وعیدها و ... صادر گردیده نیز قیاس می‌کند، و بدین ترتیب در شمار گمراهان و کفار قرار می‌گیرد، پناه بر خدا.

### گونه دوازدهم

بسا می‌شود که شخص عجول شتابزده به سبب عدم اعتقاد یا شک، که بر اثر کم صبری و تنگی سینه او است، مؤمنین اهل یقین که منتظر ظهور و فرج مولای مان علیه السلام هستند را به تمسخر و استهزا می‌گیرد، و با این کار خدای - عزوجل - و اولیای او علیهم السلام را استهزا می‌نماید. و بدون تردید چنین شخصی کافر است و با خداوند - جل شأنه - عناد ورزیده است، «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمْدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۲۲۷)؛ خداوند آن‌ها را استهزا می‌کند و آنان را در طغیانشان سرگردان رها می‌سازد. و چنین کسانی به سان قوم نوح باشند، آن کافرانی که خدای تعالی درباره آن‌ها فرموده: «وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا

فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ \* فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَجِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ» (۲۲۸)؛ و کشتی را (نوح) می‌ساخت. و هرگاه جمعی از افراد قومش بر او می‌گذشتند او را مسخره می‌کردند (نوح) می‌گفت اگر امروز شما ما را مسخره کنید ما هم (روز دیگری) شما را به تمسخر گیریم که بعد از این بدانید کدامیک از ما و شما را عذاب خوار کننده خواهد گرفت و عذاب دائم خواهد رسید.

### گونه سیزدهم

گاهی شتابزدگی موجب خشم بر خالق متعال و رضا ندادن به قضای الهی می‌شود و این صفت مایه هلاکت و تیره بختی است. و از همین روی در دعای روایت شده از عمّری رضی الله عنه که از حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه الشریف - گرفته شده چنین آمده: بار خدایا! و تویی آن دانای بدون تعلیم به آن وقتی که صلاح است امر ظهور [حکومت] ولیّات را اذن دهی که خود را آشکار سازد و پرده غیبت از روی بر افکند، پس مرا بر آن [امر غیبت] صبر و شکیبایی ده که دوست نداشته باشم آنچه به تأخیر انداخته‌ای جلو بیفتد، و آنچه را تو تعجیل بخواهی من به تأخیرش مایل نباشم. و هر چه تو در پرده قرار داده‌ای افشایش را نطلبم، و در آنچه نهان ساخته‌ای کاوش ننمایم و در تدبیر امور جهان با تو [که همه مصالح را می‌دانی] به نزاع نپردازم ... (۲۲۹)

### گونه چهاردهم

بسیار می‌شود که شتابزدگی و بی‌صبری در بعضی از اشخاص مایه ترک دعا کردن برای تعجیل فرج صاحب الزمان علیه السلام می‌گردد، و بر اثر آن از نتایج و فوایدی که در دعا برای تعجیل فرج هست محروم می‌شود، به سبب این که شخص مدتی مدید به دعا کردن برای این امر مشغول گردیده، و اهل دعا و دوستی آن حضرت را نیز می‌بیند که به این دعا مشغولند، سپس مشاهده می‌کند که فرج و

ظهور به تأخیر افتاد و به خوشحالی و سرور نرسید، لذا به سبب کم صبری و شتابزدگی در این امر چنین می‌پندارد که آن دعاها در حاصل شدن مطلب او تأثیری ندارد، و این باعث می‌شود که دعا برای تعجیل فرج را ترک گوید، غافل از این که این دعا نیز مانند سایر دعاها به شروط و صفاتی بستگی دارد که اثرش آشکار نمی‌گردد مگر بعد از پیدایش آن شروط و ویژگی‌ها در آن. البته این منافات ندارد با آن که امر به دعا شده، و فوایدی بر آن مترتب می‌گردد، همان‌طور که امر شده به نماز و آثار ارزنده و ثواب‌های بسیاری بر آن هست، ولی هرگاه کسی صورت نماز را انجام داد بدون این که شرایط در آن جمع باشد، امر مولایش را امثال نکرده، و آنچه از آثار نماز آرزومند است به دست نمی‌آورد، بلکه مورد عقاب نیز خواهد بود، پس بر دعاکننده لازم است که در تحصیل شروط دعا جدیت نماید تا به آرزو و مقصودش نایل آید.

اگر بگویید: در روایات آمده که پیغمبر و امامان علیهم السلام برای تعجیل ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام دعا می‌کرده‌اند، و بی‌تردید دعای آنان جامع تمام شرایط صحت و کمال می‌باشد، با این حال ظهور آن حضرت علیه السلام تاکنون انجام نیافته است، در صورتی که مستجاب بودن دعای ایشان نزد اهل ایمان مورد شک نیست؟ گوییم: جواب این مطلب به دو وجه بیان می‌گردد؛ یکی: این که اخبار گویای آن است که ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام از امور بدائیه است که امکان پیش و پس افتادن دارد، هرچند که اصل واقع شدن و تحقق یافتن آن از امور حتمی است که خدای تعالی آن را به طور قطع وعده فرموده، و او خلف وعده نمی‌کند، پس ممکن است که به سبب دعای آنان علیهم السلام زودتر واقع گردد، و آن وقت هنوز نیامده که اگر دعای ایشان نبود، از آن وقت نیز تأخیر می‌افتاد.

دوم: این که هم‌چنین اخبار گویای آن است که - به جز ترک کردن دعا - موانع متعدد دیگری نیز برای تعجیل ظهور آن جناب وجود دارد، و ترک کردن دعا نیز یکی از موانع است،

پس هرگاه مؤمنین نسبت به دعا کردن اهتمام بورزند این مانع برداشته می‌شود و به سبب دعا کردن وقت فرج پیش می‌افتد، و نیز باید برای برداشته شدن موانع دیگر هم تلاش کنند، که آن موانع در حرف غین از بخش چهارم کتاب بیان گردید، به آنجا مراجعه شود. و اگر دعا ترک گردد تأخیر هم بیشتر خواهد بود.

و از آنچه یادآور شدیم معلوم شد که بین امر کردن به دعا برای تعجیل فرج و ظهور با اخباری که از استعجال و شتابزدگی نهی می‌کنند منافاتی نیست، و عجله‌ای که مذمت گردیده آن است که از اقسام یاد شده باشد. و اما دعا کردن برای تعجیل فرج در عین حال که دعا کننده از اهل تسلیم و رضا به قضا و تقدیر خدای - عزوجل - باشد چیزی است که خداوند و اولیای او به آن امر فرموده‌اند و بر آن تأکید کرده‌اند، بنابراین دعا کننده به یکی از این دو نیکی رستگار می‌شود:

۱ - یا مولایش در زمانش ظهور می‌کند، با رسیدن به فواید و آثار دیگر دعا، اگر تأخیر افتادن از آن زمان از امور حتمی نباشد که وسایل در تغییر دادن آن‌ها هیچ گونه تأثیری ندارند، چنان که در دعا از حضرت سید العابدین علیه السلام آمده: «وَيَا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ» (۲۳۰)؛ و ای [خدایی] که وسایل، حکمتش را تغییر نمی‌دهند. و این نظیر طول عمر می‌باشد که مثلاً بر صله رحم متوقف است به شرط آن که غیر آن حتمی نباشد.

۲ - و یا رستگار شدن به سایر فواید دعا، و قرار گرفتن در شمار دعا کنندگان و منتظران. بنابراین دعا کردن برای تعجیل فرج در هر حال مورد امر و پسندیده است، و منافاتی بین آن و بین نهی از شتابزدگی نیست. حاصل این که: عجله‌ای که از آن مذمت شده ضد صبر و تسلیم است، و تمام گونه‌هایی که یاد آوردیم در زیر این عنوان قرار می‌گیرند، و بدون تردید دعا کردن و درخواست نمودن تعجیل فرج حضرت صاحب الزمان علیه السلام از درگاه خداوند منان از این عنوان بیرون است، بلکه این دعا اظهار یقین و ایمان به آن است که ظهور آن حضرت و

فراهم نمودن وسایل فرجش از قدرت همه جز خداوند تعالی خارج است، و انجام دادن امر او به دعا کردن می‌باشد، لذا بندگان این را از خدای تعالی مسألت می‌نمایند. و به عبارت دیگر می‌گوییم: شتابزدگی از بنده اظهار انتخاب، و رها کردن تسلیم و زود خواستن چیزی پیش از رسیدن وقتش می‌باشد، و این مایه پشیمانی می‌شود، چنان‌که در گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام پیش‌تر گذشت، ولی درخواست تعجیل فرج از خدای جلیل - تعالی شأنه - اقرار به بندگی و اعتراف به قدرت و اراده و حول و قوه الهی، و باور به عجز و ناتوانی خود و نداشتن هیچ قوت و نیرو و چاره است. پس حقیقت دعا آن است که بنده با تمام وجود به خدای تعالی توجه نماید، و فرمان او را اجابت کند، و نسبت به خودش عجز و شکستگی و ناتوانی و بیچارگی و اختیار نداشتن را اقرار و اعتراف نماید، لذا در خبر آمده که: دعا مغز عبادت است. خدای تعالی ما و سایر مؤمنین را توفیق دهد که در عین رضا و تسلیم، به دعا کردن برای فرج اتمام ورزیم که او اجابت کننده کریم است.

**بیست و سوم: صدقه دادن به نیابت از آن حضرت علیه السلام**

**بیست و سوم: صدقه دادن به نیابت از آن حضرت علیه السلام**

و این از نشانه‌های مودت و دوستی آن جناب و ولایت او است و بر خوبی و رجحان آن دلالت دارد آنچه در مدح صدقه دادن و نماز خواندن به نیابت از سایر مؤمنین وارد گردیده - چنان‌که گذشت - زیرا که مولای مؤمنین افضل افراد آنان است، و صدقه دادن از سوی او از صدقه دادن به نیابت از آنان بهتر و برتر می‌باشد، اضافه بر فحوای دلیلی که در مورد نیابت کردن از امام علیه السلام در حج و طواف و زیارت و ... وارد شده، که اگر کسی آن روایات و مانند آنها را جستجو نماید رجحان داشتن انجام هر گونه عمل صالح به نیابت از آن جناب - صلوات الله و سلامه علیه - را خواهد دانست. و سید اجل علی بن طاووس رحمه الله در کتاب کشف

المحجة فرزندش را سفارش و امر کرده به انجام اموری که مربوط به آداب و وظایف او نسبت به مولایمان صاحب الزمان علیه السلام است، تا آنجا که گفته: «... پس در پیروی و وفاداری و تعلق خاطر و دلبستگی نسبت به آن حضرت علیه السلام به گونه‌ای باش که خداوند و رسول او صلی الله علیه وآله و پدران آن حضرت و خود او از تو می‌خواهند و حوایج آن بزرگوار را بر خواسته‌های خود مقدم بدار هنگامی که نمازهای حاجت را به جای می‌آوری، و صدقه دادن از سوی آن جناب را پیش از صدقه دادن از سوی خودت و عزیزانت قرار ده، و دعا برای آن حضرت را مقدم بدار بر دعا کردن برای خودت، و نیز در هر کار خیری که مایه وفای به حق آن حضرت است آن بزرگوار را مقدم بدار، که سبب می‌شود به سوی تو توجه فرماید و به تو احسان نماید ...» (۲۳۱)

اضافه بر این که این کار از اقسام صله امام علیه السلام است، و فضیلت صله امام علیه السلام ان شاء الله تعالی خواهد آمد. و بر این مقصود و بر این که صدقه دادن و مانند آن صله است دلالت می‌کند خبر علی بن ابی حمزه که در وسائل و بحار و غیر آن روایت آمده که گفت: به حضرت ابو ابراهیم [موسی بن جعفر علیه السلام] عرضه داشتم: از سوی زندگان و مردگان از خویشاوندان و دوستانم حج به جای آورم و نماز بگذارم و صدقه بدهم؟ فرمود: آری، از سوی او صدقه بده و نماز بگذار و به سبب صله و پیوندت نسبت به او پاداش دیگری برایت خواهد بود. (۲۳۲)

می‌گوییم: هرچند که در سؤال از خویشاوندان و دوستان یاد نمود، ولی بدون تردید ذکر کردن این دو مورد از جهت آن است که انسان در غالب اوقات حج و صدقه و زیارت و کارهای نیک دیگر را از سوی کسی انجام می‌دهد که با وی رابطه و خصوصیتی داشته باشد، و این را آشکارا می‌بینیم که در مردم چنین حالتی وجود دارد، لذا در سؤال این دو را یاد کرد، پس معلوم شد که این دو مورد را برای نمونه یاد نموده است، و منظورش سؤال از جایز بودن نیابت در عبادت‌ها و خیرات از طرف زندگان و مردگان

مؤمنین و مؤمنات می‌باشد، پس امام‌علیه السلام سؤال او را به طور بلیغ تر و تمام تری پاسخ داد که جایز بودن آن را با کلمه: «آری» بیان فرمود، سپس خواست خوبی و استحباب آن را بیان کند، که پس از تذکر جایز بودن آن امر فرمود به این‌که: «از سوی او صدقه بده و نماز بگزار» آن‌گاه خواست که او را بر این کار تشویق و ترغیب نماید، که فضیلت و ثواب آن را یادآور شد و فرمود: «و پاداش دیگری برایت خواهد بود»، و چون خواست جهت استحقاق اجر و ثواب را بیان سازد به آن توجه داد و فرمود: «به سبب صله و پیوندت نسبت به او». پس در این سخن حکم به جایز بودن این عمل را به معنی اعم (از مباح و مستحب) و استحباب آن و ترغیب کردن به آن با بیان اجر و ثوابش، و این‌که آن پاداش به خاطر پیوند با خویشان و دوستان است را در فرمایش خود جمع کرد. پس ای خواننده دانای هوشمند! دقت کن که اگر شخصی به سبب صله یکی از برادران مؤمن خود و صدقه دادن از سوی او استحقاق ثواب یابد، پس چرا کسی که از سوی صاحب الأمر علیه السلام صدقه بدهد مستحق ثواب و پاداش بزرگ‌تری نباشد؟ آری، استحقاق آن را دارد، و به برترین ثواب صدقه دهندگان نایل می‌شود، چون این عبادت را به نیابت از بهترین افراد عالم انجام داده است. و بدون تردید هر قدر که ارتباط و خصوصیت بین او و بین امامش - سلام الله علیه - کامل‌تر و تمام‌تر باشد، ثوابش در صدقه دادن از سوی آن حضرت نیز فزون‌تر و تمام‌تر خواهد بود، از درگاه خدای تعالی خواهانیم که بر ما و بر سایر مؤمنین به کمال مودت و خدمت آن حضرت منت گذارد که خداوند اجابت کننده دعاها است. و شاهد بر آنچه یادآور شدیم - که صدقه دادن از سوی امام‌علیه السلام برتر از صدقه دادن از طرف غیر او است - اضافه بر حکم عقل به این مطلب و این‌که از اقسام صله امام‌علیه السلام است، روایتی است که در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که ان شاء الله تعالی بیان خواهد شد.

## توجه و راهنمایی

بدان که از خبر علی بن ابی حمزه - که مذکور افتاد - جایز بودن نیابت در کارهای نیک از نمازها و صدقات و غیر اینها از سوی زندگان مؤمنین و مؤمنات استفاده می‌شود، جهت دلالت این است که: ظاهر سؤال راوی و جواب امام علیه السلام آن است که حج و نماز و صدقه از باب نمونه و مثال یاد شده‌اند، و خصوصیتی در ذکر آنها نیست، و سؤال کننده منظورش آن است که از جایز بودن نیابت در همه کارهای مستحب پرسش نماید، و بیان دلالت بر دو وجه است.

## یکم

این که امام علیه السلام در جواب او به یاد کردن صدقه و نماز اکتفا کردند و از حج سخنی نگفتند، با این که نیابت کردن در حج بر اساس روایات و آثار، معروف و ثابت است، و از هیچ یک از علمای بزرگوار مان در این باره اشکالی نقل نشده، از اینجا معلوم می‌شود که امام علیه السلام نیز دانسته است که صدقه و نماز و حج در سؤال از جهت نمونه و مثال است، لذا نیازی نبود که تمام آنچه را سائل پرسیده بود یاد آورد.

## دوم

علت آوردن آن حضرت علیه السلام برای جایز بلکه مستحب بودن آن، در این که فرمودند: «و برای تو پاداش دیگری خواهد بود به خاطر صله ات نسبت به او» دلالت دارد بر این که نیابت کردن از سوی مؤمنین و مؤمنات در طاعات و عبادات خود صله ای نسبت به آنان و احسان به ایشان است، لذا نیابت کننده استحقاق می‌یابد که پاداش دیگری به اضافه پاداش بر اصل عبادت به او داده شود، به سبب صله اش نسبت به ایشان و احسان نمودنش در حق آنان.

و اما در عبادت‌های واجب: با دلیل ثابت شده که خود



شخص می‌بایست آن‌ها را انجام دهد و نیابت کردن از زندگان در عبادت‌های واجب جایز نیست مگر در حج، [آن هم در یک صورت خاص] و بیان این مطلب به جای خودش موکول می‌گردد. و خبر یاد شده هر چند که به خاطر علی بن ابی‌حمزه که واقفی است (۲۳۳) ضعیف می‌باشد، ولی در جای خود ثابت شده که در مستحبات به خبر ضعیف هم می‌توان اکتفا نمود. و دلیل بر این مطلب چند روایت مستفیض است که در کافی (۲۳۴) و وافی و دیگر کتاب‌های اخبار و فقه و اصول یاد گردیده، مبنی بر این‌که: هرگاه کسی بر کار خیری ثوابی را بشنود پس آن را به امید آن ثواب به جای آورد همان ثواب به او داده می‌شود، هر چند که آن حدیث با واقع مطابقت نداشته باشد. در اینجا دو امر ثابت است: یکی این‌که: مطلق عبادت‌ها کار خیر است. دوم: این‌که، نیابت در آن‌ها - جز آنچه به دلیل خارج شده - از زندگان و مردگان به مقتضای خبر یاد شده مورد پسند است، و هیچ مانعی در آن نیست جز گمان این‌که این امر تشریح و بدعت است، ولی این پندار مردود است چرا که عمل را به امید ثواب انجام می‌دهد، با توجه به خبر مذکور و اخبار:

و  
«مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَى عَمَلٍ»؛  
هر کس ثوابی را در مورد عملی بشنود ...  
و برای این مقصود به گونه دیگری هم می‌توان استدلال نمود که گفته شود:

در خبر یاد شده جایز بلکه مستحب بودن نیابت از زندگان در نمازهای مستحبی ثابت گشت، پس حکم مزبور در سایر طاعات و عبادات پسندیده نیز جاری است، زیرا که قول به فصل (نظر دیگری غیر از دو نظری که در این مسئله هست) وجود ندارد، چون هر کس نیابت در نماز را جایز دانسته، آن را در عبادات دیگر نیز جایز می‌داند و هر کس آن را در نماز جایز نمی‌شمارد در سایر عبادت‌ها هم نیابت کردن را نمی‌پذیرد. پس اگر کسی آن را فقط در نماز جایز شمارد و از دیگر عبادت‌ها نفی نماید قول سومی پدید آورده که اجماع مرکب را بر هم زده است.

و این وجه را شیخ محقق انصاری قدس سره در یکی از آثار خود آورده، ولی این وجه محل نظر است چون حجیت اجماع نقل شده مورد تأمل می‌باشد، چنان‌که در جای خود بیان گردیده. البته برای تأیید مطلب مورد بحث مناسب است.

و نیز برای استدلال بر این مطلب می‌توان به استقراء تمسک کرد، چون عمده عبادت‌های مستحب نماز و روزه و طواف و رباط و زیارت و قربانی می‌باشد، و جایز بلکه مستحب بودن نیابت در این‌ها از طریق روایات ثابت است، پس این حکم بر عبادت‌های دیگر نیز منطبق می‌گردد.

در این استدلال نیز ممکن است اشکال شود، زیرا که این استقراء ظنی است و این‌گونه استقراء نزد ما حجّت نیست. ولی می‌توان از تعلیل‌هایی که در روایات نیابت از حج و طواف و غیر این‌ها آمده - که این صله و پیوندی است نسبت به کسی که این کارها به نیابت از او انجام می‌گیرد، و لذا پاداش نایب دو برابر می‌باشد - چنین نتیجه گرفت که به جای آوردن عبادت‌های مستحب به نیابت از مؤمنین به طور مطلق صله و احسان نسبت به آن‌ها است، و خوبی و ارزندگی صله و احسان به مؤمنین بر کسانی که فکرشان سالم است پوشیده نیست. هم‌چنین برای صحت نیابت در نماز از طرف شخص زنده استدلال شده به خبر محمد بن مروان که در اصول کافی روایت آمده است که گوید: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: چه چیز باز می‌دارد کسی از شما را که نسبت به والدین خود در حال زنده بودن و پس از مرگشان نیکی نماید، از سوی آنان نماز بگذارد، از طرف ایشان صدقه بدهد، حج به جای آورد و روزه بگیرد، پس آنچه انجام داده برای آنان خواهد بود، و مثل آن ثواب برای او است، و خداوند - عزوجل - به خاطر نیکی و صله‌اش خیر بسیاری برای او خواهد افزود. (۲۳۵)

وجه استدلال این‌که فرموده امام علیه السلام: «از سوی آنان نماز بگذارد ...» به ظاهر در بیان چگونگی نیکی به والدین در زمان حیات و پس از مرگ ایشان است، و این

را جمعی از فقهای ما - که رحمت خدا بر آنان باد - فهمیده‌اند، و چنین ادعا کرده‌اند که این فرمایش در مطلب مورد بحث ظهور دارد، ولی علامه مجلسی دوم در کتاب *مرآة العقول* (۲۳۶) آن را بیان برای چگونگی نیکی نسبت به والدین پس از فوت آنان به شمار آورده است (دقت کنید). و ممکن است برای مطلب مورد بحث استدلال کرد به فرموده خدای - عزوجل - «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى (۲۳۷)؛ بر نیکی و تقوا یکدیگر را یاری کنید، زیرا که تعاون و همکاری گاهی در مورد یاری رساندن در کاری که دو نفر می‌خواهند انجام دهند به کار می‌رود، و گاهی در مورد شخصی به کار می‌رود که از طرف شخص دیگری سنگینی کاری را به دوش می‌کشد که سود و صلاح او در آن است، و نیابت کردن از مؤمن در طاعات و عبادات از همین قبیل است، چنان‌که بر پویندگان راه مستقیم این مطلب پوشیده نیست. حاصل این‌که از آنچه به عنوان دلیل یا تأیید یادآور شدیم، استحباب نیابت کردن از زنده و مرده مؤمنین و مؤمنات در طاعات و عبادات مستحب، استفاده می‌شود. و از کسانی که تمایل به این قول از آنان ظاهر است شیخ محقق انصاری قدس سره می‌باشد، که در رساله القضاء عن المیت پس از نقل خبر علی بن ابی‌حمزه گفته است: و ظاهر نماز خواندن از سوی دیگری، نیابت کردن از او است، نه این‌که نماز را به جای آورد و ثواب آن را به او هدیه کند. پس این خبر دلالت دارد بر جایز بودن نیابت از شخص زنده در نماز، و اطلاق صله و نیکی بر آن اشعار دارد بر عموم رجحان نیابت کردن از زندگان در هر کار نیک. آن‌گاه اگر نماز از سوی زنده جایز باشد، غیر نماز هم جایز خواهد بود چون ظاهراً قول به فرق بین نماز و غیر نماز وجود ندارد، بلکه جایز بودن نیابت در روزه واجب به سبب نذر از زندگان روایت گردیده، و این مطلب در فقیه از عبد الله بن جبلة از اسحاق بن عمار روایت آمده است، بلکه عموم نیابت در تمام اعمال واجب - جز آنچه اجماع بر جایز نبودن شان داریم - را می‌توان از اخباری که بر مشروع بودن ادای قرض خداوند از کسی که بر او هست به صورت

داوطلبانه استفاده نمود، سپس مشروع بودن نیابت در مستحبات را به دست آورد، چون کسی بین این دو فرق نگذاشته - که به صورت تبرّع باشد یا نیابت - پس در این مطلب تأمل کنید.

و نیز از کسانی که ظاهراً قائل به این مطلب هستند شیخ محقق صاحب جواهر است که در کتاب الوکالة پس از تصریح به جایز بودن نیابت در نماز طواف و زیارت گوید: «و اما غیر این دو مورد از مستحبات و مطلق روزه‌های مستحب: در کتاب مسالک جایز بودن وکالت را در آنها محلّ نظر شمرده، و این که جماعتی از علمای ما به طور مطلق از نیابت گرفتن در عبادات منع کرده‌اند شامل این موارد هم می‌شود، گرچه در بعضی موارد این اطلاق مقید می‌گردد. من [صاحب جواهر] گوئیم: از نصوص شرع جایز بودن هدیه ثواب در تمام مستحبات به زنده و مرده را می‌توان استفاده نمود، بلکه شاید بتوان از آنها استفاده کرد این که مستحبات را از طرف شخصی به گونه‌ای انجام دهد که ثواب برای او مترتب شود، چنان که پیش‌تر در عبادات به آن اشاره کردیم، البته دلیلی بر مشروع بودن نیابت در این نداریم به گونه‌ای که خطاب مستحب را از شخص مکلف ساقط نماید، بلکه استحباب آن عمل برای او همچنان باقی است، هر چند که به جهت انجام دادن دیگری به نیت نیابت از او ثوابی برایش مترتب می‌کند، در این مطلب دقت و تأمل کنید. و از این بیان چگونگی قول به جایز بودن نیابت در عبادات به طور مطلق معلوم می‌شود که در مسالک این را اصل قرار داده، هر چند که مواردی به دلایل خاصی از آن خارج گردیده، و در گفتار مؤلف مسالک اشکال است زیرا که در عبادت‌ها چیزی جز انجام آن فعل به قصد قربت وجود ندارد، و شارع آن را سبب مترتب شدن ثواب بر آن قرار داده است، و این معنی با نیابت کردن در آن عمل منافات ندارد، پس تحت عنوان عموم نیابت قرار می‌گیرد، که مقتضای آن (نیابت) مشروعیت آن است که فعل دیگری را همان فعل خود قرار دهد با اجازه و وکیل نمودن هر دو طرف یکدیگر را، و این

معنی شامل عبادت و غیر آن می‌باشد، پس در این نکته تأمل کن که دقیق و سودمند است، و این از ثمرات همان اصلی است که پیش‌تر یاد کردیم، به ویژه با تأمل در آنچه نیابت در آن جایز است در حال حیات و پس از فوت، به خصوص در عبادت‌های مالی، پس در این باره تأمل کن، و الله العالم» پایان گفتار صاحب جواهر.

می‌گوییم: منظورش از اصلی که به آن اشاره کرده: «اصالت جواز نیابت و وکالت در همه چیز مگر آنچه به دلیل، دانسته شده که از این اصل خارج است» می‌باشد، او - که خدایش رحمت کند - این اصل را در هرچه شک کنیم که قابل نیابت هست یا نه مرجع قرار داده است، ولی ثبوت این اصل محل نظر و قابل مناقشه است و آنچه را مستند و مدرک ثبوت این اصل دانسته، نمی‌تواند دلیل بر آن باشد و تفصیل مطلب به جای خودش موکول می‌شود.

و از جمله کسانی که ظاهراً نیابت را در نمازهای مستحب از طرف زندگان جایز می‌دانند محقق حلی در کتاب شرایع است که منع از نیابت را در حال زنده بودن به نمازهای واجب اختصاص داده است، چنان‌که فرموده: «و اما آنچه نیابت در آن می‌آید ملاکش هر آن چیزی است که شارع خواسته به طور مستقیم از شخص مکلف واقع گردد، مانند طهارت [غسل و وضو و تیمم] با قدرت بر آن هر چند که نیابت کردن برای شستن اعضا هنگام ضرورت جایز است، و مانند نماز واجب تا وقتی که زنده است ...».

و بسا توهم می‌شود که بین خبر علی بن ابی‌حمزه که گذشت، و بین آنچه از عبدالله بن جندب روایت گردیده تعارضی هست، عبدالله بن جندب گوید: به حضرت ابوالحسن [امام موسی بن جعفر علیه السلام] نامه نوشتم و سؤال نمودم از شخصی که می‌خواهد کارهایش را از نیکی‌ها و نمازها و خیرات بر سه بخش قرار دهد، یک سوم را برای خودش و دو بخش آن را برای پدر و مادرش محسوب نماید، و یا این‌که از کارهای مستحبی خود به طور مستقل اعمالی را برای ایشان به جای آورد، هر چند که یکی از آنان زنده و دیگری مرده باشد؟ پس آن حضرت علیه

السلام به من نوشت: اَمَّا آن که مرده پس [برای او] جایز است، و اَمَّا آن که زنده است جایز نیست مگر نیکی و صله نسبت به او. (۲۳۸)

می‌گوییم: بین این دو خبر تعارضی نیست، زیرا که ظاهر از این مکاتبه، سؤال کردن از هدیه ثواب است نه نیابت، پس بین این خبر با اخباری که دلالت می‌کند بر جایز بودن اهداء اعمال و ثواب آن‌ها - که در جای خود ذکر گردیده‌اند - تعارض می‌شود. و بر فرض که بپذیریم منظور از آن نیابت است، جمع بین این مکاتبه و بین خبر سابق که به آنچه دانستی تأیید شده، آن است که از سید بن طاووس رضی الله عنه حکایت گردیده که نماز را در مکاتبه بر نماز واجب حمل نموده است، وی پس از نقل مکاتبه گوید: منظور از این نماز مستحب نیست، زیرا که ظاهراً خواندن نمازهای مستحبی از سوی زندگان در زیارت‌ها و حج و غیر این‌ها جایز می‌باشد.

### بیست و چهارم: صدقه دادن به قصد سلامتی

آن حضرت - عجل الله فرجه - و در رجحان و استحباب آن تردیدی نیست، نظر به این که این کار از گونه‌های مودت نسبت به قربی و بستگان پیغمبر صلی الله علیه و آله است که خداوند بندگان را در کتاب خود به آن امر فرموده، نمی‌بینی که هرگاه فرزندی یا کسی از عزیزانت را دوست می‌داری و بر او بیمناک هستی، به قصد سلامتی او صدقه می‌دهی؟ پس مولای تو از هر کسی به این امر سزاوارتر است، اضافه بر این که این کار از اقسام صله امام علیه السلام است، و این برای خردمندان واضح می‌باشد، همچنان که فرق این و بین امر پیشین با اندک تأملی ان شاء الله روشن می‌گردد.

و از شواهد بر آنچه یاد کردیم از اهتمام ورزیدن به صدقه به نیابت یا به قصد سلامت آن حضرت علیه السلام روایتی است که شیخ صدوق در مجالس به سند خود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده که فرمود: هیچ بنده ای ایمان نیاورد تا این که من نزد او از خودش محبوب‌تر باشم، و

خاندانم از خاندان خودش نزد او محبوب‌تر باشند، و عترت من نزد او از عترت خودش محبوب‌تر باشند، و ذات من از ذات خودش نزد او محبوب‌تر باشد. (۲۳۹)

و این حدیث به طریق دیگری گذشت و مقتضای آن، خوشایند بودن اظهار محبت نسبت به ایشان علیهم السلام است به گونه‌ای که مؤمن برای خود و خاندانش و عائله و فرزندان و نزدیکانش انجام می‌دهد، و این باب وسیعی است که فواید بسیاری از آن استفاده می‌شود، چنان‌که بر اهل بینش پوشیده نیست، و به اقسام صله امام‌علیه السلام اشاره خواهیم کرد ان شاء الله تعالی.

**بیست و پنجم و بیست و ششم: حج رفتن به نیابت از آن حضرت و فرستادن نایب که از طرف آن جناب حج کند**

و این کار بین شیعیان در روزگار قدیم متداول و مرسوم بوده، و بر خوبی و رجحان این عمل - اضافه بر این‌که خود صله و نیکی و مودت از طرف مؤمن به امام زمانش علیه السلام می‌باشد - چندین روایت دلالت دارد که در کتب علمای ما ذکر گردیده، از جمله: اخباری است که در استحباب حج به نیابت از مؤمنین به طور مطلق آمده و فضیلت آن بیان شده است، مانند:

۱ - روایت ابن مسکان که در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که راوی گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: کسی از سوی شخص دیگری حج به جای می‌آورد چقدر اجر و ثواب برای او خواهد بود؟ فرمود: «برای کسی که از سوی شخص دیگری حج می‌کند اجر و ثواب ده حج خواهد بود» (۲۴۰).

۲ - شیخ صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» از امام صادق علیه السلام روایت آورده که از آن حضرت سؤال شد درباره شخصی که از سوی شخص دیگری حج به جای آورد آیا چیزی از اجر و ثواب برای او هست؟ فرمود: برای کسی که از سوی شخص دیگری حج به جای می‌آورد اجر و ثواب ده حج هست، و او و پدر و مادر و پسر و دختر و برادر و خواهر و عمه و عمو و دایی و خاله‌اش آمرزیده می‌شوند،

خدای تعالی رحمتش وسیع و او کریم است. (۲۴۱) ۳ - و در کافی به سند خود از ابوبصیر روایت آورده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس حجی به جای آورد و حج خود را از سوی خویشاوندان منظور کند که به وسیله آن او را صله نماید، حج او کامل خواهد بود، و برای کسی که از سوی حج شده مثل اجر او خواهد بود، خدای - عزوجل - وسعت دهنده آن اجر است. (۲۴۲) می‌گوییم: این دو حدیث و احادیث دیگری که به خاطر رعایت اختصار نیاوردیم، بر استحباب نیابت در حج از سوی مؤمنین و مؤمنات - چه زنده یا مرده باشند - دلالت دارند، به ویژه اگر از خویشاوندان باشند، پس نیابت در حج از سوی مولایمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام قدرش بالاتر و ثوابش برتر است، زیرا که آن حضرت مقامش از همه اهل ایمان بالاتر و شأن و اجرش از تمامی آنان برتر است، به خصوص با ملاحظه روایاتی که پیشتر آوردیم که تصریح دارند بر این که رعایت خویشاوندان رسول اکرم صلی الله علیه وآله مهم‌تر و برتر و عظیم‌تر است.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارند بر فضیلت شریک ساختن مؤمنین - به طور مطلق - در حج مستحب، که فحوای آن روایات دلالت می‌کند بر استحباب حج تمام از طرف هر فرد مؤمنی به طریق اولی، پس از روایات ظاهر می‌شود که حج به جای آوردن از سوی امام مؤمنین از همه سزاوارتر و بهتر است، مانند:

۱ - روایت محمد بن الحسن که در کافی و غیر آن آمده از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر هزار تن را در حج خود شریک گردانی برای هر کدام از آنان حجی خواهد بود بی آن که از حج تو چیزی کاسته شود. (۲۴۳) ۲ - و در همان کتاب به سند خود از محمد بن اسماعیل آورده که گفت: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چند تن را در حج خود شریک سازم؟ فرمود: هر قدر که بخواهی. (۲۴۴)



۳ - و از معاویة بن عمار از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که گوید: به آن حضرت عرضه داشتیم: پدر و مادرم را در حجّ خود شریک سازم؟ فرمود: آری، به درستی که خدای - عزوجل - برای تو حجّی و برای آنان حجّی قرار خواهد داد، و به خاطر صله ات نسبت به آنان برای تو اجری خواهد بود گفتم: آیا از طرف مرد و زنی که در کوفه هستند طواف کنم؟ فرمود: آری، هنگامی که طواف را آغاز می‌کنی چنین می‌گویی: بار خدایا از فلانی قبول فرمای - که از طرف او طواف می‌کنی - (۲۴۵). می‌گوییم: آخر حدیث تصریح دارد به این که منظور شریک ساختن شخص در فعل از اول کار است نه شریک ساختن او در ثواب پس از آن که آن عمل را برای خودش انجام می‌دهد، دقت کنید.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر نایب فرستادن امامان علیهم السلام به مکه تا از سوی ایشان حج به جای آورد، و اجرت دادنشان برای این کار، که از روایات خوبی نیابت در آن از سوی امام زنده سلام الله علیه ظاهر می‌شود، چون یقین داریم که در این حکم خصوصیتی برای بعضی از امامان علیهم السلام نبوده، و نیز خصوصیت ندارد که نیابت فقط با اجرت انجام گیرد، بلکه کسی که در این عمل داوطلب شود فضیلتش برتر و اجرش عظیم‌تر است، چنان که پوشیده نیست.

در وسائل به نقل از تهذیب شیخ طوسی به سند خود از محمد بن عیسی یقطینی آمده که گفت: حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام جامه دان‌ها و غلامان و یک [هزینه] حج برای یونس بن عبدالرحمن، نزد من فرستاد، و ما را امر فرمود که از سوی حضرتش به حج رویم، پس در بین ما صد دینار بر سه بخش تقسیم شد ... « (۲۴۶).

و از جمله: در کافی به سند خود از موسی بن القاسم بجلی آورده که گفت: به حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام عرضه داشتیم: سرورم، امیدم آن است که ماه رمضان را در مدینه روزه بدارم، فرمود: ان شاء الله در آن روزه خواهی گرفت، گفتم: و امیدم آن است که روز دهم ماه شوال [از

آن به قصد حج] بیرون رویم، و خداوند زیارت رسول خداصلی الله علیه وآله و خاندان آن حضرت و دیدار شما را یار دیگر روزی گرداند، بسا می‌شود که از سوی پدر شما حج به جای آورم، و بسا که از طرف پدرم، حج را انجام می‌دهم، و بسا که از طرف کسی از برادرانم، و احیاناً از برای خودم حج به جای می‌آورم، پس چگونه آن را انجام دهم؟ فرمود: [حج] تمتع به جای آور. عرض کردم: من ده سال است که مقیم مکه هستم! فرمود: [حج] تمتع به جای آور(۲۴۷).

می‌گوییم: گواهی آوردن این حدیث از دو جهت است: یکی: گفته راوی که: «بسا می‌شود که از سوی پدر شما حج به جای می‌آورم». و امضای امام‌علیه السلام عمل او را، به ضمیمه اطلاقاتی که دلالت می‌کند بر فرق نداشتن نیابت از زنده یا مرده، پس هرگاه رجحان نیابت در حج از سوی امامی که وفات یافته تحقق یابد، رجحان نیابت از امام زنده - صلوات الله علیه - نیز ثابت می‌گردد. دوم: امضای امام‌علیه السلام گفته راوی را که: «بسا که از طرف کسی از برادرانم حج به جای می‌آورم» که بر خوبی این عمل دلالت دارد. اگر از امام زمانش حج را انجام دهد به طور کامل‌تر و به طریق اولی پسندیده می‌باشد. و از جمله: قطب راوندی رحمه الله در کتاب الخرائج و الجرائح ذکر کرده که: ابومحمد دعلجی که از هم کیشان خوب ما، از محدثان بود، وی دو پسر داشت، یکی بنام ابوالحسن بر شیوه مستقیم، و شغلش غسل دادن اموات بود، و پسر دیگرش در کارهای حرام، روش سبک سران را داشت، به ابومحمد وجهی پرداخت شده بود تا با آن وجه از سوی حضرت صاحب الزمان‌علیه السلام حجی انجام شود، و این رسم در آن زمان بین شیعیان رایج بوده است، پس ابومحمد به پسری که مفاسد اخلاقی داشت مبلغی از آن پول را داد سپس به حج رفت، و چون مراجعت نمود حکایت کرد: در موقف (عرفات) ایستاده بودم که جوان زیباروی گندمگونی را کنار خود مشاهده کردم که مشغول دعا و نیایش و تضرع و عمل نیک است. چون بیرون رفتن

مردم [از عرفات] نزدیک شد روی به سوی من کرد و فرمود: ای شیخ! آیا خجالت نمی‌کشی؟! عرض کردم: سرور من! از چه خجالت بکشم؟ فرمود: [وجه] حجی از طرف کسی که می‌دانی به تو داده می‌شود، و تو از آن به فاسقی می‌دهی که شراب می‌خورد؟ زود است که چشمت از بین برود - و به چشمم اشاره کرد - و من از آن روز بیمناکم. این مطلب را ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان - شیخ مفید - نیز شنید. راوی گفت: چهل روز از آمدنش نگذشت که از همان چشمی که به آن اشاره شده بود جراحی بیرون آمد و آن چشم از بین رفت (۲۴۸). می‌گوییم: شایسته است از اول تا آخر این حدیث تدبر شود که در آن فواید بسیار و مطالب مهمی هست، از جمله:

- ۱ - خبر دادن آن حضرت علیه السلام از غیب.
  - ۲ - اهتمام ورزیدن و مهم شمردن وجوهاتی که مربوط به امام علیه السلام است، که آن‌ها را جز به افراد صالح از مردم ندهند، زیرا که از ابتدا تا انتهای حدیث مزبور ظاهر است که ابو محمد از وجهی که مربوط به آن حج بود چیزی به پسر گناه کارش پرداخته بود، نه این که تمام وجه آن حج را به او داده باشد، چنان که بعضی از بزرگان پنداشته‌اند، پس در آن دقت کن تا مقصود برایت روشن گردد.
  - ۳ - زود رسیدن عقوبت به مؤمن بر انجام دادن آنچه سزاوار نیست انجام دهد، و این از سوی خدای متعال لطفی در حق او است.
  - ۴ - امضا کردن امام علیه السلام نیابت از طرف خودش را و همچنین نایب فرستادن به جهت انجام حج از سوی آن جناب چنان که پوشیده نیست.
- و از اموری که کم و بیش استحباب نیابت در حج، و نایب فرستادن برای حج از سوی امام - عجل الله فرجه الشریف - از آن‌ها استفاده می‌شود: روایاتی است که دلالت دارد بر استحباب طواف کردن از سوی امامان علیهم السلام، پس روایت بعدی را مطالعه کن. خداوند به من و تو احسان فرماید.

بیست و هفتم و بیست و هشتم: طواف بیت الله الحرام به نیابت از امام علیه السلام و نایب ساختن دیگری تا از طرف آن حضرت طواف نماید

پس از آن که ثابت کردیم طواف به نیابت از آن جناب مستحب است، استحباب نایب ساختن دیگری برای این که از طرف آن بزرگوار طواف نماید واضح است، زیرا که اینکار دوستی و احسان می باشد، اضافه بر این که مقدمه طواف به نیابت از آن حضرت علیه السلام است، بنابراین خوبی و رجحان آن به حکم عقل ثابت است. و نیز بر این مطلب دلالت دارد فحوای آنچه بر استحباب نایب فرستادن برای انجام حج از ناحیه آن حضرت علیه السلام دلالت می کند، بلکه می توان گفت: چون رجحان اصل عمل ثابت شد شرط بودن مباشرت (که خود شخص عمل را انجام دهد) منتفی است، به دلیل اصل، هر چند که اگر مؤمن خودش آن عمل را انجام دهد مرتبه و الایی از فضیلت را در می یابد. و اما آنچه بر استحباب طواف کردن از سوی امام زنده به طور خاص دلالت دارد روایتی است که ثقة الإسلام کلینی در کافی به سند خود از موسی بن القاسم آورده که گفت: به حضرت ابو جعفر ثانی امام جواد علیه السلام عرض کردم: می خواستم از سوی شما و پدر شما طواف کنم، به من گفته شد: به نیابت از اوصیا طواف کردن درست نیست. آن حضرت علیه السلام به من فرمود: بلکه هر قدر که توانستی طواف کن که آن جایز است. سپس بعد از سه سال به آن حضرت عرضه داشتم: پیش از این از شما اجازه خواستم که از سوی شما و پدر شما طواف کنم به من اجازه فرمودید، پس آنچه خدا خواسته بود از شما و پدرتان طواف کردم، سپس چیزی بر دلم گذشت و به آن عمل کردم. فرمود: آن چه بود؟ عرض کردم: روزی از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله طواف نمودم. آن حضرت علیه السلام سه مرتبه گفت: درود خداوند بر رسول خدا. عرض کردم: روز دوم از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام و روز سوم از طرف امام حسن و روز چهارم از طرف امام حسین، و روز پنجم از طرف علی

بن الحسین، و روز ششم از طرف ابو جعفر محمد بن علی، و روز هفتم از طرف جعفر بن محمد، و روز هشتم از طرف پدرت امام موسی، و روز نهم از طرف پدرت امام علی (رضا) و روز دهم از طرف شما ای آقای من طواف کردم، و اینان هستند کسانی که به ولایتشان خداوند را دینداری می‌کنم. فرمود: بنابراین به خدا سوگند خدای را دینداری می‌کنی به دینی که جز آن را از بندگان نمی‌پذیرد. عرض کردم: و بسا که از طرف مادرت فاطمه علیها السلام طواف کردم و گاهی طواف ننمودم، فرمود: این طواف را بسیار کن که ان شاء الله بهترین عملی است که تو انجام داده‌ای. (۲۴۹) و از دلایل استحباب طواف نمودن از عموم مؤمنین روایتی است که در کافی به سند خود از ابوبصیر از حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: «هر کس پدر یا خویشاوندی را صله کند پس از طرف او طواف نماید، اجر آن به طور کامل برای او خواهد بود، و برای کسی که از سوی او طواف کرده مانند پاداش او خواهد بود و او به خاطر گرامی داشتن پیوند آن شخص، با ثواب طواف دیگری فزونی خواهد یافت» (۲۵۰).

**بیست و نهم: زیارت مشاهد رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام به نیابت از مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف -**

و می‌توان در این باره استناد جست - اضافه بر این که این عمل از اقسام صله امام است و خواهد آمد که از مهم‌ترین کارهای بندگان می‌باشد -  
 ۱ - به آنچه گذشت در استحباب صدقه دادن از سوی آن حضرت.

۲ - و به فحوای آنچه دلالت می‌کند بر استحباب حج و طواف بیت الله الحرام به نیابت از امام علیه السلام.

۳ - و به آنچه در مورد زیارت مشاهد مشرفه به نیابت از عموم مؤمنین وارد گردیده است. چنان که در کافی از علی بن ابراهیم حضرمی از پدرش از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت آمده که ضمن حدیثی فرمود: ... پس هرگاه به نزد قبر پیغمبر صلی

الله علیه وآله رفتی و آنچه بر تو لازم است به جای آوردی، دو رکعت نماز بگزار، سپس بالای سر پیغمبر صلی الله علیه وآله بایست و بگو: سلام بر تو ای پیغمبر خدا از طرف پدرم و مادرم و همسرم و فرزندانم و تمام بستگانم، و از سوی تمام اهل شهرم آزاد و برده و سفید و سیاه آنان، پس اگر به کسی بخواهی بگویی من از سوی تو بر رسول خدا صلی الله علیه وآله سلام کردم راست گفته باشی. (۲۵۱)

۴ - و به این که از جمله امور متداول متعارف بین خواص و عوام شیعه از زمان های گذشته تا زمان ما، نیابت نمودن در مشاهد مشرفه است، و علمای ما - رضوان الله علیهم - عنوان و چگونگی آن را در کتاب های زیارات و غیر آنها یادآور شده اند، و فرق گذاشتن بین امام و غیر او از مؤمنین در این باره چیزی است که دل های اهل دین و بینش و یقین آن را نمی پذیرد.

۵ - و به این که چون از دلایل گذشته، خوبی و رُحجان نیابت کردن از آن حضرت علیه السلام را در حج و طواف دانستیم، و به روایاتی که در مورد برتر بودن زیارت مشاهد امامان علیهم السلام از نیابت کردن شیعیانشان از ایشان در حج و عمره و طواف خرسند می شوند، یقین می کنیم که خرسندی و سرور امام علیه السلام بالاتر خواهد بود هرگاه مؤمن، زیارت مشاهد مشرفه پدرانیش را به نیابت از حضرتش انجام دهد، و این وجه هر چند که بر مبنای قواعد علم اصول تمام نیست، ولی نزد صاحبان خرد قطعی و مسلم است.

۶ - و به آنچه علامه مجلسی رحمه الله در مزار بحار به نقل از مؤلف مزار کبیر حکایت نموده، و این است عبارت حکایت شده: و حضرت ابوالحسن عسکری علیه السلام زیارت کننده ای را از سوی خود به مشهد حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرستاد، پس فرمود: برای خداوند جاهایی است که دوست می دارد در آنها دعا شود که اجابت فرماید، و البته حائر امام حسین علیه السلام از آن جاها است. (۲۵۲)

می گویم: هرگاه استحباب نیابت کردن از آن حضرت علیه

السلام در زیارت بعضی از مشاهد امامان علیهم السلام ثابت شد، پس بدون تردید بین آن حَرَم و مشاهد دیگر امامان علیهم السلام تفاوتی نخواهد بود. توجه: بدان که از جمله کسانی که تصریح کرده‌اند به استحباب زیارت مشاهد پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام به نیابت از معصومین علیهم السلام و از مؤمنین، عالم محدث عاملی رحمه الله در کتاب وسائل الشیعه است، که گفته: باب استحباب زیارت از سوی مؤمنین و معصومین علیهم السلام. (۲۵۳) سپس روایت داوود صرمی را از حضرت ابوالحسن امام هادی عسکری علیه السلام آورده که گفت: به آن حضرت علیه السلام عرض کردم: من پدر شما را زیارت کردم و آن را برای شما قرار دادم، فرمود: به سبب آن برای تو از سوی خداوند پاداش و اجر بزرگی است و ما از تو سپاسگزاریم. می‌گوییم: در این حدیث بر مطلب مورد بحث دلالتی نیست، چون ظاهر از آن هدیه کردن ثواب زیارت است نه نیابت نمودن در زیارت، و بر فرض که ظهور این مطلب را انکار نمایی لااقل احتمال این معنی در اینجا هست، و با احتمال خلاف، استدلال ساقط است.

### سی‌ام: استحباب اعزام نایب

برای زیارت از سوی آن حضرت علیه السلام نایب فرستادن به منظور زیارت از سوی آن حضرت علیه السلام [از وظایف مستحبی مؤمنان است]، و رجحان این عمل - پس از ثبوت استحباب نیابت - ظاهر می‌باشد، زیرا که یاری نمودن بر نیکی و تقوی است، و مودت نسبت به ذوی القربی (= خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله) و صلیه امام علیه السلام می‌باشد. بلکه برای استحباب آن به تمام آنچه در حج و طواف و نایب گرفتن دیگری که حج و طواف نماید گذشت، می‌توان استدلال کرد و استناد جست.

سی و یکم: سعی در خدمت کردن به آن حضرت علیه السلام

سی و یکم: سعی در خدمت کردن به آن حضرت علیه السلام

تلاش در جهت خدمت کردن به آن جناب علیه السلام به آنچه در زندگی می‌توانی انجام دهی، که به مقتضای روایات بیان گردید که زندگی تو به برکت آن حضرت علیه السلام است، تا این‌که به فرشتگان خداوند که مأمورند خدمتگزار حضرتش باشند، تأسی جسته باشی و روایاتی که دلالت دارند بر این که فرشتگان خدمتگزاران امامان علیهم السلام هستند و دستورات شان را انجام می‌دهند، و در محضر ایشان جز با اجازه‌شان نمی‌نشینند. بسیار است که با آوردن آن روایات کتاب را طولانی نمی‌کنیم، آن روایات در جاهای خود ذکر گردیده، و در اینجا به جهت استشهاد برای آنچه گفتیم به حدیثی از امام صادق علیه السلام اکتفا می‌کنیم، آن جناب در حدیثی که پیش‌تر در بیان شرافت آن حضرت علیه السلام آوردیم چنین فرمود: و اگر دوران او را دریابم تمام مدت زندگانی‌ام در خدمت او خواهم بود. می‌گوییم: ای دوست خردمند امامان علیهم السلام! در این سخن خوب دقت کن، آیا آن را اغراق‌آمیز یا خلاف واقع می‌پنداری؟ هرگز! به هیچ وجه! بلکه عین حقیقت است، و به نکات دقیقی دلالت می‌دهد، از جمله: بیان فضیلت و شرافت حضرت قائم علیه السلام، و از جمله: اشاره به این‌که خدمت کردن به آن حضرت بهترین عبادت‌ها و نزدیک‌ترین طاعات است، چون امام صادق علیه السلام که عمر شریفش را جز در انواع طاعت و عبادت خداوند سپری نمود، و شب و روز خویش را در این راه گذرانید، بیان می‌کند که اگر قائم علیه السلام را درک می‌کرد عمر خود را در خدمت کردن به او صرف می‌نمود. و از این سخن معلوم شد که اهتمام به خدمت کردن حضرت قائم علیه السلام برترین طاعات و بالاترین وسایل تقرب به خداوند است، چون امام صادق علیه السلام آن را ترجیح داده، و از بین سایر انواع طاعت و اقسام عبادت آن را برگزیده است. و از نکته‌های سخن امام علیه السلام اشاره به این است که پیروان امام قائم علیه السلام بهترین پیروان هستند و رعیت آن جناب از سایرین برترند، و اصحاب او شرافتمندترین اصحاب می‌باشند، همچنان که امت حضرت خاتم



النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْضَلُ أُمَّتِهَا وَبِرْتَرِينَ أُمَّتِهَا  
 می‌باشند، زیرا که مرتبه بستگان و پیروان هر شخص به  
 حسب رتبه و مقام خود آن شخص متفاوت است؛ و چون  
 مقام والای مولایمان صاحب الزمان - عَجَّلَ اللَّهُ فَرْجَهُ  
 الشَّرِيفِ - معلوم گردید، مرتبه بلند رعیت آن جناب و  
 پیروانش و مؤمنانی که بر ولایتش پایدار باشند نیز ظاهر  
 می‌شود، خدای تعالی ما را از آنان به شمار آورد. و این  
 مطلب روشن است و هیچ پوششی بر آن نیست، و شواهد  
 بسیاری در روایات دارد:

### یکی

عبارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله که پیروان آن جناب  
 را برادران خود خواندند که در حدیث نبوی آمده است:  
 «روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که جمعی از  
 اصحابش در خدمتش بودند دو بار گفت: خدایا دیدار  
 برادرانم را نصیبم کن. اصحابی که اطراف ایشان بودند  
 عرض کردند: یا رسول الله مگر ما برادران تو نیستیم؟  
 فرمود: نه شما اصحاب من هستید و برادرانم قومی در  
 آخر الزمان می‌باشند در حالی که من ایمان آورند که مرا  
 ندیده باشند، خداوند نام‌های آنان و نام‌های پدرانشان را  
 به من شناسانده پیش از آن که از پشت پدران و رحم  
 مادرانشان بیرون آورده باشد، هر یک از آنان نگهداریش از  
 دین خود بیشتر و شدیدتر از دست کشیدن بر بوته خار  
 در شب تاریک و یا به دست گرفتن آتش فروزان می‌باشد،  
 آنان چراغ‌های تاریکی هستند، خداوند ایشان را از هر فتنه  
 و آشوب تیره ظلمانی نجات می‌دهد.»

### دوم

این که آنان برترین افراد هر زمان می‌باشند، چنان که در  
 حدیث ابو خالد از حضرت سید الساجدین علیه السلام  
 آمده که فرمود: «ای ابو خالد به درستی که اهل زمان غیبت  
 او که معتقد به امامتش و منتظر ظهورش باشند برتر از اهل  
 هر زمانند، زیرا که خداوند - تعالی ذکره - به آنان از عقل‌ها

و فهم‌ها و معرفت آن‌قدر عطا فرموده که غیبت نزد ایشان همچون مشاهده گردیده، و آنان را در آن زمان در منزلت و مرتبه مجاهدان شمشیر زده در پیش روی رسول خداصلی الله علیه وآله قرار داده است، آنان به حق مخلصانند و شیعیان راستین ما، و دعوت کنندگان به دین خداوند مخفیانه و آشکارا می‌باشند» (۲۵۴).

### سوم

چند برابر شدن ثواب عبادت هایشان، چنان‌که در روایت عمّار از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: «ای عمّار، صدقه در سِرِّ - و الله - بهتر است از صدقه علنی همین طور است - به خدا - عبادت شما با امامتان که در زمان دولت باطل مخفی باشد، و ترسیدن شما از دشمنان در دولت باطل و هنگام متارکه، بهتر است از کسی که خداوند جل ذکره را در ظهور امام حق آشکار در دولت حق عبادت نماید، و عبادت در حال ترس در دولت باطل مانند عبادت و امنیت در دولت حق نیست، و بدانید که هر کس از شما امروز نماز واجب خودش را جماعت بخواند در حالی که از دشمن مخفی باشد و با تمام شرایط آن را در وقتش ادا نماید، خداوند - عزوجل - ثواب پنجاه نماز فریضه به جماعت برای شما می‌نویسد، و هر کس از شما نماز واجبی را به تنهایی مخفیانه از دشمن در وقتش با تمام شرایط بخواند، خداوند - عزوجل - برای او ثواب بیست و پنج نماز فرادی می‌نویسد، و هر یک از شما نماز نافله اش را در وقتش با شرایط به جای آورد، خداوند برای او ثواب ده نماز نافله می‌نویسد، و هر کدام از شما حسنه‌ای انجام دهد خداوند برای او بیست حسنه می‌نویسد، و خداوند - عزوجل - حسنات مؤمن از شما را می‌افزاید اگر اعمالش را نیکو گرداند و با تقیه بر دین و امام و خودش مواظبت کند و زبانش را حفظ نماید، چندین برابر می‌افزاید خداوند - عزوجل - کریم است ... (۲۵۵) این حدیث در کتاب‌های کافی (۲۵۶) و کمال الدین و بحار (۲۵۷) و غیر آن‌ها از کتب اخبار روایت شده است.

## چهارم

این که یقین آنان قوی تر و ایمانشان شگفت‌انگیزتر است، که در کتاب کمال الدین به سند خود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که ضمن حدیثی طولانی در سفارش به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: ای علی! و بدان که شگفت‌آورترین مردم در ایمان و مهم‌ترین ایشان از لحاظ یقین مردمانی در آخرالزمان هستند که پیغمبر را ندیده‌اند [و حجّت از آنان محجوب گردیده] و دلیل روشن از میانشان رفته است، [در عین حال] به سیاهی بر روی سفیدی [که از آثار گذشتگان بر جای مانده] ایمان آورده‌اند. (۲۵۸)

## پنجم

آنان رفقای پیغمبرند و گرامی‌ترین افراد امت او در قیامت، که در کمال الدین، به سند خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت آمده که فرمود: خوشا به حال کسی که قائم اهل بیت مرا درک نماید در حالی که در زمان غیبت پیش از قیامت به امامت او معتقد باشد، و با دوستانش دوستی کند و دشمنانش را دشمن بدارد، چنین کسی از رفقای من و مورد دوستی من، و گرامی‌ترین امت نزد من در روز قیامت خواهد بود. (۲۵۹)

## ششم

در غیبت شیخ طوسی به نقل از کتاب فضل بن شاذان به سند صحیحی عالی از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: به زودی قومی پس از شما خواهند آمد که یک مرد از آنان پادشاه پنجاه تن از شما را خواهد داشت. گفتند: یا رسول الله ما در غزوات بدر و احد و حنین با تو بودیم و قرآن درباره ما نازل گشت! آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که اگر آنچه بر آنان وارد می‌شود بر شما وارد گردد همچون آنان صبر نخواهید کرد. (۲۶۰)

## هفتم

در غیبت شیخ طوسی و علمای دیگر به سندهای شان از امام صادق علیه السلام آورده‌اند که فرمود: نزدیک‌ترین حالات بندگان نسبت به خداوند و بیشترین خشنودی او از آنان هنگامی است که حجّت الهی را نیابند که برای ایشان آشکار نگردد و جایگاهش را نشناسند، در عین حال بدانند که حجّت خداوند و پیمان او باطل نشده، پس در آن موقع هر صبح و شام در انتظار فرج باشید، زیرا که سخت‌ترین موقع غضب الهی بر دشمنانش هنگامی است که حجّت او را نیابند و برای آنان ظاهر نگردد، البته خداوند دانسته که دوستانش در شک نمی‌افتند، و اگر می‌دانست که آنان به تردید خواهند افتاد یک چشم بر هم زدن هم حجّت خویش را از ایشان غایب نمی‌ساخت، و این نیست مگر از طرف افراد بد از مردم. (۲۶۱)

## هشتم

این‌که به خاطر آنان بلا دفع می‌شود و باران از آسمان می‌بارد، چنان‌که در بحار و غیر آن از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که امام آن‌ها از نظرشان غایب می‌گردد، که خوشا به حال پایداران بر امر ما در آن زمان. به درستی که کم‌ترین ثوابی که برای آنان خواهد بود آن است که آفریدگار - عزوجل - ایشان را ندا خواهد کرد، بندگان من، به سرّ من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، پس مژده باد شما را به ثواب نیکو از سوی من، شما باید به حق بندگان و کنیزان من، از شما می‌پذیرم و شما را می‌بخشم و می‌آمرزم، و به خاطر شما باران بر بندگانم می‌بارم، و بلا را از آنان دفع می‌نمایم، و اگر شما نبودید هر آینه عذاب را برایشان فرو می‌فرستادم ... (۲۶۲)

می‌گوییم: ای برادران من! اکنون که قسمتی از فضیلت و برتری اتباع و سعی کنندگان در خدمت مولایمان صاحب الزمان علیه السلام را دانستید، پس بر شما باد که در

اطاعت و خدمت آن جناب سعی و کوشش کنید، و آن نعمت بزرگ و موهبت سترگ را سپاسگزاری نمایید، و با جدّیت و تلاشتان به آن دوام بخشید، و یاد آن حضرت را با طولانی شدن مدّت آن فراموش نکنید و برای تحصیل سعادت و تکمیل راحتی همیشگی بکوشید، و به دنیا و اهل دنیا تمایل ننمایید، و بر محنت هایی که در دوران کوتاه عمر بر شما می‌رسد صبر داشته باشید تا به راحتی طولانی برسید. خداوند تعالی به فضل و کرمش ما را از چنین کسانی قرار دهد، که او به بندگانش نزدیک و اجابت کننده دعا است.

چند نکته

چند نکته

در اینجا چند مطلب هست که شایسته است مورد توجه و تذکر قرار گیرند؛

اول

این که در سرور و سالارمان حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - اموری جمع و کمال یافته‌اند که هر کدام به تنهایی سبب مستقلى هستند که مقتضى سعی در خدمت آن جناب و تلاش در جهت اطاعت آن بزرگوار می‌باشند. از جمله: ولایت مطلقه و خلافت و جانشینی آن حضرت از خداوند و رسول اوصلى الله علیه وآله. و از جمله: حقّ عالم است، که عقل و نقل دلالت دارند بر این که خدمت کردن به عالم شایسته است، چنان که در کافی به سند خود، از محمد بن سنان به طور مرفوع روایت آورده که گفت: حضرت عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: ای گروه حواریین! من از شما خواسته‌ای دارم آن را برای من بر آورید، گفتند: حاجت بر آورده است ای حضرت روح الله، پس آن حضرت برخاست و بر پاهایشان بوسه زد (و در بعضی از نسخه‌ها آمده: و پاهایشان را شست) حواریین گفتند: ما سزاوارتر بودیم که این کار را بکنیم ای روح الله!

فرمود: به درستی که سزاوارترین مردم به خدمت کردن عالم است. همانا من این چنین تواضع کردم تا شما پس از من در میان مردم فروتنی کنید همچنان که من برایتان فروتنی نمودم. سپس عیسی علیه السلام فرمود: با تواضع حکمت معمور می شود نه با تکبر، چنان که در زمین هموار گیاه می روید نه در کوه [و سنگ خارا]. (۲۶۳) و از جمله: حق پدری است، که آن حضرت علیه السلام پدر مهربان ما است - چنان که در روایت آمده - و در بخش سوم کتاب مطالبی در این زمینه گذشت که ان شاء الله تعالی کافی و بسنده است.

و از جمله: حق ایمان و اسلام، که در اصول کافی در حدیث مرفوعی از ابوالمعتمر آمده که گفت: شنیدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: «هر مسلمانی که قومی از مسلمین را خدمت کند جز این نخواهد بود که خدای تعالی به تعداد شماره آنها در بهشت خدمتگزارانی به او خواهد داد» (۲۶۴).

می گویم: بدون تردید اگر ایمان همه مسلمانان، با ایمان مولایمان - صلوات الله علیه - وزن گردد، البته ایمان آن حضرت بیشتر از ایمان آنان خواهد بود، بنابراین فضیلت خدمت کردن به آن حضرت را بر خدمت کردن به ایشان مقایسه کنید! اضافه بر فضایل آن جناب که توان وصف آنها را ندارم، زیرا که شمارش آنها از قدرت افراد بشر بیرون است.

و از جمله: این که منزلت ما نسبت به آن جناب، منزلت و رتبه بنده است نسبت به اربابش، زیرا که مردم در اطاعت؛ بردگان و غلامان ائمه علیهم السلام می باشند، چنان که روایت بر این معنی دلالت دارد، و مورد باور و یقین است.

و از جمله: خویشاوندی و قرابت آن حضرت نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله و آنچه در این جا برای شما سودمند است در بخش پنجم در ذکر مکرمت دوازدهم بیان داشتیم. و اگر بخواهی تمام اموری که مقتضی سعی در خدمت آن حضرت است برایت یاد کنم، از توانم بیرون

است و نوشتارم یارای انجامش را ندارد، زیرا که از شمار افزون و از حدّ نهایت بیرون است، و به جهت آنچه پیش‌تر یادآور شدیم که تمام نعمت‌های ظاهری و باطنی خداوند که در آن‌ها غوطه‌ور هستیم همگی به برکت وجود آن بزرگوار علیه السلام است، پس در هر نعمتی که خداوند به ما عنایت فرموده حقّی برای آن جناب بر عهده ما ثابت است که بر ما لازم است شکرانه‌اش را به جای آوریم، همچنان که شکر و سپاس پروردگار متعال - عظمت آلائه - بر ما واجب و لازم می‌باشد، پس ثابت شد که امور مقتضی برای سعی در خدمت آن حضرت علیه السلام بیش از آن است که در شمارش آید، به جهت فرموده خدای تعالی: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» (۲۶۵)؛ و اگر بخواهید نعمت‌های خداوند را به شماره آورید حساب آن‌ها را نتوانید کرد.

## دوم

بدان که خدمت از دو جهت از نصرت و یاری کردن اخصّ است؛ یکی: این که خدمت به طور مستقیم انجام می‌گردد، ولی یاری کردن به طور غیر مستقیم و به واسطه شخص دیگر نیز حاصل می‌شود. دوم: این که خدمت کردن مشتمل بر تواضع و فروتنی و اظهار کوچکی و مذلت برای مخدم می‌باشد، برخلاف نصرت و یاری، پس هر خدمتی یاری کردن نیز هست ولی عکس آن چنین نیست.

## سوم

این که خدمت کردن به مولایمان صاحب الزمان - صلوات الله علیه - با انجام دادن کاری که آن حضرت به آن امر فرموده یا کاری که تجلیل و توقیر یا نصرت و یاری و یا احسان به آن جناب است حاصل می‌گردد، هر چند که به طور خاص به آن عمل امر نکرده باشد، و گاهی این عناوین در بعضی از کارهای نیک جمع می‌شود، مانند دعا کردن برای تعجیل فرج آن حضرت، و بر پا کردن مجالسی که برای یادآوری او تشکیل می‌گردد، و تألیف کتاب‌هایی که مربوط

به آن بزرگوار است، و نشر و مذاکره آن‌ها، و درود و سلام فرستادن بر آن جناب، و احسان کردن به دوستان و شیعیان هرگاه به قصد خدمت کردن به آن حضرت انجام شود، و احسان به شیعیان و دوستان امامان علیهم السلام احسان به ایشان است، و صلیه آنان همچون صلیه ایشان می‌باشد، و سبک شمردن آن‌ها سبک شمردن امامان علیهم السلام است، و عقل نیز به این مطلب حکم می‌کند. از روایاتی که بر این مطلب دلالت دارد: در کتاب کامل الزیارات به سند خود از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام آورده که فرمود: «کسی که نمی‌تواند ما را زیارت نماید، پیروان صالح ما را دیدار کند، که ثواب زیارت ما برایش نوشته می‌شود، و هر کس نمی‌تواند ما را صلیه کند، پس نیکان پیرو ما را صلیه نماید، برای او ثواب صلیه ما نوشته می‌شود». (۲۶۶)

و از جمله: در روضه کافی به سند خود از ابو هارون آورده که گفت: حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام در حضور من به چند تن از حضار فرمود: شما را چه می‌شود که ما را سبک می‌شمارید! گوید: در این هنگام شخصی از اهل خراسان از جای برخاست و عرضه داشت: ما به خدا پناه می‌بریم از این که شما را سبک بشماریم، یا چیزی از اوامر و دستورات تان را سبک گیریم. آن حضرت علیه السلام فرمود: چرا تو یکی از کسانی هستی که مرا سبک شمرده است. عرض کرد: پناه بر خدا می‌برم از این که تو را سبک شمرده باشم! فرمود: خدا بیامرزا! آیا نشنیدی که فلانی - در حالی که ما نزدیکی جُحفه بودیم - به تو می‌گفت: به مقدار یک میل راه (چهار کیلومتر) مرا سوار کن که به خدا سوگند من خسته و مانده شده‌ام. به خدا تو سرت را هم برای او بلند نکردی و او را سبک شمردی، و هر کس مؤمنی را سبک شمرد ما را سبک شمرده و حرمت خدای - عزوجل - را ضایع نموده است. (۲۶۷)

سی و دوم: اهتمام ورزیدن به یاری آن جناب علیه السلام

سی و دوم: اهتمام ورزیدن به یاری آن جناب علیه السلام



زیرا که هر کس آن حضرت را یاری نماید در حقیقت خدای - عزوجل - را یاری نموده، خدای تعالی فرموده است: «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (۲۶۸)؛ و به تحقیق که خداوند یاری می‌کند کسی که او را یاری نماید، همانا خداوند در منتهای قدرت و توانایی است. و نیز خدای - عزوجل - فرموده: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (۲۶۹)؛ اگر خداوند را یاری کنید، او شما را یاری می‌کند و گام‌های تان را ثابت و استوار می‌سازد. و سخن در این زمینه در سه مطلب بیان می‌گردد؛

### مطلب اول

بدون تردید خدای قادر متعال هیچ گونه نیازی و احتیاجی به یاری کسی ندارد، زیرا که او واجب الوجود است، غنی بالذات می‌باشد و همه مخلوقات نیازمند به اویند، چنان‌که خداوند - تعالی شأنه - فرموده: «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (۲۷۰)؛ شما همه به خداوند محتاج و فقیرید و خداوند خود غنی بالذات و ستوده صفات است. بنابراین منظور از یاری کردن خداوند - چنان‌که مفسرین یادآور شده‌اند و اخبار بر آن دلالت دارند - عبارت است از یاری کردن دین خدا، و یاری کردن پیغمبر و ائمه اطهار و اولیای بزرگوار علیهم السلام، و به عبارت دیگر، هر آن‌که در یاری کردنش رضای خدای تعالی هست، یاری او در حقیقت یاری کردن خداوند می‌باشد، و این مطلب آن‌قدر روشن و واضح است که دیگر احتیاج به شاهد و برهانی بر آن نیست.

### مطلب دوم

بدان که منظور از یاری نمودن آن حضرت علیه السلام، اقدام کردن و همکاری نمودن در هر کاری است که شخص بدانند موردنظر و خواست آن بزرگوار است، لذا چگونگی یاری کردن بر حسب زمان‌ها و احوال و مکان‌ها متفاوت می‌شود، یاری کردن در زمان حضورش به گونه خاصی انجام می‌گردد، و در زمان غیبتش نحوه دیگری دارد، پس

گاهی یاری کردن به وسیله تقیه انجام می‌شود، و گاهی با دعوت به او است، و گاهی با جهاد کردن در رکاب او، و گاهی هم به دعا کردن برای تعجیل فرج و ظهورش، و گاهی با ذکر فضایل و صفات و دلایل و معجزات و نشانه‌های آن جناب، و گاهی با یاری کردن دوستان و محبانش، و گاهی با تألیف و نشر کتاب‌ها انجام می‌گردد، و گونه‌های دیگر یاری کردن که بسیار است و بر صاحبان بینش پوشیده نیست.

### مطلب سوم

در بیان چگونگی یاری کردن خداوند است نسبت به بندگان که آن را جزای نصرت و یاری آن‌ها به اولیای خدای تعالی و دین و رسولان خود قرار داده است، بر اساس آنچه از روایات استفاده کرده‌ایم. می‌گوییم: ممکن است منظور از این نصرت آن است که خدای تعالی بنده اش را در آسانی و سختی، و گرفتاری و راحتی یاری فرماید، به این‌که بنده را از اموری که او را از رحمتش دور می‌سازد محفوظ بدارد، از قبیل شرارت و تبختر و سرکشی و طغیان و صفات هلاک کننده دیگر که هنگام رفاه و خوشی بر بندگان عارض می‌شود، و مانند: بی‌تابی و جزع و کسالت و خود باختگی و امثال این‌ها که در موقع بلا و گرفتاری در بندگان پدید می‌آید. اما پیروزی بر دشمنان در این دنیای فانی، تابع مصالح و حکمت‌های الهی است، و به حسب زمینه‌ها و زمان‌ها متفاوت می‌گردد، پس گاهی دوستانش در دنیا غالب می‌شوند، و گاهی مغلوب می‌گردند، به خاطر حکمت‌ها و علت‌های خاصی، که بعضی از آن‌ها در اخباری که از امامان معصوم‌علیهم‌السلام روایت شده بیان گردیده‌اند، و آوردن آن اخبار با رعایت اختصار سازگار نیست. و این‌که خداوند فرموده است: «وَيُثَبِّتُ أَقْدَامَكُمْ» (۲۷۱)؛ و گام‌های تان را استوار می‌سازد. ممکن است استواری گام‌ها در آخرت بر صراط باشد، چنان‌که ظاهر عطف به وسیله حروف، آن است که معطوف علیه غیر از معطوف می‌باشد. احتمال ضعیفی هم هست که عطف تفسیری برای اولی باشد، که معنی آن

استوار کردن گام‌ها در دنیا و حفظ آن‌ها در موارد لغزش‌ها باشد، که از افتادن به گرداب گناه و خلاف کاری محفوظ بمانند.

### توجه

بدان که در وجود مقدس حضرت ولی‌عصر - صلوات الله علیه - اموری جمع گردیده که هر کدام از آن‌ها موجب اهتمام ورزیدن در نصرت و یاری آن جناب است، زیرا که یاری نمودن او یاری کردن مظلوم، و نصرت غریب، و یاری عالم، و کمک به ذی القربی، و نصرت ولی نعمت، و یاری نمودن واسطه نعمت، و نصرت کسی که خداوند او را یاری می‌کند و نصرت کریم و شریف و طرید و خونخواه و مهجور و ... می‌باشد، و امور دیگری که برای کسی که دقت کند و با مولای خود انس داشته باشد، روشن می‌گردد، خدای تعالی ما را در هر گونه ناگواری سپر بلای حضرتش قرار دهد. عقل بهترین گواه بر این مطلب است. و اگر بخواهیم شواهد نقلی را هم بیاوریم می‌بایست کتاب جداگانه‌ای بپردازیم. چون سخن بدینجا رسید تصمیم گرفتم که از خدای تعالی مشورت کنم و استخاره نمایم برای آوردن بعضی از اخباری که در این باره از امامان بر حق علیهم السلام روایت گردیده، و شواهد این مطلب است، پس قرآن شریف برگرفته و مصحف کریم را گشوده این آیه شریفه را دیدم: «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ \* الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»

و به درستی که خداوند یاری خواهد کرد هر کس که او را یاری کند همانا خداوند را منتهای قدرت و توانایی است، آنان که هرگاه ایشان را در زمین مکنت و حکومت دهیم، نماز را بر پای داشته و زکات را [به مستحقان] می‌رسانند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و عاقبت کارها با خدا است.

سی وسوم: تصمیم قلبی بر یاری کردن آن جناب در زمان حضور و ظهور او - عجل الله فرجه -

بر این مطلب دلالت می‌کند - اضافه بر این که این امر از لوازم ایمان و نشانه‌های یقین است - آنچه روایت شده در فضیلت نیت خیر و تصمیم داشتن بر انجام کار نیک، و این که برای هر کسی همان است که نیت کرده و روایات دیگری که بر محبّ رهرو پوشیده نیست. و نیز بر آن دلالت دارد فرمایش مولای متقیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام که در نهج البلاغه روایت آمده که: «در جای خود قرار گیرید، و بر بلا و سختی صبر کنید، و دست‌ها و شمشیرهای خود را در پی هوس‌هایی که بر زبان میرانید به حرکت نیاورید، و در آنچه خداوند آن را زود برایتان نیاورده شتابزدگی مکنید، که هر یک از شما هرگاه حق پروردگار و حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان او را شناخته باشد چنانچه بر رختخواب خود بمیرد، شهید مرده است، و پاداش او با خدا است، و شایستگی ثواب عمل صالحی را که در نیتش بوده خواهد یافت، و این نیت به جای شمشیر کشیدن او خواهد بود، و به درستی که هر چیزی را مدت و زمان معینی هست. (۲۷۳)»

و بر این مطلب دلالت دارد آنچه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در روضه کافی به سند خود از عبدالحمید واسطی آورده که گفت: به حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام عرضه داشتم: اصلحک الله؛ به درستی که ما در انتظار این امر بازار هایمان را ترک گفتیم تا جایی که بیم آن می‌رود که بعضی از ما به گدایی افتند! حضرت علیه السلام فرمود: ای عبدالحمید آیا می‌پنداری هر کس خودش را در راه خداوند وقف کرد، خداوند برایش راه درآمدی قرار نخواهد داد؟ چرا به خدای سوگند که خداوند برای او گشایشی پیش خواهد آورد، خداوند رحمت آرد بر پنده ای که امر ما را احیا نماید. عرض کردم: اصلحک الله، این مُرَجَّئَه (۲۷۴) می‌گویند: بر ما باکی نیست که بر آنچه [از معتقدات] هستیم باشیم، تا هرگاه که آنچه شما می‌گویید

فرا رسد پس ما و شما یکسان می‌شویم، فرمود: ای عبدالحمید آن‌ها راست گفته‌اند، هر کس توبه کند خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد و هر کس از روی نفاق و دورویی عمل کند خداوند بینی‌اش را به خاک بمالد، و هر کس امر ما را افشا سازد خداوند خونش را هدر می‌دهد، [و چنین افرادی را] خداوند بر اسلام ذبح خواهد کرد، همچنان که قصاب گوسفندش را سر می‌برد. راوی گوید: عرضه داشتیم: پس در آن روز ما و مردم در آن مساوی هستیم؟ فرمود: خیر، شما ارکان زمین و فرمانروایان آن خواهید بود، در دین ما جز این نیست. عرض کردم: اگر پیش از آن که قائم‌علیه السلام را درک کنم بمیرم چه؟ فرمود: به درستی که هر کس از شما نظرش این باشد که: هرگاه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را دریابد او را یاری خواهد کرد، مانند کسی است که در حضور او با شمشیر خود جهاد کرده باشد (۲۷۵)، و شهادت در رکاب آن حضرت دو شهادت است. (۲۷۶)

نیز بر این مقصود دلالت می‌کند آنچه سید نعمت الله جزائری رحمه الله در کتاب شرح صحیفه سجادیه به طور مرسل روایت آورده، عبارت سید جزائری این است: امام صادق علیه السلام فرمود: «من خودم را از شهدای کربلا بیرون نمی‌دانم، و ثوابم را کم‌تر از آنان نمی‌شمارم، زیرا که در نیت من یاری [دین و کمک به جدم حسین علیه السلام] هست اگر آن روز را درک می‌کردم، و هم‌چنین شیعیان ما شهیدانند هر چند که در رختخواب‌هایشان بمیرند. و آن حضرت علیه السلام شیعیان را از الحاح کردن بر ظهور صاحب الزمان و کشف احوال او نهی می‌نمود و می‌فرمود: به خاطر نیت هایتان ثواب کسی را دارید که در خدمت آن حضرت شهید شود هر چند که بر خوابگاه هایتان بمیرید. (۲۷۷)

و از شواهد این معنی و تأکید آن است روایتی که ثقة الاسلام کلینی در کتاب اصول کافی به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: همانا بنده مؤمن فقیر می‌گوید: پروردگارا! به من روزی ده تا از کارهای نیک و

گونه‌های خیر چنین و چنان کنم، پس اگر خدای - عزوجل - این را از روی نیت درست از او بداند، برای او پاداشی می‌نویسد چنان‌که اگر آن کارها را انجام می‌داد، خداوند کریم و رحمتش نامتناهی است. (۲۷۸)

مصنف این کتاب محمد تقی موسوی اصفهانی - که خداوند تعالی شیانه به فضل و منتش او را از یاران صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - قرار دهد - می‌گوید: بدون تردید مؤمن مخلص اگر از خدای تعالی درخواست کند که فرج مولایش را نزدیک فرماید تا این بنده در رکاب آن جناب با کفار جهاد نماید، و با نیت خالص و راستینی تصمیم این کار را داشته باشد، خدای تعالی ثواب جهاد در رکاب آن حضرت را به او می‌دهد و او را مشمول عنایات خود می‌نماید و این نزد اهل بینش روشن است به مدلول روایاتی که یاد آوردیم. و اما فضیلت جهاد در رکاب آن حضرت؛ در اصول کافی از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت آمده که فرمود: «هر کس قائم ما را درک کند و با آن حضرت خروج نماید و دشمن ما را بکشد، پاداشی همچون پاداش بیست شهید برای او خواهد بود و هر کس در رکاب قائم ما کشته شود، همانند پاداش بیست و پنج شهید برای او خواهد بود. (۲۷۹)

می‌گوییم: اگر تصمیم و نیت مؤمن چنین باشد در زمان غیبت امامش - صلوات الله علیه - به این ثواب بزرگ نایل می‌گردد، بر حسب روایاتی که از ائمه اطهار علیهم السلام پیش‌تر گذشت.

سی و چهارم: تجدید بیعت با آن حضرت علیه السلام (بعد از فرائض همه روزه و هر جمعه)

سی و چهارم: تجدید بیعت با آن حضرت علیه السلام (بعد از فرائض همه روزه و هر جمعه)

تجدید بیعت با آن حضرت علیه السلام بعد از هر نماز از فرائض پنج‌گانه، یا در هر روز، و یا در هر جمعه، [از وظایف اهل ایمان است]. و سخن اول در معنی بیعت است، و دیگر در حکم آن، پس در اینجا دو مبحث است:

## مبحث اول: معنی بیعت در لغت و شرع

گاهی بیعت و مباحثه به معنی هم‌عهدی و عقد بستن با یکدیگر به کار می‌رود. چنان‌که در مجمع البحرین آمده است: مباحثه، معاقد و معاهده است، گویی هر کدام از دو طرف بیعت آنچه نزدش هست به دیگری واگذار کرده و خود را کاملاً در اختیار او قرار داده است. (۲۸۰) و شیخ ابوالحسن شریف، شاگرد مجلسی دوم - صاحب بحار - در کتاب مرآة الانوار و مشکاة الاسرار گفته: و آن (= بیعت) عبارت است از معاقد و معاهده گویی که هر کدام از آن دو، آنچه در توان دارد به دیگری واگذار کند، و خودش را خالص در اختیار دیگری قرار دهد. (۲۸۱) می‌گوییم: حاصل از معنی مباحثه آن است که: بیعت کننده ملتزم شده و عهد محکم و پیمان استوار بسته به این‌که شخصی را که با وی بیعت نموده، با جان و مال خود یاری کند، و از هیچ چیزی از آنچه مربوط به او هست در راه یاری و نصرت او دریغ ننماید و جان و مال خود را در راه آن شخص نثار نماید. و بیعت به این معنی در دعای عهدی که برای هر روز روایت شده، و دعای عهدی که تا چهل بامداد روایت گردیده (۲۸۲) - و این دو را ان شاء الله تعالی خواهیم آورد - یاد شده است. و رسول خدا صلی الله علیه وآله همه امت را امر فرمود که به این گونه بیعت با امامان علیهم السلام بیعت نمایند، چه کسانی که حاضر بودند و چه غایب، در خطبه غدیر که در کتاب احتجاج (۲۸۳) روایت گردیده، و بدون شک بیعت کردن به این معنی از لوازم و علایم ایمان است، بلکه ایمان جز به آن تحقق نمی‌یابد، پس مباحثه در اینجا مؤمن است و مشتری خداوند - عزوجل - از همین روی فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ» (۲۸۴)؛ خداوند از مؤمنین جان‌ها و اموالشان را خریداری فرمود به این‌که بهشت را برای ایشان قرار دهد ... و خدای تعالی پیغمبران و رسولان را برای تجدید و تأکید این بیعت برانگیخت که هر کس با آنان بیعت کرد با خداوند

بیعت نموده، و هر کس از ایشان روی گرداند از خدا روی گردانیده است، از همین روی خداوند - جَلَّ شَأْنُهُ - فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدِ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (۲۸۵)؛ به درستی، کسانی که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت با خداوند بیعت می‌کنند، دست خدا بر روی دست آنان است، پس از آن هر کس بیعت را نقض نماید در حقیقت بر زیان و هلاک خویش اقدام کرده و هر آن‌که با خداوند عهد بسته وفادار بماند خداوند او را پاداش بزرگی خواهد داد. در این آیه شریفه نیز دلالت بر این است که منظور از بیعت و مباحثه همان عهد مؤکد و پیمان شدید با خدا و رسول او است، و به وفا کنندگان آن عهد و پیمان وعده فرموده که پاداش بزرگی به آنان خواهد داد.

و این بیعت به دو امر تحقق می‌یابد: یکی: تصمیم قلبی محکم و ثابت بر اطاعت امر امام‌علیه السلام و یاری کردن او با نثار جان و مال، چنان‌که در آیه شریفه فرمود: (خداوند از مؤمنین جان‌ها و اموالشان را خریداری فرمود ... ) که بر فروشنده واجب است آنچه را فروخته هرگاه خریدار از او مطالبه نماید به او تسلیم کند، و بی‌هیچ تأملی و تعللی آن را تحویل دهد، و آنچه دل بر آن بسته آشکار سازد.

دوم: آنچه در باطن قصد نموده و دل بر آن نهاده همزمان با بیعت به وسیله زبان، اظهار نماید، و بدین ترتیب بیعت انجام می‌شود، همچنان‌که عقد بیع (= فروش) در سایر امور تحقق نمی‌یابد مگر به دو چیز: یکی: قصد انشاء و تصمیم به ایجاد آن معامله مطابق آنچه فروشنده و خریدار در نظر دارند. دوم: به زبان آوردن آنچه آن دو، دل بر آن بسته‌اند و به این دو اصل، فروش تحقق می‌یابد. گاهی بیعت در مورد دست به دست هم زدن نیز به کار می‌رود، چنان‌که در بعضی از اوقات بین عرب‌ها مرسوم و متداول بوده که پس از تمام شدن بیع یا بیعت دست به هم می‌دادند، و این اطلاق از فرموده خدای تعالی: (کسانی



که با تو بیعت می‌کنند، در حقیقت با خداوند بیعت کرده‌اند دست خدا بر روی دست آنان است) استفاده می‌شود، چون لفظ (یَد = دست) بر آن دلالت دارد، اضافه بر این که آورده‌اند که اصحاب با دست زدن به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن حضرت بیعت می‌کردند. و در کتاب احتجاج در قضیه وادار کردن مولاایمان امیرالمؤمنین علیه السلام بر بیعت با اولین غصب کننده خلافت - لعنه الله - آمده که: سپس دست آن حضرت [امیر المؤمنین علیه السلام] را کشیدند در حالی که او دست خود را جمع می‌نمود، و آن قدر کشیدند تا این که آن را بر روی دست ابوبکر نهادند و گفتند: بیعت کن بیعت کن، و در مسجد صدا پیچید که: ابوالحسن بیعت کرد بیعت کرد ... و نیز در احتجاج به روایت از مولاایمان حضرت باقر علیه السلام آمده که: وقتی اسامه وارد مدینه شد، چون دید که مردمان بر خلافت ابوبکر اجتماع کرده‌اند، به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام روان شد و به آن حضرت عرضه داشت: این چه وضعی است؟ علی علیه السلام فرمود: چنین است که می‌بینی! اسامه پرسید: آیا تو با این بیعت کرده‌ای؟ فرمود: آری. ای اسامه! عرض کرد: آیا از روی طوع و به اختیار خود بیعت کردی یا از روی اجبار و اکراه؟ فرمود: خیر، بلکه از روی اکراه ... (۲۸۶) پس از آنچه یاد آوردیم ظاهر گشت که اطلاق بیعت و مباحثه بر دست به هم دادن (صَفَقَه و مصافقه) متداول و معروف بوده است. و هم‌چنین دست به هم دادن (صَفَقَه) را در مورد بیعت کردن نیز به کار می‌برند، چنان که اهل لغت یاد کرده‌اند، گویند: صَفَقَةُ رَابِحَةٍ یا خَاسِرَةٍ، یعنی: بیعتی سودمند یا زیانبار. و در حدیث آمده است: «بَارَكَ اللهُ فِي صَفَقَةِ يَمِينِكَ»؛ خداوند در دست به هم زدن برکت دهد.

و  
الدَّهْرُ      سَاوَمَنِي      عُمْرِي      فَقُلْتُ      لَهُ  
مَا      بَعْتُ      عُمْرِي      وَمَا      فِيهَا  
تَمَّ      اشْتَرَاهُ      بِتَدْرِيجٍ      بَلَا      تَمَن  
تَبَّتْ      يَدَا      صَفَقَةٍ      خَابَ      شَارِيهَا

زمانه در پی معامله عمر من برآمد، به او گفتم: عمرم را به دنیا و آنچه در آن است نفروشم. سپس به تدریج و بدون پرداخت بها آن را خریداری کرد، نفرین بر آن معامله‌ای باد که فروشنده اش زیانکار است. و در کافی از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: هر کس از جماعت مسلمانان جدا شود و صفقه (= بیعت) امام را بشکند، [در قیامت] دست بریده به سوی خدای - عزوجل - آید. (۲۸۷)

البته مخفی نماند که خود دست به هم زدن بیعت حقیقی نیست، بلکه این کار نشانه وقوع و تمامیت بیعت است، و ظاهراً به کار بردن بیعت و مباحثه در صفقه و دست به هم زدن از باب نامیدن مسبب به اسم سبب می‌باشد، و اصل و حقیقت بیعت چنان که محقق داشتیم: عهد و پیمان شدید و مؤکد است، و به آن است که آدمی به حقیقت در شمار اهل ایمان قرار می‌گیرد که بهشت را خریداری کرده‌اند، هر چند که با رسول خدا و امام علیه السلام با دست بیعت نکرده باشد، همچنان که بیشتر مؤمنانی که در زمان امامان علیهم السلام بوده‌اند چنین وضعی داشته‌اند، و شاهد بر این مطلب را خواهیم آورد، منتظر تمام سخن بوده باش که این از موارد لغزش است. از خدای تعالی خواستاریم به برکت اهل بیت عصمت - علیهم الصلاة والسلام - ما را از لغزش محفوظ بدارد.

### مبحث دوم: در حکم بیعت

در اینجا باید گفت: بیعت به معنی اول بر همه افراد از مرد و زن، برده و آزاد واجب است، بلکه ایمان جز به آن تحقق نمی‌یابد، چون اصل ایمان همان التزام با دل و زبان به اطاعت فرمان پیغمبر و امام و تسلیم بودن به ایشان و یاری نمودن آنان با جان و مال می‌باشد، خدای - عزوجل - فرموده: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (۲۸۸)؛ پیغمبر نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است. و نیز خدای تعالی فرموده است: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ

وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۲۸۹)؛ نه، به پروردگار تو سوگند! که اینان به حقیقت ایمان نیاورند تا این که تو را در هر امری که در میانشان پیش آید حاکم کنند سپس هیچ گونه اعتراضی از آنچه تو حکم کرده‌ای نداشته باشند و کاملاً تسلیم گردند. که تسلیم بودن به فرمان پیغمبر و امام در آنچه به جان و عزیزان و مال مربوط است، نشانه تحقق یافتن ایمان می‌باشد.

و از دلایل وجوب بیعت با تمام ائمه‌علیهم السلام روایتی است که در احتجاج در خطبه روز غدیر روایت آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله مردم را به بیعت کردن با امیرمؤمنان و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین‌علیهم السلام امر فرمود، و عهد و پیمان به اطاعت ایشان را به مردم تلقین کرد، با این که امامان‌علیهم السلام معاصر اهل آن زمان نبودند، و این نبود جز به خاطر وجوب التزام مردم با دل و زبان و تعهد و پیمان محکم شان به پیروی و یاری و نثار کردن جان و مال در راه آنان و فرمانبرداری از دستورات ایشان‌علیهم السلام (۲۹۰) و به تمام آنچه تذکر دادیم رهنمون می‌گردد فرموده خدای تعالی: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَأَخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (۲۹۱)؛ بگو: اگر پدران و پسران و برادران و همسران و خویشاوندان و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کسادی آن بیم دارید و مساکینی که مورد علاقه شما است نزد شما محبوب‌تر از خدا و رسول او و جهاد در راه او است، پس منتظر باشید تا خداوند امر خویش را برآورد و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند. و این مطلب از جهت کمال وضوح و روشنی نیازی به آوردن دلیل و برهان ندارد، و بر آن دلالت می‌کند روایتی که از طریق عامه در کتاب‌های مسلم و بخاری و ربیع الأبرار (۲۹۲) زمخشری آمده که پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله فرمودند: «هر کس در حالی بمیرد که نسبت به امام

مسلمین بیعتی بر گردن او نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است.»

### تجدید بیعت در هر روز

هرگاه آنچه را آوردیم دانستی می‌گوییم: مستحب است بیعت یاد شده هر روز تجدید گردد، به دلیل آنچه سید اجل علی بن طاووس در کتاب مصباح الزائر، و دیگر علمای ما نیز در کتاب‌های خود یاد کرده‌اند این‌که از جمله اموری که مستحب است هر روز بعد از نماز صبح خوانده شود این دعا است: «اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا حَيْثُمْ وَمِيتَتِهِمْ وَعَيْنِ وَالِدِي وَوَلَدِي وَعَنِّي مِنَ الصَّلَوَاتِ وَالتَّحِيَّاتِ زَنَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَمِدَادِ كَلِمَاتِهِ وَمُنْتَهَى رِضَاهُ وَعَدَدِ مَا أَحْصَاهُ كِتَابُهُ وَأَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُّ لَهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي كُلِّ يَوْمٍ عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَهُ فِي رَقَبَتِي. اللَّهُمَّ كَمَا شَرَّفْتَنِي بِهَذَا التَّشْرِيفِ وَفَضَّلْتَنِي بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ وَخَصَّصْتَنِي بِهَذِهِ النِّعْمَةِ فَصَلِّ عَلَيَّ مَوْلَايَ وَسَيِّدِي صَاحِبِ الزَّمَانِ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَشْيَاعِهِ وَأَنْصَارِهِ وَالذَّابِّينَ عَنْهُ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ فِي الصَّفِّ الَّذِي نَعَتَ أَهْلُهُ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانِ مَرْصُوصٍ عَلَى طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ بَيْعَةٌ لَهُ فِي عُنُقِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

خدایا! بر مولایم صاحب الزمان - صلوات الله علیه - درودها و سلام‌ها فرست از سوی تمامی مؤمنین و مؤمنات که در مشرق‌ها و مغرب‌های زمین و در خشکی و دریا و کوه و صحرای عالمند، زنده و مرده آنها و از والدین من و فرزندانم و از جانب خودم درودها و تحیت‌ها فرست به وزن عرش الهی و به مقدار مداد کلمات او، و به نهایت خشنودی خداوند، و به شمار آنچه کتاب (آفرینش) او دربر گرفته و علم او احاطه نموده است. خدایا! من در این روز و در هر روز برای او تجدید می‌کنم عهد و عقد و بیعتی را که بر گردن گرفته‌ام. خدایا! همچنان که مرا به این شرافت مشرف کردی و به این امتیاز برتری دادی و به این نعمت

اختصاص بخشیدی، پس بر سرور و سالار من صاحب‌الزمان درود فرست و مرا از شیعیان و یاوران و حامیان آن جناب قرار ده و مرا از شهید شدگان در رکاب حضرتش با کمال شوق بدون هیچ اکراه مقرر فرمای در آن صف لشکری که اهل آن را در کتاب خویش وصف کردی و فرمودی: صفی همچون بنایی محکم و استوار هستند، در راه اطاعت تو و اطاعت رسول تو و خاندان او علیهم السلام. خدایا! این بیعت برای او به گردن من است تا روز قیامت. (۲۹۳)

مرحوم مجلسی در مزار بحار، پس از ذکر این عهد گوید: در بعضی از کتب قدیمه دیده‌ام که بعد از این دعا: دست راست خود را بر دست چپ بزند مثل دست زدن به بیعت. (۲۹۴) و نیز مستحب است تجدید این بیعت پس از هر نماز واجب، به روایتی که از امام صادق علیه السلام آمده، و در کتاب صلاة بحار از کتاب «الاختیار» سید ابن الباقی نقل شده، (۲۹۵) که ما آن روایت و دعا را در اول بخش ششم از این کتاب آوردیم.

### دعای عهد

و از جمله دعا‌های رسیده که مشتمل بر تجدید بیعت برای حضرت صاحب الامر علیه السلام است، روایتی است که سید بن طاووس و غیر او به سند هایشان از مولایمان حضرت امام صادق علیه السلام آورده‌اند که فرمود: هر کس چهل روز این دعا را بخواند از یاوران حضرت قائم علیه السلام خواهد بود و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدای تعالی او را زنده خواهد کرد تا در رکاب آن جناب جهاد نماید و به شماره هر کلمه از آن هزار حسنه برایش نوشته می‌شود و هزار کار بد از او محو می‌گردد، آن دعا چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ، وَرَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ، وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَمُنْزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ، وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْحَرُورِ وَمُنْزِلَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَرَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ. اللَّهُمَّ

إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَبِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ وَمُلْكِكَ  
 الْقَدِيمِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ  
 السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَبِاسْمِكَ الَّذِي يَصْلُحُ بِهِ الْأَوْلُونَ  
 وَالْآخِرُونَ، يَا حَيًّا قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ وَ يَا حَيًّا بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ وَيَا حَيًّا  
 حِينَ لَا حَيَّ إِلَّا بِحَيِّ الْمَوْتَى وَمُمِيتَ الْأَحْيَاءِ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا  
 أَنْتَ. اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ  
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ  
 وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا سَهْلِهَا وَجَبَلِهَا وَبَرِّهَا  
 وَيَحْرَهَا وَعَنِّي وَعَنْ وَالِدِيَّ وَوَلَدِيَّ مِنَ الصَّلَوَاتِ زِينَةَ عَرْشِي  
 اللَّهُ وَمُدَادَ كَلِمَاتِهِ وَمَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ وَأَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ. اللَّهُمَّ  
 إِنِّي أَجِدُّ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا  
 وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَهُ فِي عِنْقِي لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أَزُولُ أَبَدًا، اللَّهُمَّ  
 اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّابِّينَ عَنْهُ وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ  
 فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَالْمُمْتَثِلِينَ لِأَوْامِرِهِ وَالْمَحَامِلِينَ عَنْهُ  
 وَالسَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ. اللَّهُمَّ إِنْ  
 جَالَ بَيْتِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا مُقْضِيًّا  
 فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَرًّا كَفَنِي شَاهِرًا سَيْفِي مُجَرَّدًا قِنَاتِي  
 مُلَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِي. اللَّهُمَّ أَرِنِي الطَّلْعَةَ  
 الرَّشِيدَةَ وَالغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَاكْحَلْ نَظْرِي بِنَظْرَةِ مَنْى إِلَيْهِ  
 وَعَجِّلْ فَرَجَهُ سَهْلًا مَخْرَجَهُ وَأَوْسِعْ مَنَهْجَهُ وَأَسْلِكْ بِي مَحَجَّتَهُ  
 وَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَأَشِدِّدْ أَرْزَهُ وَأَعْمِرْ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَأَحْيِ بِهِ  
 عِبَادَكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ  
 وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ  
 وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَآلِهِ حَتَّى لَا يَظْفِرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرْقَهُ وَيَحِقَّ الْحَقُّ  
 وَيَحَقِّقَهُ وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُومِ عِبَادِكَ وَنَاصِرًا لِمَنْ لَا  
 يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ وَمُجَدِّدًا لِمَا عَطَلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ  
 وَمَشِيدًا لِمَا وَرَدَ مِنْ أَعْلَامِ دِينِكَ وَسُنَنِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَآلِهِ وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مِمَّنْ حَصَّنَتْهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ. اللَّهُمَّ وَ  
 سِرِّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيَيْتِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلَى  
 دَعْوَتِهِ وَارْحَمْ اسْتِكَانَتَنَا بَعْدَهُ. اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْغُمَّةَ عَن  
 هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَعَجِّلْ لَنَا ظَهُورَهُ إِنَّهُمْ يَرُونَهُ بَعِيدًا وَتَرِيهِ  
 قَرِيبًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» (٢٩٦) و در بعضی از

روایات است که: سپس سه مرتبه دستت را بر ران راست می‌زنی و سه بار می‌گویی: «العَجَلُ العَجَلُ یا مَوْلایِ یا صاحبَ الزمان»

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، خدایا! ای پروردگار نور با عظمت، و ای پروردگار کرسی با رفعت، و ای پروردگار دریای خروشان، و نازل کننده تورات [بر موسی علیه السلام] و انجیل [بر عیسی علیه السلام] و زبور [بر داود علیه السلام] و ای پروردگار سایه و آفتاب، و ای نازل کننده قرآن با عظمت، و ای پروردگار فرشتگان مقرب و پیغمبران و رسولان، خدایا! از تو درخواست دارم به ذات بزرگواریت و به نور جمالت که فروزنده همه عالم است، و به ملک ازلی و قدیمت ای زنده پاینده ابدی از تو مسئلت می‌نمایم به آن اسم تو که آسمان‌ها و زمین‌ها به آن روشنی یافت، و به آن اسم تو که اولین و آخرین به آن صلاح و سامان یابند، ای زنده (ازلی) پیش از هر زنده، ای زنده (ابدی) پس از هر زنده (فانی)، ای زنده هنگامی که هیچ زنده‌ای نباشد، ای زنده کننده مردگان و میراننده زندگان، ای زنده‌ای که هیچ معبود حقی جز تو نیست. خدایا! مولایمان امام هادی امت، مهدی آل محمد، قیام کننده به امرت - که درود های خداوند بر او و بر پدران پاک او باد - را از سوی تمام مؤمنین و مؤمنات که در مشرق‌ها و مغرب های زمین، صحرا و کوه، خشکی و دریا هستند، و از جانب من و پدر و مادرم و فرزندان و برادرانم درودها و تحیت‌ها فرست به وزن عرش خداوند و به مقدار مداد کلمات او و آنچه علم او احصا کرده و کتاب (آفرینش) او بر آن احاطه نموده است، خدایا! من در بامداد این روز و تمام دوران زندگانی‌ام عهد و عقد و بیعتی که از آن حضرت بر گردن دارم با او تجدید می‌نمایم، که هرگز از آن عهد و بیعت برنگردم و بر آن پایدار بمانم. خدایا! مرا از انصار و یاران آن حضرت و مدافعان از حریم مقدس او، و شتابندگان در پی انجام مقاصدش، و سبقت جوینان به سوی خواسته‌اش و شهید شدگان در رکاب و در حضور حضرتش قرار ده، خداوندا! اگر میان من و [ظهور] او مرگ که بر بندگانت

قضای حتمی قرار داده‌ای، جدایی انداخت، پس مرا از قبرم برانگیز در حالی که کفنم را بر کمر بسته شمشیرم را از نیام برکشیده، دعوتِ دعوت کننده در هر شهر و دیار را اجابت نموده باشم. خدایا! آن طلعت زیبای کامل و روی درخشان پسندیده را به من بنمایان و دیده‌ام را یک نظر بر آن چهره تابناک با سرمه نور روشن ساز، و فرَجش را تعجیل و خروجش را آسان و راه‌ها را در پیش رویش باز کن، و مرا در مسیر آن جناب سلوک ده، و فرمانش را نافذ و پشتوانه‌اش را محکم و بلادت را ای خدا به [دست] او معمور و بندگانت را زنده بگردان، که تو خود فرمودی و گفته تو حق است که: (فساد و تباهی در خشکی و دریا آشکار شد به سبب آنچه دست‌های مردم کسب کرد) پس خداوندا [اکنون که زمین پر از فساد گردیده] برای ما ظاهر کن ولیّ خود و زاده ولیّ تو، و فرزند دختر پیغمبرت را که همانم رسول تو صلی الله علیه وآله می‌باشد، تا به هیچ باطلی دست نیابد مگر این که آن را از هم بپاشد و حق را بر پا و محقق سازد، و ای خدا، آن جناب را پناهگاه ستمدیدگان از بندگانت قرار ده، و یاور کسانی که جز تو یار و ناصری ندارند، و تجدید کننده آنچه از احکام کتاب تو تعطیل گردیده، و استحکام بخش آنچه از شعائر دینت و سنت‌های پیغمبرت محمد صلی الله علیه وآله وارد شده، خدایا! و او را از کسانی قرار ده که از آسیب تجاوزگران حفظ فرموده‌ای، و پیغمبرت صلی الله علیه وآله را به دیدار او شاد و مسرور و پیروان آن حضرت را در دعوت [به حق] خوشحال گردان، و به بیچارگی ما پس از [غیبت] او رحم کن. خدایا! این غم [بزرگ دوری و هجران و پرده غیبت او] را با ظهورش از این امت برطرف ساز، و ظهورش را بر ما تعجیل فرمای که آنان [مخالفان] فرَج آن بزرگوار را دور می‌پندارند و ما آن را نزدیک می‌دانیم، به رحمتت ای مهربان‌ترین مهربانان [این دعا را اجابت فرمای].

تجدید بیعت در هر جمعه



و مستحب است عهد و بیعت با آن حضرت علیه السلام هر جمعه تجدید و تازه گردد، نظر به روایتی که پیشتر آوردیم این که فرشتگان هر جمعه در بیت المعمور جمع می‌شوند، و عهد ولایت امامان علیهم السلام را تجدید می‌نمایند، اضافه بر دعایی که از حضرت سید العابدین علیه السلام روایت آمده و بر این مطلب مشتمل است. این دعا را در کتاب ابواب الجنات فی آداب الجمعات یاد کرده‌ایم، اضافه بر این که روز جمعه روزی است که خداوند بر ولایت آنان علیهم السلام از جهانیان پیمان گرفته است، - چنان که روایت آن را در همان کتاب آورده‌ایم - و اضافه بر این که روز جمعه به آن حضرت - صلوات الله علیه - اختصاص بیشتری دارد، از چند جهت که در بخش ششم همین کتاب قبلاً یادآور شدیم. و نیز شایسته است در روز جمعه بیشتر به این امر اهتمام شود، به سبب آنچه از روایات وارد آمده که در آن روز ثواب کارهای نیک، مضاعف می‌شود، و بدون تردید این بیعت از بهترین و مهم‌ترین حسنات و کامل‌ترین و تمام‌ترین عبادات است، چنان که بر پویندگان راه ایمان و کمال و یقین پوشیده نیست.

### حکم بیعت به معنی دوم

و اما حکم بیعت به معنی دوم، یعنی دست دادن، اول سخن درباره حکم آن در زمان حضور امام علیه السلام است و دوم درباره زمان غیبت آن حضرت. در زمان حضور معصوم بدون تردید بیعت به معنی یاد شده واجب است، البته در صورتی که امام علیه السلام آن را بخواهد و طلب کند، که از هر کس این بیعت را بخواهد و او را به آن فرا خواند بر او واجب است امتثال نماید، چون امر او علیه السلام مقتضی وجوب است، و اگر کسی را امر فرماید تا با خود آن حضرت، یا با دیگری که آن جناب او را نایب خاص خود قرار داده، بیعت کند، واجب است که فرمان آن جناب را اطاعت نماید، از همین روی وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر و غیر آن مسلمانان را به بیعت کردن با امام علیه السلام به معنی یاد شده فرا می‌خواند، به اجابت

فرمان آن حضرت مبادرت می‌ورزیدند و به آن سبقت می‌جستند، و در این شبهه‌ای نیست. اما اگر در زمان حضور معصوم‌علیه السلام شخص غیر معصومی به بیعت خودش فرا خواند آیا جایز است دعوتش اجابت گردد یا نه؟ در اینجا می‌گوییم: اگر آن شخص به طور خاص از سوی امام‌علیه السلام نصب شده باشد، و امام فرمان دهد که با او بیعت شود، واجب است اجابت گردد و با او بیعت شود، چون بیعت با او در واقع بیعت با امام‌علیه السلام است، و امر آن حضرت مقتضی وجوب می‌باشد. ولی اگر به طور خاص نصب نشده، و امام‌علیه السلام به بیعت کردن با او امر نفرموده باشد، بیعت کردن با او جایز نیست، خواه مردم را به بیعت با خودش - و برای خودش - فرا خواند، یا به عنوان نیابت از امام‌علیه السلام از مردم بیعت بخواهد و مدعی شود که بیعت با او بیعت با امام‌علیه السلام است. دلیل بر جایز نبودن آن - اضافه بر این که امور شرع متوقف بر دریافت از شارع است، و این که در زمان امامان‌علیهم السلام چنین چیزی نبوده که مؤمنین با غیر امامان‌علیهم السلام به عنوان نیابت از ایشان بیعت کنند و این که نهی شده از پیروی کردن از غیر امامان‌علیهم السلام که مردم را به بیعت کردن با خود فرا می‌خواندند - این است که: آن بیعت از لوازم ریاست عامه، و از آثار سلطنت مطلقه و کلیه بر مردم می‌باشد، چون دانستی که ریشه معنی آن: تعهد و التزام به ریاست او است، و بیعت با او لازم می‌باشد، و بیعت کننده تحت تسلط حکومت و ریاست او قرار می‌گیرد، و می‌بایست مطیع دستورات آن رئیس گردد، و مال و جان خود را در راه یاری او نثار کند، و نزد ما هیچ شبهه‌ای نیست در این که ریاست عامه و ولایت مطلقه و حکومت کامله کلیه از سوی خدای - عزوجل - به حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله و امامان دوازده گانه، جانشینان بر حق آن جناب - صلوات الله علیهم اجمعین - اختصاص یافته است. خدای - عزوجل - فرموده: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (۲۹۷)؛ پیغمبر نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است. و خدای تعالی

فرموده: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۲۹۸)؛ همانا فقط ولی شما خداوند و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را بپا می‌دارند و در حال رکوع [به مستمندان] زکات می‌دهند. و نیز فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۲۹۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدای را و اطاعت کنید رسول خدا و اولوالامر خودتان را. و روایاتی که بر این معنی دلالت دارد بیش از آن است که به شمار آید، قسمتی از آنها در اصول کافی و بصائر الدرجات ذکر گردیده است. و در دعای حضرت سید الساجدین علیه السلام برای روز جمعه و دو عید فطر و قربان آمده: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخَلْفَائِكَ وَأَصْفِيَّائِكَ وَمَوَاضِعِ أَمْنَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدْ أَبْتَزَوْهَا» (۳۰۰)؛ خدایا! این جایگاه و مقام [رهبری خلق و امامت جمعه و عید] مخصوص خلفا و جانشینان و برگزیدگان تو است، و جایگاه‌های امنای تو ضمن درجه و پایه بلندی است که به آنان اختصاص داده‌ای، [دشمنان] آن را از ایشان ربودند ... و بنابر آنچه بیان کردیم ظاهر شد که بیعت کردن با غیر پیغمبر و امام جایز نیست، چون اگر با غیر ایشان علیهم السلام بیعت نماید در منصبی که خدای تعالی به آنان اختصاص داده شریک قائل شده، و به مخالفت با برگزیده خداوند و حکومت او برخاسته است. خدای - عزوجل - فرموده است: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا» (۳۰۱)؛ و هیچ مرد و زن مؤمنی را نشاید که اگر خدا و رسول او حکمی کنند خلاف آن را اختیار کند، و هر کس خدا و رسول او را معصیت نماید، همانا دانسته به گمراهی سختی افتاده است. و در تفسیر فرموده خدای تعالی: «وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۳۰۲)؛ و همانا به تو و به پیغمبرانی که پیش از تو بودند وحی شده که اگر شرک آوری عملت محو و نابود

می‌گردد و سخت از زیانکاران خواهی بود. روایاتی آمده که منظور این است: اگر در ولایت، غیر از علی علیه السلام را با او شریک سازی ... این روایات در البرهان (۳۰۳) و غیر آن ذکر شده‌اند.

و از آنچه یاد آوردیم روشن شد که بیعت کردن با هیچ کس از مردم جایز نیست، از علما باشند یا از غیر علما، خواه به طور استقلال و خواه به عنوان نیابت آنان از امام، در زمان غیبت آن حضرت، به جهت آنچه پیش‌تر گفتیم که این از لوازم و ویژگی‌های ریاست عامّه و ولایت مطلقه و حکومت کلیه آن جناب می‌باشد، زیرا که بیعت با او بیعت با خداوند است، همچنان که در خطبه غدیر و غیر آن آمده، پس هر که با او بیعت کند با خدای تعالی بیعت کرده و هر کس از او روی گردانید، از خداوند روی گردانیده است. و بر جایز نبودن بیعت با غیر آن حضرت دلالت می‌کند - اضافه بر آنچه دانستی که این از ویژگی‌های امام است و این که امور شرع توقیفی است [متوقف بر دریافت از شارع می‌باشد] - روایتی که در بحار و مرآة الانوار از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: ای مفضل! هرگونه بیعتی پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام بیعت کفر و نفاق و نیرنگ است، خداوند کسی را که این بیعت را انجام دهد و کسی که با او بیعت شود را لعنت کند ... (۳۰۴) و این حدیث چنان که می‌بینید صریح است در این که بیعت کردن با غیر امام علیه السلام جایز نیست، بدون تفاوت بین این که بیعت شونده فقیه باشد یا غیر فقیه، و بدون تفاوت بین این که بیعت برای خودش باشد یا به عنوان نیابت از امام علیه السلام. و مؤید آنچه یاد آوردیم که بیعت به معنی مذکور از ویژگی‌های امام و لوازم ریاست عامّه و ولایت مطلقه آن بزرگوار است و برای غیر آن حضرت جایز نیست چند امر می‌باشد، از جمله:

۱- این که معهود نبوده و نقل نشده که در زمان یکی از امامان علیهم السلام بیعت کردن در بین اصحابشان متداول بوده باشد، و نیز در بین سایر مؤمنانی که در زمان آنان بوده‌اند [به هیچ وجه متعارف نبوده است].

۲- این که از امامان علیهم السلام روایتی نرسیده که به بیعت کردن با غیر خودشان از اصحاب به عنوان نیابت از آنان اجازه داده باشند.

۳- این بیعت در گفتار و نوشته‌ها و کتاب‌های علما دیده نشده، و از آداب و احوال و کارهای ایشان نقل نگردیده، بلکه در بین سایر مؤمنین نیز از زمان امامان علیهم السلام تا زمان ما چنین چیزی معهود نبوده که با کسی به عنوان این که بیعت با او بیعت با امام علیه السلام است بیعت کنند.

۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی خواستند برای امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت بگیرند، و دیدند که دشوار است همه مؤمنین به آن حضرت دست بدهند، امر فرمودند که مؤمنین با زبان، عهد و بیعت خود را اظهار کنند و به آنان امر نکردند که به شخص دیگری از اصحاب صالح و خواص ایشان دست بدهند به عنوان نیابت از امیرالمؤمنین علیه السلام، با این که این کار امکان داشت، و حدیث آن در کتاب الاحتجاج شیخ طبرسی یاد گردیده است (۳۰۵)، هر کس مایل است به آنجا مراجعه کند.

۵- وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح کردند، و با مردها بیعت فرمودند، هنگامی که زنان مؤمنه آمدند که با آن حضرت بیعت کنند، فرمودند: من با زنان مصافحه نمی‌کنم، و امر فرمود ظرف آبی آوردند، و دست خود را در آن فرو برده سپس آن را بیرون آوردند، آن‌گاه به زنان فرمودند: دست هایتان را در این آب فرو برید که همین بیعت است.

این حدیث و احادیث دیگری به مضمون آن در کافی و برهان و کتاب‌های دیگر آمده، و وجه استناد و استشهاد به آن این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به زنان رخصت نداد که با یکی از بانوان مؤمنه صالحه دست بدهند به عنوان این که دست دادن به آن‌ها به نیابت از رسول خدا صلی الله علیه و آله دست دادن به خود آن حضرت است.

۶- آنچه از مجلسی رحمه الله گذشت که در بحار پس از ذکر دعای تجدید عهد و بیعت در زمان غیبت گوید: «در بعضی

از کتب قدیمه دیده‌ام که بعد از این دعا دست راست خود را بر دست چپ بزند مثل دست زدن در بیعت» (۳۰۶). ببینید چگونه جایز دانسته‌اند که یک دست خود را بر دست دیگر بزند، ولی جایز ندانسته‌اند که به دیگری دست بدهد.

۷- در احتجاج از مولایمان حضرت باقرعلیه السلام آمده که پس از یاد آوردن ماجرای غدیر و خطبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و بیعت گرفتن برای امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «و بیعت و دست دادن تا سه روز ادامه داشت و هرگاه گروهی بیعت می‌کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى جَمِيعِ الْعَالَمِينَ»؛ حمد خدای را که ما را بر همه عالمیان برتری داد. امام باقرعلیه السلام فرمود: و دست دادن [هنگام بیعت] سنت و مرسوم شد، و بسا کسی که استحقاق این مقام را ندارد و آن را به کار برد» (۳۰۷).

می‌گوییم: از تمامی آنچه یاد آوردیم و غیر این‌ها، یقین حاصل می‌شود که بیعت بدان صورت که میان پیامبر و اصحابش واقع شد یعنی دست به دست رسول خدا دادن، از ویژگی‌های پیغمبر و امام معصوم است، و برای هیچ کس جایز نیست متصدی آن شود، مگر کسی که پیغمبر یا امام او را در این کار نایب خود قرار داده باشند، که در این امر وکیل شود مانند وکالت در سایر امور. اگر بگویید: بنابر قول به این که ولایت عامه برای فقیه ثابت است می‌توان گفت فقها، جانشینان و نایبان امام علیه السلام هستند، پس جایز است از مردم بیعت بگیرند به عنوان نیابت از امام علیه السلام، و جایز است مردم با آنان بیعت نمایند و دست به دست آن‌ها بفشارند. می‌گوییم: اولاً: ولایت عامه برای فقیه ثابت نیست، (۳۰۸) ثانیاً: بر فرض که ولایت عامه برای فقیه ثابت باشد در اموری که اختصاص به پیغمبر و امام نداشته باشند، در صورتی که از دلایل و شواهدی که از روایات ظاهر است - چنان که یاد کردیم - بیعت با آن شکل و طرز خاص، به پیغمبر و امام اختصاص دارد، و نایب عام را نشاید که در

این امر از ایشان نیابت کند، و این نظیر جهاد است که جز در زمان حضور امام علیه السلام و به اجازه او جایز نیست، و نظیر برپا کردن نماز عید فطر و قربان است که بر امام واجب است، و نظیر این که روش امامان علیهم السلام در غذا خوردن و معاشرت و لباس، هنگامی که تسلط یابند و حکومت به دستشان رسد، همان روش امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود - چنان که در چندین روایت آمده که آوردن آن‌ها مایه طولانی شدن مطلب است - و نظیر جایز بودن ایثار در حالی که زن و فرزند در حال احتیاج و اضطرار باشند، و مانند مکروه نبودن غذا خوردن با دست چپ و مانند این‌ها که به پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام اختصاص دارند.

ثالثاً: بر فرض که اختصاص داشتن بیعت به پیغمبر و امام ثابت نباشد، در صورتی جایز است فقیه متصدی کاری گردد که مشروع بودن آن ثابت شود و مشروع بودن بیعت با غیر معصوم یا نایب خاص او که مأمور است برای معصوم از مردم بیعت بگیرد، ثابت نیست. اگر بگویید: مشروع بودن آن را با آیاتی که بر رجحان پیروی کردن و تأسی جستن به پیغمبر صلی الله علیه و آله دلالت دارند، می‌توان اثبات کرد، مانند فرموده خدای تعالی: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي» (۳۰۹)؛ بگو [ای پیامبر!]: اگر خداوند را دوست می‌دارید پس از من پیروی کنید. و فرموده است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ» (۳۱۰)؛ به درستی که شما را در پیروی از رسول خدا الگویی خوبی هست برای کسی که به خداوند و روز بازپسین امیدوار باشد. و مانند این آیات ...

وجه استدلال این‌که: آیات دلالت دارند بر خوبی و پسندیده بودن پیروی از افعال و کارهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و از جمله کارهای آن حضرت که به شهادت آیات و روایات از او صادر گشته: بیعت گرفتن از مؤمنین و مؤمنات می‌باشد، پس برای آنان مستحب است که در بیعت و دست دادن به آن حضرت صلی الله علیه و آله تأسی

جویند و اقتدا نمایند. می‌گوییم، نخست: دلالت داشتن آیات یاد شده بر وجوب یا استحباب تأسی و پیروی در تمام افعالی که از آن جناب صادر شده معلوم نیست، چنان‌که در جای خود تحقیق کرده‌ایم، بلکه ظهور دارند در وجوب ایمان به آن حضرت و به کار بستن امر و نهی آن بزرگوار. و اگر تفصیل مطلب را در اینجا بازگو کنیم از مقصود و منظور اصلی خود دور می‌افتیم.

دوم: بر فرض که دلالت آن آیات را بر پسندیده بودن متابعت و پیروی از آن حضرت به طور مطلق ثابت بدانیم، می‌گوییم: در صورتی دلالت می‌کند کاری که از آن جناب صادر گردیده، به همان نحو انجام دهیم، و در موضوع مورد بحث ما این کار نشدنی است، چون بیعتی که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله صادر گشت مقید بود به این‌که دست در دست آن جناب نهاده شود، یا به فرمان ایشان بیعت انجام می‌شد، همچنان‌که بیعت با مسلم بن عقیل علیه السلام به دستور مولایمان امام حسین علیه السلام بود. ولی در زمان ما و مانند آن، دلیلی بر جایز بودن بیعت به گونه دست به دست دیگری زدن، وجود ندارد، پس این کار از بدعت‌های حرامی است که مایه لعنت و پشیمانی است، و با این بیان وجه فرمایش مولایمان حضرت صادق علیه السلام در حدیثی که پیش‌تر از مفضل آوردیم این‌که: هر بیعتی پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام بیعت کفر و نفاق و نیرنگ است ... معلوم می‌شود. و از آنچه یاد کردیم فساد پندار یکی از علمای زنجانی ظاهر می‌شود که در کتاب صیغ العقود خود استحباب بیعت کردن با فقها را حتمی دانسته، و صیغه‌ای برای عقد بیعت درست کرده، و در این‌که بیعت از عقد‌های جایز است یا لازم بحث نموده است! و از دلایل مردود بودن پندار او این‌که در آغاز سخن خودش اعتراف کرده که عقد بیعت و صیغه آن در کتب هیچ یک از متقدمین و متأخرین یاد نشده است. می‌گوییم: ای خواننده هوشمند دانا بین آیا می‌توان تصور کرد که همه علما از زمان معصومین علیهم السلام تا زمان ما



از چنین مطلبی که نام آن در قرآن مجید و اخبار متعددی آمده، غفلت کنند، با این که آن مطلب چیزی باشد که عموم نسبت به آن - به طور واجب یا مستحب - وظیفه و تکلیف داشته باشند؟ و هیچ کدام از آنان (علما) از آن یادی به میان نیاورند، و در گفتگوها و مباحث آن‌ها سخنی درباره آن شنیده نشود، و در مجالس و محافل خود آن را عنوان ننمایند؟ آیا جز به خاطر این است که دست به دست دیگری دادن به عنوان بیعت جایز نیست، مگر این که معصوم باشد یا نایب خاص او؟ و آیا جز به خاطر این است که همگی در این رأی متفقند به طوری که هیچ یک از آنان به صورت احتمال هم آن را ذکر ننموده، چنان که در بسیاری از مسائل فقهی شیوه آن‌ها است. از خدای تعالی خواستاریم که ما را از خطا و لغزش در گفتار و کردار محفوظ بدارد.

و چون کتاب این شخص فارسی است چنین دیدیم که حاصل سخنش را در اینجا به زبان عربی بیاوریم، پس می‌گوییم: برای استحباب بیعت در این زمان و مانند آن استدلال نموده به فرموده خدای تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنْ سِيئَاتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (۳۱۱)؛ کسانی که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت با خداوند بیعت می‌کنند، دست خدا بر روی دست آنان است، پس از آن هر کس بیعت را نقض نماید در حقیقت بر زیان و هلاک خویش اقدام کرده و هر آن که بر آنچه با خداوند عهد بسته وفادار بماند خداوند او را پاداش بزرگی خواهد داد. وی گوید: «و معلوم است که چیزی که اجر داشته باشد و به منزله وفاء به عهد خدا و دست دادن به دست خدا باشد، البته اگر واجب نباشد لا محاله مستحب مؤکد خواهد بود» (۳۱۲) سپس گفته: «اصل در فعل و ترک پیغمبر صلی الله علیه و آله که مقدمه اطاعت وی در رسالت باشد رُجْحان است» (۳۱۳). آن‌گاه پس از سخنانی چنین گوید: «و چون که رُجْحان وی دانسته شد پس به دلیل اصالت اشتراک از برای امام علیه السلام

و نَوَّاب او نیز راجح است». این بود حاصل سخن او، و تو می‌دانی که چنین سخنی شایسته نیست از علمای اعلام صادر شود، چون آیه شریفه دلالت دارد بر وجوب وفاء به آن بیعتی که با رسول خداصلی الله علیه وآله انجام شود، و این که هر کس آن را وفا کرد پاداش بزرگی برایش هست، و هر که آن را شکست به خودش ضرر زده و بدی کردار و فساد نیت و پلیدی باطن دامن‌گیر خودش خواهد شد، و دلالت ندارد بر رُجحان بیعت کردن با غیر پیغمبرصلی الله علیه وآله، و دست چین کردن بوته‌های خار از اثبات مقصود استدلال کننده به وسیله این آیه آسان‌تر است. و اما اصلی که از آن یاد کرده، اولین اشکالش این است که: رُجحان داشتن چیزی که اطاعت پیغمبرصلی الله علیه وآله بر آن متوقف است، امری است عقلی، به استحباب شرعی که اجر و ثوابی اضافه بر اصل عملی که پیغمبرصلی الله علیه وآله به آن امر فرموده، داشته باشد وصف نمی‌گردد، و از قبیل جستجوی آب برای تحصیل طهارت است، [که لزوم عقلی دارد] پس اثبات کردن استحباب شرعی را با اصل یاد شده، طلبه‌های کوچک هم نمی‌پذیرند تا چه رسد به علمای بزرگ.

اشکال دوم این که: اطاعت کردن از پیغمبرصلی الله علیه وآله در رسالت و احکام به هیچ وجه بر بیعت نمودن به معنی یاد شده متوقف نیست، بلکه این نیز مانند سایر کارهایی است که واجب است حکم آن‌ها را از پیغمبرصلی الله علیه وآله گرفت، پس در هر جا که امر و نهی آن حضرت ثابت شود، امتثال و اطاعت با انجام یا ترک آن کار واجب است، و هر جا که امر و نهی از آن جناب ثابت نگردد، چنان که از امور عادی - مانند خوردن و آشامیدن و امثال آن‌ها از کارها و عادت‌های مختلف - باشد، اگر مکلف آن را به غیر عنوان تشریح و بدعت انجام دهد، کار مباحی کرده، و اگر آن را به عنوان این که از شرع رسیده و واجب یا مستحب است انجام دهد، بدعت و حرامی مرتکب گردیده است، و موضوع مورد بحث ما از این قبیل می‌باشد، چون بیعت کردن با غیر پیغمبر و امام به گونه

دست دادن از اموری است که از ایشان علیهم السلام درباره آن اصلاً امری نرسیده، بلکه از آنان نهی از آن روایت آمده - چنان که دانستی - پس این گونه بیعت، بدعت و کار حرامی است.

اگر بگویید: می‌توان به امید مطلوب بودن بیعت کرد تا از حرمت تشریح و بدعت رهایی یابیم. می‌گوییم: اول، این‌که: پس از آن که ثابت کردیم این از ویژگی‌های پیغمبر و امام است، و بیان داشتیم که نهی از این فعل از امامان علیهم السلام رسیده، دیگر برای امید مطلوب بودن و احتمال محبوب بودن آن جایی نمی‌ماند. دوم این‌که: اگر از همه این‌ها چشم‌پوشیم، و فرض کنیم که این گونه بیعت از ویژگی‌های پیغمبر و امام نیست، و نهی درباره آن نیامده،

گوییم: موضوع اخبار «هر کس ثوابی برای انجام کاری بشنود و آن را به رجاء آن ثواب انجام دهد» جایی است که درباره فضیلت و ثواب یکی از کارها و افعال، حدیثی بر حسب راه‌های معمولی از معصومین علیهم السلام برسد، و مؤمن به امید آن ثواب آن عمل را انجام دهد، نظر به این‌که خبری از معصومین علیهم السلام رسیده، پس اگر در واقع آن خبر از ایشان صادر نشده بود و مؤمن آن را به امید ثواب انجام داد، خدای تعالی از راه فضل و احسان خود آن ثواب را به او عنایت می‌کند. اکنون به آن شخص می‌گوییم: کدام خبر ضعیف بر رجحان بیعت کردن با غیر امام علیه السلام دلالت نموده، و کدام فقیه مستحب بودنش را فتوا داده، یا کدام عالم رجحان آن را به امید ثواب محتمل دانسته است؟ با این‌که خود این شخص - چنان که دانستی - در اول سخنش اعتراف کرده که هیچ یک از علما از متقدمین و متأخرین را ندیده که این را یاد کرده باشد. از خدای تعالی خواستاریم که ما را از لغزش محفوظ بدارد، به منّه و

و اما در مسأله اصالت اشتراک در تکلیف؛ به یاری و تأیید خدای تعالی می‌گوییم: مقتضای ادله بلکه از ضروریاتی که امت حضرت محمد صلی الله علیه وآله می‌شناسند، آن

است که شریعت و آیین آن حضرت تا روز قیامت باقی است و همه مردم از زمان بعثت آن جناب تا روز قیامت وظیفه دارند از شریعت او پیروی کنند و اوامر و نواهی و احکام او را به کار بندند و این مقتضای خاتمیت آن حضرت و صریح آیات چندی است که در کتاب عزیز خداوند (قرآن) آمده است، ولی تردید و پوشیدگی ای در این نیست که موضوعها و شرایط احکام متفاوت می‌باشد و در هر پدیده، حکمی از سوی خدای - عزوجل - مقرر شده است و خلاصه سخن در این باره این که احکام و افعالی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صدور یافته چهار گونه است:

اول: آنچه دلیل بر اختصاص داشتن به وجود شریف آن حضرت دلالت دارد، مانند: وجوب نماز وتر و خصایصی که فقها در کتاب نکاح برای آن جناب یاد کرده‌اند. دوم: آنچه بر مشترک بودن وظیفه حاضران و غائبان؛ آنهایی که در زمان آن حضرت بوده‌اند و کسانی که پس از آن جناب می‌آیند، نسبت به آنها دلالت دارد، مانند: واجب بودن نمازهای واجب و مستحب بودن نمازهای مستحب، و وجوب زکات و حج و غیر اینها از واجبات و مستحبات، و حرمت محرّمات، و بسیاری از احکام که براساس دلیل ثابت است که همه در آنها مساوی هستند. سوم: آنچه دلیل دلالت دارد بر اختصاص داشتن آنها به کسانی که در زمان معصومین علیهم السلام حاضر بوده‌اند، مانند: وجوب جهاد، و وجوب نماز عید فطر و عید قربان، و وجوب نماز جمعه به طور عینی، و غیر اینها ... چهارم: آنچه در مورد واقعه یا مورد معینی حکم فرموده که احتمال می‌رود آن حکم مخصوص به همان مورد بوده و تکلیف به همان کسانی که در آن زمان حاضر بوده‌اند اختصاص داشته است، چون دلیلی ندارد که آن حکم شامل غائبین باشد، و در غیر آن مورد نیز جاری گردد. مانند: قسمتی از احکامی که برای مردها وارد شده، دلیلی ندارد که آن را شامل غیر آنها بدانیم، و همچنان که در مسأله بیعت کردن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله

حاضران را به انجام آن امر فرمود، بر فرض که اختصاص داشتن آن به حاضران دلیلی نداشته باشد، و از دلایلی که بر اختصاص یاد کردیم چشم پوشیم، در این مسئله وامثال آن باید به اصل برائت رجوع کرد، نه اصل اشتراک در تکلیف، چون تکلیف مشکوک - عقلاً و شرعاً - با اصل برائت نفی می‌گردد. بنابراین تمسک به «اصالت اشتراک در تکلیف» چنان که این شخص گفته، دلیلی بر آن نیست، و این مطلب بر اهل تحقیق پوشیده نمی‌باشد، بلکه می‌توان گفت: اگر در مثل چنین موردی هم اصالت اشتراک را بپذیریم، باز نمی‌تواند بر استحباب بیعت کردن به گونه دست دادن در زمان غیبت دلالت کند، چون تمام آنچه در متوجه شدن خطاب مدخلیت دارد باید در کسی که هنگام خطاب نبوده موجود باشد، تا متوجه شدن خطاب به او نیز با اصالت اشتراک - به مذاق این قائل - ثابت گردد، و این در مطلب مورد بحث ما ممکن نیست، چون فرض آن است که بیعت حاضران با پیغمبر و امام واجب بوده است. و این در مورد غائبین - مانند اهل این زمان - سالبه به انتفای موضوع است، [یعنی موضوع وجوب منتفی می‌باشد] پس تکلیف کردن این‌ها به آن ممکن نیست. و نیز از جهت دیگری تکلیف کردن اهل این زمان به آن بیعت ثابت نیست، این که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حاضرین در زمان خود را در وقایع و زمان‌های خاصی امر فرمود که بیعت کنند، پس تکلیف کردن همان حاضران به آن امر پس از تمام شدن آن وقت، و گذشتن مدت آن واقعه ثابت نمی‌باشد، تا چه رسد به کسانی که در آن زمان نبوده‌اند. چون در جای خود ثابت کرده‌ایم که حکم باید امر جدیدی داشته باشد، و امر کردن به چیزی در وقت معینی مقتضی وجوب آن پس از پایان یافتن آن وقت نیست، مگر این که دلیل دیگری بر آن دلالت نماید، و در این مورد فرض این است که دلیلی وجود ندارد. و بر این شخص نقض دیگری نیز - بنا به نظر خودش - وارد می‌شود این که: مقتضای دلیلی که برای نظر خودش آورده - اگر تمام باشد - آن است که به وجوب بیعت کردن با

دست بر همه مردم در تمام زمان‌ها ملتزم گردد، چون امر پیغمبر صلی الله علیه وآله به صورت وجوب بر حاضرین بود، پس مقتضای اصالت اشتراک در تکلیف - به گمان او - مایه قائل شدن به وجوب بر غائبین و معدومین در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله می‌شود و حال آن‌که این شخص به این مطلب ملتزم نمی‌گردد، چنان‌که از گفتارش دانستید.

روشنگری دیگری راجع به بیعت

روشنگری دیگری راجع به بیعت

با آنچه یاد آوردیم روشن شد که آنچه در زبان و رفتار بعضی از صوفیان متداول و متعارف است که بیعت کردن با شیخ (به معنی مصطلح بین صوفیان) و دست به او دادن را واجب دانند، نادرست است، اینان پنداشته‌اند که بیعت کردن با شیخ واجب است و آن جزء ایمان است، و ایمان بدون آن تحقق نمی‌یابد، و این بیعت را «بیعت ولویه» و «بیعت خاصه ایمانیه» نامیده‌اند، و بیعت گرفتن را از ویژگی‌ها و مناصب مشایخ صوفیان برشمرده، و گفته‌اند: بیعت گرفتن جایز نیست مگر برای کسی که از مشایخ آن‌ها اجازه داشته باشد با طرقي که نزد آن‌ها مقرر و ثبت گردیده، و این مطلب از اصول کار آنان است که آن را پایه ای برای ریاست و دامی برای شکار عوامی که همچون چهار پایانند برگرفته‌اند. و یاد این بیعت و وجوب آن و این‌که ایمان بدون آن تحقق نمی‌یابد در سخنان یکی از رؤسای ایشان تکرار شده، در تفسیرش که آن را بیان السعادة نامیده است، بد نیست قسمتی از سخنانش را نقل کنیم، سپس آنچه به تأیید خداوند - عزوجل - به نظرمان آمده درباره آن بگوییم تا خوانندگان نسبت به آنان بینشی داشته باشند. وی در تفسیر سوره یونس، درباره جایز نبودن بیعت گرفتن بدون اجازه از مشایخ چنین گوید: «همچنان‌که تشبه کنندگان به صوفیان - از روی باطل - جرئت کرده و در این کار وارد شده‌اند بدون اجازه از مشایخ معصومین. (۳۱۴) تا آنجا که

گوید: و همچنین صوفیان بر حق، در امر و نهی و بیان احکام و استغفار برای خلق و بیعت گرفتن از آنان داخل نمی‌شوند مگر این‌که اجازه داشته باشند، و سلسله‌های اجازات شان نزد خودشان ضبط است. (۳۱۵)

و در تفسیر سوره توبه پس از سخنانی درباره وجوب بیعت در تمام زمان‌ها و لزوم تماس داشتن با دست شیخ گوید: «و این بیعت سنتی پایدار بوده از زمان آدم تا هنگام ظهور دولت خاتم صلی الله علیه و آله، به طوری که اهل دین کسی را اهل آن نمی‌شمردند، مگر با بیعت کردن با صاحب آن دین یا با کسی که او را برای بیعت گرفتن از مردم نصب کرده بود، و برای آن شرایط و آدابی بوده مقرر و نزد آن‌ها مخفی و به خاطر شرافت آن بیعت و جلوگیری از ابتذال آن نزد کسی که اهلیت آن را ندارد، در هر دینی پس از قوت گرفتن و رحلت صاحب آن مخفی می‌شده است. (۳۱۶)

پایان آنچه از سخنان او خواستم نقل کنم. می‌گوییم: آنچه او ذکر کرده ادعایی بدون دلیل و شاهد از عقل و نقل می‌باشد، و اگر وجه ضعیفی هم برای آن بود آن را می‌آورد، چون حریص است که لزوم بیعت با شیخ را اثبات نماید، زیرا که مدار ریاست ایشان بر آن است - چنان‌که اشاره کردیم - و اضافه بر مناقشه‌های گذشته در مورد بیعت با غیر معصومین، بر او ایراد می‌شود:

## اول

این‌که اگر بیعت کردن به گونه دست دادن در اسلام یا ایمان واجب بود، می‌بایست بر پیغمبر و امام و اصحابشان بلکه هر مؤمنی واجب بوده باشد که هر کس در اسلام و یا تشیع وارد می‌شود او را امر کنند آن بیعت را انجام دهد، بلکه بر آنان لازم بود که پیش از دستور دادن او به نماز و سایر فرایض، به این بیعت امر کنند، چون - به گمان این شخص - این‌گونه بیعت جزء ایمان است، و در همه اوقات لازم است، و وقت معینی ندارد و با همه کاوش و تتبع در اخبار و روایات که در حدّ توانمان به کار بردیم، به چنین چیزی دست نیافتیم، بلکه واضح است که خود این مدعی

نیز به آن بر نخورده، وگرنه آن را در ضمن سخنان خود می‌آورد به جهت این‌که اصرار می‌ورزد که مقصودش را اثبات نماید.

## دوم

این‌که بنا بر طریقه این مدّعی لازم است که تمام مؤمنین از زمان معصومین علیهم السلام تا زمان ما از عالم و عامی همگی از شمار اهل ایمان بیرون باشند، زیرا که چنین بیعتی در هیچ زمانی بین آن‌ها متداول نبوده است.

## سوم

این‌که در تعدادی از اخبار آمده که: جمعی از اصحاب شایسته ائمه اطهار علیهم السلام ایمان و واجباتی که بر اساس ایمان حقیقی بر آنان هست را بر امامان علیهم السلام عرضه داشته‌اند و امامان آنان را بر معتقدات شان تأیید و عملشان را امضاء نموده‌اند، و ایمان آن‌ها را تمام دانسته‌اند، و در این موارد نه در سخنان سؤال کنندگان و نه در فرمایش امام علیه السلام اصلاً یادی از بیعت به میان نیامده، و اگر بیعت کردن در تحقق یافتن ایمان یا تمامیت آن تأثیری داشت آن را گوشزد می‌نمودند، چنان‌که پوشیده نیست، و بعضی از این روایات در اصول کافی ذکر گردیده است.

## چهارم

این‌که اخبار بسیاری از امامان ما علیهم السلام در بیان صفات و آداب و اخلاق مؤمنین و بیان نشانه‌های ایمان و علائم تحقق یافتن و کمال آن رسیده است، و در هیچ یک از آن اخبار به بیعت تصریح یا تلویحی نیست.

## پنجم

این‌که گوید: به جهت شرافت این بیعت ... در انتقاد به او می‌گوییم: کدام مفسده بر این جهت مترتب می‌شود که



مؤمنین برای یکدیگر بازگو نمایند که با رئیس خود به عنوان بیعت دست داده‌اند؟ و کدام مفسده بر آن بیعت مترتب می‌بود؟ و بدون شک دست دادن در نظر افراد بشر آسان‌تر و ساده‌تر از نثار مال است، و ما آشکارا می‌بینیم که افراد صالح از اهل ایمان از پرداخت سهم امام - روحی فداه - به علمای اعلام در زمان غیبت آن حضرت مضایقه‌ای ندارند، پس چگونه از دست دادن به آن‌ها مضایقه می‌کردند اگر می‌دانستند که از نظر شرع بیعت به این کیفیت نیز بر آنان واجب یا مستحب است! و این مانند همان مصافحه ای است که بین آن‌ها شایع و متداول است، و فقط نیت و عنوان آن‌ها متفاوت می‌باشد.

### ششم

این که اظهار خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بسی بزرگ‌تر و ترس و خطرش بیشتر بوده است، چنان که از آیه و روایات و تواریخ بر می‌آید، با این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله مأموریت یافت که آن را اظهار کند، چون که بخشی از ایمان است، و اگر بیعت کردن با غیر آن حضرت علیه السلام نیز بخشی از ایمان بود - چنان که این مدعی پنداشته - پیغمبر اکرم و خلفای برحق او علیهم السلام آن را بیان می‌کردند.

### هفتم

چگونه این عمل واجب بزرگی که ادعا کنند کسی جز به آن مؤمن نشود، بر همه مؤمنین و عموم اهل این دین مخفی مانده جز بر طائفه صوفیه! این نیست مگر تهمتی آشکار، از ایشان می‌پرسیم و می‌گوییم: آیا این - العیاذ بالله - تقصیر پیغمبر و خلفای آن حضرت علیهم السلام بوده که همه مردم را از بیان این حکم محروم ساخته‌اند، یا تقصیر همه مؤمنین بوده که حکم خداوند را از ظالمین مخفی داشته‌اند؟ با همه اهتمام و کوششی که به نشر و بیان احکام داشته‌اند! به خدای تعالی از فتنه‌های گمراه کننده و دچار شدن به گرفتاری‌ها و محنت‌ها پناه می‌بریم.

## هشتم

اگر این امر واجب بود و در تحقق یافتن ایمان تأثیری داشت، می‌بایست در کتاب‌های علما نقل و یاد می‌گردید، و در بین آن‌ها عنوان می‌شد، پس چگونه چنین چیزی ادعا می‌شود با این‌که در هیچ یک از اخبار و آثار یاد نگردیده، و اگر این مدعی قائل است که در یکی از کتاب‌های اهل علم موجود است بر او باد که بیان نماید.

## نهم

شما صوفیان ادعا دارید که این از اسرار مخفی است که اهتمام می‌شده تا پوشیده بماند، پس چگونه - با این پندار - بر خلاف رویه گذشتگان عمل می‌کنید و این سرّ مگو را افشا می‌نمایید و آن را در کتاب‌ها و زبان‌هایتان آشکار می‌سازید؟!

اگر بگویید: - به پندار خودتان - شما صاحبان اسرار هستید و اسرار از اهل خود پوشیده نمی‌ماند. می‌گوییم: آیا در بین همه مؤمنین و اصحاب پیغمبر و امامان برحق‌علیهم‌السلام صاحب سرّی نبود که این راز برای او بیان گردد؟ با این‌که خواصّی در بین آنان بوده است، به طوری که هر کدام از معصومین‌علیهم‌السلام جمعی از اهل سرّ و راز داشته‌اند! و در حالات و گفته‌ها و رفتارشان این امر نیامده است، پس به چه وسیله و از کدام راه این امر به صوفیان رسیده و از میان همه امت به این امر اختصاص یافتند!

## دهم

با چشم‌پوشی از تمامی آنچه یادآور شدیم، می‌گوییم: این‌که ادعا می‌کنید که بیعت واجب است با دست شیخ انجام گردد و شخص معینی را برای گرفتن بیعت این‌گونه تعیین می‌نمایید، آیا از باب نیابت خاصّه است یا نیابت عامّه؟ اگر بگویید: به سبب نیابت خاصّه است، می‌گوییم: در مذهب امامیه اختلافی نیست که نیابت خاصّه در زمان غیبت کبری قطع گردیده. اضافه بر این‌که این قول - مانند سایر

گفته‌های این شخص - بدون دلیل است. و اگر بگویند: به نیابت عامّه است، پس اختصاص دادن آن به شخص خاص برای چیست؟ و اگر تعیین شخص خاص با تعیین و اجازه شیخ نسبت به او انجام می‌شود، می‌گوییم: ایراد ما بر شیخ می‌باشد به این‌که، اولاً: چرا شیخ تعیین کند؟ ثانیاً: تعیین کردن شخص خاص از سوی او برای چیست؟ چون که هیچ گفتاری غیر از گفتار معصوم سندیت ندارد، مگر این‌که به معصوم منتهی گردد و قیاس کردن اجازه‌ای که در بین ایشان متداول است به اجازه‌ای که در میان فقها متداول است به خاطر متصل شدن سند حدیث به معصوم و حفظ آن از ارسال می‌باشد و این اجازه منصب خاصی را برای کسی اثبات نمی‌کند، لذا این اجازه به مجتهدین اختصاص ندارد و اما تصدیق اجتهاد چیزی است که با اجازه روایت ارتباط و تلازمی ندارد و فایده آن جواز رجوع غیر مجتهد است به او، در مسایلی که برایش پیش می‌آید و این غیر از اجازه‌ای است که بین صوفیان متداول می‌باشد، چنان‌که از سخنان این شخص دانستی. و بالاخره بر گفته او: «و هم‌چنین صوفیان بر حق در امر و نهی و بیان احکام و استغفار برای خلق و بیعت گرفتن از آنان داخل نمی‌شوند مگر این‌که اجازه داشته باشند ...» اشکال وارد است که این برخلاف مقتضای آیات و روایاتی است که از ائمه اطهار علیهم السلام رسیده، زیرا که امر به معروف و نهی از منکر و بیان احکام و وظیفه هر مسلمانی است که عارف به حکم خداوند و آگاه به مورد امر و نهی باشد، و نیز از مفسده بر کنار باشد، و به شخص یا اشخاص معینی اختصاص ندارد، استغفار نیز همین‌طور است، چون از اقسام دعا می‌باشد. و ترغیب و امر به دعا برای عموم مؤمنین و مؤمنات و دعا کردن برای برادران ایمانی در غیاب آنها، در روایتی آمده است، و دعا و استغفار برای اهل ایمان از وظایف همه مؤمنین و مؤمنات می‌باشد، و این مطلب برای کسی که در آیات و روایات تتبع نماید روشن است، که اگر آنها را یاد آورم کتاب طولانی می‌گردد. و اما گرفتن بیعت از ویژگی‌های پیغمبر و امام است یا کسی که

به طور خاصّ از سوی ایشان نصب شده باشد و برای غیر آنها جایز نیست و آنچه ذکر کردم برای اهل اخلاص کفایت می‌کند.

**سی و پنجم: صله آن حضرت علیه السلام به وسیله مال**

**سی و پنجم: صله آن حضرت علیه السلام به وسیله مال**

به این که مؤمن بخشی از دارایی خود را برای امام زمانش - سلام الله علیه - هدیه کند، و هر سال به این عمل مداومت نماید، و در این عمل شریف، غنی و فقیر و حقیر و شریف و مرد و زن یکسانند، الا این که ثروتمند به مقدار توانایی اش تکلیف دارد، و فقیر به مقدار استطاعت خود مکلف می‌گردد خدای - عزوجلّ - فرموده: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (۳۱۷)؛ خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانیش تکلیف نمی‌کند. و او - تعالی شأنه - فرموده: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَيْهَا» (۳۱۸)؛ خداوند هیچ کس را جز به آنچه توانایی داده تکلیف نمی‌کند. و در روایات مقدار معینی برای مصرف مال در آن جهت شریف بیان نگردیده، چون ظاهراً این عمل از مستحبات مؤکده‌ای است که در سخنان امامان علیهم السلام به عنوان «فریضه» از آن تعبیر آمده است. و بر آنچه یاد کردیم دلالت دارد آنچه شیخ کلینی رضی الله عنه در کافی به سند خود روایت آورده از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام که فرمود: «هیچ چیز نزد خداوند محبوب‌تر از اختصاص دادن درهم به امام علیه السلام نیست، و به درستی که خداوند درهم را برای او (پرداخت کننده) در بهشت همچون کوه احد قرار دهد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند در کتابش فرموده است: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (۳۱۹)؛ چه کسی به خداوند وامی نیکو می‌دهد تا خداوند [عوض وام را چندین برابر، بسیار سازد. امام فرمود: به خدا سوگند! که این در خصوص صله امام است. (۳۲۰) و از آن حضرت در حدیث دیگری آمده که فرمود: به درستی که خداوند آنچه را که مردم در اختیار

دارند از جهت نیاز به آن قرض نخواستند است و هر حقی که خداوند دارد برای ولیّ او است. (۳۲۱) و در همان کتاب در خبر صحیحی از اسحاق بن عمار از حضرت ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام آمده که راوی گوید: از آن حضرت درباره فرموده خدای - عَزَّوَجَلَّ - : «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» (۳۲۲)؛ آن کیست که به خداوند قرض نیکو دهد تا خداوند برایش چند برابر کند، و او را پاداشی گرامی عطا فرماید. پرسیدم! فرمود: درباره صله امام نازل شده است. (۳۲۳) و به سند خود از حسن بن میّاح از پدرش آورده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای میّاح! با یک درهم که امام علیه السلام به آن صله شود، از گوه احد سنگین تر است. (۳۲۴) و در همان کتاب در خبر مرسلی همچون صحیح است از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام که فرمود: یک درهم که با آن امام علیه السلام صله شود از دو میلیون درهم در سایر کارهای نیک بهتر است. (۳۲۵) و در خبر صحیحی از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که: درباره فرموده خدای تعالی: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (۳۲۶)؛ و آنان که آنچه خداوند به پیوندش امر فرموده می پیوندند. فرمود: در ارحام آل محمد علیهم السلام نازل شد، درباره خویشاوندان تو نیز هست سپس فرمود: از کسانی مباش که چیزی را در یک مورد منحصر دانند. (۳۲۷) و در خبر موثقی از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: من از یکی از شما درمی را می گیرم و حال آن که از متمول ترین اهل مدینه هستم، مقصودم در این کار فقط این است که شما پاکیزه شوید. و در همان کتاب در حدیث مرفوعی آمده که حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس پندارد که امام به آنچه در دست مردم هست احتیاج دارد، کافر است، جز این نیست که مردم نیازمندند که امام از ایشان بپذیرد، خداوند - عَزَّوَجَلَّ - فرموده: از اموال آن ها صدقه [زکات] برگیر آن ها را به وسیله آن پاک و تزکیه می نمایم.

و در کتاب «من لا یحضره الفقیه» در باب صله امام علیه السلام آمده که: از امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای - عزوجل - : «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»؛ چه کسی به خداوند وام نیکویی می‌دهد، سؤال شد. آن حضرت فرمود: درباره صله امام نازل شده. و نیز فرمود: یک درهم که امام به وسیله آن صله شود از یک میلیون درهم که در مورد دیگری در راه خدا صرف گردد بهتر است. و در همان کتاب در باب فضایل حج روایت آمده که: یک درهم خرج کردن در راه حج از یک میلیون درهم در غیر آن بهتر است، و یک درهم که به امام برسد مانند خرج کردن یک میلیون درهم در حج است. (۳۲۸) و [صدوق] گوید: روایت شده که: یک درهم خرج کردن در حج از دو میلیون درهم در موارد دیگر در راه خدای - عزوجل - - مصرف کردن بهتر است. و در مجلد بیستم بحار به نقل از ثواب الاعمال به سند خود، از اسحاق بن عمار آورده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: معنی فرموده خدای - تبارک و تعالی - : «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعَفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (۳۲۹) چیست؟ فرمود: صله امام. (۳۳۰) و در همان کتاب به نقل از «بشارة المصطفى» به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: صله آل محمد علیهم السلام را از اموال تان وا مگذارید، هر کس غنی است، به مقدار مکنش و هر کس فقیر است، به مقدار فقرش. پس هر آن که می‌خواهد که خداوند مهم‌ترین خواسته‌اش از او را برآورد؛ باید که آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - و شیعیان‌شان را به آنچه از همه بیشتر به آن نیاز دارد، صله نماید. (۳۳۱)

و در بحار و برهان به نقل از تفسیر عیاشی به سند خود از مفضل بن عمر آمده که گفت: روزی بر حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام وارد شدم چیزی با خود داشتم آن را در پیشگاهش نهادم. فرمود: این چیست؟ عرضه داشتم: این صله موالیان و غلامان تو است. فرمود: ای مفضل! من آن را می‌پذیرم، نه از جهت نیازی که به آن

داشته باشم و آن را قبول نکنم مگر برای این که به سبب آن تزکیه شوند. سپس آن حضرت علیه السلام فرمود: شنیدم پدرم می فرمود: هر کس یک سال بر او بگذرد که از مال خودش کم یا زیاد ما را صله ننماید، خداوند روز قیامت به او نظر نخواهد کرد، مگر این که خداوند از او بگذرد. سپس فرمود: ای مفضل! این فریضه ای است که خدای تعالی آن را در کتاب خود بر شیعیان ما فرض نموده، آن جا که فرماید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (۳۳۲)؛ به مقام نیکوکاران [یا درجات بهشت] دست نخواهید یافت تا این که از آنچه دوست می دارید انفاق کنید. پس ماییم بر و تقوی و راه هدایت و در تقوی و دعای ما از خداوند محجوب نمی ماند، فقط مسایل حلال و حرام تان را سؤال کنید و مبادا که از کسی از فقها چیزی را بپرسید که نیازی به آن ندارید و خداوند آن را از شما مستور داشته است. (۳۳۳)

و نیز در آن کتاب از حسن بن موسی آمده که گفت: اصحاب ما روایت کرده اند از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام راجع به فرموده خدای تعالی: «الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (۳۳۴)؛ آنان که آنچه را خداوند به پیوستنش دستور فرموده می پیوندند. سؤال شد، آن حضرت فرمود: این صله امام است در هر سال به کم یا زیاد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: و منظورم از این کار جز تزکیه شما چیزی نیست. (۳۳۵)

و از امالی شیخ صدوق به سند خود از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت است که: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس یکی از اهل بیت مرا در این سرای دنیا با یک قیراط صله نماید، روز قیامت با یک قنطار او را پاداش خواهم داد. (۳۳۶)

### توضیح

در مجمع البحرین گوید: قیراط نیم دانگ است، و از بعضی از اهل حساب نقل شده که قیراط در لغت یونان دانه

خرنوب است و اصل آن قِراط به تشدید است، چون جمع آن قرار یط می‌باشد، پس [راء به یاء] بدل شده است. (۳۳۷) و در قاموس آمده: قیراط و قِراط - به کسر هر دو - وزنش در بلاد مختلف است، در مکه یک چهارم از یک ششم دینار است و در عراق نصف یک دهم دینار. و در نهاییه گوید: قیراط جزئی از اجزاء دینار است و آن در بیشتر بلاد نصف یک دهم دینار است، و اهل شام آن را یک جزء از بیست و چهار جزء می‌شمارند. و در قاموس گفته: قِنطار، وزن چهل اوقیه از طلا، یا هزار و دویست دینار، یا هزار و دویست اوقیه، یا هفتاد هزار دینار، یا هشتاد هزار درهم، یا صد رطل از طلا یا نقره، یا یک پوست گاو پر از طلا یا نقره می‌باشد. و در مجمع البحرین آمده: در تفسیر آن (= قِنطار) گفته شده: آن هزار و دویست اوقیه است، و به قولی: صد و بیست رطل، و به قولی: یک پوست گاو پر از طلا است و به قولی، نزد عرب آن را وزنی نیست. و از تَغْلِب نقل شده که: آنچه نزد بیشتر عرب‌ها معمول است چهار هزار دینار است، و هرگاه بگویند: قناطر مقنطرة، دوازده هزار دینار است، و به قولی: هشتاد هزار است، و مقنطره یعنی تکمیل شده، چنان که گویی: بدره مبدرة و ألف مؤلف، یعنی تام. و از فراء آمده که: مقنطرة چند برابر شده است، چنان که قناطر سه تا باشد و مقنطره نه تا. و در حدیث آمده که: قنطار پانزده هزار مثقال از طلا است و مثقال بیست و چهار قیراط است، کوچک‌ترین آن‌ها همچون کوه احد است و بزرگ‌ترین آن‌ها مسافت بین آسمان و زمین. و در معانی الاخبار، قنطار از حسنات به هزار و دویست اوقیه تفسیر شده و اوقیه از کوه احد بزرگ‌تر می‌باشد. و در احتجاج شیخ طبرسی از محمد بن یعقوب - و ظاهراً از کتاب رسائل کلینی نقل کرده - از اسحاق بن یعقوب آمده که گفت: از محمد بن عثمان عمّری رحمه الله خواستم که نامه‌ای را [به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر علیه السلام] برساند که در آن از مسائلی که بر من مشکل شده



بود پرسیده بودم، پس توقیع به خطّ مولایمان صاحب الزمان علیه السلام وارد شد ... تا آنجا که فرموده: و اَمَّا اموال شما را ما نمی‌پذیریم مگر برای این که شما پاکیزه شوید، پس هر که می‌خواهد صله کند و هر که خواهد قطع نماید که آنچه خداوند به ما عطا کرده بهتر از آن چیزی است که په شما داده است ... (۳۳۸) و آنچه روایت آوردیم ان شاء الله کفایت می‌کند.

دو نکته

دو نکته

و شایسته است دو نکته را تذکر دهیم:

نکته اول

این که صله امام علیه السلام در مثل این زمان از صله امام در زمان ظهور دولت حقه و تسلط یافتن آن جناب بهتر است. و شاهد بر این است آنچه در کافی و غیر آن در حدیث مسیندی از عمّار سابطی آمده که گفت: به حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: کدام یک بهتر است، عبادت پنهانی با امام پنهان شده شما در دولت باطل یا عبادت در دوران ظهور حق و دولت آن با امام آشکار از شما؟ فرمود: ای عمّار! به خدا که صدقه در سرّ، از صدقه آشکارا بهتر است، همین‌طور به خدا قسم! عبادت شما در پنهانی با امام پنهانتان در زمان دولت باطل و با ترس از دشمنتان و یا در حال متارکه [مخالقان] با او بهتر است از کسی که خدای - عزوجلّ - را در زمان ظهور حق با امام بر حق ظاهر در دولت حق عبادت نماید، و عبادت توأم با ترس در دولت باطل همچون عبادت و امنیت در دولت حق نیست. و بدانید که هر کس از شما در این زمان نماز واجب خود را در وقتش به جماعت و به طور کامل به جای آورد و از دشمنش کتمان نماید، خداوند ثواب پنجاه نماز واجب به جماعت گزارده شده را برای او بنویسد و هر کس از شما

که در این زمان نماز واجبش را فرادی و در وقت خود به طور کامل و درست ادا نماید، خداوند - عزوجل - ثواب بیست و پنج نماز واجب فرادی برای وی بنویسد و هر کدام از شما که یک نماز نافله را در وقتش به طور کامل به جای آورد خداوند برایش ثواب ده نماز نافله بنویسد، و هر کس از شما کار نیکی انجام دهد، خدای - عزوجل - به جای آن برایش بیست حسنه بنویسد و حسنات مؤمن از شما را خداوند - عزوجل - چندین برابر خواهد ساخت، به شرط این که حسن عمل داشته باشد. و نسبت به دین و امام و جان خود تقیه را به کار بندد و زبانش را حفظ کند، همانا خدای - عزوجل - کریم است ... (۳۳۹) و در تأیید آنچه یاد کردیم این که: من در یکی از سالها در خواب دیدم که شخص جلیل بزرگواری می فرمود: هرگاه مؤمن چیزی از مال خود را برای امامش در زمان غیبتش نثار نماید ثوابش همانند هزار و یک برابر ثواب مثل آن است که در زمان حضورش نثار کند.

می گویم: شاهد صدق این خواب و حقانیت این گفتار این که امام صادق علیه السلام در خبر عمّار فرمود: و حسنات مؤمن از شما را خداوند - عزوجل - چند برابر خواهد ساخت ... سپس استبعاد در آن را دفع کرد به این که فرمود: همانا خدای - عزوجل - کریم است.

### نکته دوم

این که صله امام علیه السلام در زمان غیبت با مصرف کردن مال در مصارف و مخارجی که می داند آن حضرت علیه السلام به آنها رضایت دارد و محبوب اوست انجام می گیرد، با قصد صله او، مانند چاپ کردن کتابهایی که مربوط به آن حضرت است، و بر پا کردن مجالس یادآوری آن جناب، و دعوت به او، و صله شیعیان و دوستانش به خصوص سادات علوی و علمای ترویج کننده شرع مقدس، و راویان احادیث ائمه طاهرین علیهم السلام، و مانند اینها ... از گونه های صله که بر اهل آن پوشیده نیست، از خدای تعالی برای خودم و سایر مؤمنین توفیق می خواهم.

## سی و ششم: صله شیعیان و دوستان صالح امامان علیهم السلام

به وسیله مال بدین جهت این عمل را به طور جداگانه ذکر کردیم که در بعضی از نصوص وارد شده و به آن ترغیب گردیده است، چنان که در من لایحضره الفقیه آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس نتواند ما را صله نماید، باید دوستان [شیعیان] صالح ما را صله کند که ثواب صله ما برای او نوشته می‌شود، و هر کس نتواند ما را زیارت کند، صالحین از دوستانمان را دیدار نماید ثواب زیارت ما برایش نوشته می‌شود.

و در کتاب کامل الزیارات به سند خود از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام آمده که فرموده است: هر کس نتواند ما را زیارت کند پس صالحین از دوستانمان را دیدار نماید، ثواب زیارت ما برایش نوشته می‌شود، و هر کس نتواند ما را صله نماید، افراد صالح از دوستان ما را صله کند، ثواب صله ما برای او نوشته می‌شود. (۳۴۰)

و در کتاب تهذیب به سند خود از آن حضرت آورده که فرمود: «کسی که نمی‌تواند ما را زیارت کند پس برادران صالح خود را زیارت نماید که ثواب زیارت ما برایش نوشته می‌شود، و هر کس نتواند ما را صله نماید پس برادران صالحش را صله نماید ثواب صله ما برایش ثبت می‌گردد» (۳۴۱).

## سی و هفتم: خوشحال کردن مؤمنین

چون که این کار مایه سرور و خرسندی مولایمان صاحب الزمان علیه السلام می‌باشد، و خوشحال کردن مؤمنین هم با کمک کردن آن‌ها به وسیله مال انجام می‌شود، و هم با کمک کردن به بدن، و گاهی با برآوردن حوائج و برطرف کردن غصه‌های آنان، و با وساطت و شفاعت در حق ایشان، و به وسیله دعا کردن در حق آنان، و یا احترام نمودن آن‌ها، و هم با یاری خاندان و فرزندان ایشان، و نیز با قرض دادن

به آن‌ها، یا به تعویق انداختن مطالبه قرض‌هایی که بر عهده آن‌ها است، و یا به غیر این‌ها از گونه‌های خرسند نمودن مؤمنین که بر پویندگان آن راه‌ها پوشیده نیست، پس هرگاه مؤمن محب اهل البیت علیهم السلام با انجام دادن این کارها نیت می‌کند که حضرت صاحب الامر علیه السلام را خوشحال و مسرور نماید به آن ثواب نایل می‌آید، اضافه بر سایر ثواب‌های بزرگی که برای خوشحال کردن مؤمنین مهیا گردیده است.

و بر آنچه توجه دادیم دلالت می‌کند روایتی که در کافی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: کسی از شما نپندارد که چنان که مؤمنی را شاد و مسرور نماید تنها او را شادمان کرده، بلکه والله ما را خوشحال ساخته بلکه سوگند به خدا رسول خدا صلی الله علیه وآله را خوشحال نموده است (۳۴۲). و در همان کتاب به سند خود از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس مؤمنی را شاد نماید رسول خدا صلی الله علیه وآله را مسرور نموده، و هر کس بر رسول خدا صلی الله علیه وآله سرور وارد کند آن سرور را به خداوند رسانیده و همین‌طور است هر که بر مؤمن اندوهی وارد کند. (۳۴۳)

و در همان کتاب در خبر صحیحی از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: خداوند - عزوجل - به داوود علیه السلام وحی فرستاد که: همانا بنده ای از بندگان من حسنه‌ای به جای می‌آورد پس بهشت خود را بر او مباح می‌سازم، داوود عرضه داشت: پروردگارا آن حسنه کدام است؟ خداوند فرمود: بر بنده مؤمنم سروری وارد نماید هر چند به وسیله یک دانه خرما باشد. داوود گفت: پروردگارا سزاوار است هر که تو را شناسد امیدش را از تو قطع نکند. (۳۴۴) و روایات در این باره بسیار است، و آنچه یاد کردیم برای اهل بصیرت کافی است.

سی و هشتم: خیرخواهی برای آن حضرت علیه السلام

سی و هشتم: خیرخواهی برای آن حضرت علیه السلام

در کافی به سند صحیحی از حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام آمده که: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: خدای - عزوجل - به هیچ دوست خود که جانش را به اطاعت و خیرخواهی امامش به زحمت انداخته نظر نیفکند مگر این که او در رفیق اعلی [دسته پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحین که در بهشت قرین هم باشند] با ما باشد (۳۴۵). و در همان کتاب به سند صحیح یا موثق همچون صحیح از حضرت ابی عبدالله امام صادقعلیه السلام آمده که: رسول خداصلی الله علیه وآله در مسجد خیف برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: خداوند خرم بدارد بنده ای را که سخن مرا بشنود و آن را در دل جای دهد و حفظ نماید و به کسی که آن را نشنیده برساند، که بسا کسی حامل فقه است ولی فقیه نیست، و بسا کسی معارف و دستورات فقهی را به فقیه تر و داناتر از خودش برساند، سه چیز است که دل هیچ فرد مسلمانی در آن‌ها خیانت نکند؛ اخلاص عمل برای خدا، و نصیحت و خیراندیشی برای امامان و پیشوایان مسلمین، و ملازمت جماعت آن‌ها، زیرا که دعوت آنان فراگیرنده است هر آن که را به دنبال ایشان باشد. مسلمانان برادرند، خونشان برابر است و کمترین افرادشان در برقراری پیمان شان کوشش می‌نماید. (۳۴۶)

و در همان کتاب در حدیث مرسلی از مردی از قریش روایت آمده که گوید: سفیان ثوری به من گفت: مرا به خدمت جعفر بن محمدعلیهما السلام ببر. می‌گوید: با او به خدمت آن جناب رفتیم ولی وقتی رسیدیم که سوار مرکبش شده بود. سفیان عرضه داشت: ای اباعبدالله! خطبه‌ای که رسول خداصلی الله علیه وآله در مسجد خیف فرموده است، برایمان بازگو کن. فرمود: بگذار اکنون دنبال کار خود بروم، بعد که برگشتم برایت بیان می‌کنم، چون سوار شده‌ام. عرضه داشت تو را به خویشاوندی ات با رسول خدا سوگند که این مطلب را [هم اینک] برایم حدیث فرمایی پس آن جناب پیاده شد و سفیان گفت: دستور فرمایید تا دوات و کاغذ برایم بیاورند که آن را از زبان شما بنویسم. پس آن حضرت دوات و کاغذ فراخواند و فرمود

بنویس: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خُطْبَةُ رَسُولِ اللَّهِ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ: نَظَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَبَلَّغَهَا مِنْ لَمْ تَبْلُغْهُ أَيُّهَا النَّاسُ لِيَبْلُغَ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ، فَرُبَّ حَامِلٍ فَقِهٍ لَيْسَ بِفَقِيهِ، وَرُبَّ حَامِلٍ فَقِهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَالنَّصِيحَةُ لِأَيُّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللِّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَى دِمَائُهُمْ وَهُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ»

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد خیف؛ خداوند خرم بدارد بنده ای را که سخن مرا بشنود و آن را در دل جای دهد و به کسی که آن را نشنیده برساند. ای مردم! باید حاضرین به غائبین برسانند، بسا کسی که فقه دارد ولی فقیه و درک کننده نیست و بسا کسی معارف و دستورات فقهی را به فقیه تر و داناتر از خویش نقل می کند. سه چیز هست که قلب هیچ فرد مسلمانی در آن ها خیانت نکند: إخلاص عمل برای خدا نصیحت و خیراندیشی برای ائمه مسلمین و ملازمت جماعت ایشان، زیرا که دعوتشان (دعایشان) تمام کسانی را که در پی آنها هستند فرا می گیرد، مؤمنین برادرند و خونشان برابر، آنان بر دیگران از غیر خودشان هم دستند، کوچک ترین شان برای اجرای پیمان شان کوشا است. سفیان این حدیث را نوشت و بر آن حضرت باز خواند. آن گاه حضرت صادق علیه السلام سوار شد و رفت. من و سفیان نیز آمدیم، در میان راه به من گفت: به جای خود باش تا من در این حدیث نظری بیفکنم و دقتی کنم، به او گفتم: به خدا قسم ابو عبدالله علیه السلام با بیان این حدیث برگردن تو حقی انداخته که هرگز از گردنت نرود. گفت: کدام حق؟ گفتم: در این عبارت سه چیز است که دل مسلمان در آن ها خیانت نکند: اول إخلاص عمل برای خدا که ما آن را فهمیدیم، ولی دومی که نصیحت و خیراندیشی برای ائمه مسلمین، این ها کدام ائمه هستند که خیراندیشی برای آنان بر ما لازم است؟ معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و مروان بن حکم؟ و کسانی که شهادت شان نزد ما

قبول نیست و نماز پشت سر آنها جایز نمی‌باشد؟ و سومی که ملازمت جماعت آنها است، منظور کدام جماعت است؟ آیا جماعت مُرَجَّئَه که می‌گویند هر که نماز نخواند روزه هم نگیرد غسل جنابت هم نکند خانه کعبه را هم ویران سازد و مادرش را هم نکاح نماید، تنها با نام مسلمانی که بر خود نهاده در ایمان به درجه جبرئیل و میکائیل است؟ یا مقصود قَدَری‌ها هستند که معتقدند آنچه خدا بخواهد نمی‌شود و آنچه ابلیس بخواهد می‌شود؟ یا جماعت حروری‌ها و خوارج که از علی بن ابی‌طالب علیه السلام بیزاری می‌جویند و او را کافر می‌دانند؟ یا جماعت جهمی که قائل است: ایمان تنها خداشناسی است و بس؟ سفیان گفت: وای بر تو در معنی این دو جمله از حدیث چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند: منظور از امامی که نصیحت و خیراندیشی برای او بر ما واجب است علی بن ابی‌طالب علیه السلام است، و مقصود از جماعتی که ملازمت آنها واجب است خاندان اوست. راوی می‌گوید: دیدم آن نوشته را گرفت و پاره کرد سپس به من گفت: از این مطلب به کسی خبر مده. (۳۴۷)

### یادآوری

در مکرمت چهلّم و مکرمت پنجاه و نهم از بخش پنجم کتاب مطالبی که بر این موضوع دلالت دارند گذشت، بدانجا مراجعه شود.

### توضیح و بیان

این که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: «ثَلَاثٌ لَا يَغُلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرَأٍ مُسْلِمٍ» احتمال می‌رود «یغل» به فتح یاء از باب غلول به معنی خیانت باشد، و ظاهرش همین است، چنان که در فرموده خدای تعالی آمده: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۳۴۸)؛ و هیچ پیغمبری را خیانت خویش را به همراه آورد. و احتمال دارد که از باب «غِلٌّ» به معنی کینه و دشمنی باشد، چنان که در فرموده

خدای تعالی آمده: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» (۳۴۹)؛ و آنچه از حقد و کینه در سینه داشتند برگزیدیم. و بنابراین دو احتمال؛ امکان دارد که جمله حدیث خبریه باشد، و ممکن است انشاء باشد. و محتمل است که «یُغَلُّ» به ضمّ یاء از باب غل باشد، همچنان که در فرموده خدای تعالی آمده: «غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ» (۳۵۰)؛ دستشان [یهود] بسته [و در غل و زنجیر] باد. و این ضدّ فراخی سینه و شرح صدر است، و موافق فرموده خدای تعالی: «قَوْلِهِمْ قَلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ» (۳۵۱)؛ و گفتند دل‌های ما در پرده و غلاف است بلکه خداوند بر اثر کفرشان بر آنها مهر زده است. و بنابر تمام احتمالات: ممکن است «علی» در کلمه «علیهن» برای استعلای معنوی باشد، و شاید که به معنی «فی = در» باشد، مانند فرموده خدای تعالی: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا» (۳۵۲)؛ و [موسی] داخل شهر شد در هنگام غفلت اهل آن. و ممکن است به معنی «مع = با» باشد، مانند فرموده خدای تعالی: «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ» (۳۵۳)؛ و دارایی‌اش را با وجود دوست داشتن آن بپردازد. و یا این‌که برای سببیت باشد، مانند فرموده خدای تعالی: «وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ» (۳۵۴)؛ و تا خداوند را به سبب این‌که هدایت تان فرمود به عظمت یاد کنید.

و کلمه «مسلم» احتمال می‌رود که منظور از آن اعم از مؤمن [و مسلمان غیر مؤمن] باشد، و یا این‌که منظور از آن اخصّ - یعنی مؤمن کامل - باشد. و «النصیحة» از باب نصح است، و آن در اصل خلوص می‌باشد، و بدین جهت آن را نصیحت نامیده‌اند که از آمیختگی با غرض‌های نفسانی خالص است. و نصیحت گاهی در قصد خیر برای منصوح له (= کسی که نصیحتش را خواسته) به کار می‌رود، و گاهی در هر کار یا قولی که به وسیله آن برای منصوح له خیر می‌خواهد. و «اللزوم لجماعتهم»: ظاهراً مقصود جماعت امامان علیهم السلام است، یعنی مؤمن کسی است که به تمامی آنان معتقد باشد و به همه اقرار کند، و این‌که هر کس یکی از آنان را انکار نماید چنان است که همه را انکار



کرده باشد. «فَأَنَّ دَعْوَتَهُمْ مُّحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ»: ظاهراً ضمیر نخستین به امامان علیهم السلام برمی‌گردد و ضمیر دوم به مسلمانان، و محتمل است که «دعوت» به معنی دعا باشد، و احتمال دارد که منظور، دعوت مردم به ایمان و شناخت دلائل آشکار و آثار روشن امامان علیهم السلام باشد، که ایشانند دعوت کنندگان خلق به سوی خداوند، و دلالت کنندگان به خداوند با زبان و افعال و صفات و معجزات و کرامات شان. و حاصل از احتمالات یاد شده در معنی حدیث چند وجه است:

### وجه اول

این که این امور سه گانه چیزهایی هستند که می‌بایست دل هیچ مسلمانی در آنها خیانت نکند، و این وجه مبتنی بر آن است که جمله را انشائی، و «علی را به معنی «فی» و نصیحت را به معنی قصد خیر برای منصوح بدانیم. بنابراین امور سه گانه قلبی خواهند بود و کارها و اعمال قلبی و بدنی بر آنها مترتب می‌شوند و از آنها سرچشمه می‌گیرند، و این حدیث شریف درصدد بیان تکالیف قلبی است که متعلق به مکلف است و به خدای تعالی و اولیای او علیهم السلام مربوط می‌باشد، پس اخلاص در عمل راجع به خدای - عزوجل - است، و قصد خیر برای اولیای او، و لزوم جماعت ایشان؛ هر دو به رسول خدا و خلفای برحق آن حضرت - صلوات الله علیهم اجمعین - راجع است، و این دو بدین گونه حاصل می‌شوند که دل مؤمن با قصد خیر برای آنان و ملازمت همه ایشان اهتمام داشته باشد، و دست یازیدن و روی آوردن به غیر ایشان از کسانی که مقام آنان را - به ناحق - ادعا می‌کنند قصد نکند، و این یک وظیفه و تکلیف اسلامی است بر عهده همه افراد بشر، بی‌هیچ تفاوتی بین مسلمان و کافر، زیرا که کفار نیز به این امر و تکالیف شرعی الهی دیگر موظف هستند. و این که در اینجا و در سایر احکام خصوص مسلمان یاد گردیده، به جهت شرافت دادن به اوست که حکم و خطاب متوجه او می‌گردد به سبب توجه او به حق تعالی و گرفتن

معالم دین و برای خواری کافر است و روی گردانیدن از او به سبب اعراض او از حق، خدای - عزوجل - فرموده: «تَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» (۳۵۵)؛ خداوند را فراموش کردند او نیز آنان را فراموش کرد. و او - تبارک و تعالی - فرموده: «وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» (۳۵۶)؛ و خداوند ستمکاران را گمراه می‌گرداند. و او - عز اسمه - فرموده: «فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (۳۵۷)؛ پس تو [ای رسول] اعراض کن از هر کسی که از یاد ما روی گردانید و جز زندگانی دنیا را نخواست.

### وجه دوم

این که امور یاد شده - یعنی اخلاص و نصیحت برای امامان و ملازمت آن‌ها - وسایل و اسباب حفظ شدن دل از خیانت باشد. و این وجه مبتنی بر آن است که جمله خبریه؛ و «علی» به معنی «مع» یا برای سببیت باشد، و نصیحت - بنابر این وجه - ممکن است نصیحت قلبی منظور باشد، که خیر خواستن برای منصوح در همه چیزهایی که متعلق به اوست، و شاید که نصیحت در کارهای بدنی و مصارف مالی مراد باشد، و آن هر فعل یا قولی است که مراد از آن خیر برای منصوح است.

### وجه سوم

این که جمله خبریه باشد، و حدیث - بنابر این وجه - در صد بیان علایم مؤمن است، یعنی مسلمان واقعی که در قران مجید به فرموده خدای - عزوجل - چنین توصیف گردیده: «وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» (۳۵۸)؛ و هر کس روی تسلیم به سوی خداوند آورد و نیکوکار باشد همانا به محکم‌ترین رشته [الهی] چنگ زده است. زیرا حقیقت ایمان معرفت خدای - عزوجل - و اخلاص عمل برای اوست، و شناخت اولیای امر (رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام) و ملازمت ایشان، و نصیحت و خیرخواهی برای آنان می‌باشد، و این‌ها اموری است که دل مسلمان واقعی در آن‌ها خیانت

نمی‌کند، و این وجه سازگار است با این که «يَغْلُ» از باب غلول به معنی خیانت باشد، و هم با این که از غلّ ضد انشراح و گشایش باشد، چنان که پوشیده نیست.

### وجه چهارم

این که جمله خبریه باشد و «يُغْلُ» به ضم یاء به صورت فعل مجهول خوانده شود، و «علی به معنی «مَع» یا برای سببیت باشد و «مسلم» را به معنی معروفش بگیریم یعنی اعمّ از مؤمن و غیر مؤمن، و منظور از «ائمه مسلمین» امیرالمؤمنین و امامان معصوم از فرزندان آن حضرت علیهم السلام باشد. و حاصل معنی این که هر مسلمانی که این امور یعنی: اخلاص عمل برای خداوند، و نصیحت برای ائمه مسلمین، و ملازمت جماعت ایشان، در او جمع گردد، دلش باز [و روشن] می‌شود و از مهر خوردن بر قلب محفوظ می‌ماند، و از کسانی خواهد بود که خداوند سینه‌اش را برای اسلام گشایش داده، و از نورانیّتی از سوی پروردگارش برخوردار است، و چنانچه این امور در او جمع نگردد خداوند بر دلش مهر بطلان می‌زند، و مصداق فرموده خدای تعالی می‌شود که: «وَقَوْلِهِمْ قَلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ» (۳۵۹)؛ و گفتند دل‌های ما در پرده و غلاف است، بلکه خداوند به سبب کفرشان بر آن‌ها مهر زده است. زیرا که کفر مراتب و درجه‌هایی دارد که یکی بدتر از دیگری است و هر مرتبه را آثار خاصی است - پناه به خدای تعالی - همچنان که ایمان نیز مراتب و درجاتی دارد که بعضی برتر از بعضی دیگر است، و برای هر مرتبه از آن آثار خاصی هست، از خداوند متعال خواستاریم که به ما توفیق عنایت فرماید برای تکمیل مراتب ایمان و نصیحت برای مولاایمان صاحب الزمان علیه السلام قدم برداریم.

### تتمّه مطلب و تذکر

بدان که نصیحت‌گر نسبت به امام زمانش علیه السلام - بنابر آنچه یاد کردیم و بیان داشتیم - کسی است که وضع خود را مراقب باشد و بر کارهایش مواظبت نماید، به

طوری که افعال و نیت هایش که راجع به امام زمانش علیه السلام است از هر چه مایه نارضایتی و هتک احترام امامش هست بر کنار و خالص باشد، و همه جا رعایت کند که خیر مولایش علیه السلام چیست، و مقصود همان است، که برای هر رهرو حاصل نمی‌گردد مگر با مراقبت تام و مواظبت پیوسته و مداوم، و بینش در دین و همنشینی اهل تقوی و یقین و دوری از اهل تردید و فاسقین، و اگر کسی را نیافت که چنین اوصافی داشته باشد تا با او مجالست نماید، در خانه خود بنشیند، و سکوت را پیشه کند، و هرگاه از همنشینی با کسانی که مجالست با آنان شایسته نیست ناگزیر باشد به قدر ضرورت اکتفا نماید، و ان شاء الله مطالبی که بر این امور دلالت دارد خواهیم آورد.

### سی و نهم: زیارت کردن آن حضرت علیه السلام

به وسیله توجه نمودن به آن جناب و سلام کردن بر او در هر مکان و زمان به طور عموم، و در بعضی از جاها و زمانها به طور خاص، و فضیلت و چگونگی آن را در خاتمه کتاب خواهیم آورد ان شاء الله تعالی شأنه. (۳۶۰)

### چهارم: دیدار مؤمنین صالح و سلام کردن بر آنان

به قصد نایل شدن به فضیلت و فیض زیارت آن حضرت و سلام کردن بر آن جناب - صلوات الله علیه - و در مطلب سی و ششم آنچه مایه بشارت و چشم روشنی اهل اخلاص و یقین است، که بر این معنی دلالت دارد گذشت.

### چهل و یکم: درود فرستادن بر آن حضرت علیه السلام

و آنچه بر فضیلت و تأکید آن دلالت دارد چند امر است، از جمله:

۱ - این که درود و صلوات از اقسام دعا کردن است، پس تمام آنچه در فضیلت دعا برای آن حضرت رسیده شامل آن نیز می‌شود، چون صلوات از ناحیه ما درخواست رحمت از خداوند - عزوجل - است، و با رحمت او امور

دنیا و آخرت سامان می‌گیرد. بنابراین هرگاه ما بر امام زمان مان علیه السلام درود فرستیم به این که بگوییم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلٰی مَوْلَانَا وَسَيِّدِنَا صَاحِبِ الزَّمَانِ» یا با امثال این عبارت صلوات بفرستیم، این کار طلب رحمت برای آن حضرت است در تمام اموری که در دنیا و آخرت متعلق به او است. پس در این خواسته ما از خداوند - عز اسمه - طلب کردن حفظ آن جناب و حفظ یاران و دوستانش از هرگونه گزند، و درخواست هرگونه هم و غم از قلب مقدسش و دل دوستانش و تقاضای تعجیل فرج و ظهورش، و موجبات خشنودی اش از جهت پیروزی بر دشمنان دین و برپا سازی کارهای نیک و گسترش عدل در سراسر زمین، و رستگاری پیروان و مؤمنان به واسطه آن حضرت به بهشت، و ... از اقسام مختلف رحمت واسعه الهی که به اولیای خود اختصاص داده و شماره آنها را کسی جز خودش نمی‌داند، در این صلوات ما نهفته است. از درگاه خدای تعالی خواهانیم که ما را از یاران مولایمان صاحب الزمان علیه السلام قرار دهد و از دوستانش که در دنیا و آخرت عنایتش را به آنان اختصاص می‌دهد محسوب فرماید، که او نزدیک و اجابت کننده دعا است.

۲ - تمام آنچه در فضیلت صلوات فرستادن بر خاندان پیغمبر علیهم السلام روایت شده، و روایاتی که دلالت دارند بر این که درود فرستادن بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله جز با درود فرستادن بر ایشان علیهم السلام تمام نیست، که این روایات بسیار و در کتب اخبار ذکر گردیده است.

۳ - وارد شدن صلوات بر خصوص آن حضرت علیه السلام در بسیاری از دعاهایی که از امامان علیهم السلام رسیده، و این بر کسی که پیرامون این مطلب جستجو نماید پوشیده نمی‌ماند.

۴ - وارد شدن طلب توفیق برای درود فرستادن بر آن حضرت علیه السلام به طور خاص در دعایی که از ناحیه شریف آن جناب به واسطه شیخ اجل ابو عمرو عمری روایت گردیده، ما دعای مزبور را در بخش هفتم کتاب

آوردیم و محل شاهد از آن دعا این عبارت است: «و ذکر آن حضرت و انتظارش و ایمان و یقین قوی به او در ظهورش و دعا برای آن جناب و درود فرستادن بر او را از یاد ما مبر...»

۵ - امر به درود فرستادن بر آن جناب به طور خاص در اخبار متعدد. و از جمله در روایتی که سید اجل علی بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع و دیگران به طور مسند از مولایمان حضرت حسن بن علی عسکری علیه السلام آورده‌اند، که بر هر کدام از امامان علیهم السلام به طور خاص صلواتی یاد فرموده، و در آن روایت صلوات بر ولیّ امر منتظر حضرت حجة بن الحسن علیه السلام چنین آمده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَابْنِ أَوْلِيَّائِكَ الَّذِينَ فَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ وَأَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ وَأَذْهَبْتَ الرَّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً. اللَّهُمَّ انصُرْهُ وَأَنْصُرْ بِهِ لِدِينِكَ وَأَنْصُرْ بِهِ أَوْلِيَّائَكَ وَأَوْلِيَّائَهُ وَشِيعَتَهُ وَأَنْصَارَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ. اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ طَاغٍ وَبَاغٍ وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَاحْرُسْهُ وَأَمْنَعْهُ مِنْ أَنْ يُوْصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَاحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَآلَ رَسُولِكَ وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَالنَّصْرُ بِنَاصِرِيهِ وَاخْذَلْ خَازِلِيهِ وَأَقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَأَقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا وَأَمْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامَ وَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَتْبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ وَأُرْنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا يَأْمَلُونَ وَفِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ إِلَهَ الْحَقِّ رَبَّ الْعَالَمِينَ»

خدایا! بر ولیّات و فرزندان اولیائت درود فرست، آنان که اطاعتشان را فرض دانسته و حقشان را واجب فرموده‌ای، و هرگونه پلیدی و رجس را از آنان دور داشته و آنان را از هرگونه آلودگی و عصیان پاک و مبرا ساخته‌ای، بار خدایا! او را یاری فرمای و به (دست) او دینت را یاری کن و به وجود او دوستانت و دوستان و شیعیان و یاران او را پیروزمند گردان، و ما را هم از آنان قرار ده. بار خدایا او را

از شرّ هر سرکش و ظالم و از شرّ تمام خلق خود در پناهت محفوظ بدار، و او را از پیش رو و پشت سر و طرف راست و چپ (از همه حوادث ناگوار) محافظت فرمای، و از رسیدن هرگونه بدی و ناملایمی به ساحت مقدّسش ممانعت و حضرتش را از آن‌ها حراست بنمای، و در وجود او (دین و آیین) رسول و آل رسالت را محفوظ بدار، و به (دست) او عدل و داد (مطلق و همه جانبه) را آشکار ساز، و با نصرت (مخصوصت) او را تأیید گردان، و یاری کنندگانش را یاری کن، و مخالفانش را خوار بنمای، و به (قدرت) او سرکشان و جبّاران کفر پیشه را در هم بشکن، و به (تیغ) او کفار و منافقین و تمامی ملحدین را در هر کجای از مشارق و مغارب زمین و خشکی و دریا و کوه و صحرا هستند همه را به هلاکت برسان، و زمین را به (ظهور) او آکنده از عدل کن، و دین پیغمبرت - که بر او و آل او سلام باد - را به (دست) او (در سراسر عالم) ظاهر (و غالب) گردان، و ای خدا مرا از یاران و مددکاران و پیروان و شیعیانش قرار ده، و آنچه آل محمدعلیهم السلام آرزومندند (از ظهور حق و حکومت اسلام) در زمان حیات من آشکار کن، و آنچه در مورد دشمن خود امید دارند (که خوار و نابود گردند) به من بنما، ای خدای برحق؛ پروردگار عالمیان؛ دعایم را مستجاب کن. (۳۶۱)

تذکر: در آخر بخش هفتم صلواتی را که مشتمل بر دعا برای آن حضرت علیه السلام می‌باشد، از مصباح الزائر روایت آوردیم، این تذکر را غنیمت شمرده و به آن صلوات رجوع نمایید.

### چهل و دوم: هدیه کردن ثواب نماز به آن جناب علیه السلام

و دلیل بر این، روایتی است که سیّد بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع آورده. وی گوید: ابومحمد صیمری حدیث آورد، گفت: حدیث کرد ما را ابوعبد الله احمد بن عبد الله بجلی به سندی که به امامان علیهم السلام بالا برده که فرمودند: هر کس ثواب نماز خود را برای رسول خدا و امیر المؤمنین و اوصیای بعد از آن حضرت علیهم السلام

قرار دهد، خداوند ثواب نمازش را آن قدر افزایش می‌دهد که از شمارش آن نفس قطع می‌گردد و پیش از آن که روحش از بدنش برآید به او گفته می‌شود: ای فلان! هدیه تو به ما رسید، پس امروز روز پاداش و تلافی کردن [نیکی‌های] تو است، دلت خوش و چشم‌ت روشن باد به آنچه خداوند برایت مهیا فرموده، و گوارایت باد آنچه را به آن رسیدی. راوی گوید: [به امام‌علیه السلام] عرض کردم چگونه نمازش را هدیه نماید و چه بگوید؟ فرمود: نیت می‌کند ثواب نمازش را برای رسول خدا صلی الله علیه وآله ... (۳۶۲) مصنف این کتاب محمد تقی موسوی - عفی الله تعالی عنه - می‌گوید: مقتضای این حدیث شریف، مستحب بودن هدیه ثواب نمازها به طور مطلق - چه واجب و چه مستحب - به رسول خدا صلی الله علیه وآله یا حضرت صاحب الدار (۳۶۳) یا سایر ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشد و آنچه پس از این کلام در سخنان امام‌علیه السلام آمده، گواه بر این است.

**چهل و سوم: هدیه نماز مخصوص**

**چهل و سوم: هدیه نماز مخصوص**

این که شخص مؤمن نماز مخصوصی به عنوان هدیه به آن حضرت علیه السلام یا به یکی از امامان علیهم السلام به جای آورد و هیچ حد و وقت و شماره‌ای برای این نماز نیست و مؤمن به مقدار محبت و توانایی‌اش به محبوبش هدیه تقدیم می‌کند و برحسب طاقتش او را خدمت می‌نماید. و دلیل بر آنچه یاد کردیم آن است که در حدیث سابق پس از آن عبارت آمده است: و اگر بتواند بر پنجاه رکعت نماز چیزی را بیفزاید - هرچند در هر روز دو رکعت باشد - و آن دو رکعت را به یکی از ایشان علیهم السلام هدیه نماید، پس آن دو رکعت نماز را همچون نمازهای واجب آغاز کند که هفت تکبیر یا سه تکبیر بگوید، یا در هر رکعت یک تکبیر. و پس از تسبیح رکوع و سجود در هر رکعت سه مرتبه بگوید: «صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ



الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ» و چون تشهد گفت و سلام داد، بگوید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ وَأَبْلِغْهُمْ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ. اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ الرُّكْعَاتِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَنَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُ إِيَّاهَا عَنِّي وَأَتَبِّنِي عَلَيْهَا أَفْضَلَ أُمَّلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَصِيِّ نَبِيِّكَ وَفَاطِمَةَ الزُّهْرَاءِ ابْنَةَ نَبِيِّكَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سِبْطِي نَبِيِّكَ وَأَوْلِيَّائِكَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ»

خدایا! تویی سلامت دهنده و سالم از هر عیب، و سلامت از [سوی] تو است. ای صاحب جلال و بزرگواری! بر محمد و آل محمد علیهم السلام آن پاکیزگان پاک بهترین خلق درود فرست و برترین تحیت و سلام را به ایشان برسان. بار خدایا! به درستی که این رکعات هدیه‌ای از من است به بنده و پیغمبر و رسول تو محمد بن عبد الله خاتم پیغمبران و سید رسولان. خدایا! پس این [هدیه] را از من بپذیر و از من به او برسان و پاداش مرا بهترین آرزوهایم قرار ده و به مقدار امیدم درباره تو و درباره پیغمبرت و وصی پیغمبرت و فاطمه زهرا دخت پیامبرت و حسن و حسین دو سبط و نواده پیامبرت و اولیائت از فرزندان حسین علیهم السلام ای ولی مؤمنین ای ولی مؤمنین ای ولی مؤمنین. (۳۶۴)

نماز هدیه به امیر المؤمنین علی علیه السلام

پس از دو رکعت نماز، دعای مذکور را تا «افضل التحية والسلام» بخواند، سپس بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرُّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِي عَمِّ نَبِيِّكَ وَوَصِيِّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُ إِيَّاهُمَا عَنِّي وَأَتَبِّنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أُمَّلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَصِيِّ نَبِيِّكَ وَفَاطِمَةَ الزُّهْرَاءِ ابْنَةَ نَبِيِّكَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سِبْطِي نَبِيِّكَ وَأَوْلِيَّائِكَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

## هدیه به فاطمه زهرا علیها السلام

چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى الطَّاهِرَةِ الْمُطَهَّرَةِ الطَّيِّبَةِ الزَّكِيَّةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِيَّاهُمَا عَنِّي وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَصِيِّ نَبِيِّكَ وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَةِ نَبِيِّكَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سِبْطِي نَبِيِّكَ وَأَوْلِيَايَكَ مِنْ وَدِّ الْحُسَيْنِ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

## هدیه به امام حسن علیه السلام

چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَأَبْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ وَلِيِّكَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِيَّاهُمَا عَنِّي وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

## هدیه به امام حسین علیه السلام

چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَأَبْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ وَلِيِّكَ سِبْطِ نَبِيِّكَ الطَّيِّبِ الطَّاهِرِ الزَّكِيِّ الرَّضِيِّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمُجْتَبَى اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِيَّاهُمَا عَنِّي وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

## هدیه به امام علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام

چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَأَبْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ وَلِيِّكَ سِبْطِ نَبِيِّكَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِيَّاهُمَا عَنِّي وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

## هدیه به امام محمد بن علی (باقر) علیه السلام

چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَأَبْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ وَلِيِّكَ سَبْطُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلِمَكَ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِلَيَّ وَأْتِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمْلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به امام جعفر بن محمد (صادق) علیه السلام

چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَأَبْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ وَلِيِّكَ سَبْطُ نَبِيِّكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِلَيَّ وَأْتِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمْلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به امام موسی بن جعفر (کاظم) علیه السلام

چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَأَبْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ وَلِيِّكَ سَبْطُ نَبِيِّكَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَارْتِ عَلِمَ النَّبِيْنَ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِلَيَّ وَأْتِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمْلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به امام علی بن موسی (رضا) علیه السلام

چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَأَبْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ وَلِيِّكَ سَبْطُ نَبِيِّكَ عَلِيٌّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِلَيَّ وَأْتِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمْلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به امام محمد بن علی (جوادی) و امام علی بن محمد (هادی) و امام حسن بن علی (عسکری) - علیهم السلام -

به ترتیب فوق بخواند، تا به حضرت امام صاحب الزمان علیه السلام برسد، پس آن دعا را بخوان تا بگویی: «اللَّهُمَّ إِنَّ

هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةً مِّنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ  
وَابْنِ وَلِيِّكَ سَبَطِ نَبِيِّكَ فِي أَرْضِكَ وَحَجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ. اللَّهُمَّ  
فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِيَّاهُمَا عَنِّي وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أُمَّلِي  
وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ  
يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

سید اجل علی بن طاووس در جمال الاسبوع گوید: شاید  
که نشاط به جای آوردن این هدایا را در خود نبینی یا به  
خاطر این که به خود بگویی که ائمه معصومین علیهم السلام  
از این هدیه‌ها بی‌نیازند، یا شاید که آن‌ها را از جهت تکرار  
در هر روز بسیار شماری و طبع تو به انجام ندادن آن‌ها  
تمایل کند، و بدان که آنان- صلوات الله علیهم - از هدیه تو  
مستغنی و بی‌نیاز می‌باشند، ولی تو بی‌نیاز نیستی از این که  
هدیه به ایشان تقدیم نمایی و گفتارت نزد آنان نزدیک  
باشد، همچنان که خداوند - جلّ جلاله - از این احوال بی‌نیاز  
است، پس باید که در نیت و خاطر تو هنگامی که این اعمال  
را آغاز می‌کنی چنین باشد که خداوند - جلّ جلاله - و آنان  
- صلوات الله علیهم - به سعادت و امنیت و جاودانگی در  
کمال احسان در منزلگاه رضوان الهی، راهنمایی کردند.  
«يَمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ  
يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ ...» (۳۶۵)؛ آنان بر تو به  
مسلمان شدن منت می‌گذارند بگو شما با اسلام خود بر  
من منت نگذارید بلکه خدا بر شما منت و احسان دارد که  
شما را به سوی ایمان هدایت فرموده است.

و تو آن چنانی که یکی از علمای بیان سروده است:  
أَهْدِي لِمَجْلِسِهِ الْكَرِيمِ وَأِنَّمَا  
أَهْدِي لَهُ مَا حَزَتْ مِنْ نَعْمَائِهِ  
كَالْبَحْرِ يُمَطِّرُهُ السَّحَابُ وَمَالَهُ  
مَنْ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ مِنْ مَالِهِ  
برای مجلس گرامی او هدیه می‌کنم و جز این نیست که  
آنچه از مراحمش به دست آورده‌ام برای او هدیه می‌دهم.  
همچون دریا که ابرها بر آن می‌بارند و حال آن که هیچ منتی  
بر آن ندارند زیرا که [آنچه بارند] از آب دریا است.  
و این که آن نمازها را بسیار شماری، یا تمایل داشته باشی

که از آن‌ها فراغت یابی تا به تحصیل سعادت خود پردازد پس بدان که این هدایت شدن به تقدیم هدیه از طریق عنایت خداوند - جلّ جلاله - و اولیا و برگزیدگان خداوند و اخلاص ایشان در عبادت خدای ذوالجلال برایت حاصل گردیده، به خصوص که تو معتقد هستی که اگر حجت‌های خداوند بر بندگان نبودند، خداوند - جلّ جلاله - نه زمینی می‌آفرید و نه آسمانی، و نه هیچ جنبنده‌ای در دنیا و نه دوزخ و بهشتی برای آخرت، و نه هیچ نعمتی ایجاد می‌کرد نه مرحمتی، پس آیا تمام اعمال و کارهای خود را جز در میزان [قبولی] ایشان منتهی می‌بینی و غیر از دیار ثواب آنان می‌دانی، زیرا که اخلاص ایشان در عبادت با فضل خدای - جلّ جلاله - برایشان سبب سعادت است که به آن رسند، پس چون عمل تو در هر حال در ترازوی ایشان سنجیده می‌شود، آن را به ایشان هدیه کن، تا به کسب آنچه در حساب خواهد بود دست یابی، و اگر عموم عنایت و تفضل آنان نبود به آن نایل نمی‌شدی، و اگر نسبت به مقدار حقّ خدای تعالی - جلّ جلاله - به ایشان و حقّ ایشان بر تو به لطف خداوند - جلّ جلاله - معرفت داشتی، و می‌دانستی که چقدر از حقوقشان شب و روز ضایع می‌گردد، متوجه می‌شدی که آنچه هدیه می‌کنی به معذرت خواهی نیاز دارد، و بسان بعضی از اهل اعتبار چنین می‌گفتی:

فَانْ تَقَبَّلُوا مِنِّي هَدِيَّةً قَاصِرَةً  
عَدَدَتْ لَكُمْ ذَاكَ الْقَبُولَ مِنَ الْفَضْلِ  
وَكَانَ قَبُولٌ عِنْدَكُمْ فَضْلٌ رَحْمَةً  
يَعْرِزُ بِهَا قَلْبُ الْوَلِيِّ مِنَ الذَّلِيلِ  
وَيُوجِبُ شُكْرًا عِنْدَهُ لِمَقَامِكُمْ  
وَفَرَضَ حُقُوقَ لَا يَقُومُ لَهَا مِثْلِي

چنان که هدیه‌ای از من قاصر بپذیرید، آن پذیرفتن را از جمله فضل شما به شمار آورم، و پذیرش نزد شما رحمت و مهر بیشتری خواهد بود، که دل دوستدار شما به سبب آن از خواری و مذلت به عزت رسد. و مایه سپاسگزاری آن دوستدار شما می‌شود به جهت مقام برجسته شما، و بر عهده آمدن حقوقی که همچو منی از انجام آن ناتوان

است. و یکی از هم مسلکان به من گفتم: من خودم و عملم را کوچک و حقیر می‌بینم از این‌که آن را به ایشان هدیه نمایم، به او گفتم: پس چرا خودت را از خدمت به خدای - جلّ جلاله - کوچک نمی‌بینی که حمد و شکر او را به جای می‌آوری و سایر خدمات را انجام می‌دهی؟ در حالی که او از هر بزرگی عظیم‌تر است، پس معنی ندارد که خود را در خدمت به نواب او کوچک بینی، به خصوص که آنان خدمت را نسبت به خود پذیرفته باشند. (۳۶۶)

**چهل و چهارم: نماز هدیه به آن حضرت به گونه مخصوص در وقت معین**

و این را در جمال الاسبوع روایت کرده که: «مستحب است آدمی روز جمعه هشت رکعت نماز گزارد، چهار رکعت را به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه نماید و چهار رکعت را به فاطمه زهرا علیها السلام هدیه کند، و روز شنبه چهار رکعت نماز بگذارد و آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام هدیه نماید، و همین طور هر روز از هفته به یکی از امامان علیهم السلام هدیه کند تا روز پنجشنبه که چهار رکعت را به حضرت جعفر بن محمد صادق علیهما السلام هدیه نماید، سپس روز جمعه نیز هشت رکعت نماز بگذارد که چهار رکعت آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله، و چهار رکعت دیگر را به حضرت فاطمه علیها السلام هدیه نماید، سپس روز شنبه چهار رکعت را به موسی بن جعفر علیه السلام هدیه نماید، و بین دو رکعت از این نمازها این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَإِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ حِينَا رَبَّنَا مِنْكَ بِالسَّلَامِ. اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ الرُّكُوعَاتِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَلِّغْهُ إِيَّاهَا وَأَعْطِنِي أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ بار خدایا! تو سلامت دهنده و سالم از هر عیب هستی، و سلامت از تو است و به تو منتهی می‌شود. ای پروردگار ما! با سلام ما را تحیت گوی. بار خدایا! این رکعت‌ها [نماز] هدیه‌ای از من به ... فرزند ... (۳۶۷) است، پس بر محمد و آل محمد درود فرست، و این هدیه را به او

برسان، و امید و آرزویم را درباره تو و رسول تو - که درود تو بر او و آتش باد - به من عطا فرمای.

### چهل و پنجم: اهداء قرائت قرآن به آن حضرت علیه السلام

و بر فضیلت و استحباب آن دلالت دارد آنچه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کافی از علی بن المغیره روایت آورده که گوید: «به حضرت ابوالحسن امام کاظم علیه السلام عرض کردم: پدرم از جدّ تو راجع به ختم کردن قرآن در هر شب پرسیده بود. جدّ تو به او فرموده بود: در هر شب. به آن جناب عرضه داشته بود: در ماه رمضان [نیز]؟ جدّ تو فرموده بود: ماه رمضان [نیز]. پدرم به او عرضه داشته بود: آری، تا هر قدر که بتوانم. پس از آن پدرم قرآن را چهل بار در ماه رمضان ختم می‌کرد. سپس من بعد از پدرم آن را ختم می‌کردم، بسا که بر او می‌افزودم و یا کم‌تر از آن را ختم می‌کردم به مقدار فراغت و اشتغال و نشاط و بی حالی ام، پس هرگاه روز فطر شود برای رسول خدا صلی الله علیه و آله یک ختم، و برای علی علیه السلام ختمی دیگر و برای فاطمه علیها السلام ختمی دیگر، سپس برای ائمه علیهم السلام تا به شما رسد قرار می‌دهم، که از آن هنگام که در این حال بوده‌ام یک ختم قرآن برای شما قرار داده‌ام. به سبب این کار چه پاداشی برایم هست؟ امام کاظم علیه السلام فرمود: پاداش تو آن است که روز قیامت با آنان علیهم السلام باشی. عرض کردم: الله اکبر! چنین پاداشی برای من است؟ سه مرتبه فرمود: آری.» (۳۶۸)

می‌گوییم: وجه استدلال این که ظاهر از سخنان امام علیه السلام مترتب شدن ثواب بر آن عمل از این جهت است که به پیغمبر و امام هدیه می‌شود و تقرّب به ایشان است و خصوصیتی در امامان یاد شده نبوده است، بلکه از گفته راوی چنین بر می‌آید که یک ختم قرآن را برای امام کاظم علیه السلام قرار می‌داد چون آن حضرت امام زمانش بوده است، لذا گفت: از آن هنگام که در این حال بوده‌ام ... و امام علیه السلام کارش را تصدیق و او را تحسین فرمود. و حاصل از ملاحظه این حدیث و دقت در آن:

استحباب هدیه کردن قرائت قرآن به پیغمبر اکرم و صدیقه کبری و هر یک از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین می‌باشد. و مؤید این است هدیه کردن نماز به ایشان - چنان‌که پیش‌تر آوردیم - و شواهد دیگری نیز دارد که برای کاوشگر در روایات ایشان علیهم السلام ظاهر می‌گردد، از خداوند - عزوجل - خواستاریم که ما و همه مؤمنین را ان شاء الله به حق محمد و آل او، برای این کار توفیق دهد.

### چهل و ششم: توسل و طلب شفاعت از خداوند

به وسیله آن حضرت - عجل الله فرجه - زیرا که آن جناب «باب الله» است که از آن درآیند، و راه به سوی رضوان خداوند است، و اوست شفیع به سوی خدای تعالی، و اوست اسم خداوند که بندگان را امر فرموده به آن توسل کنند، چنان‌که در روایات از امامان علیهم السلام آمده که: درباره فرموده خدای تعالی: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۳۶۹)؛ و برای خداوند نیک‌ترین نام‌ها است، او را با آن‌ها بخوانید. فرمودند: به خدا قسم ما مییم آن اسماء حسنی (نیک‌ترین نام‌ها) که خداوند بندگان را امر فرموده به وسیله آن‌ها او را بخوانند [و دعا کنند]. (۳۷۰) و شواهد این مطلب بسیار است و برای اهل بینش روشن، که به جهت رعایت اختصار به این موارد اکتفا می‌کنیم.

در بحار از مولایمان حضرت رضاعلیه السلام آمده که فرمود: «هرگاه سختی و گرفتاری بر شما وارد شود به وسیله ما از خدای - عزوجل - کمک بخواهید، و این است [معنی] فرموده خدای - عزوجل - : «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۳۷۱) و در همان کتاب به نقل از قیس المصباح در ذکر دعاهای توسل به خدای تعالی به وسیله امامان علیهم السلام چنین آمده: تَوَسَّلْ بِمَوْلَايْمَانِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ وَوَلِيِّكَ وَحُجَّتِكَ صَاحِبِ الزَّمَانِ إِلَّا أَعَنْتَنِي بِهِ عَلَى جَمِيعِ أُمُورِي وَكَفَيْتَنِي بِهِ مَوْوَنَةَ كُلِّ مُؤَدِّ وَطَاغٍ وَبَاغٍ وَأَعَنْتَنِي بِهِ فَقَدْ بَلَغَ مَجْهُودِي وَكَفَيْتَنِي كُلَّ عَدُوٍّ وَهُمْ وَعَمَّ وَوَدَيْنِ وَوَلَدِي وَجَمِيعِ أَهْلِي



وَإِخْوَانِي وَمَنْ يَعْينِي أَمْرُهُ وَخَاصَّتِي آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»  
 خدایا! من از تو می‌خواهم به حق ولی و حجت صاحب  
 الزمان علیه السلام که مرا بر تمام امور یاری‌ام کنی و به  
 خاطر او شر هرگونه مودی و سرکش و ستمگری را از من  
 دور گردانی و به آن حضرت مرا یاری دهی که تلاشم به  
 آخر رسیده و هرگونه دشمن و هم و غم و اندوه و قرض را  
 از من و فرزندانم و تمام خاندانم و برادرانم و هر کس که  
 کارش به من مربوط می‌شود، و بستگان نزدیکم، کفایت کنی  
 اجابت فرمای ای پروردگار عالمیان. (۳۷۲)  
 و در بحار به نقل از کتاب عده الداعی از سلمان فارسی  
 آمده که گفت: شنیدم حضرت محمد صلی الله علیه وآله  
 می‌فرمود: همانا خدای - عزوجل - می‌فرماید: ای بندگان من  
 آیا چنین نیست که هر کس حاجت‌های بزرگی از شما  
 بخواهد آن‌ها را برای او برآورده نمی‌سازید مگر این‌که به  
 وسیله محبوب‌ترین افراد نزد شما واسطه بیاورد که آن  
 حاجت را به گرامیداشت شفاعت کننده برای ایشان بر  
 می‌آورد، توجه کنید و بدانید که گرامی‌ترین و برترین  
 مخلوق نزد من محمد صلی الله علیه وآله و برادر او علی  
 است و بعد از او امامانی که وسائل به سوی خداوند  
 هستند، همانا هر کس حاجتی برایش اهمیت دارد که نفع  
 آن را خواستار است یا حادثه بزرگی بر آن پدیدار شود که  
 می‌خواهد ضرر آن از او دفع گردد، باید که مرا به  
 [وسیله] محمد و خاندان معصوم او دعا کند، به بهترین  
 گونه‌ای که کسی عزیزترین کسانش را نزد او شفیع می‌برید  
 آن را بر می‌آورد آن حاجت را برای او خواهد برآورد.

چهل و هفتم: دادخواهی و توجه نمودن و عرض حاجت بر آن  
 حضرت علیه السلام

که آن جناب فریادرس [خلق] است، چنان‌که در زیارتی که  
 از حضرتش روایت گردیده آمده است، و دادرسی کسی  
 است که از او دادخواهی کند - همان‌گونه که در جریان ابو  
 الوفاء آمده، و در بحار و غیر آن روایت شده است - و آن  
 حضرت علیه السلام: حصار محکم امت و فریادرس

[هر] بیچاره درمانده و پناه گریختگان و نجات دهنده پیمانگان و نگهبان مصونیت خواهان است - چنان که درباره آن جناب و پدران معصومش وارد شده در دعایی که از امام زین العابدین علیه السلام در ایام ماه شعبان روایت گردیده است - (۳۷۳) و در زیارت جامعه چنین آمده: «فَارَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَأَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ»؛ هر کس به شما تمسک جست رستگار و پیروز شد و هر کس به شما پناه آورد [از کج روی و بدبختی هر دو سرای] ایمن گشت. (۳۷۴)

و شواهد بسیار دیگری بر این مطلب هست، بلکه می توان گفت: وظیفه رعیت - چنان که در احوال عموم مردم می بینیم - آن است که در مهمات و جهت دفع دشمنانشان در هر زمان به رئیس خود مراجعه کنند، همچنان که همواره این عادت و شیوه اهل ولایت و عرفان بوده است، که شکوه ها و حوایج خود را بر امامان خود علیهم السلام عرضه می نموده اند، چنان که برای پژوهنده در اخبار و آثار ایشان روشن و واضح است. بلکه می توان گفت: از جمله فواید وجود امام علیه السلام و وظایف و شیوه ها و مناصب او - چنان که از روایات ظاهر می شود - کمک کردن به بیچارگان و دادرسی پناهندگان است.

بلکه بدون تردید هر کس از مردم، از رعایای رئیس مقتدر صاحب نفوذی باشد، اگر بر او ستم شود، دوستانش او را راهنمایی می کنند که نزد آن رئیس شکایت برد، و اگر این کار را نکند خردمندان او را سرزنش و مذمت نمایند که چرا حاجت خود را بر او عرضه نکرده است. از این روی می توان گفت: هرگاه در مهمات و حوائج مان روی آوردن به صاحب و مولایمان علیه السلام را ترک گوئیم از ذلت و خواری در امان نخواهیم ماند، چون وظیفه خود را که خدای تعالی ما را به آن امر فرموده ترک کرده ایم، چنان که از آنچه در تأویل فرموده خدای تعالی: «فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» (۳۷۵)؛ پس در زمین پراکنده شوید و فضل و کرم خداوند را خواستار گردید. ظاهر می شود که در حدیث جابر به اوصیا علیهم السلام تفسیر گردیده است، پس وظیفه هر کسی آن است که در امور خود جز به امام

زمانش پناه نبرد و هرگاه این کار را ترک گوید و بر او، گرفتاری‌ها و محنت‌ها وارد گردد از ملامت شدگان زیانکار است که به فرموده خدای تعالی مخاطب می‌شود: «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» (۳۷۶)؛ مگر زمین خداوند پهناور نبود که در آن هجرت نمایید. و نیز دستور یافته‌ایم که از درب‌ها به خانه‌ها درآئیم و خداوند، امام و حجّت را در هر زمان باب خود قرار داده که از آن درآیند، و مأمور شده‌ایم که به‌وسیله امام‌علیه السلام به درگاه خداوند تضرّع کنیم. اکنون که این امور را دانستی، می‌گوییم: حضور و غیبت امام‌علیه السلام با هم تفاوتی ندارند، زیرا که او دارای بینایی و شنوایی [کامل] است، چنان‌که در زیارت آن حضرت که از خود آن جناب رسیده این معنی آمده است، و هیچ چیز از احوال مردم بر امام پوشیده نیست، چنان‌که در روایات مستفیض بلکه متواتر تصریح گردیده، بلکه این مطلب نزد ما از امور قطعی است، و دیوارها و کوه‌ها و پرده‌ها بین امام و کسی از مخلوق، حایل و مانع نمی‌باشند، چنان‌که در اخبار وارد شده است. و شاهد بر این مطلب اضافه بر آنچه گفتیم روایتی است که سیّد اجل علی بن طاووس در کتاب کشف المحجّة به نقل از کتاب رسائل شیخ اقدم محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از کسی که نامش را برده چنین آورده است: به حضرت ابوالحسن [امام هادی] علیه السلام نوشتم: شخصی مایل است حاجات خصوصی و اسراری را با امام خویش در میان گذارد همان‌گونه که دوست دارد با پروردگارش بازگوید، پس آن حضرت در جواب نوشت: اگر حاجتی داشتی، پس لب‌هایت را [به شکل گفتن آن] حرکت بده که همانا جواب به تو خواهد رسید. مصنّف این کتاب محمد تقی موسوی اصفهانی - که خدای تعالی او را در دنیا و آخرت بر قول ثابت پایدار سازد - گوید: در یکی از سال‌های گذشته قرض‌هایم بسیار و احوالم سخت شد، در این حال ماه رمضان فرا رسید، پس به سوی آن جناب توجه نمودم و در سحرگاه یکی از شب‌ها حاجتم

را بر آن حضرت - صلوات الله وسلامه علیه - عرضه داشتیم، وقتی نماز صبح را در مسجد به جای آوردم و به منزل برگشتم؛ به خواب رفتم و در خواب به دیدار آن جناب علیه السلام شرفیاب گشتم، به فارسی به من فرمود: قدری باید صبر کنی تا از مال خاص دوستان خاص خود بگیریم و به تو برسانیم. وقتی پس از خواب بیدار شدم فضا را معطر یافته و غم و اندوه از من دور شده بود، پس از آن چند ماهی نگذشته بود که یکی از متدینین و جوهری برایم آورد که به وسیله آنها قرض هایم را ادا کردم، و به من گفت: این از سهم امام علیه السلام است، والحمد لله رب العالمین ولی الانعام.

توجه: بدان که استغاثه و عرض حاجت به آن حضرت به زبان خاص و چگونگی معین و وقت مخصوصی مقید نیست، بلکه آنچه در این باب مهم است؛ اصلاح دل و توجه کامل و توبه از گناهان و یقین ثابت و اعتقاد راسخ می باشد، ولی برای استغاثه و عرضه کردن حاجت، چگونگی ها و دعاها و رقعه هایی وارد شده که شایسته است به انضمام آنچه یاد کردیم به کار گرفته شوند، تا در تقرّب به آن حضرت و محبوب شدن نزد او مؤثرتر گردد آنها را ان شاء الله تعالی در خاتمه کتاب یاد خواهیم کرد.

**چهل و هشتم: دعوت کردن مردم به آن حضرت علیه السلام**

**چهل و هشتم: دعوت کردن مردم به آن حضرت علیه السلام**

و این کار از مهم ترین طاعات و واجب ترین عبادات است، و بر فضیلت آن دلالت می کند تمام آنچه در فضیلت امر به معروف و از آیات و روایات آمده، و تمام آنچه در فضیلت هدایت و ارشاد مردم به راه حق وارد گردیده، اضافه بر این که بهترین خلائق پس از ایشان علیهم السلام کسی است که آنان را دوست بدارد و مردم را به ایشان دعوت کند، چنان که در روایت آمده: و همانا عالمی که به مردم، معارف دینشان را بیاموزد و آنان را به امامشان دعوت کند از هفتاد هزار عابد بهتر است.

و شیخ کلینی رحمه الله به سند صحیحی از سلیمان بن خالد روایت آورده که گفت: به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: خاندانی دارم که سخن مرا می‌پذیرد آیا آنان را به این امر دعوت کنم؟ حضرت فرمود: آری، خدای - عزوجل - در کتابش می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقَوُّدَهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (۳۷۷)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید خود و خانواده خویش را نگاه دارید از آتشی که مردم [کافر و منافق] و سنگ خارا فروزنده آند. (۳۷۸) و تو را در این مقام همین بس که در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، در تفسیر فرموده خدای تعالی است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ (۳۷۹)؛ و یاد آرید هنگامی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدای را نپرستید و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان احسان و نیکی کنید. فرمود: و اما فرموده خدای - عزوجل - : (و یتیمان) به درستی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند - عزوجل - نیکی به یتیمان را تأکید فرموده چون از پدرهایشان جدا شده‌اند، پس هر آن که آنان را حفظ و نگهداری کند خداوند او را مصون خواهد ساخت و هر کس آنان را گرامی بدارد، خداوند او را گرامی خواهد داشت و هر کس از روی مهر دست خود را بر سر یتیمی بکشد، خداوند برای او در بهشت به هر مویی که از زیر دستش گذشته کاخی قرار دهد که از دنیا و هر چه در آن است بزرگ‌تر باشد، و در آن است آنچه دل‌ها اشتها کنند و دیده‌ها لذت برند و آن‌ها در آن جاودانند. و امام علیه السلام فرمود: و سخت‌تر از این یتیمی، حال آن یتیم است که از امامش جدا گردد، نتواند به حضور او برسد و نداند حکم او در آنچه از شرایع و احکام دینش دچار می‌گردد چیست، توجه کنید هر آن که از شیعیان ما علوم ما را بداند، و کسی که نسبت به شریعت ما جاهل، و از دیدن ما محروم مانده است را هدایت نماید، یتیمی بر دامن نشانیده است، آگاه باشید که هر کس او را هدایت و ارشاد کند و

شریعت ما را به او بیاموزد، در رفیق اعلیٰ [منزلگاه مخصوص بهشت] با ما خواهد بود، این را پدرم از پدرانش از رسول خداصلی الله علیه وآله برایم حدیث گفت. و حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام فرمود: هر کس از شیعیان ما شریعت ما را بداند و ضعفای شیعیانمان را از تاریکی جهل و نادانی شان. به نور علمی که ما به او داده‌ایم بیرون برد، روز قیامت در حالی خواهد آمد که بر سرش تاجی از نور باشد که بر تمام اهل آن عرصات می‌درخشد و زیوری بر او باشد که کم‌ترین تار آن از دنیا و آنچه در آن هست ارزشمندتر است. سپس از سوی خداوند منادی بانگ می‌زند: ای بندگان خدا! این عالمی از شاگردان بعضی از آل محمد علیهم السلام است، توجه کنید هر کس رادر دنیا از سرگردانی جهل بیرون آورده، به نورش دست بیازد تا او را از حیرت تاریکی این عرصات به سوی منزلگاههای بلند بهشت بیرون نماید، پس هر کسی که در دنیا کار نیکی از او آموخته، یا جهلی از دلش بیرون ساخته، یا شبهه‌ای را برایش روشن کرده بود به سوی او آیند. امام علیه السلام فرمود: و یک زن به حضور صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام شرفیاب شد، و به آن حضرت عرضه داشت: من مادر ناتوانی دارم که در امر نمازش مسائلی بر او مشتبه گردیده، مرا به خدمت شما فرستاده تا آن‌ها را از شما بپرسم. پس حضرت فاطمه علیها السلام از سؤال اولش پاسخ فرمود. سؤال دیگر مطرح کرد و آن حضرت جواب داد. سپس سومین بار سؤال کرد و پاسخ شنید تا ده سؤال مطرح نمود و جواب گرفت. آن‌گاه از کثرت سؤال خجالت کشید و عرضه داشت: ای دخت رسول خدا دیگر زحمتتان ندهم. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: بگو و از آنچه می‌خواهی سؤال کن، آیا اگر کسی یک روز اجیر شود که بار سنگینی را به بام ببرد، و کرایه‌اش صد هزار دینار باشد آیا بر او سنگینی می‌کند؟ دختر گفت: هرگز، حضرت زهرا علیها السلام فرمود: من برای هر مسأله [که جواب می‌دهم] بیش از مقدار مرواریدی که زمین تا عرش را پر کند اجرت دارم، پس

سزاوار است که بر من سنگینی نکند، شنیدم پدرم می‌فرمود: همانا علمای شیعیان ما محشور می‌شوند پس بر آن‌ها از خلعت‌های کرامت به قدر بسیاری علومشان و کوشش ایشان در راه ارشاد بندگان خدا عنایت می‌شود، تا آن‌جا که بر یکی از ایشان یک میلیون حُله از نور پوشانیده می‌شود سپس منادی پروردگارمان - عزوجل - بانگ می‌زند: ای عهده داران یتیمان آل محمدعلیهم السلام که آنان را پس از جدا شدنشان از پدرانشان که امامان آن‌ها بوده‌اند پرورش داده‌اید، اینان شاگردان شمایند و یتیمانی که تحت تکفل گرفتید و فقرشان را جبران کردید، پس بر ایشان خلعت‌های علمی را که در دنیا به آنان آموخته‌اید بپوشانید، آن‌گاه بر هر کدام از آن ایتام به مقداری که از علوم آن‌ها را فرا گرفته‌اند خلعت می‌بخشند، تا جایی که در بین آن‌ها - یعنی یتیمان - کسی هست که صد هزار خلعت [حله به او داده می‌شود، و هم‌چنین این ایتام به کسانی که از آن‌ها چیزی آموخته‌اند خلعت‌هایی می‌بخشند. سپس خدای تعالی می‌فرماید: بر این علمایی که متکفل یتیمان بوده‌اند بار دیگر خلعت دهید تا خلعت‌های یتیمان را تمام نمایند و چند برابر کنند، پس آنچه را پیش از آن که بر یتیمان ببخشند به آنان عطا شده بود بار دیگر خلعت‌هایی عطا می‌گردد. حضرت فاطمه‌علیها السلام فرمود: ای کنیز خداوند، به درستی که یک تار از آن خلعت‌ها از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد (دنیا) یک میلیون بار بهتر و برتر است، زیرا که این [امور دنیا] به کم شدن و ناراحتی آمیخته است. و حضرت حسن بن علی‌علیهما السلام فرمود: فضیلت متکفل یتیم آل محمدعلیهم السلام که از سرورانش جدا گردیده و در وادی جهل افتاده که او را از جهلش بیرون برد، و آنچه بر او مشتبه شده توضیح دهد، برتری و بر متعهد امور یتیم که او را آب و غذا می‌دهد، همچون برتری خورشید بر ستاره سها می‌باشد. و حضرت حسین بن علی‌علیهما السلام چنین فرموده: هر کس یکی از یتیمان ما که به خاطر فشارها و محنت‌هایی که داشته‌ایم از ما جدا گردیده را کفالت کند، و از علوم ما

که به دستش افتاده به او برساند تا این که هدایتش نماید، خدای تعالی به او فرماید: ای بنده کریم مواسات کننده، من به بزرگواری سزاوارترم، ای فرشتگان من! در بهشت برای او به شماره هر حرفی که تعلیم نموده یک میلیون کاخ قرار دهید، و آنچه شایسته آن کاخها است از سایر نعمتها بر او بیفزایید.

و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرموده است: خدای تعالی به موسی علیه السلام وحی فرمود که: مرا نزد مخلوقم محبوب ساز و مخلوق مرا نزد من محبوب کن، [موسی] علیه السلام گفت: پروردگارا! این کار را چگونه انجام دهم؟ فرمود: نعمتها و بخششهای مرا به یادشان آور تا مرا دوست بدارند. پس اگر بنده ای را که از در خانه ام فرار کرده بازگردانی، یا گمراهی که از درگاه من دور افتاده را به راه آوری، برای تو از عبادت صد [هزار] سال که روزها را روزه بداری و شبها نماز بپای داری بهتر است. موسی گفت: این بنده فرار کرده از تو کدام است؟ فرمود: گناهکار متمرّد، عرض کرد: آن دور افتاده از درگاه تو کیست؟ فرمود: کسی که نسبت به امام زمانش جاهل است که او را نمی شناسد، و غایب از او پس از آن که او را شناخته، که شریعت و آیین دینش را نمی داند، او را به آیینش آشنا سازد و نحوه عبادت پروردگارش و وسیله رسیدن به خشنودی او را به وی تعلیم نماید. حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: پس ای گروه علمای شیعیان ما مژده باد شما را به بزرگترین ثواب و بیشترین پاداش.

و حضرت محمد بن علی امام باقر علیه السلام فرموده است: عالم همچون صاحب شمعی است که برای مردم روشنایی می دهد، پس هر کس به وسیله شمع او راهنمایی شود برای او دعای خیر کند، و همین طور عالم با او شمعی هست که تاریکی جهل و حیرت را از بین می برد، پس هر آن که با شمع او روشنی یافت، و به سبب آن از سرگردانی بیرون آمد، یا از نادانی نجات یافت، از آزاد شدگان او از دوزخ است، و خداوند از این کار به مقدار هر موی کسی



که او را آزاد کرده پاداشی عنایت فرماید که از صدقه دادن صد هزار قنطار به غیر از آن گونه‌ای که خداوند - عزوجل - امر فرموده: بهتر باشد، بلکه آن صدقه برای صاحبش وبال است، ولی خداوند به او پاداشی عنایت فرماید که از خواندن صد هزار رکعت نماز در پیشگاه کعبه بهتر باشد. و حضرت جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام فرمود: علمای شیعیان ما سد کننده راه نفوذ ابلیس و هم دستانش هستند، که آن‌ها را از خروج بر ضعفای شیعیان ما باز می‌دارند، و از این‌که ابلیس و پیروان ناصبی او بر اینان مسلط شوند مانع می‌گردند، توجه کنید که هر کس از شیعیان ما بر این کار به پا ایستد یک میلیون بار بهتر است از کسی که با رومیان و ترک و خزر [دشمنان عمده مسلمین در آن روز] به جهاد برخیزد، زیرا که این از دین دوستان ما دفاع می‌کند و او از بدن‌های ایشان. و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: یک فقیه که یتیمی از یتیمان ما که از ما و دیدن ما جدا شده‌اند را نجات دهد به این‌که آنچه نیاز به آن دارد را به او بیاموزد، از هزار عابد بر ابلیس مؤثرتر است، زیرا عابد فقط هم خودش را دارد، و آن عالم اضافه بر خودش هم بندگان خدا را نیز دارد که از چنگال ابلیس و سرکشان او برهاند، لذا او نزد خداوند از یک میلیون عابد بهتر است. و حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین فرمود: روز قیامت به عابد گفته می‌شود: خوب مردی بوده‌ای همّت جان خودت بوده [که آن را به نجات رسانی] و زحمتت را از مردم برگرفتی، پس به بهشت داخل شو، و به فقیه گفته می‌شود: ای کسی که یتیمان آل محمد علیهم السلام را تکفل کرده و دوستان و غلامان او را هدایت نموده‌ای، بایست تا برای هر کسی که از تو [درس] گرفته یا عملی آموخته شفاعت کنی. آن‌گاه او می‌ایستد تا داخل بهشت می‌شود در حالی که با او گروهی و گروهی و ... (تا ده گروه را حضرت شمرد) خواهند بود، و آن گروه‌ها کسانی هستند که از او تعلیم گرفته‌اند، و از کسی که از او آموخته درس گرفته‌اند تا روز قیامت، بنگرید بین این دو

منزلت [عابد و عالم] چقدر فرق است. و حضرت محمد بن علی امام جواد علیه السلام فرمود: همانا کسی که متکفل ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله شود که از امامشان جدا شده و در جهل خود سرگردان مانده و در دست شیاطین شان و ناصیبان از دشمنانمان اسیر گشته‌اند، پس آنان را از چنگال شیاطین و دشمنان ما نجات داد و از حیرت شان بیرون برد و شیاطین را با ردّ وسوسه هایشان سرکوب نمود و ناصیبان را با دلایل پروردگارشان و دلیل امامان شان مقهور ساخت، چنین کسانی نزد خداوند به بلندترین جایگاه‌ها از بندگان برتری یابند، بیش از فضیلت آسمان بر زمین و عرش و کرسی و حُجُب. و فضل آن‌ها بر این عابد همچون امتیاز ماه شب چهارده بر مخفی ترین ستاره در آسمان می‌باشد. و حضرت علی بن محمد امام هادی علیه السلام فرمود: اگر نبودند کسانی از علما که بعد از غیبت قائم شما - عجل الله فرجه الشریف - به او دعوت کنند و بر او دلالت نمایند، از دین او با دلایل خداوند دفاع کنند، و بندگان ضعیف خداوند را از دام‌های ابلیس و سرکشان او رها سازند، و از شبکه‌های ناصیبان خلاص نمایند، [اگر اینان نبودند] هیچ کس نمی‌ماند مگر این که از دین خدا بر می‌گشت، ولی اینان هستند که زمام دل‌های شیعیان ضعیف را به دست می‌گیرند، همچنان که ناخدای کشتی سگان آن را در دست دارد، آنان برترین کسان نزد خدای - عزوجل - می‌باشند. و حضرت حسن بن علی امام عسکری علیه السلام فرمود: علمای شیعیان ما که عهده‌دار امور ضعفای دوستان و اهل ولایت ما هستند، روز قیامت در حالی می‌آیند که نورها از تاج هایشان می‌درخشد، بر سر هر کدام از آنان تاجی هست که از آن تاجها آن نورها در عرصات قیامت پخش می‌گردد، و خانه‌های آن به مسافت سیصد هزار سال است، پس شعاع تاج هایشان در تمام آن‌ها منتشر می‌شود، آن‌گاه هیچ یتیمی که او را تکفل کرده و از تاریکی جهل به آموزش و تعلیم بیرون برده، و از حیرت گمراهی رها شده است در آنجا نماند مگر این که به شعبه‌ای از انوار

آن‌ها دست می‌یازد، پس آن نورها ایشان را بالا می‌برند تا این‌که به بلندای بهشت می‌رسانند، سپس بر منزلگاه‌هایی که در جوار اساتید و معلمان شان برایشان مهیا شده و در محضر امامان شان که به آن‌ها دعوت می‌کرده‌اند قرار دارد، فرود شان می‌آورند و هیچ ناصبی ای از ناصبیان نماند که از شعاع آن تاجها به او برسد مگر این‌که چشمش را کور و گوشش را کر و زبانش را لال می‌کند، و بر او از شراره آتش بدتر صدمه می‌زند، پس آن ناصبیان را حمل کرده تا به مأمورین دوزخ بسپارند، آن‌گاه آنان را به میان جهنم فرو افکنند. (۳۸۰)

و بر این مقصود دلالت دارد فرموده خدای - عزوجل - در سوره نحل «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ (۳۸۱) [خلق را] به راه پروردگارت به وسیله حکمت و موعظه نیکو دعوت کن و به بهترین شیوه‌ها با آنان بحث و مناظره بنمای ... و سخن در استشهاد به این آیه شریفه بر سه مطلب مبتنی است:

## اول

این‌که هر چند که ظاهر خطاب به رسول خدا صلی الله علیه وآله متوجه گشته ولی مفاد آن تکلیف عامی برای سایر اهل معرفت و دیانت است، به گواهی آیات و روایاتی که بر لزوم دعوت و راهنمایی افراد دلالت دارند؛ مانند فرموده خدای تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»؛ (۳۸۲) آنان که آنچه از آیات و دلایل واضح را نازل کرده‌ایم کتمان می‌کنند پس از آن‌که آن‌ها را در کتاب آسمانی برای مردم بیان داشته‌ایم، آنان را خداوند لعنت می‌کند و جن و انس و ملائکه نیز لعنت می‌کنند. و فرموده خدای تعالی: «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ»؛ (۳۸۳) و باید که از شما [مسلمانان] گروهی باشند که [مردم را] به خیر دعوت کنند، و به معروف و نیکوکاری وا دارند. و در خبر وارد شده که قرآن مطابق مثل معروف: «إِيَّاكَ

أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةً»؛ به تو می‌گویم ولی ای همسایه تو گوش کن. نازل شد. اضافه بر دلالت عقل از جهت این که غرض از برانگیختن پیغمبران و نصب اوصیا، و قرار دادن علما و بسیج کردن آنان به نشر علم و روایت نمودن احادیث، و تشویق کردن مردم به روی آوردن به ایشان و امر شدن مردم به پرسش از اهل ذکر، همه این‌ها برای شناختن راه خداوند (سبیل الله) و رسیدن به طریق نجات و سعادت است، پس معلوم شد که دعوت کردن به راه خداوند وظیفه هر مسلم عارف است.

## دوم

بدون تردید منظور از «سبیل الله» آن راهی است که با پیمودن آن رضای خدای تعالی حاصل می‌گردد، چنان که تردیدی نیست که آن راه، شناختن امامان علیهم السلام و پیروی از ایشان است، که این علت تامه است که رضای خدای تعالی از بنده بدون آن تحقق نمی‌یابد، هر چند که معتقد به توحید و نبوت باشد، کما این که شناختن مولایمان صاحب الزمان - عَجَلُ اللهُ فَرْجَهُ الشَّرِيفِ - و پیروی کردن از آن حضرت، علت تامه خشنودی خدای تعالی از بنده است که بدون آن رضای خداوند متعال از او حاصل نمی‌گردد، و نجات نمی‌یابد، هر چند به امامت سایر امامان معتقد باشد و به آن اقرار کند. از همین روی در روایتی که در بعضی از بخش‌های این کتاب گذشت از امام صادق علیه السلام آمده: همانا کسی که به سایر امامان اقرار کند و دوازدهمین امام را انکار نماید. همچون کسی است که به سایر پیغمبران معتقد باشد و حضرت محمد صلی الله علیه وآله را انکار نماید. لذا منصب شفاعت به مولایمان حضرت حجت علیه السلام اختصاص یافته در حدیثی که آن را نیز پیش‌تر آوردیم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در وصف امامان و ذکر مناصب ایشان در روز قیامت آمده، تا آنجا که فرموده: «وَالْمَهْدِيُّ شَفِيعُهُمْ»؛ و مهدی علیه السلام شفاعت کننده ایشان است. با این که امامان و پیغمبران علیهم السلام نیز شفاعت روز قیامت هستند.

و در زیارت جامعه چنین آمده: «أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»؛ شما بزرگ و استوارترین طریق ... البته این منافات ندارد با تفسیر کردن «سبیل» به دین خداوند و مانند آن، از جهت این که یاد آوردیم که کمال دین جز به معرفت امام علیه السلام نیست، لذا فرموده خدای تعالی: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (۳۸۴) امروز دینتان را برایتان به کمال رساندم. پس از این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت نصب فرمود، و به معرفت آن جناب و معرفت امامان بعد از او دلالت کرد، نازل شد. حاصل از آنچه یاد کردیم: حرام بودن کتمان و مخفی نمودن حق و وجوب دعوت به معرفت و اطاعت مولایمان صاحب الزمان علیه السلام - به حکم آیه شریفه - می باشد.

#### سوم

این که دعوت کردن به آن جناب - به مقتضای حال و تفاوت مراتب دعوت شوندگان در نقص و کمال - بر سه گونه است که گاهی واجب است تمام مراتب دعوت اعمال گردد، و گاهی با انجام بعضی از آن مراتب مقصود حاصل می شود، پس اولین مراتب دعوت - از جهت شأن و رتبه - دعوت کردن به وسیله حکمت است، از همین روی قبل از موعظه و مجادله در آیه یاد شده است. و حکمت در بعضی از روایات به شناخت امام و دوری از گناهان کبیره ای که خداوند آتش و عقاب را بر آنها واجب فرموده است تفسیر شده. و در بعضی دیگر به معرفت و تفقه در دین. غیر اینها نیز روایت شده است. و عنوان جامع معنای تمام این امور علم و عمل است، و این با معنای لغوی کلمه حکمت نیز متناسب می باشد، زیرا که آن از «حکمه» به فتح حاء و کاف استعاره شده که آنچه از لجام دو طرف چانه چهار پایان را فراگرفته که از رها شدن آنها جلوگیری می کند، هم چنین علم و عمل صاحب خود را از بیرون رفتن از اطاعت خدای - عزوجل - و داخل شدن در اطاعت شیطان، و افتادن به لغزش گاهها، و واقع شدن در معرض

هلاکت، باز می‌دارند، چنان که خدای تعالی فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَآئِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (۳۸۵)؛ همانا چون تقواییشان را از شیطان خیالی به دل رسد هماندم متذکر شوند [خدای را به یاد آرند] پس همان لحظه بصیرت یابند. «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (۳۸۶) هر آن که از خداوند پروا کند خداوند راه بیرون شدن [از گناهان و بلاها و حوادث سخت عالم را] بر او می‌گشاید. از همین روی خداوند فرموده: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (۳۸۷) و به هر که حکمت داده شود خیر بسیار به او عطا گردیده است و این حقیقت را جز خردمندان عالم متذکر نشوند. پس هر آن که توفیق علم و عمل یابد، در حقیقت به معرفت امامان علیهم السلام دست یافته است، و آن است خیر بسیار. و از این جا برای تو معلوم می‌شود آنچه روایت آمده که خیر بسیار به معرفت امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام تفسیر شده، و معنی فرموده امام صادق علیه السلام که: ماییم اصل خیر و فروع آن طاعت خداوند است و دشمنان اصل شر است و شاخه‌های آن معصیت خداوند می‌باشد ... در این مطلب دقت کن تا مقصود برایت روشن گردد. و به آنچه بیان داشتیم معلوم گشت که دعوت به آن حضرت علیه السلام چهار راه دارد: اول: دعوت کردن با کمک گرفتن از حکمت علمی. دوم: دعوت کردن به وسیله حکمت عملی. سوم: دعوت کردن به وسیله موعظه نیکو. چهارم: دعوت کردن به وسیله مناظره به نیکوترین وجه. اکنون که این را دانستی می‌گوییم: دعوت کردن به وسیله حکمت علمی، با بیان وجوب معرفت کسی که به سوی او دعوت می‌شود و چگونگی معرفت و وسایل آن و بیان صفات و ویژگی‌ها و فضایل و نشانه‌های آن شخص حاصل می‌گردد، و نیز بیان وظایف مردم نسبت به او، و یاد کردن آنچه مایه تقرب یافتن به او است، و مانند این‌ها ... و دعوت کردن به وسیله حکمت عملی؛ با مواظبت و مراقبت دعوت کننده در آنچه وظیفه اوست و در هر مرتبه

از مراتب یاد شده، و اهتمام ورزیدن به آنچه مردم را به رغبت در رعایت حقوق امام و تکمیل معرفت او بر می‌انگیزد حاصل می‌شود، تا شخص عارف و آشنای به امام‌علیه السلام به این دعوت کننده تأسی جوید، و شخص نادان به کنجکاوی و پرسش پردازد. و این گونه دعوت تأثیر به سزایی در دل‌ها می‌گذارد و برای تحقق یافتن مقصود امتیاز ویژه‌ای دارد، لذا امام صادق‌علیه السلام فرموده است: با غیر زبانتان دعوت کننده مردم باشید [یعنی با اعمالتان]. و اما دعوت کردن به وسیله موعظه نیکو؛ با نصیحت و ترغیب و هشدار و بیان آنچه بر شناخت حجت و رعایت حقوق او از ثواب‌ها مترتب می‌شود و آنچه بر شناختن او و واگذاردن پیروی از او و سهل‌انگاری در ادای حقوقش از گرفتاری‌ها و عقوبت‌ها پیش می‌آید، و امثال این‌ها ... بر حسب مقتضای حال، و آنچه مایه امتثال و پیروی از امام‌علیه السلام می‌باشد، حاصل می‌گردد. و اما مناظره به بهترین وجه؛ از امام صادق‌علیه السلام روایت آمده که: یعنی به وسیله قرآن. و از امام حسن عسکری‌علیه السلام روایتی آمده که حاصلش این است: این مجادله به وسیله دلیل و برهان است، بی‌آن که حقی را رد کنی یا باطلی را مدعی شوی. (۳۸۸) می‌گوییم: و تفصیل سخن در هر یک از این اقسام جای دیگری دارد، و آنچه یاد کردیم برای خردمندان بسنده است، و در امر پنجاه و دوم آنچه در این باره سودمند است ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

**چهل و نهم: رعایت حقوق آن حضرت و مواظبت بر ادای آن‌ها و رعایت وظایف نسبت به آن بزرگوار علیه السلام**

زیرا که حق امام‌علیه السلام پس از خدا و رسول از همه حقوق بر تمامی اهل عالم مهم‌تر است، نظر به مراتبی که خدای تعالی به او اختصاص داده، و او را از سایر خلائق برگزیده است، و او واسطه رسیدن هرگونه فیض به آفریدگان می‌باشد، و نیز به این مطلب راهنمایی می‌کند آنچه در بخش پنجم گذشت، که حق قرابت و خویشاوندی

پیغمبر صلی الله علیه وآله از خویشاوندی نَسَبی مهم‌تر و عظیم‌تر می‌باشد. و از امامان علیه السلام روایت آمده که: هر حقی که برای خدای تعالی هست از آن ما می‌باشد. (۳۸۹) و نیز حاصل روایتی چنین است که: قدر و منزلت مؤمن نزد امام علیه السلام به حسب منزلت امام نزد او است. و شواهد آنچه یاد کردیم بسیار است و بر اهل بصیرت پوشیده نیست، و چون بیان شد که رعایت حق خدای تعالی با رعایت حق آن حضرت علیه السلام حاصل می‌گردد، پس رعایت حق آن جناب مایه نزدیک شدن و تقرب یافتن به خدای تعالی است، و سبک شمردن حق آن بزرگوار مایه دوری از خداوند و مبعوض شدن نزد او می‌باشد، چنان که مولایمان حضرت سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی می‌گوید: «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخْفًا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي»؛ یا شاید مرا دیده‌ای که حق تو را سبک می‌شمارم که مرا دور ساخته‌ای! ... (۳۹۰)

### پنجاهم: خشوع دل هنگام یاد آن حضرت علیه السلام

نرمش دل برای یاد آن حضرت، و اهتمام به آنچه مایه خشوع و نرمی دل می‌شود به وسیله مراقبت، و شرکت در مجالس دوستان آن جناب، و یادآوری حقوق و مصایب او، و دوری از آنچه سبب قساوت و سختی دل می‌شود، و برکنار ماندن از مجالسی که مایه حسرت و پشیمانی است، چنان که در فرموده خدای تعالی: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»؛ (۳۹۱) آیا هنگام آن نرسیده که آن‌هایی که ایمان آورده‌اند دل‌هایشان به ذکر خداوند خاشع گردد، و به آنچه از حق فرود آمده دل بسپارند، و مانند کسانی نباشند که پیش‌تر کتاب برایشان آمد (یهودی و نصاری) و مدت بر آنان به درازا کشید، پس دل‌هایشان قساوت گرفت و بسیاری از آنان فاسق شدند. روایت آمده که: این آیه در مورد جریان حضرت قائم علیه السلام نازل



شده، و تأویل آن در زمان غیبت جاری می‌گردد، و منظور از «مدت» دوران غیبت می‌باشد. (۳۹۲)

### پنجاه و یکم: عالم باید علمش را آشکار سازد

در کافی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمودند: هرگاه بدعت‌ها در امت من ظاهر شد، پس باید که عالم، دانش خود را آشکار نماید، و هر کس این کار را نکند لعنت خدا بر او باد. (۳۹۳) و در همان کتاب به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه اهل تردید و بدعت را پس از من دیدید، بیزاری خود را از آنان اظهار کنید، و بسیار آنان را ناسزا بگویید و بدگویی کنید، کارهای زشتی به آن‌ها نسبت دهید تا به طمع ایجاد فتنه و فساد در اسلام نیفتند، و مردم از آنان بر حذر بمانند تا بدعت‌هایشان را یاد نگیرند. خداوند در برابر این کار برای شما حسنات می‌نویسد و به سبب آن درجات شما را در آخرت بالا می‌برد. (۳۹۴)

می‌گوییم: این در صورتی است که از صدمه دیدن ایمن باشد، وگرنه تکلیف او تقیّه است، چنان‌که از مطالب آینده ظاهر می‌شود.

### پنجاه و دوم: تقیّه کردن از اشرار و مخفی داشتن راز از اغیار

#### پنجاه و دوم: تقیّه کردن از اشرار و مخفی داشتن راز از اغیار

در کافی به سند صحیحی از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که درباره فرموده خدای - عزوجل -: «أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا»؛ (۳۹۵) آنان به خاطر صبری که کردند پاداششان دو برابر داده می‌شود. فرمود: به خاطر صبری که بر تقیّه کردند «وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»؛ و با حسنه بدی را دفع می‌نمایند. فرمود: حسنه، تقیّه است و بدی فاش ساختن. (۳۹۶) و در همان کتاب در خبر صحیحی از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: تقیّه سپر مؤمن و تقیّه پناهگاه مؤمن است و هر

کس را که تقیه نیست ایمان ندارد، همانا حدیثی از احادیث ما به بنده ای می‌رسد پس خدای - عزوجل - را بین خود و خدا با آن حدیث دینداری می‌نماید، و مایه عزت او در دنیا و نور او در آخرت می‌گردد. و بنده دیگر حدیثی از احادیث ما به او می‌رسد، پس او آن حدیث را فاش می‌سازد، و مایه خواری او در دنیا می‌شود، و خدای - عزوجل - آن نور را از او می‌گیرد. (۳۹۷)

و نیز در خبر صحیحی از هشام کندی (۳۹۸) آمده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام می‌فرمود: مبادا کاری کنید که ما را بدان سرزنش نمایند، زیرا که به خاطر کردار فرزند بد، پدرش سرزنش می‌گردد، شما برای کسی که به او دل سپرده اید [امام بر حق] زینت باشید و بر او مایه ننگ و عیب م باشید. در جماعت های آنان [عامه] نماز بخوانید و بیمارانشان را عیادت کنید و در مراسم اموات شان حضور یابید و در هیچ کار خیری بر شما پیشی نگیرند، که شما به آن [خیر] از آنان سزاوارترید. به خدا سوگند! که خداوند به چیزی که محبوب تر از خباء باشد عبادت نشده. عرض کردم: خباء چیست؟ فرمود: تقیه. (۳۹۹) و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: نفس کشیدن کسی که به خاطر ما اندوهگین و برای ظلمی که بر ما رفته غمگین است، تسبیح می‌باشد، و اتمام او به جهت امر ما عبادت و مخفی داشتنش راز ما را، جهاد در راه خدا است. (۴۰۰) محمد بن سعید - یکی از راویان این حدیث - گوید: این حدیث را با آب طلا بنویس که من چیزی بهتر از این نوشته‌ام.

و در کتاب کمال الدین از امام صادق علیه السلام روایت آمده که از آن حضرت سؤال شد از بهترین عملی که مؤمن در آن زمان - یعنی زمان غیبت امام علیه السلام - به کار بندد. حضرت فرمودند: نگهداری زبان و خانه نشینی. (۴۰۱) و در تفسیر نیشابوری آمده که فرموده خدای تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (۴۰۲)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما باد

که خودتان را نگهدار باشید، که اگر دیگران گمراه باشند هرگاه شما هدایت شده باشید به شما زیانی ندارد. نزد ابن مسعود خوانده شد. وی گفت: این در آخر الزمان خواهد بود.

می‌گوییم: و روایات در این باب بسیار است که برای پرهیز از اطاله گفتار از آوردن آن‌ها خودداری کردیم. در این جا لازم است آنچه ممکن است بعضی پندارند که در اخباری که از ائمه اطهار علیهم السلام روایت آمده اختلافی هست را دفع کنیم، و این پندار به ذهن کسی می‌آید که در آن اخبار خوب دقت و تدبیر ندارد و در آغاز چنین گمان می‌کند که بین این روایات تناقضی هست، از جهت آن که در قسمتی از آن‌ها امر فرموده‌اند به دعوت و آشکار کردن مطالب، و در بخشی دیگر به مخفی داشتن و استتار و تقیه دستور داده‌اند. توضیح این مطلب بر حسب آنچه به برکت ائمه اطهار علیهم السلام از اخبار استفاده کرده‌ایم این‌که، مردم بر دو گونه‌اند: یا عالم و عارف به حق هستند، و یا غیر عالم. و گونه دوم از آن‌ها بر هشت دسته می‌باشند:

#### دسته اول

افراد عامی جاهلی که چنانچه حق را بشناسند از پذیرش آن سرباز نمی‌زنند.

#### دسته دوم

کسانی هستند که در شبهه و سرگردانی افتاده‌اند، که در صدد تحقیق و شناختن حق می‌باشند، ولی به جهت و سببی در شبهه و حیرت گرفتار شده‌اند.

#### دسته سوم

اهل ضلالت و گمراهی؛ که به خاطر همنشینی با افراد گمراه کننده، یا خطا کردن در راه تحصیل علم و معرفت و یا مانند این‌ها، به گمراهی افتاده‌اند. و بر شخص عالم، به حکم عقل و نقل واجب است این سه دسته را ارشاد کند و آنان را

هدایت و دعوت نماید. و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتی آمده که حاصلش این است: اگر خداوند به وسیله تو یک نفر را هدایت کند، از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد برای تو بهتر است.

### دسته چهارم

منکران و معاندان با حق؛ کسانی که اگر حق نزد آنان یاد شود آن را استهزا کرده، و امام علیه السلام و دعوت کننده به حق را مسخره می‌نمایند.

### دسته پنجم

منکران و معاندانی که اظهار کردن حق نزد آنان سبب ضرر و زیان بر جان یا آبرو یا مال می‌باشد. و از این دو دسته باید تقیه کرد، و به حکم عقل و نقل واجب است زبان از گفتگو با آنان بست، چنان‌که بر صاحبان بینش پوشیده نیست، که در کافی به سند صحیحی از عبد الاعلی آمده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبد الله امام صادق علیه السلام می‌فرمود: همانا تحمل امر ما تنها به تصدیق و قبول کردن آن نیست، از جمله تحمل امر ما پوشانیدن و حفظ کردن آن از غیر اهلش می‌باشد، پس سلام مرا به آنان (شیعیان) برسان و به ایشان بگو: خدای رحمت کند بنده ای را که مودت و دوستی مردم را به سوی خود جلب نماید، با آنان (مخالفین) به آنچه می‌شناسند سخن بگویند و آنچه را انکار می‌دارند از آن‌ها بپوشانید. سپس آن حضرت علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! آن کسی که به جنگ با ما برخاسته، زحمتش بر ما بیشتر نیست از کسی که آنچه را اکراه داریم از قول ما می‌گوید ... (۴۰۳) و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: فاش کننده امر ما همچون انکار کننده آن است. (۴۰۴) نیز از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: همانا نه دهم دین در تقیه کردن است و هر کس تقیه ندارد دین ندارد ... (۴۰۵) و در همین معنی روایات بسیاری است.

## دسته ششم

کسانی هستند که عقل و معرفتشان ضعیف است، مؤمنانی که نمی‌توانند اسرار را تحمل و قبول یا حفظ و مخفی کنند، از این دسته نیز به حکم عقل و نقل باید اسرار و رازها را نهفته داشت، چنان‌که در احادیث گذشته یاد گردید. و در کافی در خبر صحیحی از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: به خدا سوگند محبوب‌ترین اصحابم نزد من پرهیزکار ترین و فقیه‌ترین و رازدار ترین آنها است، و بدترین و ناخوشایند ترین آنان کسی است که هرگاه بشنود حدیثی به ما نسبت داده می‌شود و از ما روایت می‌گردد آن را نپذیرد و از آن بدش بیاید و آن را انکار نماید، و کسی را که به آن عقیده دارد تکفیر کند، و حال آن‌که او نمی‌داند شاید که آن حدیث از سوی ما صادر شده و به ما منسوب گردیده، و او با این انکار از ولایت ما خارج می‌شود (۴۰۶).

و در بصائر الدرجات به سند خود از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: با مردم به آنچه می‌شناسند رفتار کنید و از آنچه منکرند واگذارید، و بر خودتان و ما حمله‌ها را متوجه نسازید، به درستی که امر ما سخت دشوار است که آن را متحمل نمی‌شود جز فرشته مقرب، و یا پیغمبر مرسل، یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد. (۴۰۷) و به سند خود از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام آورده که فرمود: روزی در محضر امام علی بن الحسین علیهما السلام سخن از تقیه به میان آمد. آن حضرت فرمود: به خدا اگر ابوذر می‌دانست در دل سلمان چیست او را می‌کشت، و حال آن‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله میان آن دو، برادری برقرار کرده بود. پس درباره سایر مردم چه گمان دارید؟ همانا علم علما صعب مستصعب (سخت دشوار) است، آن را تحمل نمی‌کند مگر پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب و یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را به جهت ایمان آزموده باشد. حضرت فرمود: و بدین جهت سلمان از علما

شد که او مردی از ما اهل البیت است، از این روی به ما منسوب شد. (۴۰۸)

و به سند خود از امام باقر علیه السلام آورده که فرمود: حدیث ما صعب مستصعب است، آن را تحمل ندارد مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی آزموده شده، یا شهری که دژ محکمی داشته باشد. پس هر گاه امر ما واقع گشت و مهدی ما آمد هر مرد از شیعیان ما از شیر جری تر و از نیزه نافذتر خواهد بود، دشمن ما را با پاهایش لگد خواهد کرد و او را با کف دستش خواهد زد، و این هنگامی است که رحمت و گشایش خداوند بر بندگانش نازل شود. (۴۰۹)

#### دسته هفتم

کسانی هستند که به سبب روی گرداندن شان از حق و برگزیدن باطل، خداوند بر دل‌ها و گوش‌هایشان مهر زده است، که دعوت به حق در آن‌ها مؤثر نمی‌افتد، و نصیحت برایشان سودی نمی‌بخشد، هر چند که ضرری به شخص نمی‌رسانند، ولی دعوت کردنشان رجحان ندارد، و اظهار حق نزد آنان پسندیده نیست، بلکه بهتر است از دعوت چنین کسانی خودداری شده و حق برای آن‌ها اظهار نگردد، چون فایده‌ای در این کار نیست (یکسان است بر آن‌ها خواه آنان را هشدار دهی یا هشدار ندهی ایمان نمی‌آورند) (۴۱۰) لذا در روایات امر شده که دعوت کردن آن‌ها ترک گردد، چنان‌که در کافی به سند خود از ثابت ابی سعید آورده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: ای ثابت! شما را با مردم چه کار؟ از آن‌ها دست بردارید و هیچ کس را به امر تان دعوت ننمایید که به خدا سوگند اگر اهل آسمان و زمین جمع شوند تا بنده ای را که خدا خواسته هدایت شود گمراه سازند نخواهند توانست، از مردم دست بکشید و مبادا کسی از شما بگوید: برادرم و پسر عمویم و همسایه ام [و از روی دلسوزی برای هدایتشان خود را به زحمت اندازد]، زیرا که خدای - عزوجل - هرگاه خیر بنده ای را بخواهد روحش را

پاکیزه می‌گرداند که هر خوبی را بشنود، آن را بشناسد و هر بدی را بشنود آن را انکار نماید. آن‌گاه خداوند در دل او کلمه‌ای افکند که به وسیله آن کارش فراهم آید [و با شناختن امر امامت اندیشه‌اش سامان یابد]. (۴۱۱) و در کتاب تحف العقول در سفارش‌های امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق نظیر این سخن آمده است. (۴۱۲) و نیز در کافی در خبر صحیحی از فضیل آمده که گوید: به حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: آیا مردم را به این امر دعوت کنیم؟ فرمود: ای فضیل! هرگاه خداوند خیر بنده ای را بخواهد فرشته‌ای را فرمان دهد که گردن آن بنده را بگیرد و او را خواه ناخواه به این امر داخل نماید. (۴۱۳)

و در همان کتاب در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: به خاطر دین خود با مردم مخاصمه مکنید، زیرا که ستیزه جویی دل را بیمار می‌نماید، خدای - عَزَّوَجَلَّ - به پیغمبرش صلی الله علیه وآله فرمود: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ (۴۱۴) تو هر کس را دوست بداری هدایت نکنی ولی خداوند هر که را خواهد هدایت کند. و فرموده: «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛ (۴۱۵) آیا تو مردم را وادار توانی کرد تا مؤمن باشند.

### دسته هشتم

وضعشان مشخص نیست، یعنی: نمی‌دانی که اهل دعوت و پذیرش حق هست یا نه؟ وظیفه عالم نسبت به چنین کسی همان روایتی است که شیخ اقدم محمد بن الحسن صفار در بصائر الدرجات به سند خود از اصبع بن نباته از امیرمؤمنان علی علیه السلام آورده که گفت: شنیدم آن حضرت می‌فرمود: همانا حدیث ما صعب مستصعب (۴۱۶) است، خشن و مخشوش است. پس اندکی به سوی مردم بر افکنید هر کس آن را شناخت، او را بیفزایید، و هر که انکار کرد خودداری نمایید. آن را تحمل نکند مگر سه طایفه: فرشته‌ای مقرب، یا پیغمبری مرسل، یا بنده مؤمنی

که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد. (۴۱۷) و به سند خود از فرات بن احمد آورده که گفت: امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: همانا این حدیث ما به گونه‌ای است که دل‌ها به سختی آن را می‌پذیرد، پس هر کس [آن را] شناخت، او را بیفزایید و آنان را که روی گردانند، واگذارید. (۴۱۸)

و در حدیث مرفوعی از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آورده که فرمود: همانا دل‌های مردم، این حدیث ما را به سختی پذیرا می‌شود، پس هر که به آن اقرار کرد او را بیفزایید، و هر کس روی گردانید رهایش کنید. به تحقیق که به ناچار فتنه‌ای پیش خواهد آمد که هر پشتیبان و برگزیده‌ای نیز در آن سقوط کند، تا آنجا که آن کس که [به خاطر کمال دقت] یک دانه مو را دو تا کند هم سقوط می‌نماید، به حدی که جز ما و شیعیانمان باقی نماند. (۴۱۹) نعمانی نیز همین حدیث را در کتاب الغیبة روایت آورده، و در آن پس از جمله: دل‌های مردم این حدیث ما را به سختی پذیرا می‌شود» آمده: پس اندکی به سوی آنان بر افکنید هر کس به آن اقرار کرد او را بیفزایید، و هر کس آن را انکار کرد او را واگذارید. (۴۲۰)

### پنجاه و سوم: صبر کردن بر اذیت و تکذیب و سایر محنت‌ها

برادرم! بدان که خداوند - تبارک و تعالی - بندگان خود را در زمان غیبت ولیّ اش با انواع محنت‌ها و بلاها امتحان می‌کند تا بد از خوب جدا شود، پس درجات خوبان را بالا برده، و پلیدان را بعضی با بعضی دیگر درآمیزد و با هم گرد آورد، آن‌گاه همه را در آتش دوزخ بیفکند، و خدای - عزوجل - فرموده است: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» (۴۲۱)؛ خداوند مؤمنان را بر این حال کنونی [که مؤمن و منافق به هم مشتبه‌اند] و نخواهد گذاشت تا این‌که پلید را از پاکیزه جدا سازد ... و این سنت خداوند در گذشتگان و آیندگان است، همچنان که خدای تعالی فرموده: «أَحْسِبُ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ \* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ



قَبْلَهُمْ»؛ (۴۲۲) آیا مردم چنین پندارند که به صرف این که گفتند ایمان آوردیم رها شوند و [بر این ادعا] هیچ امتحان نشوند، و همانا که ما امت‌هایی که پیش از اینان بودند را به آزمایش آوردیم تا خداوند راستگویان را از دروغگویان کاملاً معلوم سازد. و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای مردم خداوند شما را از این که بر شما ستم کند دور داشته، ولی شما را ایمن ننموده از این که شما را بیازماید و او که بزرگوارترین گویندگان است فرموده: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ» (۴۲۳)؛ و به راستی که در این [وقایع و حوادث] آیات و نشانه‌هایی است و ما البته [خوب و بد بندگان را] امتحان می‌کنیم. می‌گوییم: و از جمله آن محنت‌ها و ابتلائات این که می‌بینی بسیاری از اهل باطل در وسعت و ثروت زندگی می‌کنند و دارای شوکت و قدرت می‌باشند، و بسیاری از اهل حق را می‌بینی که در سختی و تنگدستی زندگی می‌کنند، و به آنان اعتنا نمی‌شود، و گفته آن‌ها پذیرفته نیست، و اهل باطل آنان را با دست و زبان اذیت و مسخره می‌کنند، و ایشان را از جهت اعتقادشان در امر امامشان و غیبت و ظهور دولت آن حضرت علیه السلام تکذیب می‌نمایند، و در اینجا نفس و عقل با هم نزاع می‌کنند، که نفس به پیروی اهل باطل امر می‌کند تا در وسعت و رفاه زندگی کنی و از دنیای فانی آن‌ها برخوردار شوی و لذت ببری، و عقل فرمان می‌دهد که بر آزارهای شان صبر کنی و تکذیب کردنشان را تحمل نمایی، و ترغیب می‌کند به پیروی از اهل حق و انتظار دولت حقه، به خاطر دست یابی به نعمت‌های اخروی جاودانی، پس شخص پاک سرشت هوشمند کسی است که عاقبت نیک را اختیار نماید و بر تکذیب و اذیت صبر کند. ببینید امام صادق علیه السلام در خبر صحیح طولانی که در روضه کافی روایت آمده به حمران چه فرموده است، حمران از آن حضرت پرسیده بود: اینان (بنی العباس) تا کی سلطنت می‌کنند؟ یا کی از آن‌ها راحت می‌شویم؟ [امام صادق علیه السلام فرماید:] بدو گفتم: آیا نمی‌دانی که هر چیزی را مدتی هست؟ گفت: چرا. گفتم: آیا تو را سود

می‌بخشد که بدانی این امر هرگاه فرا رسد از یک چشم برهم زدن زودتر آید! همانا اگر حال و وضع آن‌ها را نزد خدای - عزوجل - بدانی که چگونه است، خشم تو نسبت به آنان بیشتر می‌شد و اگر تو با تمامی اهل زمین کوشش نمایند که آنان را به وضعی بدتر از آنچه در آند - از گناه و جرم - درآورند نخواهند توانست، پس شیطان تو را نلغزاند و پریشان ننماید، زیرا که به راستی عزت از آن خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و مؤمنین است، ولی منافقان نمی‌دانند، آیا نمی‌دانی که هر کس منتظر امر ما باشد و بر آنچه از اذیت و ترس می‌بیند صبر کند، فردای [قیامت] در گروه ما خواهد بود ... (۴۲۴) و در تحف العقول در سفارش‌های امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق آمده است: ای پسر نعمان، هیچ بنده ای مؤمن نخواهد بود تا این‌که در او سه سنت باشد: سنتی از خداوند و سنتی از رسول او و سنتی از امام. اما سنتی که از خدای - عزوجل - باید داشته باشد، این‌که باید اسرار را کتمان نماید. خداوند - جلّ ذکره - می‌فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا»؛ (۴۲۵) اوست دانای غیب، پس احدی را بر غیب خویش آگاه نسازد. و اما سنتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله باید دارا باشد، این‌که با مردم به رفتار و اخلاق اسلامی مدارا کند. و اما سنتی که از امام علیه السلام لازم است در او باشد، صبر در سختی‌ها و ناراحتی‌ها است، تا این‌که خداوند برای او فرج برساند ... (۴۲۶) و نیز در روضه کافی به سند خود از حسن بن شاذان واسطی آورده که گفت: به حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام نامه‌ای نوشتم که در آن از جفای اهالی واسط، گلایه کردم. چون در این شهر گروهی از عثمانی‌ها بودند که مرا اذیت می‌کردند، جواب به خط آن حضرت علیه السلام چنین آمد: خداوند تبارک و تعالی از دوستان ما پیمان گرفته بر صبر کردن در دولت باطل، پس به حکم پروردگارت صبر کن که هرگاه سرور خلق پیاخیزد خواهند گفت: (ای وای بر ما چه کسی ما را از آرامگاه مان برانگیخت، این است آنچه خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان راست

گفتند). (۴۲۷)

می‌گوییم: منظور از «سرور خلق» حضرت قائم - عَجَلُ اللَّهِ فرجه الشریف - می‌باشد، و این‌که فرمود: خواهند گفت: این است آنچه خداوند رحمان وعده داده ... اشاره به آن است که آن حضرت به اذن خدای تعالی آن‌ها را زنده می‌کند و از آنان انتقام می‌گیرد، چنان‌که در روایات آمده است. و در اصول کافی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: زمانی بر مردم خواهد آمد که حکومت جز به وسیله کشتن و ستمگری به دست نیاید و ثروت جز با غصب و بخل فراهم نگردد و محبت و دوستی جز با بیرون راندن دین و پیروی هوای نفس حاصل نشود، پس هر که آن زمان را دریابد و بر فقر صبر کند در حالی که بتواند به ثروت رسد، و بر دشمنی مردم صبر کند با این‌که [به وسیله از دست دادن دین و پیروی از هوس] بتواند محبت مردم را جلب نماید، و بر خواری و ذلت صبر کند در صورتی که قدرت عزیز شدن را داشته باشد، خداوند پاداش پنجاه صدیق از تصدیق کنندگان مرا به او خواهد داد. (۴۲۸)

و در خرایج آمده است: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: پس از شما قومی خواهند آمد که یک تن از آن‌ها اجر پنجاه تن از شما را خواهند داشت، عرض کردند: ای رسول خدا ما در بدر و احد و حنین با تو بودیم و قرآن در میان ما فرود آمد! فرمود: آنچه بر آن‌ها فرود آید شما تحمل نمی‌کنید و مانند آن‌ها صبر ندارید. می‌گوییم: این اشاره به حال مؤمنین صبور در زمان غیبت امام عصر علیه السلام است، چنان‌که سایر اخبار شاهد بر آن است. و در البرهان آمده: در تفسیر فرموده خدای تعالی: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا» (۴۲۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید شکیبایی کنید و یکدیگر را به صبر و استقامت سفارش نمایید و مرابطه کنید. امام صادق علیه السلام فرمود: بر اذیتی که در راه ما می‌بینید شکیبایی کنید. روای پرسید: (و یکدیگر را به صبر و استقامت سفارش کنید)؟ فرمود: بر دشمنانتان با ولی تان. [راوی گفت:] (و

مرباطه کنید)؟ فرمود: با امامتان [پایدار] بمانید ... و در این معنی روایات بسیاری هست که با آوردن آن‌ها کتاب را طولانی نمی‌کنیم. همه این‌ها اضافه بر سایر آیات و روایات است که در فضیلت صبر و امر به آن وارد شده، زیرا که صبر بر مصایب در زمان غیبت امام علیه السلام از مهم‌ترین و روشن‌ترین مصادیق صبر است چنان‌که پوشیده نیست.

ثقة الاسلام کلینی رحمه الله در اصول کافی اخبار متعددی از صحیح و حسن و غیر آن آورده از امام صادق علیه السلام که فرمود: صبر نسبت به ایمان همچون سر نسبت به بدن است، که اگر سر از بین برود بدن هم از بین می‌رود، و هم‌چنین اگر صبر از بین برود ایمان از بین رفته است. (۴۳۰)

و در همان کتاب در حدیث دیگری از حفص بن غیاث آمده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس صبر کند مدت کمی را صبر کرده (۴۳۱) و هر کس بی‌تابی نماید مقدار اندکی بی‌تابی نموده است. سپس فرمود: بر تو باد که در تمام امور خود صبر کنی، که خدای - عزوجل - حضرت محمد صلی الله علیه وآله را برانگیخت و او را به صبر و مدارا امر کرد، و فرمود: «وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا \* وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ»؛ (۴۳۲) و بر آنچه [دشمنان] می‌گویند صبر کن و به گونه‌ای نیکو از آنان دوری گزین، و کار تکذیب‌کنندگان مغرور مال و منال را به منی واگذار. و نیز خدای - تبارک و تعالی - فرموده: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ \* وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»؛ (۴۳۳) بدی خلق را به نیکوترین گونه دفع و مقابله کن تا کسی که میان تو و او دشمنی هست همچون دوستی مهربان شود، و [لیکن] این حالت را جز کسانی که صبر کنند و جز کسی که بهره بزرگی دارد نخواهد یافت. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله صبر کرد تا جایی که آن حضرت را به امور بزرگی نسبت دادند و به [سحر و جنون و ...] متهم کردند، پس سینه‌اش تنگ شد، خدای -

عزوجلّ - این آیه را نازل فرمود: «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ \* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ» (۴۳۴) و به تحقیق که ما می‌دانیم به سبب آنچه [کافران و تکذیب کنندگان] می‌گویند سینه‌ات تنگ می‌شود، پس با حمد پروردگارت تسبیح گوی و از سجده‌گزاران باش. سپس آن حضرت را تکذیب کردند و تهمت زدند، از این جهت غمگین شد، پس خدای - عزوجلّ - این آیه را فرستاد: «قَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُ لِيَحْزِنَكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ \* وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كَذَّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا» (۴۳۵)؛ ما می‌دانیم که سخنان آن‌ها تو را غمگین می‌سازد، آن‌ها تو را تکذیب نمی‌کنند بلکه ستمگران آیات خداوند را انکار می‌نمایند، و البته پیش از تو رسولانی تکذیب شدند پس بر آنچه از تکذیب و اذیت دیدند صبر کردند تا هنگامی که نصرت ما به ایشان رسید. آن‌گاه پیغمبر صلی الله علیه و آله دل بر صبر نهاد، تا این‌که آن‌ها [بی شرمی و آزار را] از حد گذرانیدند و خدای تبارک و تعالی را یاد کردند و او را تکذیب نمودند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من درباره خود و خاندان و آبرویم صبر کردم ولی بر بدگویی نسبت به معبودم صبر ندارم، پس خدای - عزوجلّ - این آیه را نازل کرد: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ \* فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ»؛ (۴۳۶) و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه در بین آن‌هاست را در شش روز آفریدیم و هیچ رنج و خستگی به ما نرسید، پس بر آنچه می‌گویند صبر کن. آن حضرت صلی الله علیه و آله در همه احوال خود صبر کرد، [تا] آن‌گاه که به امامان از عترتش مرده داده شد، و ایشان به صبر توصیف شدند، که خداوند - جلّ ثناؤه - فرمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»؛ (۴۳۷) و از آنان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند آن‌گاه که صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند. در آن هنگام آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: صبر از ایمان است همچون سر نسبت به بدن، پس خدای - عزوجلّ - هم در ازای صبر، به او احسان

فرمود، و خدای - عزوجل - این آیه را نازل کرد: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ»؛ (۴۳۸) و احسان پروردگارت بر بنی اسرائیل به حد کمال رسید به خاطر صبری که کردند و آنچه فرعون و قوم او می‌ساختند و عمارت‌هایی که می‌پرداختند را از بین بردیم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این مزدگانی و انتقام است، که خدای - عزوجل - نبرد با مشرکین را به آن حضرت رخصت داد، و [خداوند] نازل فرمود که: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ»؛ (۴۳۹) پس مشرکان را هر جا که یافتید بکشید و آنان را بگیرید و محصور شان کنید و به هر کجایی که گاهی بر سر راه آنها بنشینید. «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ» (۴۴۰) و آن مشرکان را هر جا که یافتید بکشید. پس خداوند آنها را بر دست رسول خود صلی الله علیه و آله و دوستان حضرتش به قتل رسانید، و آن را پاداش صبر آن بزرگوار قرار داد با آنچه در آخرت برای آن حضرت ذخیره فرموده، پس هر آن که صبر کند و در راه خدا تحمل نماید، از دنیا بیرون نمی‌رود تا این که خداوند نسبت به دشمنانش دیده‌اش را روشن نماید، به اضافه آنچه برای آخرت او ذخیره می‌سازد.

و در همان کتاب در خبر صحیحی از ابو الصباح کنانی (۴۴۱) روایت آمده که گفت: در محضر امام ابو عبدالله صادق علیه السلام شرفیاب بودم که پیرمردی به حضور آن جناب رسید و عرضه داشت: ای ابو عبدالله، من به محضر شما شکایت آورده‌ام از فرزندانم و ناسپاسی آنها و برادرانم و جفا کاری ایشان در این هنگام که سینه بالا رفته است؟ حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: ای مرد همانا حق را دولتی است و باطل را دولتی، و هر کدام در دولت دیگری خوار است، و کمترین چیزی که در دولت باطل به مؤمن می‌رسد عقوق فرزندان و جفای برادرانش می‌باشد، و هیچ مؤمنی نیست که چیزی از رفاه و آسایش را در دولت باطل ببیند مگر این که پیش از مردنش مبتلا

می‌گردد، یا در بدنش و یا درباره فرزندانش و یا در مورد مالش تا این‌که خداوند او را از آنچه در دولت باطل کسب کرده خلاص کند، و در دولت حق سهم او را زیاد گرداند، پس صبر کن، و تو را مژده باد. (۴۴۲)

و در همان کتاب از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت آمده که فرمود: هنگامی که فوت پدرم علی بن الحسین علیه السلام نزدیک شد مرا به سینه گرفت و فرمود: پسر من تو را سفارش می‌کنم به آنچه پدرم هنگام رحلت مرا سفارش کرد، و یاد فرمود که پدرش او را به آن سفارش کرده بود: پسر من بر حق صبر کن هرچند که تلخ باشد. (۴۴۳)

و در کتاب کمال الدین به سند خود از بزنطی آورده که گفت: حضرت رضاعلیه السلام فرمود: چه خوب است صبر کردن و انتظار فرج کشیدن، آیا نشنیده‌ای فرموده خدای - عزوجل - را: «وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ»؛ (۴۴۴) و منتظر باشید که من نیز با شما منتظر هستم. و فرموده خدای را - عزوجل - :- «فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ»؛ (۴۴۵)

پس منتظر باشید که من نیز با شما از منتظرانم. پس بر شما باد صبر که همانا گشایش و فرج بر نومیدی غالب می‌آید، و کسانی که پیش از شما بودند از شما صبور تر بودند. (۴۴۶)

و در همان کتاب به سند خود از محمد بن مسلم آورده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام می‌فرمود: به درستی که پیش از [ظهور] حضرت قائم - علیه الصلاة و السلام - از سوی خداوند - عزوجل - برای مؤمنین، نشانه‌هایی خواهد بود. عرض کردم: آن نشانه‌ها چیست خداوند مرا فدای تو گرداند؟ فرمود: آن فرموده خدای - عزوجل - است: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ»؛ و البته شما را می‌آزماییم. یعنی: مؤمنین را پیش از خروج حضرت قائم علیه السلام «بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالْثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (۴۴۷)؛ به چیزی از ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفات زراعت، و مژده و بشارت بده صابران را. فرمود: آن‌ها را آزمایش می‌کند به

مقداری ترس از پادشاهان بنی فلان در آخر حکومتشان، و گرسنگی به گرانی نرخهای شان، (و نقصان اموال) فرمود: کسادی تجارت ها و کمی بازده، (و نقصان نفوس) فرمود: مرگ فراگیر و زودرس (و نقصان زراعتها) فرمود: کمی رشد و حاصل آنچه کشت می شود، (و بشارت ده صابران را) در آن هنگام به زود رسیدن خروج قائم علیه السلام. سپس امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای محمد، این است تأویل آن، خدای تعالی می فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»؛ (۴۴۸) و تأویل آن را کسی نمی داند جز خداوند و راسخان در علم. و در تفسیر نیشابوری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت آمده که فرمود: یکدیگر را به معروف امر، و از منکر نهی کنید، پس هرگاه دیدی شخص فرومایه ای اطاعت می شود و هوای نفس پیروی می گردد، و دنیا ترجیح داده می شود، و هر صاحب رایبی نظر خود را می پسندد، پس بر تو باد خودت، و کار عوام را واگذار، و همانا که در پس شما روزهایی خواهد بود که صبر در آنها همچون آتش سرخ به کف داشتن است، به عمل کننده [به وظیفه اش] از آنها همچون پاداش پنجاه تن که عمل او را [در زمان های دیگر] انجام دهند عطا می شود. و در غیبت نعمانی به سند خود از امام صادق از پدرش علیهما السلام آورده که فرمود: مؤمنان آزمایش می شوند و خداوند آنان را نزد خود از هم تمییز می دهد، همانا خداوند مؤمنان را از بلا و تلخی های دنیا ایمن نداشته، ولیکن آنها را از کوری و بدبختی در آخرت ایمن داشته است، سپس امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت حسین بن علی علیهما السلام کشتگان خود را [در سرزمین کربلا] کنار هم می گذاشت سپس می فرمود: کشتگان ما کشتگان پیغمبران هستند. (۴۴۹) و در همان کتاب به سند خود از امام زین العابدین علیه السلام آورده که فرمود: دوست می داشتم که [در گفتار] آزاد بودم و سه کلمه با مردم سخن می گفتم، آن گاه خداوند آنچه می خواست درباره من انجام می داد، ولی عهدی است که با خدا بسته ایم که صبر کنیم. سپس



این آیه را تلاوت کرد: «وَلْتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيراً وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»؛ (۴۵۰) و همانا شما از کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی بر آنان نازل گشت و از آنان که شرک ورزیدند [طعنه ها و] آزار بسیار خواهید شنید و اگر صبر کنید و تقوا پیشه سازید سبب نیرومندی و قوت یافتن در کارها است. (۴۵۱) و در همان کتاب از آن حضرت علیه السلام حدیثی آمده که در بحث مرابطه ان شاء الله خواهیم آورد، تا آن جا که فرموده: ... و مؤمنان مرابطه و صبر کنند و یکدیگر را به صبر وادارند تا این که خداوند حکم فرماید، و اوست بهترین داوران. (۴۵۲) و روایات بسیار دیگری که در جای خود یاد شده است. خلاصه این که حال و وضع مؤمن در گرفتاری ها و بلیات آن است که در دیوان منسوب به مولایمان امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده:

اِذَا	زَيْدٌ	شَرّاً	زَادَ	صَبْرًا	كَأَنَّما
هُوَ	الْمَسْكُ	مَا	بَيْنَ	الصَّلَابَةِ	وَالْفَهْرِ
لِأَنَّ	فَتِيَتَ	الْمَسْكِ	يَزْدَادُ	طَبِيَهُ	
عَلَى	السَّحْقِ	وَالْحَرِّ	أَصْطَبَارًا	عَلَى	الشَّرِّ

اگر شر و گرفتاری بر او زیاد شود بر صبر خود می افزاید، او همچو مشک است در میان ابزارهای ساییدن آن زیرا که خورده های مشک عطر و بویش با ساییدن و حرارت بیشتر می شود از جهت صبر بر گرفتاری. توجه: از آنچه یاد کردیم معلوم شد که صبر در زمان غیبت امام علیه السلام بر چند گونه است؛ از جمله:

- ۱- صبر بر طول غیبت، به این که از شتاب زدگانی که به سبب طولانی شدن غیبت دل های شان قساوت می گیرد نباشد، که شتاب زدگان در مورد امام علیه السلام به تردید افتند، و این عنوان در امر بیست و دوم گذشت.
- ۲- صبر کردن مؤمن بر آنچه از آزار و استهزاء و تکذیب و مانند آن ها از مخالفین خود می بیند.
- ۳- صبر بر اقسام بلاها و محنت هایی که بر او وارد می شود، که بعضی از آن ها در آیه شریفه یاد گردید، خدای تعالی فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ ...».

۴- صبر بر آنچه از گرفتاری مؤمنین به دست معاندین و آزار مخالفین نسبت به ایشان می‌بیند، در صورتی که نتواند آن‌ها را خلاص کند و از ایشان دفاع نماید، که در این حال وظیفه او صبر و دعا کردن است. و اقسام دیگر صبر که مؤمن هنگام ابتلا در می‌یابد.

### پنجاه و چهارم: درخواست صبر از خدای تعالی

یعنی از وظایف مؤمن آن است که در زمان غیبت از درگاه خداوند - عزوجل - بخواهد که او را در مواقعی که وظیفه‌اش صبر کردن است به او توفیق دهد، و این از چند جهت است:

از جمله: این که در دعای رسیده از امامان علیه السلام این مطلب وارد شده، چنان که در دعای عمری رحمه الله آمده: و مرا بر آن صبر ده ... و از جمله: در روایت امر شده: هر آن چیزی که مؤمن برای سامان دادن آخرت و دنیای خود به آن احتیاج دارد از خدای - عزوجل - درخواست کند که کلیدهای همه اشیا به دست [قدرت] اوست و شاهد بر این مقصود است فرموده خدای تعالی خطاب به پیغمبرش صلی الله علیه وآله «وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛ (۴۵۳) و صبر کن و صبر تو نیست جز به [سبب یا کمک] خداوند ... که بآء برای سببیت یا استعانت است، و بنابر هر دو وجه شاهد بر این مطلب است، پس شایسته است که مؤمن صبر را از خدای - عزوجل - بخواهد. و تواند که بآء به معنی «مِنْ» باشد - هر چند که صاحب مغنی اللیب آن را یاد ننموده است - چون مهم نیست که او چیزی را منکر شود که در کلام فصیح شاهد بر آن وجود دارد، همچنان که جمعی از علمای نحو انکار کرده‌اند که بآء برای تبعیض باشد، با این که نص به آن از امامان علیه السلام رسیده است. و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده: از خدای - عزوجل - آنچه از حوائج برایتان پیش می‌آید را مسئلت نمایید، حتی بند کفش را، زیرا که اگر او آن را آسان نکند فراهم نمی‌گردد. و آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمود:

هر یک از شما همه نیاز خود را از پروردگارش درخواست نماید، حتی بند نعلینش را اگر قطع شود. و اخبار در این باره بسیار است. و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند اطلاق آنچه در آیات قرآن امر به دعا وارد شده، پس شایسته است که مؤمن دعا کند برای این که خداوند صبر را در موارد آن به او عنایت فرماید، که این چیزی است که به وسیله آن آخرت و دنیای خود را سامان می‌دهد و محبت و طاعت و رضای مولایش را به سبب آن جلب می‌نماید. و از جمله این که: بسیار اتفاق می‌افتد که موارد صبر به غیر آن مشتبه می‌شود، پس انسان در جایی که نمی‌بایست صبر کند، صبر می‌کند، و به جای خاموش ماندن سخن می‌گوید، و به جای سخن گفتن خاموش می‌ماند، و توفیق یافتن به این که هر چیزی را در جای خود قرار دهد و هر کاری را در وقتش انجام دهد، از سوی خدای - عزوجل - می‌باشد، پس مؤمنی که می‌خواهد در مسیر هدایت گام بردارد وظیفه‌اش آن است که به درگاه خدای تعالی دعا و تضرع و زاری کند تا او را به صبر کردن در مواقع خاص آن، و دعوت کردن در جاهایی که باید دعوت نمود، و بی‌باکی هنگام لزوم، و رزم کردن هنگام رزم آوری و خشم در موقع خشمناکی توفیق دهد، موارد دیگر را به این قیاس بگیر. و از جمله: این که در روایات امر به صبر خواهی از خدای - عزوجل - وارد گردیده، چنان که در کافی از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: خداوند - عزوجل - رسولان خود را به مکارم اخلاق اختصاص داده، پس خودتان را بیازمایید، که اگر در شما آن اخلاق بود خداوند را حمد گویند و بدانید آن از خوبی [شما] است، و اگر آن اخلاق در شما نبود پس از خداوند مسئلت نمایید و برای دستیابی به آنها به درگاه خداوند التماس کنید. سپس آن حضرت ده چیز [از مکارم اخلاق] را شمرد: یقین و قناعت و صبر و شکر و خویشن‌داری و خلق نیکو و سخاوت و غیرت و شجاعت و مروّت. (۴۵۴) بعضی از راویان پس از این ده خصلت افزوده «و راستگویی و ادای امانت». و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام

آمده که فرمود: ما دوست داریم کسی را که عاقل، فهمیده، فقیه، بردبار، صبور، راستگو و باوفا باشد، خدای - عزوجل - پیغمبران را به مکارم اخلاق (صفات عالی انسانی) اختصاص داده، پس هر آن که در او این صفات بود خداوند را بر آن حمد گوید، و در هر کس نبود به درگاه خداوند - عزوجل - زاری نماید و آن‌ها را از او بخواهد. راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم، آن صفات کدامند؟ حضرت فرمود: پرهیزکاری و قناعت و صبر و شکر و حلم و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و نیکی، و راستگویی و ادای امانت. (۴۵۵)

### پنجاه و پنجم: سفارش یکدیگر به صبر

در زمان غیبت حضرت قائم - عجل‌الله فرجه - و این از امور مهمی است که شایسته است به آن اهتمام گردد، و بر آن مواظبت شود، و چند وجه بر این مطلب دلالت دارد: اول: همه دلیل‌های امر به معروف. دوم: تأسی جستن و اقتدا نمودن به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام چنان که از پژوهش در اخبار این مطلب روشن می‌شود. سوم: خصوص روایتی که سید اجل علی بن طاووس رحمه الله در کتاب اقبال آورده، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه روز غدیر که فرمود: و درباره علی نازل شد [سوره] والعصر، و تفسیرش این‌که: (و) سوگند به پروردگار (عصر) قیامت که (همانا انسان در زیان است): دشمنان آل محمد، (مگر کسانی که ایمان آورند) به ولایت ایشان (و کارهای خوب انجام دادند) به همدردی کردن با برادران شان (و یکدیگر را به صبر سفارش دادند) در زمان غیبت غائب شان ... (۴۵۶) می‌گوییم: منظور از سفارش یکدیگر به صبر آن است که مؤمن به فرزندان و نوادگان و خاندان و عیال، و عشیره و برادران دینی، و دوستان خویش و سایر مؤمنین سفارش و امر کند به ایمان به حضرت قائم علیه السلام و صبر کردن در زمان غیبت آن حضرت بر طولانی شدن زمان غیبت و بر آنچه از فتنه‌ها و بلاها و محنت‌ها و اذیت‌ها به ایشان

می‌رسد، و آنچه از آزار دشمنان و جفای دوستان و غیر این‌ها ... می‌بینند، به این‌که خوبی‌های صبر را برایشان بازگوید، و این‌که در پی صبر ظفر و گشایش خواهد بود، تا بر اثر طولانی شدن غیبت ناامید نشوند، و چون دشمنان خود را در آسایش و راحتی و رفاه و نعمت ببینند، بهتر دید نیافتند و بدانند که آن را امامان راستگوی علیهم السلام خبر داده‌اند، پس همان‌طور که راستگویی آنان در خبر به ابتلای اهل ایمان و چیرگی دشمنان برایشان آشکار گشت. همچنین راستگویی آنان بر ظاهر شدن فرج و گشایش و رفاه برای دوستان آشکار خواهد شد، ان شاء الله تعالی. و باید بدانند که هر کس صبر کند و انتظار کشد، به فرج و پیروزی نایل گردد، یا به فرج بزرگ یا به مراتب پایین‌تری از اقسام فرج، بلکه خود انتظار از اقسام فرج است. نمی‌بینید که هرگاه کسی دچار قرض‌های زیادی شده باشد، ولی بداند که پس از مدتی از بعضی موارد وسعتی به او می‌رسد، چنین شخصی به همان انتظار وسعت و سپری شدن مدت، دلش تسلی می‌یابد تا از بار سنگین قرض‌ها خلاص شود، یا این‌که کسی بیمار باشد، و مرض‌های چندی در او باشد، ولی می‌داند که در بعضی از جاها طبیب زبر دستی هست که پس از مدتی به سراغ او خواهد آمد و او را معالجه خواهد کرد و از آن بیماری‌ها راحتش خواهد ساخت، چنین فردی همین انتظار کشیدنش برای پایان یافتن مدت و آمدن آن طبیب مورد اطمینان، مایه تسلی جان و تقویت روحیه و برطرف شدن غم و غصه‌اش می‌باشد، از همین روی هنگامی که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: فدایت شوم، چه موقع فرج خواهد بود؟ حضرت فرمود: ای ابوبصیر آیا تو هم از کسانی هستی که دنیا می‌خواهند؟ کسی که این امر را شناخت به راستی به جهت انتظار کشیدنش از او فرج شده است. (۴۵۷)

و از محمد بن الفضیل از حضرت امام رضا علیه السلام روایت آورده که گفت: از آن حضرت درباره چیزی از فرج پرسیدم، فرمود: آیا مگر نه انتظار فرج خود از فرج است؟

خداوند - عزوجل - می‌فرماید: «فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ»؛ منتظر باشید به درستی که من هم از منتظران می‌باشم. (۴۵۸)

و از حسین بن جهم آمده که گفت: از حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام درباره فرج پرسیدم، فرمود: آیا نمی‌دانی که انتظار فرج از فرج است؟ گفتم: نمی‌دانم مگر این که شما به من بیاموزید، فرمود: آری انتظار فرج بخشی از فرج است. (۴۵۹)

و در غیبت نعمانی از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: اصحاب محاضیر [شتاب زدگان] هلاک شدند، و نزدیک شمارندگان نجات یافتند و پناهگاه بر پایه‌های محکم خود ثابت ماند، همانا که پس از غم و اندوه فتح شگفتی خواهد بود. (۴۶۰)

و از علی بن یقین آمده که گفت: حضرت ابوالحسن امام کاظم علیه السلام به من فرمود: دویست سال است که شیعه با آرزوها تربیت می‌گردد. راوی گوید: یقین به پسرش علی گفت: چگونه است که آنچه درباره ما [حکومت بنی العباس] گفته شده واقع گردید، و آنچه درباره [حکومت حق] شما گفته شده انجام نگرفت؟ علی گفت: البته آنچه درباره ما و شما گفته شده هر دو از یک منبع بوده است، مگر این که جریان شما وقتش رسیده بود، پس بی کم و کاست مطلب به شما گفته شد، و همان طور هم که گفته بودند انجام یافت، ولی امر ما هنگامش نرسیده پس با امیدها دلگرم شدیم، و اگر به ما می‌گفتند: این امر تا دویست یا سیصد سال دیگر تحقق نخواهد یافت، البته دلها قساوت می‌گرفت، و عموم مردم از اسلام بر می‌گشتند، ولی می‌گفتند: به زودی این امر واقع می‌گردد و خیلی نزدیک است، تا دلها با هم الفت گیرد و گشایش نزدیک گردد. (۴۶۱)

پنجاه و ششم: پرهیز از مجالسی که نام آن حضرت علیه السلام

در آنها مورد تمسخر باشد پرهیز کردن و دوری جستن از مجالس بیکاران و گمراهان،

آن‌ها که یاد امام‌علیه السلام را به مسخره می‌گیرند یا آن حضرت را به بدی یاد می‌کنند، یا بر آن بزرگوار خرده می‌گیرند، یا وجود شریفش را انکار می‌نمایند، یا این‌که از یاد کردن حضرتش روی گردانند، یا مؤمنان منتظر آن جناب را به تمسخر می‌گیرند. خدای - عزوجل - فرماید: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا»؛ (۴۶۲) و همانا [خداوند] در کتاب بر شما نازل فرمود که هرگاه شنیدید به آیات خداوند کفر ورزیده می‌شود و استهزا می‌گردد پس با آنان [کافران و استهزا کنندگان] ننشینید تا در سخنی دیگر داخل شوند که [اگر با آن‌ها همنشین شوید] شما هم به حقیقت مانند آنان خواهید بود، همانا خداوند همگی منافقان و کافران را در جهنم جمع خواهد کرد.

و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله آمده که گوید: آیات خداوند: امامان علیهم السلام هستند. (۴۶۳) و در اصول کافی به سند صحیحی از شعب عقروقوی آمده که گفت: از حضرت ابوعبد الله امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای تعالی: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا ...» پرسیدم، فرمود: منظور آن است که چنانچه شنیدی کسی حق را انکار می‌دارد و آن را دروغ می‌شمارد، و نسبت به امامان علیه السلام ناروا می‌گوید، از کنارش برخیز و با او همنشینی مکن هر کس که باشد. (۴۶۴) و در همان کتاب در خبر صحیح از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان دارد در جایی ننشیند که امامی در آن مذمت شود یا مؤمنی اهانت گردد. (۴۶۵) و در همان کتاب از آن جناب علیه السلام روایت آمده که فرمود: سه مجلس است که خداوند آن‌ها را دشمن می‌دارد و نعمتش را بر اهل آن می‌فرستد، پس با آن‌ها [اهل آن مجالس] همنشینی و مجالست مکنید: یکی: آن مجلس است که کسی در آن قرار دارد که در فتوای خود دروغ

می‌گوید، و دیگر مجلسی که یاد دشمنانمان در آن تازه می‌شود و یاد ما در آن کهنه [و فراموش شده] است، و مجلسی که در آن از [پیروی] ما جلوگیری می‌شود در حالی که تو می‌دانی [که در آن مجلس چنین چیزی هست]. راوی گوید: سپس امام صادق علیه السلام سه آیه از کتاب خداوند را تلاوت کرد که گویی در دهانش بود - یا گفت: گویا در مشتش بود :- «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»؛ (۴۶۶) و به آنان که جز خداوند را می‌خوانند دشنام ندهید که [آنان نیز] خداوند را ستمگرانه از روی نادانی دشنام می‌دهند. «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»؛ (۴۶۷) و هرگاه کسانی را می‌بینی که [برای خورده گیری و طعنه زدن] در آیات ما گفتگو می‌کنند پس از آنان اعراض کن تا در سخنی دیگر وارد شوند. «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِيَتَفَتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ»؛ (۴۶۸) و مگوئید به سبب آنچه زبان‌های تان به دروغ توصیف کند که این حلال است و آن حرام تا بر خداوند دروغ بندید. (۴۶۹)

و در همان کتاب از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: هر گاه به ناصبیان و مجالست با آنان دچار گشتی مانند کسی باش که بر روی سنگ سرخ شده‌ای باشد تا از آنجا برخیزی، زیرا که خداوند آن‌ها را دشمن می‌دارد و لعنتشان می‌کند، پس اگر دیدی که درباره یکی از امامان گفتگو می‌کنند برخیز زیرا که خشم [و کيفر] خداوند در آنجا بر آن‌ها فرود خواهد آمد. (۴۷۰) و در همان کتاب در خبر صحیحی از آن جناب علیه السلام است که فرمود: هر کس نزد دشنام دهنده اولیای خدا بنشیند، به تحقیق خدای تعالی را معصیت کرده است. (۴۷۱) و در همان کتاب نیز از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: هر کس در مجلسی بنشیند که در آن به یکی از امامان علیه السلام دشنام داده می‌شود و می‌تواند برخیزد ولی این کار را نکند خداوند در دنیا لباس ذلت بر اندامش بپوشاند و در آخرت عذابش کند، و آنچه از نیکی از جهت معرفت ما بر او منت نهاده از



وی سلب فرماید. (۴۷۲)

و در تفسیر البرهان از کثی به سند خود از محمد بن عاصم آورده که گفت: شنیدم حضرت امام رضا علیه السلام می فرمود: ای محمد بن عاصم به من خبر رسیده که تو با واقفیان مجالست می کنی؟ عرض کردم: آری، فدایت گردم، من با آنان مجالست می کنم در حالی که با ایشان مخالف هستم. آن حضرت علیه السلام فرمود: با آنان مجالست مکن، خدای - عزوجل - فرموده: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَىٰ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلَهُمْ»؛ منظور از آیات: اوصیا هستند، و آنان که کفر ورزیدند: یعنی واقفیان. (۴۷۳)

می گویم: این که واقفیان ذکر شده اند از باب یاد کردن یکی از مصادیق است، همچنان که یاد کردن اوصیا از باب ذکر یکی از مصادیق آیات الله می باشد، چنان که پوشیده نیست.

توجه: از آیه شریفه به ضمیمه آنچه در تفسیر آن روایت گردیده و به ضمیمه سایر روایات، حرمت نشستن در مجالس اهل ضلالت - که به بعضی از اقسام آن ها در اول این مبحث اشاره کردیم - استفاده می شود، به جهت نهی که در آن آمده که ظاهر آن حرمت می باشد. بلکه از آیه شریفه استفاده می شود که این گناه در شمار گناهان کبیره قرار دارد، چون خدای - عزوجل - فرموده: (شما نیز مانند آن ها باشید) که دلالت دارد بر این که هر کس با آن ها همنشینی کند مانند آن ها است، بلکه از کسانی که با ایشان مجالست نمایند به عنوان «منافقین» تعبیر فرموده و آتش جهنم را برای آنان وعده کرده است که می فرماید: (همانا خداوند همگی منافقان و کافران را در جهنم جمع خواهد ساخت) پس بزرگی این گناه و از کبائر بودن آن ظاهر گشت. از خدای - عزوجل - خواستاریم که ما را به آنچه رضای اوست توفیق دهد، و از آنچه موجب سخط و غضبش می باشد حفظ فرماید.

و در دعا آمده است: «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي آلِفَ مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ

فَبَيْنِي وَبَيْنَهُمْ خَلِّتَنِي»؛ یا شاید که مرا دیده‌ای با مجالس  
بیکارگان و یاوه جویان الفت گرفته‌ام پس مرا در میان آنان  
وا گذاشته

می‌گوییم: و همین حسرت و نقتت بس است - از آن به  
خداوند پناه می‌بریم - و در امر پنجاه و هشتم آنچه بر این  
مطلب دلالت دارد خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

### پنجاه و هفتم: تظاهر با ستمگران و اهل باطل

در بحار به نقل از کشف الغمّه از طریق عامه روایت آورده  
از حدیفه که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله  
می‌فرمود: وای بر این امت از پادشاهان ستمگر که چگونه  
می‌کشند و فرمانبرداران را می‌ترسانند مگر کسی که اطاعت  
از آن‌ها را اظهار کند، پس مؤمن متقی با زبان با آن‌ها تصنع  
و تظاهر می‌کند، و با دل از آن‌ها فرار می‌نماید، پس هرگاه  
خداوند - عزوجل - بخواهد اسلام را با عزت بازگرداند هر  
گونه ستمگر لجوج را در هم می‌شکند و او بر هر چه خواهد  
تواناست که امتی را پس از فساد به صلاح آورد. آن‌گاه آن  
حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: ای حدیفه اگر از دنیا به  
جز یک روز باقی نماند خداوند آن روز را طولانی خواهد  
کرد تا مردی از خاندان من حکومت یابد.  
و در تحف العقول در سفارش‌های امام صادق علیه السلام  
به مؤمن الطاق آمده که فرمود: ای پسر نعمان هرگاه در  
دولت باطل بودی با هر کس تقیه داری با تحیت برخورد  
کن، زیرا که هر کس متعرض دولت شود خود را به کشتن  
داده و هلاک کرده است، خداوند فرماید: «وَلَا تَلْفُوا  
بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»؛ (۴۷۴) و خود را به مهلکه و خطر در  
نیفکنید (۴۷۵)

و در غیبت نعمانی به سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام  
آورده که فرمود: همچون زنبور عسل در بین پرنده‌ها باشید  
که تمامی پرندگان آن را ناتوان انگارند، و اگر پرندگان بدانند  
چه برکتی در اندرون آن نهفته است با آن چنین رفتاری  
نکنند، با زبان‌ها و بدن‌هایتان با مردم معاشرت نمایید و با  
دل‌ها و کارهایتان از آنان برکنار باشید. سوگند به کسی که

جانم در دست اوست آنچه را دوست دارید نخواهید دید تا این که بعضی از شما به صورت بعضی دیگر آب دهان بیاندازد، تا جایی که بعضی از شما بعضی دیگر را دروغ پرداز شمارد، و تا آنجا که نماند از شما - یا این که فرمود: از شیعه من - مگر همچون سرمه در چشم و نمک در غذا، اینک برایتان مثلی می‌زنم: هرگاه شخصی گندمی داشته باشد که آن را پاک و پاکیزه کند و در جایی قرار دهد، و مدتی آن گندم در آنجا بماند، سپس بعد از مدت زمانی به سراغ آن برود و ببیند که به آن کرم افتاده، پس آن گندم را بیرون آورد و تمیز و پاک کند، و باز آن را به جای اولش برگرداند، و مدتی بر او بگذرد تا بار دیگر از آن بازدید کند، دوباره ببیند تعدادی کرم در آن واقع شده، پس آن کرم‌ها را بیرون برد و گندم را پاک و تمیز و به همان جا برگرداند، و همین طور این کار را تکرار کند تا این که مقدار کمی از آن گندم باقی بماند همچون گندم کمیابی که کرم به آن ضرری نمی‌رساند، این گونه شماها از هم تمیز خواهید یافت تا آن گاه که از شما باقی نماند مگر گروه کمی که فتنه هیچ گونه زیانی بر آن‌ها نرساند. (۴۷۶)

### پنجاه و هشتم: ناشناس ماندن و پرهیز از شهرت یافتن

زیرا که شهرت، آفت است و ناشناس ماندن، راحت. و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: چنانچه بتوانی [طوری زندگی کنی که] هیچ کس تو را نشناسد این کار را بکن. و در کتاب کمال الدین به سند صحیحی از امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: زمانی بر مردم خواهد رسید که امام آنان از ایشان غایب شود، خوشا به حال آنان که بر امر ما پایدار بمانند. در آن زمان، کمترین چیز از ثواب که به آن‌ها رسد این که، خداوند متعال ایشان را ندا کند: بندگان و کنیزان من، به سِرِّ من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، پس بشارت باد شما را به ثواب نیک از من؛ ای بندگان و کنیزانم حقا که از شما قبول می‌کنم و شما را عفو می‌نمایم، و شما را می‌آمزم، و به واسطه شما بندگان را از

باران سیراب گردانم، و بلا را از آنان دفع نمایم، و اگر شما نبودید عذابم را بر آنها نازل می‌کردم. جابر گفت: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بهترین کاری که مؤمن در آن زمان انجام دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خانه نشینی است. (۴۷۷)

و در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام آمده که در یکی از خطبه‌ها فرمود: «وَذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ نُوْمَةٍ إِنْ شَهِدَ لَهُمْ يَعْرِفُ وَإِنْ غَابَ لَهُمْ يَفْتَقِدُ أَوْلِيَّكَ مَصَابِيحَ الْهُدَى وَأَعْلَامَ السَّرَى لَيْسُوا بِالْمَسَابِيحِ وَلَا الْمَذَابِيحِ الْبُذُرِ أَوْلِيَّكَ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ أَبْوَابَ رَحْمَتِهِ وَيَكْشِفُ عَنْهُمْ ضُرًّا نَقَمَتَهُ. أَيُّهَا النَّاسُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يَكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يَكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ ...»؛ (۴۷۸) و آن زمانی است که در آن نجات نمی‌یابد مگر هر مؤمن پر خواب، که اگر [در مجالس] حضور یابد شناخته نشود و هرگاه غایب باشد در جستجویش بر نیابند، اینان چراغ‌های هدایت و روشنگران راه شب روانند، که به فتنه و فساد و سخن چینی در میان مردم آمد و شد نکنند، و دهان به عیب گویی از مردم و یاهو سرایی نگشایند، برای آنان خداوند درهای رحمتش را باز می‌کند، و از ایشان سختی عذابش را برطرف می‌نماید. ای مردم؛ زمانی بر شما خواهد رسید که اسلام در آن واژگون می‌شود همچنان که ظرف واژگون گردد و آنچه در آن است بریزد ...

سید رضی رحمه الله فرماید: این که حضرت علیه السلام فرموده «كُلُّ مُؤْمِنٍ نُوْمَةٍ» منظورش گمنام کم آزار است، و «مسابیح» جمع مسیاح است، و آن کسی است که بین مردم به فساد و سخن چینی می‌پردازد، و «مذابیح» جمع مذبیح است و آن کسی است که هرگاه خلاقی از کسی بشنود آن را پخش می‌کند و برای دیگران بازگو می‌نماید، و «الْبُذُرُ» جمع بذور است، و آن کسی است که سفاهتش بسیار و بیهوده گو است. و در غیبت نعمانی از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: اگر یک خبر را خوب بفهمی از ده خیری که آنها را [فقط] روایت نمایی بهتر است، همانا هر حقی را حقیقتی

است و هر صوابی را نوری، سپس فرمود: به خدا سوگند که ما کسی از شیعیانمان را فقیه و فهمیده نمی‌شماریم تا این‌که با او به کنایه و رمز سخن بگوییم و او منظور از آن را متوجه گردد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر در شهر کوفه فرمود: همانا در پشت سر شما فتنه‌های تاریک؛ کور و بی‌نور خواهد آمد، که از آن فتنه‌ها نجات نیابد مگر نومه. گفته شد: یا امیرالمؤمنین نومه چیست؟ فرمود: کسی که مردم را بشناسد ولی مردم او را نشناسند. و بدانید که زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند، ولی خداوند خلق خویش را به خاطر ستم و تجاوز و اسراف بر خودشان از دیدار او کور خواهد ساخت، و اگر زمین یک ساعت از حجت خداوند خالی بماند اهل خود را فرو خواهد برد، ولی حجت خداوند مردم را می‌شناسد و آن‌ها او را نمی‌شناسند همچنان که یوسف مردم را می‌شناخت در حالی که آن‌ها او را نمی‌شناختند. (۴۷۹)

و در همان کتاب نیز به سند خود آورده که یکی از یاران امام ابو عبدالله صادق علیه السلام بر آن حضرت وارد شد، و عرضه داشت: فدایت گردم؛ به خدا سوگند من تو را دوست می‌دارم و هر کس تو را دوست دارد را دوست دارم، ای سرور من چقدر شیعیان شما فراوانند! آن حضرت علیه السلام فرمود: آنان را بشمار. عرض کرد: بسیاری آن حضرت علیه السلام فرمود: آن‌ها را می‌توانی بشماری؟ عرض کرد: آن‌ها از شمارش بیرونند. حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام فرمود: ولی اگر آن شماره‌ای که توصیف شده‌اند سیصد و ده و اندی تکمیل گردد آنچه را می‌خواهند انجام خواهد شد، اما شیعه ما کسی است که صدایش از بناگوش تجاوز نکند و ناراحتی‌های درونی‌اش از بدنش آشکار نگردد، و با دشمن ما دوستی ننماید، و دوستدار ما را دشمن ندارد. عرضه داشتیم: پس با این شیعیان مختلفی که دعوی تشیع دارند چه کنم؟ فرمود: تمیز داده خواهند شد، و بررسی خواهند شد، و تبدیل خواهند یافت، سالیانی بر آن‌ها خواهد آمد که از میانشان ببرد و شمشیری آن‌ها را می‌کشد و اختلافی پراکنده شان

می‌کند، شیعه ما تنها کسی است که همچون سگ زوزه نکشد و بسان کلاغ طمع نورزد، و اگر از گرسنگی بمیرد از مردم گدایی نکند. عرض کردم: فدایت شوم؛ چنین کسانی را با این اوصاف کجا بجویم؟ فرمود: در اطراف زمین آن‌ها را بجوی، آنان کسانی هستند که زندگیشان به سختی می‌گذرد، و خانه بدوشند که چنانچه در جایی حضور یابند شناخته نشوند، و هرگاه غایب باشند کسی جستجوی شان نکند و اگر بیمار شوند عیادت نشوند، و چنانچه خواستگاری کنند همسرشان ندهند، و هرگاه بمیرند [مردم] بر جنازه آن‌ها حاضر نگردند، آنانند که با اموالشان مواسات کنند و در قبرهایشان یکدیگر را دیدار نمایند، و نظرهای شان با هم اختلاف ندارد هر چند که شهرهای شان مختلف است. (۴۸۰)

و به طریق دیگری نیز این حدیث را روایت کرده و در آن افزوده: و هرگاه مؤمنی را ببینند او را گرامی دارند، و چنانچه منافقی را مشاهده کنند از او دوری گزینند و به هنگام مرگ بی‌تابی ننمایند، و در قبرهایشان با یکدیگر دیدار می‌کنند. می‌گوییم: محل شاهد فرموده آن حضرت علیه السلام است: چنانچه در جایی حضور یابند شناخته نشوند و هرگاه غایب باشند کسی جستجوی شان نکند... زیرا که آن حضرت - علیه الصلاة و السلام - با این سخن بر خوبی گمنام ماندن از مردم و مذمت مشهور شدن در بین آن‌ها دلالت فرمود، و بدین جهت تمام این حدیث را آوردم که فوایدش بسیار است. و از جمله مطالبی که متناسب با آن زمان است این

می‌باشد:

فَأَنْكَرْتَنِي

لِلْقُلُوبِ

عَنْهُ

الْغُيُوبِ

يَوْمًا

رَقِيبٍ

مِنْ

حَبِيبِي

الْعُيُونِ

ظُهُورِي

فَغَبَّتْ

التَّفْرِيدُ

بِلا

الثَّقْلَانُ

وَمَعِي

عَنْ

بِهِ

الْأَنْبِيَاءِ

بِعَلَامٍ

يَرُوعُنِي

لَدَيَّ

أَسْتَوْحِشُ

بِخَلْوَتِي

خَفِيَّتُ

فَكَانَ

وَأَوْحَشَنِي

لِتَأْتِيَنِي

وَكَيْفَ

وَمَنْ

إِذَا

أَنْسْتُ

از دیده‌ها مخفی ماندم پس دیده‌ها مرا نشناختند، و از این جهت برای دل‌ها آشکار شدم. و مونس من به وحشتم انداخت لذا از نظرش غایب شدم، چون به خدای علام الغیوب انس یافتم. و چگونه روزی تنهایی مرا بیمناک خواهد ساخت، در حالی که محبوب من - به دور از رقیب - نزد من است. چنانچه جن و انس از من وحشت کنند، به خلوت خود مأنوس باشم و حبیبم با من است.

### پنجاه و نهم: تهذیب نفس

و پاکسازی درون از صفات پلید، و زیور دادن آن به وسیله اخلاق پسندیده، و این امر در هر زمان واجب است، ولی یاد کردن آن به طور خصوص در وظایف زمان غیبت حضرت ولی عصر - عجل الله فرجه الشریف - از این جهت است که درک فضیلت صحبت او و قرارگرفتن در عداد اصحاب آن جناب بستگی به آن دارد. به دلیل روایتی که نعمانی رحمه الله به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: هر کس دوست می‌دارد از اصحاب حضرت قائم علیه السلام باشد باید که منتظر باشد و در این حال به پرهیزکاری و اخلاق نیکو رفتار نماید، در حالی که منتظر باشد، پس چنانچه بمیرد و پس از مردنش قائم علیه السلام بپاخیزد، پاداش او همچون پاداش کسی خواهد بود که آن حضرت را درک کرده است، پس کوشش کنید و در انتظار بمانید. گوارا باد شما را ای گروه مشمول رحمت خداوند. (۴۸۱)

می‌گوییم: در این حدیث دلالت بر این هست که دست یافتن به ثواب انتظار با رعایت کامل و ملازمت پرهیزکاری و اخلاق نیک و مشروط می‌باشد، و مؤید این معنی پیش‌تر گذشت.

### شصتم: اتفاق و اجتماع بر نصرت آن حضرت علیه السلام

زیرا که در اجتماع کردن تاثیری هست که در افراد نیست. هر چند که نصرت کردن وظیفه همه افراد است، خداوند

فرمود: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ (۴۸۲) و همگی به ریسمان خداوند چنگ زنید و پراکنده نشوید. چون امام علیه السلام در تمام زمان‌ها رشته محکم خداوند در میان بندگانش می‌باشد، و دست یازیدن به او جز با پیروی و نصرت او حاصل نمی‌گردد، و امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه‌هایش فرموده: ای مردم! اگر شما از نصرت حق از پای نمی‌نشستید، و از کنار زدن باطل سستی نمی‌کردید، کسی که مثل شما نیست بر شما طمع نمی‌نمود، و آنان که بر شما نیرو یافتند قوت نمی‌گرفتند، ولی شما همچون گم گشتگی بنی اسرائیل راه را گم کردید، و به جانم سوگند که بعد از من گم گشتگی تان چند برابر خواهد شد، از جهت این که حق را پشت سر افکندید ... و در توقیع رفیعی که از سوی ناحیه مقدس به شیخ مفید رحمه الله صادر گشت آمده است: و اگر شیعیان ما - که خداوند آنان را در اطاعتش یاری دهد - در وفای پیمانی که از ایشان گرفته شده یک دل و مصمم باشند، نعمت لقای ما از آنان به تأخیر نمی‌افتد، و سعادت دیدار ما برای آنان با معرفت کامل و راستین نسبت به ما تعجیل می‌گردد ... (۴۸۳)

### شصت و یکم: متفق شدن بر توبه واقعی

و بازگرداندن حقوق به صاحبان آنها پیش‌تر گذشت که از جمله اسباب طولانی شدن غیبت امام - که بر او و بر پدران او درود و سلام باد - گناهان و معصیت‌هایی است که از بندگان می‌بیند، چنان‌که در همان توقیعی که به آن اشاره شد پس از عبارت یاد شده فوق از آن حضرت علیه الصلاة والسلام آمده: «پس تنها چیزی که ما را از آنان پوشیده می‌دارد همانا چیزهای ناخوشایندی است که از ایشان به ما می‌رسد و از آنان نمی‌پسندیم و از آنان انتظار نمی‌رود، وَاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» (۴۸۴).



شصت و دوم و شصت و سوم: پیوسته به یاد آن حضرت بودن و به آدابش عمل کردن

شصت و دوم و شصت و سوم: پیوسته به یاد آن حضرت بودن و به آدابش عمل کردن

بیان مطلب این‌که، به دلالت اخبار قطعی بسیار که امامان علیه السلام روایت گردیده تردیدی در این نیست که امام‌علیه السلام ناظر و شاهد بر ما است، و بر حالات و حرکات و سکانات ما اطلاع دارد، پس تو در هر حال و هر کجا که هستی برابر دیدگانش قرار داری که او است دیده بینای خداوند و گوش شنوای او، چون این را دانستی و یقین داشتی که تو در پیش چشم و جلوی رویش قرار داری، حتماً آن جناب را در جلوی چشمت قرار دهی، و با دیده دل به او نظر نمایی، بلکه هرگاه آن حضرت جلوی چشمت باشد لازم‌هاش این است که تو در پیش چشمش بوده باشی، و بستگی به این ندارد که تو آن را قرار دهی. و این مطلب روشن است، و بر کسی که دیده دلش کور نباشد مخفی نیست: (چشم سر [کافران و مخالفان] گرچه کور نیست لیکن چشم باطن و دیده دل آن‌ها کور است). و چنانچه دانستی که آن حضرت‌علیه السلام پیش چشمت قرار دارد، البته همّت در جهت رعایت آداب آن جناب، و مراسم ادب و انجام وظایفی که نسبت به آن حضرت داری به حسب مراتب معرفت مصروف خواهد شد، هر چند که با چشم سر آن بزرگوار را نبینی. به مثال این‌که، اگر شخص نابینایی در مجلس زمامداری حضور یابد، و در پیشگاهش قرار گیرد، البته تمام آدابی که شایسته است در محضر زمامدار رعایت گردد را انجام می‌دهد، همچنانکه بینایی که به او نظر می‌کنند و در پیشگاهش ایستاده‌اند انجام می‌دهند، با این‌که آن نابینا او را نمی‌بیند و نمی‌تواند بر او نظر کند، و این نیست مگر از جهت این‌که می‌داند در پیش روی زمامدار قرار دارد، و زمامدار جلوی چشم او است هر چند که با چشم سر او را نمی‌بیند، و حال مؤمن در زمان غیبت امام‌علیه السلام چنین است، زیرا که مؤمن از جهت

ایمان و یقینش به طور قطع می‌داند که در تمام احوال در پیش چشم امامش قرار دارد، پس امامش را جلوی چشم خود قرار می‌دهد هر چند که او را به چشم سر نمی‌بیند، پس هم خود را در رعایت آداب و مراقبت و مواظبت و وظایف خود نسبت به آن جناب مصروف می‌دارد. و تمام این امور در سخنان امیرمؤمنان علی‌علیه السلام بیان گردیده، در حدیثی که رئیس المحدثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند خود از مسعدة بن صدقه از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق‌علیه السلام از پدران او از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده که آن حضرت بر فراز منبر در شهر کوفه فرمود: خدایا! همانا به ناچار زمین تو را حجتی از سوی تو بر خلقت باید، که آنان را به دین تو هدایت کند، و علم تو را به ایشان بیاموزد، تا حجت تو باطل نشود، و پیروان ایشان گمراه نگردند پس از آن که هدایتشان کرده‌ای. [آن حجت] یا آشکار است که اطاعت نشود، یا مخفی و در انتظار باشد، اگر شخص او از مردم در حال صلح و متارکه با مخالفین [هدایت شدنشان] غایب ماند، به درستی که علم و آداب او در دل‌های مؤمنین ثبت است که آنان به آن‌ها عمل می‌کنند. (۴۸۵)

می‌گوییم: این حدیث مشهور است و در کافی (۴۸۶) و غیبت نعمانی با تفاوت اندکی از آن حضرت علیه السلام روایت گردیده، و در این کلام مبارک گونه‌هایی از علم و معرفت و توجه و تذکر هست، پس بر تو باد که در آن کاملاً دقت کنی تا مقصود برایت واضح شود ان شاء الله تعالی.

### تذکر و راهنمایی

بدان که مؤمنین در یاد کردن مولایشان علیه السلام به مقتضای تفاوت درجات ایمان و مراتب معرفت و یقینشان، درجات متفاوت و مراتب مختلفی دارند، بعضی از آن‌ها حالشان در یاد کردن مولایشان چنان است که شاعر گفته:

اللَّهُ يَعْلَمُ أَنِي لَسْتُ أَذْكُرُكُمْ  
فَكَيْفَ أَذْكُرُكُمْ إِذْ لَسْتُ أَنْسَاكُمْ

خدا داند که من شما را [با زبان] یاد نکنم، زیرا که چگونه

شما را یاد کنم درحالی که هیچ گاه فراموشتان نمی‌نمایم. یا چنان است که گفته شده: **أَمَا وَ الَّذِي لَوْ شَاءَ لَمْ يَخْلُقِ النَّوَى لَئِنْ غَبْتَ عَنْ عَيْنِي فَمَا غَبْتَ عَنْ قَلْبِي** سوگند به آن که اگر می‌خواست هسته [وجود] را نمی‌آفرید که اگرچه از دیده‌ام غایب مانده‌ای از دلم غایب نیستی. چنین کسی از مولایش غافل نیست و از آنچه سزاوار است از آداب آن حضرت علیه السلام در همه اوقات و احوالش فراموش نمی‌کند، پس گوارا باد بر این افراد، باز هم گوارا باد بر اینان آنچه از حکمت دریافت کرده‌اند، و از علم و عمل و معرفت روزی یافته‌اند، از خدای تعالی خواستارم بر من منت گذارد و به جود و کرمش عنایت فرماید که مرا از آنان قرار دهد، که من چنانم که شاعر گفته: **أَجِبُّ لَعَلَّ الصَّالِحِينَ وَاللَّهِ يَرْزُقُنِي مِنْهُمْ صِلَاحًا** نیکان را دوست می‌دارم با این که از ایشان نیستم، باشد که خداوند صلاح و نیکی به من روزی فرماید. ولی گوشه‌ای از آنچه شایسته تذکر است یاد می‌کنم، که تذکری برای خودم و برای مؤمنین دیگر بوده باشد، به حسب آنچه به برکت مولایم - صلوات الله علیه - فهمیده‌ام. بدان که می‌بایست یقین بدانی که تو از چشم و گوش مولایت علیه السلام دور نیستی، او جای تو را می‌داند و از احوال تو آگاه است، پس اگر از کسانی باشی که بر رعایت آدابی که سزاوار رعایت شدن نسبت به آن جناب است مواظبت دارند، بدین وسیله کمال محبت و عنایت آن بزرگوار را به سوی خود جلب کرده‌ای. و اگر از اهل غفلت و اعراض از آن سرور باشی، جای تأسف است. خدای - عزوجل - فرموده: **«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشِرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»** \* قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا \* قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى؛ (۴۸۷) و هر کس از ذکر من اعراض کند همانا برای او معیشت تنگی خواهد بود و روز قیامت او را نابینا محسور خواهیم ساخت، [در آن حال] گوید: پروردگارا

چرا نابینایم محشور فرمودی در حالی که من [در دنیا] بینا بودم، [خداوند] فرماید: این چنین آیات ما بر تو رسید پس تو آن‌ها را فراموش و غفلت کردی و همین طور امروز تو فراموش می‌شوی. کدام سختی و تنگی از تاریکی غفلت و نادانی بدتر است، و کدام حسرت از کوری روز قیامت بزرگ‌تر! و کدامین بیم و وحشت از آن پشیمانی زشت‌تر و کوبنده‌تر، چه مصیبت بزرگ و دردناکی!! پس شتاب کن شتاب برای خلاصی خودت و آزاد سازی گردنت، و این حاصل نمی‌گردد مگر با یاد مولایت تا در دنیا و آخرت دستت را بگیری، که خدای تبارک و تعالی شأنه می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ»؛ (۴۸۸) روزی که هر مردمی را با امامشان می‌خوانیم.

چون صبح کنی پس بدان که این زندگی که خداوند به تو داده به برکت آن حضرت علیه السلام است، پس او را سپاس بگذار و خدای تعالی را بر نعمتی که به تو عنایت فرموده شکر کن، و مواظب خودت باش که مبادا این نعمت را در غیر رضای او صرف نمایی، که مایه تیره روزی و بار سنگینی تو خواهد شد، پس چنانچه در معرض گناهی قرارگیری به یادآور که مولایت در این حالت زشت و گونه بد تو را می‌بیند، پس به پاس احترام او آن گناه را واگذار، و اگر کار خوبی پیش آید به انجام آن سبقت کن و بدان که آن نعمتی است الهی، که خدای تعالی آن را به برکت مولایت بر تو بخشیده است، و خدای را بر آن سپاس بگذار و آن را به مولی و صاحب زمانت هدیه کن، و با زبان حال و مقال عرضه بدار: «يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضَّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»؛ (۴۸۹) عزیزا بر ما و اهل ما سختی رسیده و با متاعی اندک به درگهت پناه آورده‌ایم پس پیمانمان را بر ما بر ما تصدق فرمای که خداوند صدقه دهندگان را پاداش دهد. و در تمام احوال خاضع و خاشع باش، همچون غلام سر به فرمان حقیری که در خدمت اربابش ایستاده باشد، و در هر بامداد و شامگاه بر آن جناب سلام کن، سلام غلامی که مشتاق دیدار او است و از فراقش در سوز

و گداز است؛ سلام مخلصی که اشک‌هایش بر گونه‌هایش سرازیر باشد، و باور دارد که در خدمت مولایش ایستاده است. و چون هنگام نماز خواندنش فرا رسد، حال مولایت را در موقع ایستادنش در پیشگاه خدای - جلّ جلاله - متذکر شو، و با حضور قلب، و خشوع جسم، و چشم‌پوشی از ما سوی الله تعالی؛ به آن بزرگوار تأسی بجوی و بدان که توفیق یافتنت به این امر جز به برکت مولایت نیست، و این عبادت جز به موالات و پیروی و معرفت آن حضرت، از تو پذیرفته نمی‌شود، و هر قدر که پیروی و معرفت و سر به فرمان بودن نسبت به او فزونی یابد؛ خدای تعالی منزلت و پاداش و کرامت و افتخار تو را خواهد افزود. و چون از نماز فراغت یافتی آن حضرت علیه السلام را به سوی خدای - عزوجل - وسیله و شفیع قرار ده که آن را از تو قبول فرماید، و پیش از هر دعایی به دعا کردن برای او آغاز کن، به جهت بزرگی حق و بسیاری احسان او بر تو، و هرگاه حاجتی برایت پیش آید یا عارضه سختی به تو روی آرد آن را بر حضرتش معروض بدار و به درگاهش زاری کن تا به درگاه خدای - تعالی - در برطرف کردن آن از تو، شفاعت نماید، که او است وسیله به سوی خداوند - عزوجل - و باب الّلهی که از آن درآیند، و خداوند - عزّ شأنه - فرموده: «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»؛ (۴۹۰) و خانه‌ها را از درهای شان وارد شوید ... و اخبار بسیار گواه بر این معنی است.

و در یکی از سال‌های گذشته امر مهمی برایم پیش آمد که دلم را مشغول و فکر و حواسم را به خود جلب کرده بود، پس در یکی از شب‌ها جدّ مادریم رضی الله عنه - که از سادات نیکوکار بود - را در خواب دیدم، او را در باغی از بهترین باغ‌ها که در زمان حیاتش آرزوی آن را داشت مشاهده نمودم، در بهترین حال و زیباترین وضعیت، بر او سلام کردم به من جواب داد و سخنانی بین ما انجام شد، از جمله این‌که: من به او گفتم: از خدای - عزوجل - بخواه که فلان امر مهم را کفایت کند، و هم و ناراحتی آن را از من دور سازد. به فارسی به من گفت: دعای ما بالاتر از دعای

امام زمان علیه السلام نیست، پس هرگاه پیش آمدی کند آن را بر حضرتش عرضه می‌کنیم، اگر اجازه فرماید و امضاء کند برای اصلاح آن دعا می‌کنیم و گرنه؛ نه ... بنابراین معلوم شد که آن حضرت در تمام امور پناهگاه و مرجع است، پس وظیفه تو آن است که به او رجوع کنی و به درگاه او دادرسی و شفاعت خواهی ببری، او را نزد خدای - عزوجل - شفیع ببر تا برایت دعا کند، و تو را در نظر داشته باشد، زیرا که از وظایف و مراحم امام علیه السلام در هر زمان به مقتضای اخباری که وارد شده؛ دعا کردن برای مؤمنین است، همچنان که از جمله وظایف مؤمنین در هر زمان: دعا کردن برای امامشان می‌باشد، چنان که در این کتاب این مطلب را با دلایل عقلی و نقلی بیان داشتیم، و چنانچه غفلت یا فراموشی از یاد آن حضرت علیه السلام در بعضی از اوقات برایت عارض گشت - چنان که غالب احوال بیشتر اهل این زمان است - پس بدان که این حالت از نزدیک شدن شیطان است، پس به درگاه خداوند روی آورده و زاری کن تا نیرنگ شیطان را از تو بازگرداند، و از خدای تعالی طلب مغفرت بنمای و به سوی او توبه نصوح کن تا این بدی را بر تو ببخشد، و به یاد مولایت در هر حال توفیق دهد، که او - جَلَّ ثَنَاؤُهُ - هر چه را بخواهد تحقق می‌بخشد. و بر تو باد که در آنچه برایت یاد آوردیم و پس از این نیز می‌آوریم از وظایف و آداب ارتباط با مولایت دقت و مطالعه کنی. از خدای تعالی توفیق علم و عمل را برای شما و خودم خواستارم، و این که ما را از خطا و لغزش محفوظ بدارد که او [به بندگان] نزدیک و اجابت کننده دعا است.

### شصت و چهارم: دعا به درگاه الهی برای جلوگیری

از نسیان یاد آن حضرت علیه السلام این که از درگاه خداوند - عزوجل - بخواهی که تو را از فراموش کردن یاد آن حضرت علیه السلام محفوظ بدارد، و دلیل بر این - اضافه بر آنچه پیش‌تر بیان داشتیم که خدای - عزوجل - بر تو نسبت به آن حضرت وظایف و آدابی قرار داده که جز با مداومت کردن بر یاد او از تو تحقق نمی‌پذیرد

- عبارتی است که از خود آن جناب علیه السلام از طریق شیخ عَمْرِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در کتاب کمال الدین به سند صحیح عالی روایت آمده که: «و ذکر آن حضرت را از یادمان مبر ...». (۴۹۱) پس در این عبارت تدبر کن که چگونه از دعاهای مهم قرار داده شده، و شیعیان دستور یافته‌اند در آن مکالمات شریف چنین سخن بگویند، از این نکته غفلت منماید، و در تمامی اوقات به ویژه مواقع استجاب دعا به درگاه خدای تعالی تضرع و زاری کن که به فراموشی یاد آن جناب علیه السلام دچار نشوی. و دعا را تا به هنگام مبتلا شدن به آن تأخیر مینداز، که در روایات رسیده از امامان علیهم السلام در آداب دعا کردن آمده که: لازم است مؤمن پیش از آن که بلا نازل شود به دعا کردن مبادرت ورزد. و از خدای - عزوجل - مسئلت کن که تو را از گناهی که مایه دچار شدن به فراموشی یاد امام تو می‌شود، مصون و محفوظ بدارد، که این امر شدیدترین و بزرگ‌ترین نعمت‌ها و محنت‌ها است، و در بعضی از دعاهایی که از امامان علیه السلام روایت گردیده است چنین آمده: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذَّنُوبَ الَّتِي تَنْزِلُ النَّقْمَ»؛ خدایا بر من بیامرز گناهی را که مایه نزولِ نعمت هستند. و بدون تردید فراموش کردن یاد امام و غفلت نمودن از آن جناب علیه السلام نعمت و بلای بزرگی است که نعمت‌های دنیا و آخرت بر آن مترتب می‌گردد. (۴۹۲)

**شصت و پنجم: این که بدنت نسبت به آن جناب عجل‌الله فرجه خاشع باشد**

و دلیل بر این است آنچه سید اجل علی بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع به سند خود از محمد بن سنان از امام صادق علیه السلام در دعای روز جمعه روایت آورده، و ما آن را در کتاب ابواب الجنات فی آداب الجمعات یاد کرده‌ایم: «اللَّهُمَّ إِنِّي اتَّقِرُّ بِكَ بِقَلْبٍ خَاضِعٍ وَإِلَى بَدَنِ خَاشِعٍ وَ إِلَى الْأَئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ بِفَوَادٍ مُتَوَاضِعٍ»؛ (۴۹۳) خدایا من به درگاه تو تقرب می‌جویم با دلی خاضع و به سوی ولایت با بدنی فروتن، و به امامان هدایت کننده با قلبی

متواضع ... که دلالت دارد بر حصول تقرب به خدای - عزوجل - با خشوع و فروتنی بدن برای ولی او علیه السلام. و منظور از «ولی» در اینجا به قرینه یاد کردن امامان علیه السلام، و به قرینه این که این تعبیر در چندین دعا و حدیث از مولایمان حضرت حجت علیه السلام روایت آمده، همان امام زمان علیه السلام است. اگر بگویید: احتمال دارد منظور از «ولی» امام هر زمان یا مؤمن کامل باشد؟ گوییم: هر چند که این احتمال بعید است، ولی بر این دو تقدیر نیز مقصود ثابت است، زیرا که مؤمن کامل حقیقی منحصر در آن بزرگوار است، چنان که پوشیده نیست. و منظور از خشوع بدن چنان که از تأمل کردن در کتب لغت و موارد استعمال استفادۀ می شود و کسی که جستجو نموده و در آیات و اخبار دقت کند با آن مأنوس می گردد؛ آن است که اعضای بدن را در جهت خدمت کردن به مولایت و بر پا کردن امر او به کار ببندی، در حالی که مستمندی و کوچکی خود را اقرار نمایی، که عظمت و بزرگی آن حضرت را بر خودت بشناسی، و تذلل نسبت به آن جناب و وجوب حق و اطاعتش را بر خودت در اعماق جانت بینی، چنان که حال غلام نسبت به اربابش هست. زیرا که غلامی که معنی بندگی و آقایی را درک کند، می داند که از لوازم بندگیش؛ به کار بردن اعضای بدنش در خدمت و اطاعت مولایش می باشد، و او در آن حال تصور نمی کند که بر مولایش منت یا احسانی دارد، بلکه می داند که اگر در خدمت یا اطاعت او امر او سستی نماید مقصر خواهد بود، و اگر بر او گردنکشی یا تکبر کند، نزد خردمندان مذموم و مطرود خواهد شد، و هرگاه حال غلامی که کسی از مردم با درهمی چند او را خریده چنین باشد، و برای کسی که بر او ولایت یافته این مقدار حق و مولویت باشد، پس حال مولایی که خدای تعالی برای او ولایت تامه قرار داده چه خواهد بود؟ و این معنی را در کتاب عزیز خود چنین فرموده است: «النبي أولی بالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛ (۴۹۴) پیغمبر نسبت به مردم از خودشان سزاوارتر و ولایتش محکم تر است. و این مقام را



بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله برای امام علیه السلام مقرر فرموده است. و هر کس اهل تحقیق و تدبیر در اخبار فضل و عظمت امامان علیه السلام باشد در هیچ کدام از مطالبی که آوردیم تردید نخواهد کرد، و اگر ما آن اخبار را بیاوریم کتاب طولانی می شود، و در آنچه یاد کردیم برای خردمندان مایه عبرت و بسنده است چون: هر کس که ز شهر آشنایی است داند که متاع ما کجایی است

\*\*\*

### شصت و ششم: مقدم داشتن خواسته

آن حضرت برخواسته خود به این که در هر امری که بر تو وارد می شود و می خواهی در آن اقدام کنی، بیندیشی که آیا موافق رضای آن حضرت علیه السلام است یا مخالف آن؟ پس چنانچه موافق رضای آن جناب بود آن را انجام دهی و بر آن اقدام نمایی، نه به خاطر هوای نفس خودت، بلکه به جهت موافقت داشتن آن با رضای او علیه السلام و اگر مخالف رضای او بود آن را واگذاری و با هوای نفس مخالفت کنی، برای این که رضای آن حضرت - سلام الله علیه - را به دست آوری، که اگر چنین بودی نزد آن بزرگوار محبوب خواهی بود و ذکر خیرت بر زبان او و زبان پدران بزرگوارش - سلام الله علیهم اجمعین - جریان می یابد.

و شاهد بر آنچه گفتیم روایتی است که فاضل محدث نوری قدس سره در کتاب نفس الرحمن به نقل از کتاب امالی شیخ طوسی قدس سره به سند خود از منصور بزرج (۴۹۵) آورده که گفت: به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: ای سرور من، چه بسیار از شما یاد سلمان فارسی را می شنوم؟ فرمود: مگو سلمان فارسی، بلکه بگو: سلمان محمدی صلی الله علیه وآله آیا می دانی چرا بسیار از او یاد می کنم؟ عرض کردم: نه، فرمود: برای سه صفت: یکی: مقدم داشتن خواسته امیرمؤمنان علیه السلام برخواسته خودش. و دوم: دوست

داشتن فقرا، و برگزیدن آنها بر اهل ثروت و مکت. و سوم: دوست داشتن علم و علما، همانا سلمان بنده صالح درستکار مسلمانی بود، و از مشرکین نبوده است. (۴۹۶) می‌گوییم: در این صفات و آنچه از آثار نیک بر آنها مترتب می‌شود تأمل کن، و از جمله آن آثار این که امامان علیهم السلام صاحب این صفات را دوست می‌دارند و مدح کنند و بستایند، و به این حدیث شریف عمل کن تا به سعادت دنیا و آخرت نایل شوی. خداوند، من و شما برادران مؤمن را توفیق دهد که او [به بندگانش] نزدیک و اجابت کننده دعا است.

### شصت و هفتم: احترام کردن نزدیکان و منسوبین به آن حضرت علیه السلام

خواه قرابت و خویشاوندی و وابستگی آنان جسمانی باشد و خواه روحانی، مانند: سادات علوی، و علمای دینی و برادران ایمانی، زیرا که احترام و تجلیل ایشان در حقیقت احترام و توقیر آن جناب - سلام الله علیه - است، و این چیزی است که از نحوه معاشرت و آداب خردمندان مشاهده می‌کنیم که شیوه آنان چنین است که فرزندان و برادران و نزدیکان اشخاص بزرگ را به خاطر تعظیم و بزرگداشت آن اشخاص بزرگ احترام و تجلیل می‌کنند، و تفاوت مراتب احترام و توقیر ایشان از جهت تفاوت مراتب منسوبین می‌باشد، و چنین می‌دانند که احترام و تعظیم شان در حقیقت به آن اشخاص بزرگ بر می‌گردد، و ترک کردن احترام و توقیر ایشان را سبک شمردن شأن و شخصیت آن اشخاص می‌دانند، و این چیزی است که هیچ عاقلی در آن تردید نمی‌کند. و امامان ما علیهم السلام در تعدادی از احادیثی که از ایشان روایت شده بر این معنی دلالت فرموده‌اند که بعضی از آنها را در امور سی و یکم و سی و هفتم و چهل و هشتم و غیر اینها آورده‌ایم، اضافه بر آنچه در امر شصت و هشتم خواهی شنید، که نیز به فحوی یا منطوق بر این مطلب دلالت دارد، پس بر تو باد که به آنها مراجعه نمایی و در آنها دقت کنی، و بر احترام

منسوبین آن حضرت علیه السلام از سادات و علما و مؤمنین مواظبت و مداومت داشته باشی، و به حسب شئون و مراتب ایشان در علم و تقوی و پرهیزکاری و آنچه مایه نزدیک شدن و محبوبیت یافتن نزد آن بزرگوار است، آن‌ها را تجلیل و توقیر کنی، تا به تقرب و محبوب شدن نزد آن حضرت علیه السلام نایل شوی و سعادت یابی. از خدای تعالی خواستارم که مرا و همه دوستان آن جناب را توفیق دهد، بمنه و کرمه.

شصت و هشتم: بزرگداشت اماکنی که به قدم آن حضرت علیه السلام زینت یافته‌اند

شصت و هشتم: بزرگداشت اماکنی که به قدم آن حضرت علیه السلام زینت یافته‌اند

مانند: مسجد سهله، و مسجد اعظم کوفه، و سرداب مبارک در شهر سامره، و مسجد جمکران و غیر این‌ها از مواضعی که بعضی از صلحا، آن حضرت را در آنجا دیده‌اند، یا در روایات آمده که آن جناب در آنجا توقف دارد، مانند: مسجد الحرام، و تعظیم و احترام سایر چیزهایی که به او اختصاص دارد و منتسب می‌باشد، مانند: نام‌ها و القاب و کلمات و توقیعات و لباس‌های آن حضرت علیه السلام و کتاب‌هایی که احوالات آن بزرگوار و آنچه متعلق به اوست در آن‌ها یاد گردیده، و مانند این‌ها ... در اینجا نخست در استحباب و رجحان آن سخن می‌گوییم، و دوم در بیان چگونگی بزرگداشت و تعظیم آن مشاهده، و آنچه به وسیله آن‌ها بزرگداشت حاصل می‌گردد.

مبحث اول: ماییم شعائر و اصحاب

مبحث اول: ماییم شعائر و اصحاب

به توفیق خداوند گوییم: آنچه بر این معنی دلالت دارد یا آن را تأیید می‌کند چند امر است: ۱- از جمله؛ فرموده خدای - عزوجل - : «وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَاءَنهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (۴۹۷) و هر کس شعائر

خداوند را بزرگ و محترم دارد پس به درستی که این از [صفات] دل‌های با تقوی است. و بیان آن به دو وجه است:

### وجه اول

منظور از شعائر خدای تعالی - به حسب آنچه از تدبُّر در آیات و روایات و ملاحظه معنی شعار و اشعار و کاوش در موارد استعمال آن‌ها استفاده کرده‌ایم - هر آن چیزی است که انتساب خاص و ارتباط ویژه‌ای به خدای - عزوجل - داشته باشد، خواه بدون واسطه و خواه با واسطه باشد، به گونه‌ای که در نظر شرع و عرف بزرگ داشتن آن تعظیم خداوند محسوب گردد، و تحقیر و توهین آن؛ تحقیر و توهین خدای - عزوجل - به شمار آید، مانند: اسم‌ها، کتاب‌ها، پیغمبران، فرشتگان، مساجد، اولیا، و اهل ایمان به او، و زمان‌های مخصوصی که او احترام آن‌ها را واجب فرموده، و خانه‌هایی که فرمان داده بلند گردند و نام او در آن‌ها یاد شود، و توقف گاه‌ها و مشاهد و معابد اولیای او، و احکام خدای تعالی؛ از فرایض و غیر آن‌ها، و حدود الهی، و حج و مناسک و اعمال آن، خدای - عزوجل - فرموده: «و الْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»؛ (۴۹۸) و نحر شتران فربه را از سوی شما از شعائر خداوند مقرر داشتیم. و در این آیه دلالت بر آن است که شعائر خداوند در قربانی کردن شتران فربه منحصر نیست - به طوری که بعضی پنداشته‌اند - و مصادیق بسیار دیگری نیز دارد که شمردن آن‌ها غیر ممکن یا بسیار مشکل است. و پوشیده نیست که مواقف و مشاهد و معابد و لباس‌ها و نوادگان امامان علیهم السلام از آن مصادیق می‌باشند، زیرا که آن‌ها با یک یا چند واسطه منتسب به خدای - تعالی - هستند، نمی‌بینی که خدای - تعالی - نحر کردن شتران فربه را از شعائر الله قرار داده، با این‌که آن‌ها به سوی خانه کعبه که خدای تعالی آن را به خود نسبت داده است برده می‌شوند پس بین آن و بین مشاهد و مواقف و ذراری امامان علیهم السلام و سایر اموری که منسوب به آن‌ها است چه فرقی هست؟ چون که امامان علیهم السلام حجّت‌های خداوند و

نشانه‌های روشن اویند، و ایشان از بیت‌الحرام عزیزتر و برترند. بلکه در بعضی از روایات آمده که: «مؤمن از کعبه مشرفه عزیزتر است». جهتش آن است که ایمان به خدای تعالی عزیزترین و برترین امور است، لذا خدای تعالی فرموده: (و هر کس شعائر خداوند را بزرگ و محترم بدارد پس به درستی که این از [صفات] دل‌های با تقوی است). که در مقام بیان فضیلت تعظیم شعائر توجه داده که تقوای دل‌ها مهم‌ترین و برترین امور است، و آن چیزی است که نیازی به ذکر فضیلت و بیان مقام برجسته و منزلت والای آن نزد خدای عزوجل - نیست. به توضیح این‌که خدای تعالی پس از آن‌که قسمتی از احکام را در سوره حج بیان فرمود، به توحید و اخلاص و پیزاری از شرک فرمان داد به این‌که فرمود: «حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» (۴۹۹)؛ خاص و خالص بی هیچ شائبه شرک، خدا را بپرستید. سپس نتیجه و عاقبت شرک را چنین گوشزد فرمود: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» (۵۰۰)؛ و هر آن‌که به خداوند شکر ورزد چنان است که از آسمان سقوط کند پس مرغان [لاشخور] او را بربایند یا باد تندی او را به مکان دور دستی بیفکند. آن‌گاه به نشانه توحید و ایمان توجه داد که فرمود: «وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ». تا این مطلب را توجه دهد که نشانه کسی که دلش از شرک خالص گشته و به زیور ایمان خود را آراسته، و به نور توحید روشنی یافته: تعظیم شعائر خداوند است، چون کسی که چیزی را دوست بدارد هر آن چیزی که اختصاص و انتساب به آن دارد را نیز دوست می‌دارد، و این چیزی است که بالعیان مشاهده می‌شود و به عقل و نقل تأیید می‌گردد، پس مؤمن به سبب معرفت و محبتش نسبت به خدای تعالی، هر چیزی که به او - تعالی - اضافه و منسوب باشد با خصوصیتی که از غیر خودش متمایز شود را دوست می‌دارد، لذا مراتب تعظیم و احترام بر حسب تفاوت درجات ایمان و محبت و اخلاص مؤمن نسبت به خداوند - عزوجل - و نیز تفاوت مراتب آن چیزی که

منسوب به خدای تعالی است از جهت ویژگی‌ها و اسبابی که مایه انتساب و اختصاصش به خداوند گردیده تفاوت می‌یابد.

حاصل آنچه یاد کردیم این‌که هر آنچه انتساب خاصی به خدای تعالی داشته باشد مایه شرافت آن خواهد بود، و از جمله شعائر خداوندی می‌شود و تعظیم آن تعظیم شعائر الله محسوب می‌گردد، خواه انتساب آن شیء بدون واسطه باشد یا با واسطه، و موافق و مشاهد امام‌علیه السلام از جمله آن‌ها است، آن‌ها نظیر مساجد می‌باشند که به خدای تعالی منتسب هستند، به سبب این‌که برای عبادت خداوند - عزوجل - قرار داده شده‌اند، ولی لازمه‌اش این نیست که این اماکن متبرکه در تمام احکام با مساجد مشارکت داشته باشند، زیرا که احکام خاصی که در شرع برای مکان معینی اختصاص یافت به غیر آن سرایت داده نمی‌شود مگر با دلیل خاص. البته در تمام اموری که در عرف تعظیم و احترام اماکن محسوب گردد مشارکت دارند، و بیان این مطلب در مبحث دوم ان شاء الله تعالی خواهد آمد. و باید دانست که آنچه ما در بیان معنی شعائر یاد کردیم منافات ندارد با آنچه بعضی تفسیر کرده‌اند که منظور از آن تمام دین خداوند است، و بعضی دیگر آن را به معالم دین خداوند، و بعضی دیگر آن را به نشانه‌هایی که خداوند برای طاعت خود نصب فرموده، و برخی به محرمات، و بعضی به مناسک حج تفسیر کرده‌اند. و آنچه در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که: «ماییم شعائر» خواهد آمد؛ زیرا که ظاهر از ملاحظه اشباه و نظایر آن است که هر کدام از این تفسیرها ذکر بعضی از مصادیق یا اظهر آن‌ها است، و همه به آنچه به تأیید خداوند و برکت اولیای او یاد کردیم و بیان داشتیم بر می‌گردد.

### وجه دوم

این‌که در کتاب مرآة الأنوار از امیرالمؤمنین علیه السلام به طور مرسل روایت کرده که فرمود: «نَحْنُ الشُّعَائِرُ وَالْأَصْحَابُ»؛ (۵۰۱) ماییم شعائر و اصحاب. و پوشیده

نیست که منظور از این که فرموده: «ماییم» یا رسول خدا و امامان است و یا فقط امامان، زیرا که ایشان عظیم‌ترین و برترین شعائر خداوند می‌باشند، و بدون تردید احترام کردن آنچه منتسب به ایشان است تعظیم آنان می‌باشد، و آنان شعائر خداوندند، پس بزرگ داشتن آنچه به ایشان اختصاص و انتساب دارد؛ در حقیقت تعظیم آنان است که شعائر الله هستند، و این واضح است و هیچ پوشیدگی در آن نیست، پس بحمدالله معلوم گشت که تعظیم و احترام هر آن چیزی که به مولایمان حضرت حجّت علیه السلام و نیز سایر امامان علیهم السلام منتسب می‌باشد و به طور خاصی به ایشان اضافه می‌گردد و از موافق و مشاهد و ضریح‌ها و نوشته‌ها و کتاب‌ها و جامه‌ها و احادیث و سخنان نوادگان و شیعیان ایشان، و غیر این‌ها ... رُحجان دارد، و در استحباب این امور جای تأمل نیست.

توجه و تحقیق در معنی فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام «ماییم شعائر و اصحاب»: بدان که در این حدیث چند وجه محتمل است: یکی: این که اشاره باشد به آنچه در دعای شب نیمه شعبان وارد شده که امامان علیهم السلام اصحاب حشر و نشر می‌باشند. و از امیرمؤمنان علیه السلام در حدیثی که از بصائر حکایت شده، آمده است: «أنا الحاشِرُ إلى الله؛ من حشر دهنده به سوی خداوند هستیم.

و در بخش چهارم کتاب در بحث شفاعت آن حضرت علیه السلام حدیثی که بر این معنی دلالت دارد نیز گذشت، و در این معنی تعجبی نیست زیرا که آنان علیه السلام جایگاه‌های مشیّت خداوند و «حامیان و مدافعان دین خداوند» می‌باشند چنان که در دعای ماه رجب از حضرت حجّت علیه السلام رسیده، و خدای تعالی به حضرت عیسی فرمود: «وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بَاءِذِنِي»؛ (۵۰۲) و آن‌گاه که به اذن من مردگان را زنده می‌کنی. و بدون شک ایشان از حضرت عیسی علیه السلام افضل هستند، و نیز از اسرافیل که در صور خواهد دمید، و از ایشان علیه السلام بارها زنده کردن مردگان به اذن خدای تعالی در دنیا صادر گشته تا جایی که به حدّ تواتر رسیده است، و مؤیّدات این مطلب زیاد است که جای ذکر آن‌ها نیست. و محتمل است که

منظور این باشد که آنان صاحبان حشر و نشر در زمان رجعت می‌باشند. و الله العالم.

دوم: این که منظور از فرمایش آن حضرت علیه السلام و «الأصحاب» این است که ایشان اصحاب سِرّ و راز می‌باشند. و مؤید این است آنچه در روایات آمده که خدای تعالی روز غزوه طائف و خیبر و حنین و تبوک با علی علیه السلام راز گفت. این روایات در البرهان و چند کتاب معتبر دیگر یاد شده‌اند. و نیز مؤید آن است آنچه از امامان علیهم السلام در بصائر و غیر آن روایت آمده که: «امر ما سِرّ، و سِرّی است که با سِرّ پوشانده شده است». (۵۰۳)

و در حدیث دیگری آمده است: «همانا امر ما خود حق است، و حقّ حقّ، و آن ظاهر است، و باطن ظاهر، و باطن باطن، و آن سِرّ است، و سِرّ سِرّ و سِرّ پنهان شده، و سِرّی که با سِرّ پوشانده شده است، و شرح این سخن را بسیاری از فهم‌ها در نمی‌یابند». (۵۰۴) چنان که در بسیاری از روایات از ایشان علیهم السلام روایت گردیده که: «حدیث ما صعب مستصعب است، آن را متحمل نشود مگر فرشته‌ای مقرب، و یا پیغمبری مرسل، و یا مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد، از این روی دیدیم که اجمال بهتر است از شرح آن خودداری کردیم». و نیز مؤید آنچه یاد کردیم روایاتی است که در ابواب [و منابع] علوم امامان علیهم السلام رسیده که از گونه‌های علوم ایشان علیهم السلام: «تأثیر در گوش‌های آنان است». در این باره روایات متعدد معتبری آمده که در کتاب‌های کافی و بصائر و غیر آن‌ها ذکر گردیده است. و از جمله روایاتی است که در بصائر در وصف امام و بعضی از شئون او روایت آمده از مولایمان حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «در حالی که [امام] جنینی است در شکم مادر سخن را می‌شنود، و چون به زمین رسد بر بازوی راستش نوشته شده است: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ (۵۰۵) و کلمه پروردگارت از روی صدق و عدل به حد تمام و کمال رسید، هیچ کس کلمات او را تبدیل نتواند کرد و او است شنوای



دانا. پس از آن نیز برایش عمودی از نور زیر عرش تا زمین بر می‌انگیزد که در آن تمام کارهای خلاق را می‌بیند، سپس برای او عمود دیگری از نزد خداوند تا گوش امام منشعب گردد که هرگاه [علم امام] فزونی نیاز داشت [بدین وسیله] به او القا می‌شود» (۵۰۶)

سوم: این که فرموده امیرمؤمنان علیه السلام «وَالْأَصْحَابُ» اشاره به روایتی باشد که از ایشان رسیده است: «ما را با خداوند حالت‌هایی است: او در آن‌ها ماییم، ما او هستیم، و [در عین حال] او [در مقام خدایی] او است، و ما [در مقام بندگی] خودمانیم». و در دعایی که در کتاب اقبال از حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه الشریف - به توسط شیخ بزرگوار محمد بن عثمان قدس سره برای هر روز از ماه رجب روایت گردیده چنین آمده است: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ فَتَقَهَا وَرَتَقَهَا بِيَدِكَ بَدْوَهَا مِنْكَ وَعَوْدَهَا إِلَيْكَ»؛ (۵۰۷) میان تو و آنان جدایی نیست جز آن که [تو خدایی و] آنان بنده و مخلوق تو، فتق و رتق و پیوستن و جدا گشتن آن آیات به دست تو و سرآغاز شان از تو، و بازگشت آن‌ها به سوی تو است ... و این مرتبه برترین مراتب است، و آن مراتب‌های است که بالاتر از آن برای ممکن الوجود امکان ندارد، و این مرتبه پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام است که «عالم الهاهوت» نامیده می‌شود، و آن عالم وجه اعلی از ناحیه‌ای است که قسمت اعلای حقیقت محمدیه است و با قطع نظر از آنچه پایین‌تر از آن است، و بالاتر از این جایگاه مقامی نیست مگر عالم ازل اصلی یعنی عالم ذات بحت باری تعالی است، که نه اسمی دارد و نه رسمی، و اوست غیب الغیوب، و این عالم ربوبیت است، و آن در عالم هست و در عالم نیست، و در جایی نیست و هیچ جا از او خالی نباشد، زمان بر او نمی‌گذرد، و هیچ زمانی از او خالی نیست، و اگر بخواهی توضیح مقام هاهوت را بدانی به آهن گداخته نظر کن که چگونه با مصاحبت آتش؛ آتش شده، ولی آتش نیست، هم آن است و هم آن نیست، و آتش آتش است و آهن گداخته شده آهن، پس فرموده آن حضرت علیه السلام: «او در

آن‌ها ماییم، و ما او هستیم» به خاطر ظهور تمام آثار واجب الوجود - تعالی شأنه - از ایشان و در وجود ایشان، و او واجب الوجود است که از شباهت آفریدگان منزّه است، پس او اوست، و ما بندگانی آفریده شده و نیازمند به اویم، پس ما؛ ما هستیم.

و از آنچه یاد کردیم معنی آنچه از آن حضرت علیه السلام روایت آمده معلوم گشت که فرمود: ای سلمان ما را از [مقام] ربوبیت پایین بدانید، و قسمت‌های بشری را از ما دفع نمایید که ما از آن‌ها دوریم، و از آنچه بر شما روا است منزّهیم، سپس درباره ما آنچه خواهید بگویند ... و فرموده امام علیه السلام را در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام است که: «السَّلَامُ عَلَى نَفْسِ اللَّهِ تَعَالَى الْقَائِمَةِ فِيهِ بِالسُّنَنِ»؛ سلام بر نفس خدای تعالی که قائم است در او به سنت‌ها. و در زیارت دیگری راجع به آن حضرت علیه السلام است که: «السَّلَامُ عَلَى نَفْسِ اللَّهِ الْعُلْيَا»؛ سلام بر نفس عالیه خداوند. و آنچه در تأویل فرموده خدای تعالی: «تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ»؛ (۵۰۸) آمده که منظور از «نفس الله» امیرالمؤمنین علیه السلام است. (۵۰۹) و نیز از اینجا ظاهر می‌شود معنی فرموده آن حضرت علیه السلام در خطبه شفشقیّه: «يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ»؛ سیل فضیلت از من سرازیر می‌شود و هیچ پرواز کننده‌ای به قله عظمت من نخواهد رسید. (۵۱۰) و هم‌چنین معنی آنچه از امامان علیهم السلام روایت گردیده که هیچ کس نمی‌تواند آنان را توصیف کند. و از اینجا معلوم می‌شود که تعجبی ندارد آن‌که امیرالمؤمنین علیه السلام حشر دهنده به سوی خداوند و مُقَلِّبِ احوال باشد چنان‌که در زیارت آن حضرت آمده؛ و منافاتی ندارد که آن حضرت هم حشر دهنده و هم محشور و هم محشور الیه و حساب رس و جزا دهنده باشد، چنان‌که در روایات متعددی در معنی فرموده خدای تعالی: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ\* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»؛ (۵۱۱) البته که بازگشت آنان به سوی ماست، آن‌گاه حسابرسی شان بر ما خواهد بود. آمده است، به کافی و برهان (۵۱۲) و غیر این‌ها

رجوع کنید. و این سه وجه در معنی این کلام شریف به نظر رسید.

چهارم: آنچه دوست ما که همنام پنجمین ائمه علیه السلام است احتمال داده، این که منظور از فرموده آن حضرت علیه السلام: «ماییم شعائر و اصحاب» همان امامان علیهم السلام باشند، و معنی: «اصحاب» اشاره به روایتی باشد که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: اصحاب همچون ستارگانند به هر کدام اقتدا کنید هدایت خواهید شد. یعنی مقصود آن حضرت صلی الله علیه و آله از اصحاب؛ همان ائمه اطیب و شفعی روز حساب می باشند، نه هر کس که چند روزی با پیغمبر هم صحبت شده و در زندگی خود گناهانی مرتکب گردیده، به طوری که بعضی کوردلان پنداشته اند، و دوست یاد شده ما یاد آور شد که حدیثی در تفسیر فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: «اصحاب من همچون ستارگانند» به معنی مذکور روایت گردیده است، واللّٰهُ الْعَالِمُ.

و حدیث همان است که شیخ صدوق در معانی الأخبار روایت کرده به سند خود از اسحاق بن عمار از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام از پدارنش که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چه را در کتاب خدای عزوجل - یافتید باید به آن عمل کنید در ترک آن هیچ عذری برایتان نیست، و هر آنچه در کتاب خدای عزوجل نباشد و درباره آن سنتی از من هست، پس در ترک سنت من هیچ عذری برای شما نیست، و هر چیزی که درباره آن سنتی از من به دستتان نرسیده پس آنچه اصحابم گفتند بکار بندید، که همانا مثل اصحاب من در میان شما همچون ستارگان است که به هر کدام گرفته شود راهنمایی گردد، و هر کدام از گفته های اصحابم را که بگیری هدایت شوید؟ و آمد و شد نزد اصحاب من برای شما رحمت است. عرض شد: یا رسول الله اصحاب تو کیانند؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: اهل بیت من (۵۱۳).

اکنون به اصل مطلب باز می گردیم و می گوئیم:

۲- و از جمله اموری که بر آن دلالت دارد روایتی است که

در کتاب خلاصه علامه، و بحار به سند صحیحی از سلیمان بن جعفر آمده که گفت: علی بن عبیدالله بن حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب به من گفت: پس چه چیز تو را از این کار باز می‌دارد؟ جواب داد: احترام و هیبتی که آن حضرت دارد و این که بر آن جناب بیمناکم. سلیمان بن جعفر گوید: پس از چندی حضرت ابوالحسن علیه السلام را مختصر کسالتی عارض شد، و مردم از آن جناب عیادت کردند، من به ملاقات علی بن عبیدالله رفتم و به او گفتم: آنچه می‌خواستی برایت پیش آمد، حضرت ابوالحسن علیه السلام مختصر کسالتی یافته و مردم به عیادتش رفته‌اند، اگر می‌خواهی به محضرش شرفیاب گردی امروز وقت آن فرا رسیده. راوی گوید: او به عیادت حضرت ابوالحسن علیه السلام رفت، و آن جناب با کمال احترام و تقدیری که او مایل بود با وی رفتار کرد، پس علی بن عبیدالله از این جهت بسیار خوشحال شد. مدتی بعد علی بن عبیدالله بیمار شد، حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام از او عیادت کرد، من نیز همراه آن حضرت بودم، پس آن جناب نزد او نشست تا این که همه عیادت کنندگان رفتند، و چون از نزد او بیرون آمدم یکی از کنیزانم برایم خبر آورد که ام سلمه همسر علی بن عبیدالله از پشت پرده به حضرت امام رضا علیه السلام نگاه می‌کرد، و چون آن جناب از خانه آن‌ها بیرون رفت از پشت پرده برآمد و بر جایگاهی که حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام نشسته بود خود را بر افکند و بر آن بوسه می‌زد و بدن خود را بر آن می‌کشید. سلیمان بن جعفر گوید: پس از آن نیز به دیدار علی بن عبیدالله رفتم، او نیز از جریان کار ام سلمه مرا خبر داد، من آن را به عرض حضرت ابو الحسن علیه السلام رساندم. آن بزرگوار فرمود: ای سلیمان؛ به درستی که علی بن عبیدالله و همسرش و فرزندش از اهل بهشت هستند، ای سلیمان؛ فرزندان علی و فاطمه علیه السلام هرگاه خداوند این امر [امامت] را به آنان شناساند، مانند سایر مردم نخواهند بود (۵۱۴).

می‌گوییم: دلیل بر مطلب مورد بحث؛ تقریر آن حضرت علیه السلام است نسبت به کار همسر علی بن عبیدالله و مدح و ستودنش به این‌که: «اهل بهشت هستند» و «فرزندان علی و فاطمه‌علیها السلام ...». یعنی: این‌که آن بانو محل نشستن آن جناب را بوسید و به آن تبرک جست، از جهت معرفتش به حق و مقام امام‌علیه السلام بود برخلاف بیشتر مردم.

۳- و از جمله دلایل فرموده خدای تعالی است: «فِي بُيُوتِ أُذُنَ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»؛ (۵۱۵) در خانه‌هایی که خداوند امر فرموده [یا خواسته] که رفعت یابند و در آن‌ها نام خدا یاد گردد. به ضمیمه آنچه در تفسیر و بیان مراد از آن روایت آمده، چنان‌که در کتاب‌های غایة المرام و البرهان و کتب دیگر بزرگان به سندهای معتبری از طریق خاصه و عامه آورده‌اند که: رسول خدا: صلی الله علیه وآله آیه: «فِي بُيُوتِ أُذُنَ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ ...» را قرائت کرد، مردی برخاست و عرضه داشت: این کدام منزل‌ها است ای رسول خدا؟ آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: منزل‌های پیغمبران. ابوبکر عرضه داشت: یا رسول‌الله این بیت از آن‌ها است؟ - و به خانه علی و فاطمه‌علیها السلام اشاره نمود - حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند: آری، از بهترین آن‌ها است. (۵۱۶)

و از عیسی بن داوود از حضرت موسی بن جعفر از پدرش علیه السلام آمده که درباره فرموده خدای تعالی: «فِي بُيُوتِ أُذُنَ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ ...» فرمود: خانه‌های آل محمد صلی الله علیه وآله بیت علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر - صلوات الله علیهم اجمعین - می‌باشد ...

و در این باره روایات متعددی هست که به خاطر رعایت اختصار از آوردن آن‌ها خودداری کردیم: بیان استدلال این‌که: واژه «أُذُنَ» در اینجا یا به معنی امر است، مانند فرموده خدای تعالی: «وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ»؛ (۵۱۷) و [ای پیامبر تو را فرستادیم تا] به امر حق مردم را به سوی خداوند دعوت کنی. و یا به معنی اراده است، مانند فرموده

خدای تعالی: «وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي»؛ (۵۱۸) و [ای پیامبر متذکر شو هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم فرمود] آن گاه که به اراده من مردگان را از قبرهایشان بیرون آوری. و بنابر هر دو فرض نتیجه آن است که خانه‌های آل محمد صلی الله علیه و آله خانه‌هایی است که خداوند دوست می‌دارد که رفعت یابند و نام او را در آن‌ها یاد گردد، هر چند که فرض کنیم اذن به معنی اراده تشریحیه است به قرینه فرموده خدای تعالی «وَيَذَكَّرَ فِيهَا اسْمَهُ». و اذن در اینجا نمی‌تواند به معنی رخصت و اجازه باشد، زیرا که بدون تردید ذکر خداوند رجحان و استحباب دارد، و اگر اذن به معنی رخصت باشد با آن منافات خواهد داشت، پس متعین است که اذن به معنی امر باشد، و حاصل معنی این‌که: (در خانه‌هایی که خداوند امر فرموده که رفعت یابند و نام او را در آن‌ها یاد گردد) چون معطوف علیه در حکم؛ با معطوف شریک است و معنی رفعت دادن؛ احترام و تعظیم است نه رفعت حسّی. و در صدق خانه فرق نمی‌کند که شخص در بعضی از اوقات در آن سکونت کند یا همه اوقات، عرفاً بر هر دو مورد خانه صدق می‌کند، پس هر آنچه بر آن صدق کند که از خانه‌های آل محمد علیهم السلام است در رجحان و استحباب تعظیم و احترام داخل می‌باشد. البته هر جا که توقف شان در آن و اختصاص شان به آن بیشتر و تمام‌تر بود، تعظیم و احترامش بهتر و مهم‌تر است. و در تأیید این معنی واقعه خوبی هست که در مبحث دوم ان شاء الله تعالی خواهیم آورد. و چنانچه شخص غیر منصفی با ما نزاع و جدال کند و بگوید: نمی‌پذیرم که عنوان بیت (خانه) بر هر جایی که شخص در بعضی از اوقات در آن توقف داشته، صدق کند. در جواب او گوییم: اولاً: درستی آنچه گفتیم آشکار و معلوم است. ثانیاً: اگر آن را نپذیرید به مساوی بودن آن‌ها حکم می‌کنیم، به فحوای دلیل، زیرا که آنچه سبب احترام خانه‌هایی که آل محمد علیهم السلام در آن سکونت داشته‌اند شده، منسوب بودن آن خانه‌ها به ایشان است به جهت توقف شان در آن‌ها، و این در هر جایی که از جهت توقف شان در آن انتساب یافته موجود

است، چنان که پوشیده نیست.

۴- و از جمله فرموده خدای - عزوجل - : «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى»؛ (۵۱۹) [ای موسی] پس تو نعلین [همه علاقه غیر مرا] از خود دور کن که تو در وادی مقدس قدم نهادی. که توصیف نمودن وادی به مقدس می‌رساند که در هر جای مقدسی تعظیم و احترام رُجحان و استحباب دارد. و مشهور است که تقیید کردن به وصف، علیّت را می‌رساند، چنان که پوشیده نیست.

۵- آنچه دلالت دارد بر خوبی تعظیم امام و رُجحان داشتن آنچه از احترام برای او میسر است، که از مصادیق تعظیم و تکریم امام علیه السلام: گرامی داشتن هر آن چیزی است که به او منتسب است، به سبب انتسابش به او، و این مطلب روشن است و هیچ گونه ابهامی ندارد. و این وجه به عنوان این که احترام نمودن و تعظیم کردن مقامات امام علیه السلام در حقیقت احترام و تعظیم خود امام است دلالت دارد. اما این که به عنوان تعظیم شعائر خداوند احترام و تعظیم گردد مطلب و وجه دیگری است، بنابراین در آنچه یاد کردیم تکرار و وحدتی وجود ندارد چنان که مخفی نمی‌باشد.

۶- و از جمله در کتاب‌های مزار مانند: مصباح الزائر سید بن طاووس و بحار الانوار مجلسی در آداب ورود به مسجد کوفه چنین آمده است: و چون به مسجد رسیدی بر آن در که معروف به باب الفیل است بایست و بگو: «السَّلَامُ عَلَي سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَي أمير المؤمنين عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَعَلَي مَجَالِسِهِ وَمَشَاهِدِهِ وَمَقَامِ حِكْمَتِهِ وَآثَارِ آبَائِهِ آدَمَ وَنُوحَ وَابْرَاهِيمَ وَاسْمَاعِيلَ»؛ سلام بر سرور ما رسول خدا محمد بن عبدالله و بر آل پاکیزه او باد، سلام بر امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب و رحمت و برکات او بر ایشان باد، و بر مجالس و جایگاه‌های حضور او و مقام حکمتش و آثار پدرانش آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل ... (۵۲۰) وجه استشهاد این که: سلام کردن بر مشاهد و مواقف امیرمؤمنان علیه السلام دلالت دارد بر این که هر جا که

مشهد و موقف آن حضرت علیه السلام باشد، شرافت و امتیازی برای آن حاصل می‌گردد که مایه تعظیم و احترام خواهد بود، لذا به تحیت و سلام اختصاص یافته است. و چون این معنی برای مواقف و مشاهد و مجالس مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت گشت، برای مواقف مولایمان حضرت حجّت و سایر امامان معصوم علیهم الصلاة و السلام نیز ثابت است، زیرا که در آن فضایل و مانند آنها که خدای - عزوجل - به ایشان اختصاص داده شرکت دارند، چنان که مخفی نمی‌باشد. و از اینجا است که می‌توان گفت: سلام و تحیت برای تمام مواقف و مشاهد امامان علیهم السلام رُجحان دارد، هر چند که در هر یک از آنها نصّ خاصی وارد نشده باشد، نظر به آنچه ثابت شده که تعظیم مشاهد و مجالس ایشان رُجحان دارد، و آنچه نقل کردیم از تحیت و سلام بر مواقف و مجالس امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد بر این که این عمل از اقسام تعظیم و احترام است، چنان که بر اهل خرد پوشیده نیست.

۷- و از جمله: آنچه دلالت دارد بر استحباب اظهار محبت نسبت به کسی که مؤمن او را دوست می‌دارد، و نیز آنچه بر فضیلت دوستی کردن با یکدیگر و تحابّب وارد گردیده، که این غیر از محبت است، زیرا که محبت و دوستی امری قلبی است و آن نشانه ایمان می‌باشد، و دوستی کردن به دیگری و تحابّب، اظهار محبت قلبی به وسیله اعمال است، و این نشانه محبت قلبی و از ثمرات آن می‌باشد. و آنچه در مورد محبت کردن نسبت به ائمه علیهم السلام با دست و زبان وارد شده، که معنای محبت با دست و زبان؛ اظهار نمودن محبت به وسیله این دو عضو و سایر اعضا و اعمال و اموال می‌باشد، و این که دست و زبان به طور خاص ذکر گردیده از لحاظ آن است که آنچه از آثار محبت ظاهر می‌شود - همه آثار یا بیشتر آنها - از اعمال و اموال از این دو عضو صادر می‌گردد برخلاف سایر اعضا، پس با دست و زبان اموال خرج می‌شود، و اعمال پدید می‌آیند، و برادران دینی یاری می‌گردند، و ستمگران و تجاوزکاران از



آنان دفع می‌شوند، و ...  
 و از جمله اقسام دوستی کردن و اظهار محبت: تعظیم هر  
 آن چیزی است که به محبوب منتسب است از مجالس و  
 مواقف و جامه‌ها و نوشتار او، و آنچه به وی اختصاص دارد  
 و به او منتسب می‌باشد، چنان‌که از ملاحظه احوال و اعمال  
 مجبان نسبت به محبوبشان می‌بینیم، که گفته شده:  
 أَمْرٌ عَلَى الدَّيَّارِ      دِيَّارِ      لَيْلِي  
 أَقْبَلُ ذَا الْجِدَارِ      وَ ذَا      الْجِدَارِ  
 فَمَا حُبُّ الدَّيَّارِ      شَغَفَنَ      قَلْبِي  
 وَلَكِنْ حُبُّ مَنْ      سَكَنَ      الدَّيَّارِ  
 \* \* \* \* \*

چون گذار من فتد از کوی یار  
 می‌زنم بوسه بر آن دشت و دیار  
 بوسه‌ها از عشق آن دلبر زنم  
 ورنه، با دیوار و در ما را چه کار؟  
 ۸ - و از جمله فرموده خدای - عزوجل - است: «يا أَيُّهَا  
 الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ»؛ (۵۲۱)  
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خانه‌های پیغمبر داخل  
 مشوید مگر این‌که به شما اذن داده شود. که این کار  
 تعظیم و احترام آن حضرت صلی الله علیه وآله و خانه‌های  
 منتسب به او است، و مواقف و مشاهد امامان علیهم  
 السلام ملحق به خانه‌های پیغمبر صلی الله علیه وآله  
 می‌باشد از جهت موضوع یا حکم و بیان استدلال چنان  
 است که در استدلال به فرموده خدای تعالی: «فِي بُيُوتِ  
 أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ ...» گذشت.  
 ۹ - و از جمله؛ روایتی است که در مزار بحار و غیر آن از  
 ازدی آمده که گفت: در شهر مدینه به قصد منزل حضرت  
 ابی عبدالله امام صادق علیه السلام بیرون رفتیم، پس به  
 ابوبصیر رسیدیم در حالی که از یکی از کوچه‌های مدینه  
 بیرون می‌آمد، و او جنب بود و ما نمی‌دانستیم تا این‌که بر  
 حضرت امام صادق علیه السلام داخل شدیم و بر او سلام  
 کردیم، آن حضرت سر برداشت و به ابوبصیر فرمود: ای  
 ابوبصیر آیا می‌دانی که شایسته نیست کسی که جنب است

به خانه‌های پیغمبر داخل شود. پس ابوبصیر بازگشت و ما بر آن جناب وارد شدیم. (۵۲۲) می‌گوییم: و در این باره روایات دیگر نیز آمده، و اختصاص دادن منع به مورد حضور امام‌علیه السلام در آنجا درست نیست، زیرا که مورد مخصّص نمی‌باشد، بلکه از افراد عام است، اضافه بر این که عموم عام افرادی است، و صورت حضور امام یکی از احوال می‌باشد، پس نمی‌توان عام را فقط بر آن حال منطبق ساخت، و ادعای منصرف بودن عام به حال حضور امام را دلیل منع می‌کند.

۱۰- و از جمله؛ در بحار و غیر آن از عده‌ای از اصحاب ما روایت آمده که: چون حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام در گذشت، امام صادق‌علیه السلام امر فرمود در آن اتاقی که آن حضرت سکونت می‌کرد چراغ روشن کنند، تا این که حضرت ابو عبدالله‌علیه السلام وفات یافت، سپس حضرت ابوالحسن امام کاظم‌علیه السلام نیز مثل همین را نسبت به اتاق حضرت صادق‌علیه السلام امر فرمود تا وقتی که او را به سوی عراق بردند که نمی‌دانم پس از آن چه شد. (۵۲۳)

می‌گوییم: این حدیث دلالت دارد بر استحباب تعظیم مواقف و مساکن امامان‌علیهم السلام، و بر این که چراغ روشن کردن در آن‌ها از اقسام تعظیم و احترام می‌باشد، پس به این حدیث می‌توان استدلال کرد برای استحباب چراغ روشن کردن در هر جایی که تعظیم آن مصداق تعظیم شعائر الله باشد، بدون واسطه یا با واسطه، هر چند که در آنجا کسی نباشد که از چراغ سودی ببرد، زیرا که احترام و تعظیم به کسی که آن مکان منتسب به اوست - از نظر عرف - با چراغ روشن کردن در آن مکان حاصل می‌گردد، هر چند که در آنجا کسی نباشد که از چراغ سودی برد، یا در آن مکان چراغ‌های متعددی باشد که دیگر نیازی به چراغ نباشد، زیرا که تعظیم و احترام خود هدف و غرض صحیحی است که مورد رغبت واقع می‌گردد، و سود بردن غرض دیگری است، و اگر هر دو غرض جمع گردند اجر و ثواب دو برابر می‌شود. و از اینجاست که این گفته صحیح است

که روشن کردن چراغ‌های بسیار در مکان‌های شریف مانند مساجد و منابر و مجالس سوگواری ائمه. و مشاهده و معابد و مقابر علما و صالحین، و امامزادگان، و در زمان‌های منسوب به ایشان مانند شب‌های ولادت آنان، مستحب می‌باشد، و این اصل ارزنده‌ای است که فروع بسیاری از آن بر می‌آید، و این معنی بر جمعی از مدعیان علم و بصیرت مخفی مانده است.

۱۰- و از جمله؛ فحوای آنچه دلالت دارد بر فضیلت زمینی که امام در آن دفن گردیده، و تجلیل آن زمین، که بدون تردید آن فضیلت به خاطر این است که آن زمین موقوف و مقرّ بدن شریف آن امام پس از فوت او است، و این سبب در هر جایی که موقوف او در زمان حیاتش بوده جاری است، چنان‌که پوشیده نیست.

۱۱- و از جمله؛ فحوای آنچه دلالت دارد بر فضیلت شب ولادت آن حضرت- عجل الله فرجه الشریف - و آنچه در تعظیم و تشریف آن وارد گردیده، به جهت وضوح این‌که فضیلت آن شب به خاطر انتساب به آن جناب می‌باشد، چون ولادتش در آن واقع شده است، و این سبب - یعنی انتساب به آن حضرت - در موافق و مشاهد و سایر اموری که منتسب به او است موجود می‌باشد. و در تأیید و تأکید تمام اموری که گفتیم این‌که؛ بدون تردید تمام اماکن و زمین‌ها به حسب خلقت اصلی مساوی هستند، و هیچ فضیلت و امتیازی بر یکدیگر ندارد مگر به سبب عارض شدن چیزی که مایه شرافت و فضیلت جایی بر جای دیگر شود، و شبهه‌ای در این نیست که از مهم‌ترین اسبابی که موجب امتیاز یافتن است این‌که زمینی محل توقف یا جای دفن یکی از امامان علیهم السلام باشد، و نیز بدون تردید بدن‌های شریف ایشان آثاری دارد در هر چیزی که قابلیت ظهور آن آثار را دارند.

لذا در حوله‌ای که رسول خدا صلی الله علیه وآله دست خود را با آن خشک فرموده آتش اثر نمی‌کند، به خاطر احترام و تجلیل آن حضرت، و نیز پوشیدگی در این نیست که هر کس به آن حوله تبرک جوید به خاطر انتساب آن به

پیغمبر صلی الله علیه وآله کار او در نظر مؤمنین تعظیم پیغمبر صلی الله علیه وآله به شمار می‌آید، و هرگاه برای شفا یافتن از بعضی از دردها آن را بر موضع درد قرار دهد البته که شفا خواهد یافت، چنان‌که هر کس به آن اسائه ادب کند به رسول خدا صلی الله علیه وآله بی‌ادبی کرده، و این در هر چیزی که به آن جناب یا یکی از امامان علیهم السلام منسوب باشد جاری است. و نیز از جمله مؤیدات و مقرّبات است آنچه در بعضی از زمین‌ها از تأثیر دست‌های ایشان علیهم السلام ظاهر گردیده که طلا یا نقره شده، و در بعضی از آب‌ها ظاهر گشته که به یاقوت و زبرجد مبدل شده است و امثال این‌ها بسیار است که در حالات و معجزات ایشان علیهم السلام ذکر گردیده است. و در خبر است که به سبب قدم‌های مادیانی که جبرئیل علیه السلام روز غرق شدن فرعون بر آن سوار بود زمین لرزید، لذا سامری گفت: «بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا»؛ (۵۲۴) من چیزی از اثر قدم رسول حق (جبرئیل) را دیدم که قوم ندیدند آن را برگرفته و در گوساله ریختم ... و آنچه یاد کردیم برای اهل فهم بسنده است، و خدای تعالی توفیق دهنده و هدایت کننده می‌باشد.

مبحث دوم: در بیان چگونگی تعظیم آن مواقف و مشاهد

مبحث دوم: در بیان چگونگی تعظیم آن مواقف و مشاهد

و اشاره به آنچه تعظیم کردن به آن حاصل می‌گردد، در اینجا می‌گوییم: ضابطه آن است که هر آنچه تعظیم آن مواقف و مشاهد بر آن صدق کند، و تحت عنوان تجلیل و توقیر و گرامیداشت صاحبان آن‌ها داخل گردد، از نظر شرع محبوب و راجح است، به دلایلی که در مبحث اول ذکر و بیان کردیم، خواه بدانیم که آن امر به حسب شرع تعظیم است یا در نظر عرف.

گونه اول

مانند نماز و ذکر و دعا، که از آیات و روایاتی که بر استحباب نماز تحیت، و ذکر در مساجد دلالت دارند می‌فهمیم که تعظیم مسجد به این‌ها و امثال این‌ها حاصل می‌گردد، پس بر استحباب این امور دلالت می‌کند آیه: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ». (۵۲۵)

### گونه دوم

مانند زینت کردن و بوسیدن و پای برهنه در آن‌ها داخل شدن و امثال این‌ها ... و به آنچه یاد کردیم ظاهر شد که هرگاه کسی یکی از این امور که عنوان تعظیم آن مشاهده و موافق بر آن‌ها صدق می‌کند را نذر نماید؛ نذرش صحیح است، به جهت ثبوت رجحان آن‌ها به آنچه بیان داشتیم، و مخالفت با آن حرام، و اگر بر خلاف نذرش عمل کرد کفاره بر او واجب می‌شود، پس جای تأمل در این نیست که نذر چراغ روشن کردن در موافق امامان‌علیهم‌السلام و در مجالسی که منتسب به ایشان است، و بر منابری که مناقب و مصایب ایشان بر آن‌ها یاد می‌شود، چنین نذری منعقد می‌گردد، برخلاف تصور بعضی از اهل وسواس یا قصور از درجات تحصیل و خدای تعالی حق را می‌گوید و او است که به راه راست هدایت می‌کند. اکنون که این مطلب را دانستی بعضی از اقسام تعظیم و تجلیل را برای تذکر خودم و برادران ایمانی ام یاد می‌آورم:

از جمله؛ معمور کردن و بنا نمودن و زینت دادن و بوسیدن و فرش گستردن و چراغ افروختن در آن‌ها، و ملتزم شدن به رفت و آمد در آن‌ها در اوقات مخصوص، و پای برهنه، و پاکیزه و خوشبو داخل شدن، و پای راست را هنگام ورود پیش گذاردن با حالت وقار و آرامش، و مشغول شدن به ذکر خدای تعالی و قرائت قرآن و دعا و صلوات و سلام کردن بر امام عصر و بر پدران‌علیهم‌السلام، و بر موافق آن حضرت، و پرهیز از نجس کردن آن اماکن، و تطهیر آن‌ها در صورت نجس شدن، و جاروب کردن آن‌ها، و این‌که با حال جنابت در آن‌ها داخل نشود، و شیء نجس و متنجسی در آن‌ها داخل نکند، و آب دهان و بینی در آنجاها نیفکند، و

به امور دنیا در آن‌ها مشغول نگردد و درباره آن‌ها هم سخن نگوید، و زنان در حال حیض و نفاس در آن‌ها داخل نشوند، و کشف عورت در آن‌ها نکنند، و هرگاه بوی پیاز یا سیر یا مانند آن در دهانش بود داخل آن‌ها نگردد، و شعر در آن‌ها نخواند، و از کارهای حرام و مکروه در آن‌ها پرهیزد، و از مزاح و خنده و بیهودگی و جدال و بحث و بلند کردن صدا و مانند این‌ها در آن اماکن مقدّسه اجتناب نماید، و خلاصه از هر چه با تعظیم و توقیر منافات دارد دوری گزیند. این‌ها اموری است که در نظر آمد که تعظیم آن مواقف و مشاهد به آن‌ها حاصل می‌گردد، بر حسب تأمل و دقت در اموری عرفی، و آدابی که در تعظیم مساجد و غیر آن‌ها وارد شده، و به سبب این‌که تعظیم و تکریم است آن امور وارد گردیده‌اند، چنان‌که توجّه دادیم، و شاید که با تأمل و تتبع بیش از این امور را نیز به دست آورید. در اینجا چند مسأله مطرح می‌شود:

اول: نظر به روایت ابوبصیر که سابقاً آوردیم، ظاهراً دخول و درنگ کردن در مواقف و مشاهد امامان علیهم السلام با حال جنابت کراهت دارد، و بعضی از فقها قائل به حرمت شده‌اند، از جهت تمسک به روایاتی که بر مطلب مورد نظرشان دلالت ندارد، و از جهت ملحق نمودن آن‌ها به مساجد و این قیاس است که آن را نمی‌پذیریم، و به خاطر تعظیم آن‌ها که تفصیل دارد و در مسأله آینده آن را بیان می‌کنیم.

دوم: هرگاه فعلی که با تعظیم کردن آن مشاهد منافات دارد انجام دهد، چنانچه خود آن فعل به تنهایی طوری باشد که هتک حرمت با انجام آن حاصل می‌گردد، مانند داخل کردن عین نجس در آن‌ها، بدون شبهه حرام است، اما اگر چنین نبود، پس اگر آن کار را به قصد هتک حرمت و اهانت انجام دهد باز حرام است، و چنانچه قصدش این نباشد حرام نیست.

سوم: هرگاه ببیند کسی در آن‌ها عملی منافی تعظیم است انجام می‌دهد، چنانچه از گونه اول یا دوم باشد بر او واجب است که او را نهی کند، و از آن کار باز دارد، و اگر از گونه

سوم باشد مستحب است او را نهی نماید. چهارم: هر کس در آن مواقف جایی برای خود بگیرد تا از منافعی که آن مواقف و مشاهد در بردارند برخوردار شود، نسبت به آن موضع از دیگران سزاوارتر خواهد بود، و تمام روز یا شب برای او حق اولویت ثابت است در صورتی که از آنجا اعراض نکند، خواه خروج او برای انجام حاجتی باشد یا نه، و خواه چیزی از خود در آنجا باقی بگذارد یا نه، و خواه رفتنش طول بکشد یا نه. و دلیل بر آن خبر صحیح محمد بن اسماعیل بن بزيع از بعضی اصحابش از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام است که گوید: به آن حضرت عرض کردم: در مکه یا مدینه یا حایر یا مواضعی که در آنها فضل الهی امید می‌رود هستیم، بسا شخصی به قصد تجدید وضو بیرون می‌رود، دیگری می‌آید و جای او را می‌گیرد؟ فرمود: مَنْ سَبَقَ إِلَى مَوْضِعٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ يَوْمَهُ وَلَيْلَتَهُ؛ هر کس به جایی سبقت جوید روز و شبی [که در آنجاست] نسبت به آن اولی است. می‌گوییم: هر چند که این حدیث مرسل است، ولی به سبب عمل کردن اصحاب به آن و اعتماد شان بر آن، و تأیید گردیدنش به دو حدیث آینده، ضعف سندش جبران شده است، اضافه بر این که ارسال کننده از بزرگان است، و از مرسل عنه به «بعض اصحابش» تعبیر نموده که در آن اشعار کاملی به وثاقت هست، بر خلاف این که از او به عنوان «رَجُلٌ» و مانند آن یاد می‌شد.

### توجه

بعضی احتمال داده‌اند که «واو» در حدیث فوق به معنی «او» باشد، نظر به روایت طلحه بن زید از امام صادق علیه السلام که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: بازار مسلمانان همچون مسجد آنان است، که هر کس به جایی سبقت جست تا شب به آن مکان سزاوارتر است. و نظر به روایتی که بطور مرسل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده که فرمودند: هرگاه کسی از شما در جای خود در مسجد [به نماز و عبادت] بپای ایستد او تا شب به

آن مکان سزاوارتر است.  
 می‌گوییم: نیازی به این نیست که «واو» به معنی «او» فرض شود، بکله واو برای بیان اشتراک معطوف و معطوف علیه در حکم است، چنان‌که اصل در آن می‌باشد، و این اصل همان است که علمای اصول از آن تعبیر می‌کنند به این‌که: واو برای مطلق جمع است. و در این حدیث اگر مرجع ضمیر را «سَبَقَ» قرار دهیم، مطلب واضح است، یعنی هر کسی به موضعی سبقت گیرد او در روز سبقت جستن به آن مکان اولی است، و هم‌چنین اگر مرجع ضمیر را «شخص» قرار دهیم، پس معنی چنین است: هر کس به موضعی سبقت جوید پس او در آن روزی که در آن سبقت گرفت به آن مکان اولی است اگر سبقت جستن روز بوده باشد، و در آن شبی که به مکان سبقت جسته چنانچه شب باشد، پس در این مطلب تدبیر کن تا آنچه برایت یاد کردیم واضح گردد. و بنابر آنچه یادآور شدیم بین این حدیث با دو خبر دیگر منافاتی وجود ندارد، چنان‌که برخی پنداشته‌اند، و این پندار مایه تکلف آن‌ها شده که در جمع بین آن‌ها وجوهی ذکر کرده‌اند. و بدان که سخنان علما و اهل فن در این مسئله مختلف است، و من ان شاء الله تعالی تصنیف جداگانه‌ای در این باره خواهم پرداخت.

### دنباله ای از بحث

عالم محدث نوری قدس سره در کتاب جنة المأوی از ریاض العلماء حکایت کرده که گوید: در بعضی از نوشته‌ها به نقل از خط شیخ زین‌العابدین علی بن الحسن بن محمد خازن حائری رحمه الله - شاگرد شیخ شهید قدس سره - دیدم، که: ابن ابی جواد نعمانی به حضور مولایمان حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - مشرف شد، پس به آن حضرت علیه السلام عرضه داشت: ای مولای من، برای شما در شهر نعمانیه یک مقام و در شهر حله یک مقام هست، شما در کدامیک از آن‌ها تشریف می‌آورید؟ آن حضرت علیه السلام به او فرمودند: در نعمانیه شب سه‌شنبه، و روز سه‌شنبه، و روز جمعه و شب جمعه را در حله می‌باشم،



ولی اهل حله نسبت به مقام من تَأَدَّبُ نمی‌کنند، و هر کس با ادب به مقام من داخل شود، که ادب را رعایت نماید و بر من و بر امامان علیه السلام سلام کند، و بر من و ایشان دوازده بار درود فرستد، سپس دو رکعت نماز با دو سوره به جای آورد و به وسیله آن‌ها با خداوند مناجات کند، آنچه را از خدای تعالی بخواهد به او می‌دهد. عرض کردم: ای مولای من این را به من بیاموز؟ فرمود: بگو: «اللَّهُمَّ قَدْ أَخَذَ التَّأْدِيبُ مِنِّي حَتَّى مَسَّبَنِي الضَّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَإِنْ كَانَ مَا اقْتَرَفْتُهُ مِنَ الذُّنُوبِ أَوْضَعًا مَا أَدَّبْتَنِي بِهِ وَأَنْتَ حَلِيمٌ ذُو أَنْةٍ تَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ حَتَّى يَسْبِقَ عَفْوُكَ وَرَحْمَتُكَ عَذَابَكَ»؛ خدایا [به خاطر گناهان و نافرمانی‌هایم] تأدیب [به وسیله گرفتاری‌ها و مصایب مرا فراگرفت تا آنجا که به سختی افتادم و تو مهربان‌ترین مهربانانی، هر چند آنچه از گناهان مرتکب شده‌ام چندین برابر آن است که مرا بدان تأدیب فرموده‌ای، و تو بردبار بخشنده‌ای هستی که از بسیاری [از گناهان و خطاها] می‌گذری تا جایی که عفو و رحمت بر عذابت پیشی گیرند. راوی گوید: آن حضرت علیه السلام سه بار این دعا را بر من تکرار فرمود تا اینکه آن را فهمیدم و [حفظ شدم (۵۲۶)].

**شصت و نهم و هفتادم: وقت ظهور را تعیین نکردن و تکذیب وقت گذاران**

**شصت و نهم و هفتادم: وقت ظهور را تعیین نکردن و تکذیب وقت گذاران**

بدان - خداوند تو و ما را توفیق دهد - که حکمت الهی بر این است که وقت ظهور صاحب الامر را پیش از فرا رسیدن آن از بندگان مخفی بدارد، به خاطر اموری که بر ما پوشیده است، و بعضی از آن‌ها از اخبار ائمه اطهار علیه السلام استفاده می‌شود، که ان شاء الله تعالی به آن‌ها اشاره خواهیم کرد. زیرا که علم به آن از اسرار الله است که از خلق خود مستور داشته، چنان‌که در دعایی که از آن حضرت علیه السلام به دست شیخ عمری قدس سره روایت رسیده چنین آمده است: «[خدایا] و تو عالمی بدون تعلیم

به آن وقتی که صلاح امر [حکومت] ولیّ تو است، در این که به او فرمان دهی امر خود را اظهار نماید و پرده [غیبتش] را کنار زند، پس مرا بر [انتظار] آن صبر ده تا دوست ندارم آنچه به تأخیر انداخته‌ای جلو بیفتد و آنچه را تعجیل بخواهی من به تأخیرش مایل نباشم، و هر چه تو در پرده قرار داده‌ای افشایش را نطلبم، و در آنچه نهان ساخته‌ای کاوش ننمایم، و در تدبیر امور جهان با تو [که همه مصالح را می‌دانی به نزاع نپردازم ...]. تمام این دعا را در بخش هفتم کتاب آوردیم.

و در کتاب حسین بن حمدان به سند خود از مفضل بن عمر آورده که گفت: از سرورم حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا ظهور مهدی منتظر وقت معینی دارد که مردم آن را بدانند؟ فرمود: حاشا که خداوند برای آن وقتی تعیین کرده باشد یا شیعیان ما برای آن وقتی معین کنند. گوید: عرضه داشتیم: ای مولای من این از چه جهت است؟ فرمود: زیرا که آن همان ساعت است که خدای - عزوجل - فرموده: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (آی رسول ما) [از تو درباره آن ساعت می‌پرسند که کی خواهد بود بگو علم آن نزد پروردگار من است کسی جز او آن ساعت را ظاهر و روشن نتواند کرد [شان آن ساعت در آسمان‌ها و زمین سنگین و عظیم است، جز ناگهانی شما را نباید از تو می‌پرسند که گویی تو کاملاً بدان آگاهی بگو علم آن ساعت محققاً نزد خدا است لیکن اکثر مردم بر این حقیقت آگاه نیستند. و فرموده خداوند: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا\* فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرُهُمْ»؛ (۵۲۸) آیا کافران که ایمان نمی‌آرند پس باز انتظاری دارند جز آن که ساعت فرا رسد که همانا شروط و علایم آن [پدید] آمد و پس از آن که بیاید در آن حال تذکر و پند آنان را چه سودی بخشد. و فرموده خداوند: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ»؛ (۵۲۹) آن ساعت

نزدیک آمد و ماه آسمان شکافته شد. و فرموده خداوند: «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ \*يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلا إِنَّ الَّذِينَ يُمارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»؛ (۵۳۰) و تو چه دانی شاید که آن ساعت نزدیک باشد آنان که به آن ساعت ایمان ندارند [به تمسخر] تقاضای زودتر شدن آن را دارند و [اما] آنان که ایمان آورده‌اند از آن سخت بیمناکند و می‌دانند که آن روز بر حق است، توجه کنید آنان که درباره ساعت جدال کنند در گمراهی دوری هستند. عرض کردم: ای مولای من، معنی: «یمارون = جدال می‌کنند» چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: می‌گویند قائم کی متولد شده و چه کسی او را دیده و در کجاست و کجا خواهد بود و کی ظاهر می‌شود؟ تمام این‌ها از جهت عجله کردن در امر خداوند و شک در قضای الهی است، آنان دنیا و آخرت را زیان کرده‌اند و پایان بد از آن کافران است. مفضل گوید: عرضه داشتم: ای سرور من، پس وقتی برای آن تعیین نمی‌کنید؟ فرمود: ای مفضل برای آن وقتی مگذار که هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی تعیین نماید خود را در علم خداوند شریک دانسته و [بناحق] مدعی شده که خداوند تعالی او را از اسرار خویش آگاه ساخته است ... این حدیث طولانی است آن مقدار که مورد نیاز بود

پایان

و در غیبت نعمانی به سند خود از محمد بن مسلم آورده که گفت: حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: ای محمد هر کس تعیین وقتی را از ما به تو خبر دهد بدون تردید او را تکذیب کن، زیرا که البته ما برای هیچ کس وقتی را تعیین نمی‌کنیم. (۵۳۱)

و از ابوبکر حضر می‌آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام می‌فرمود: همانا ما برای این امر وقتی تعیین نکنیم. (۵۳۲) و از ابوبصیر از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که گفت: به آن حضرت عرضه داشتم: فدایت گردم، خروج قائم علیه السلام کی خواهد بود؟ فرمود: ای ابومحمد ما

خاندانی هستیم که وقت نمی‌گذاریم، و به تحقیق که حضرت محمد صلی الله علیه وآله فرمود: وقت گذاران دروغ گویند، ای ابومحمد به درستی که پیش از این امر پنج علامت خواهد بود نخستین آن‌ها ندا در ماه رمضان است، و خروج سفیانی، و خروج خراسانی، و کشتن نفس زکیه و فرو رفتن زمین در بیداء. سپس فرمود: ای ابومحمد به ناچار پیش از آن دو طاعون خواهد بود، طاعون سفید و طاعون سُرخ. عرض کردم: فدایت شوم: این دو طاعون چیست؟ فرمود: اَمَّا طاعون سفید مرگ همگانی خواهد بود، و اَمَّا طاعون سُرخ شمشیر. و قائم‌علیه السلام خروج نخواهد کرد تا این‌که در دل فضا شب بیست و سوم ماه رمضان شب جمعه نامش اعلام شود. عرض کردم: چگونه ندا می‌شود؟ فرمود: به اسم او اسم پدرش اعلام می‌شود: (توجه کنید که فلانی پسر فلانی قائم آل محمد صلی الله علیه وآله است، پس از او بشنوید و اطاعتش کنید) آن‌گاه هیچ جاننداری نمی‌ماند مگر این‌که آن صیحه را خواهد شنید، و خفته را بیدار می‌کند و از حیاط خانه بیرون می‌رود، و دوشیزه از پس پرده اش بیرون می‌دود، و قائم‌علیه السلام چون آن ندا را بشنود خروج می‌کند، و آن صیحه جبرئیل علیه السلام است. (۵۳۳)

و در کافی و غیبت نعمانی به سند خود آورده‌اند که مهزم به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: فدایت شوم، از این امر که در انتظارش هستیم خبرم ده که کی خواهد بود؟ فرمود: ای مهزم وقت گذاران دروغ گویند و شتاب زدگان هلاک شوند، و تسلیم شدگان نجات یابند. (۵۳۴)

و نیز هر دو به سند شان از ابوبصیر آورده‌اند که گفت: از او - یعنی امام صادق علیه السلام - درباره حضرت قائم علیه السلام پرسیدم، آن حضرت فرمود: وقت گذاران دروغ گویند ما خاندانی هستیم که وقتی تعیین نمی‌کنیم. (۵۳۵)

و در غیبت نعمانی از امام صادق علیه السلام است که فرمود: خداوند جز این نخواهد کرد که خلاف وقتی را که وقت گذاران تعیین کنند ظاهر سازد. (۵۳۶)

و از فضیل بن یسار است که گفت: به حضرت ابوجعفر

باقرعلیه السلام عرض کردم: آیا برای این امر وقتی هست؟ فرمود: وقت تعیین کنندگان دروغ می‌گویند؛ وقت گذاران دروغ می‌گویند. (۵۳۷)

و در کافی از احمد به سند خود آورده که گفت: فرمود: خداوند جز این نکند که برخلاف وقت گذاران پیش آورد. (۵۳۸)

و به سند خود از ابوبصیر آورده که گفت: از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق‌علیه السلام درباره حضرت قائم پرسیدم، فرمود: وقت‌گذاران دروغ گویند، ما خاندانی هستیم که وقتی را تعیین نکنیم. و در غیبت شیخ طوسی به سند خود از فضل بن شاذان به سند خود از فضیل است که گفت: از حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام پرسیدم: آیا این امر را وقتی هست؟ فرمود: وقت گذاران دروغ می‌گویند، دروغ می‌گویند دروغ می‌گویند. (۵۳۹)

و به سند خود از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق‌علیه السلام آورده که فرمود: وقت گذاران دروغ می‌گویند در گذشته وقتی تعیین نکردیم و در آینده هم تعیین نخواهیم کرد. (۵۴۰)

و به سند خود از عبدالرحمن بن کثیر آورده که گفت: در محضر امام صادق‌علیه السلام شرفیاب بودم که مهزم اسدی بر آن جناب وارد شد و عرضه داشت: فدایت گردم مرا خبر ده این امری که انتظارش را می‌کشید چه وقت خواهد بود، که به طول انجامیده؟ آن حضرت‌علیه السلام فرمود: از مهزم وقت گذاران دروغ می‌گویند، و شتاب زدگان به هلاکت رسند و تسلیم شوندگان نجات یابند، و به سوی ما می‌آیند. (۵۴۱) و به سند صحیح خود از حضرت امام صادق‌علیه السلام آورده که فرمود: هر کس از مردم برای تو هرگونه وقتی را تعیین کرد بدون هراس او را تکذیب کن که ما برای هیچ کس وقتی تعیین نکنیم. (۵۴۲) و در احتجاج شیخ طبرسی از محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب آمده که گفت: از محمد بن عثمان عمّری قدس سره درخواست کردم نامه‌ای از من [به محضر

حضرت صاحب الأمر علیه السلام [برساند، که در آن نامه از مسائلی که بر من مشکل شده بود سؤال کرده بودم، پس توقیع به خط مولایمان صاحب الزمان علیه السلام آمد، تا آنجا که فرموده: ... و اما ظهور فرج، پس آن به دست خدای - عزوجل - است، و وقت گذاران دروغ می‌گویند ... (۵۴۳)

و این را شیخ طوسی رحمه الله از گروهی از مشایخ خود از جعفر بن محمد بن قولویه و ابو غالب زراری و غیر آنها از محمد بن یعقوب کلینی قدس سره از اسحاق بن یعقوب روایت کرده است. (۵۴۴)

می‌گوییم: توثیق اسحاق بن یعقوب را در کتاب‌های رجالی که نزد من هست ندیدم، ولی در وثاقت و جلالت او همین بس که شیخ کلینی با اعتماد بر او از وی روایت کرده، به اضافه قرائن دیگر ... چنان‌که بر هوشمند دانا پوشیده نیست.

### توضیح

از تمام آنچه در این باب آورده‌ایم معلوم شد که از وظایف مهم ترک وقت‌گذاری و تکذیب تعیین‌کنندگان وقت ظهور حضرت حجّت علیه السلام است هر کس که باشد، و در اینجا شایسته است به چند مطلب توجه داده شود:

### مطلب اول

ممکن است تصور شود که بین روایات یاد شده با روایت که مشایخ سه‌گانه (۵۴۵) به سندهای شان از ابو حمزه ثمالی آورده‌اند منافاتی هست. ابو حمزه گوید: به حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام عرضه داشتم: حضرت علی علیه السلام می‌فرمود: تا سال هفتاد بلا است، و می‌فرمود: پس از بلا راحتی است، و سال هفتاد گذشت و ما را حتی ندیدیم؟ حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود: ای ثابت خدای تعالی برای این امر در هفتاد سال وقت تعیین کرده بود، پس هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد غضب خداوند بر اهل زمین شدید گشت و آن را به صد و چهل

سال تأخیر انداخت، پس ما این را برایتان حدیث گفتیم ولی شما آن را فاش کردید، و پرده از روی سر برداشتید، پس خداوند آن را به تأخیر انداخت و پس از آن وقتی نزد ما تعیین فرموده، و خداوند هرچه را بخواهد محو و هر چه را خواهد اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد اوست (۵۴۶) ابو حمزه گوید: همین مطلب را به حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام گفتم، فرمود: همین طور بوده است. و شیخ طوسی به سند خود از فضل بن شاذان به سند خود از ابوبصیر آورده که گفت: به آن حضرت علیه السلام عرض کردم: آیا برای این امر مدت سر رسیدی هست که بدن‌های مان رابه آن راحت دهیم و به آن منتهی شویم؟ فرمود: آری، ولی شما فاش کردید پس خداوند بر آن افزود. (۵۴۷) و به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: این امر در من بود، پس خدای تعالی آن رابه تأخیر انداخت، و در ذریه من آنچه را خواهد به انجام رساند. (۵۴۸)

و نعمانی به سند خود از اسحاق بن عمّار صیرفی روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمود: برای این امر وقتی بود، و آن در سال صد و چهارم، پس شما آن را بازگو کردید و منتشر ساختید، خدای عزوجل - هم آن را تأخیر انداخت. (۵۴۹) و در همان کتاب در حدیث دیگری از او روایت شده که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابواسحاق این امر دو بار به تأخیر افتاد. (۵۵۰)

مصنف این کتاب، چنگ زننده به ریسمان محکم خداوند؛ ولایت ائمه طاهرین علیه السلام محمد تقی موسوی اصفهانی - عفی عنه - گوید: بین این احادیث با احادیث سابق منافاتی نیست، چون صراحت و ظهوری در این احادیث نیست بر این که منظور از «امر» ظهور امام دوازدهم - عجل الله فرجه الشریف - باشد، بلکه نمی‌تواند مراد از آن ظهور آن حضرت علیه السلام باشد، زیرا که سال هفتاد و سال صد و چهل پیش از ولادت آن جناب بوده، و هم‌چنین حدیث سوم بر آنچه یاد کردیم نص است.

بنابراین منظور تسلط یافتن امامان علیه السلام و ظهور دولت حق و پیروزی مؤمنین بر مخالفین می‌باشد، و این - به حسب روایات یاد شده - به ظهور آن حضرت علیه السلام مقید نیست، و با ترتیب امامت و این‌که شماره امامان دوازده می‌باشد منافاتی ندارد، و ظاهر از این روایات آن است که ظهور دولت حق و غالب شدن امامان و شیعیان ایشان، و تسلط یافتن شان بر اهل باطل و گسترش دادن عدل و داد در دنیا چنین مقدر بوده که در سنه هفتاد واقع شود به شرط آن‌که مردم بر یاری امام حسین علیه السلام متفق می‌شدند، که این تکلیفی بود پر عموم آن‌ها چنان‌که در احادیثی وارد گردیده که ان شاء الله تعالی بعضی از آن‌ها را خواهیم آورد، پس چون به امر پروردگارشان فسق ورزیدند، و از یاری ولیّ شان خودداری کردند، غضب خدای تعالی بر آنان شدت گرفت، و نجات و رهایی شان از دست دشمنانشان، و گسترش عدالت در میانشان را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت، و این موافق زمان امام صادق علیه السلام است، چنان‌که در روایت سوم به آن تصریح شده است. و چون شیعیان امر امامان علیه السلام را در مخفی داشتن اسرارشان مخالفت کردند، و آنچه را دستور داشتند کتمان و مستور نمایند افشا ساختند، و این کفران نعمتی بود که خداوند به آنان عنایت کرده بود، خدای تعالی سزای عملشان را داد به این‌که نجات و خلاصی شان را به تأخیر انداخت، چنان‌که حدیث یاد شده این معنی را بازگو می‌کند. خدای - عزوجل - فرماید: «ذَلِكَ جَزَايَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ»؛ (۵۵۱) این کیفر کفران آن‌ها بود، و آیا جز کفران کننده را کیفر دهیم؟ و اما احادیثی که وعده دادیم آن‌ها را یاد کنیم: از جمله؛ در مجلد دهم بحار به نقل از کتاب النوادر علی بن اسباط از ثعلبة بن میمون از حسن بن زیاد عطار روایت آمده که گفت: از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای - عزوجل - «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كَفُوا أَيُّدِيكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ»؛ (۵۵۲) آیا نمی‌نگری



کسانی را که به آنها گفته می‌شد از جنگ خودداری کنید و نماز را به پای دارید ... پرسیدم، آن حضرت علیه السلام فرمود: درباره حسن بن علی علیه السلام نازل شد، خداوند او را به خودداری از جنگ امر فرمود. راوی گوید: [پرسیدم]: «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ»؛ پس چون فرمان جنگ بر آنان آمد ... ؟ فرمود: درباره حسین بن علی علیه السلام نازل شد، خداوند بر او و اهل زمین فرض کرد که در رکاب آن جناب قتال کنند. (۵۵۳)

می‌گوییم: این سه تن [که در سند حدیث قرار دارند] همگی مورد اعتماد؛ امین؛ و شیعه امامی هستند، چنان‌که علمای فن تصریح کرده‌اند، پس حدیث در منتهای صحت است، و به همین معنی روایات متعددی آمده که به منظور رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری کردیم. و به آنچه بیان داشتیم ظاهر گشت که وجهی ندارد این‌که اخبار گذشته را حمل کنیم بر آن‌که نهی از وقت گذاردن را به صورت حتمی و صریح منحصر بدانیم، یا آن‌که نهی را به غیر امامان علیهم السلام اختصاص دهیم چنان‌که بعضی از علما چنین کرده‌اند زیرا که دانستی هیچ یک از اخبار پنج‌گانه یاد شده بر تعیین وقت زمان ظهور مولایمان صاحب‌الزمان - عجل الله فرجه الشریف - اصلاً دلالت ندارند، بلکه در حدیث دوم و سوم بر فرج نیز دلالت نیست، زیرا که بیش از این از آنها بر نمی‌آید که امامان علیهم السلام وقت آن را می‌دانستند، نه این‌که به دیگران هم خبر داده باشند. اضافه بر این‌که توجیهی را که بعضی از علما نموده‌اند، برخلاف صریح فرمایش امامان علیهم السلام است که: «ما خاندانی هستیم که وقت نمی‌گذاریم» و نیز: «در گذشته وقتی تعیین نکردیم، آینده هم وقتی را تعیین نخواهیم کرد»، و نیز: «برای هیچ کس وقتی را تعیین نکنیم» و غیر این‌ها ... بنابراین روایات گذشته با صحت و صراحتی که دارند معارضی برای آنها نیست تا به توجیه و تأویل آنها نیازی داشته باشیم.

اگر بگویید: ممکن است تعارض کنند و منافات داشته باشند با آنچه در بحار و برهان از عیاشی از ابی لبید

مخزومی از حضرت امام باقر علیه السلام آمده که آن حضرت فرمود، «ای ابو السیید، همانا در حروف مقطعه قرآن علم بسیاری است، خدای تعالی نازل فرمود: «الم\* ذَلِكَ الْكِتَابُ» پس حضرت محمد صلی الله علیه وآله قیام کرد تا این که نورش ظاهر گشت و سخنش بر دلها نشست، و آن حضرت متولد شد هنگامی که از هزاره هفتم، صد و سه سال گذشته بود». سپس فرمود: «بیان این مطلب در کتاب خداوند در حروف مقطعه هست، هر گاه آنها را بدون تکرار بشماری، و از حروف مقطعه هیچ حرفی نمی‌گذرد جز این که با گذشت آن یکی از بنی‌هاشم قیام کند». سپس فرمود: «الف یک، و لام سی، و میم چهل، و صاد نود است، که مجموع آنها صد و شصت و یک می‌باشد، سپس آغاز قیام امام حسین بن علی علیها السلام (آلَم \* الله ...» بود. و چون به آخر مدتش رسید قائم فرزندان عباس در (المص) قیام کند، و چون آن بگذرد قائم ما در: (الر) بپاخیزد، پس این را بفهم و به خاطر بسپار و [از نا اهل] آن را کتمان کن» (۵۵۴).

و در بحار و شرح اربعین مجلسی دوم آمده از کتاب المحتضر تألیف حسن بن سلیمان شاگرد شهید اول رحمه الله که گفته: «روایت است که حدیثی به خط حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یافت شده که نوشته بود: «با گام‌های نبوت و ولایت به قله‌های حقایق بالا رفتیم. تا آنجا که فرمود: و به زودی چشمه‌های آب زندگانی برایشان آشکار می‌گردد پس از سوزش آتش‌ها، در وقتی که عدد سال‌ها به آلم، و طه و طس‌ها رسد». (۵۵۵)

در جواب گوئیم: این دو روایت قاصرند از این که با روایاتی که پیش‌تر آوردیم معارض باشند، هم از لحاظ سند و هم از لحاظ دلالت. زیرا که روایت اول مرسل است تا خثیمه بن عبدالرحمن که از ابو لبید روایت کرده، و خثیمه در کتب رجال یاد نشده، و نسبت به ابو لبید هم مدح یا مذمتی ننموده‌اند، بنابراین روایت از جهت سند ضعیف است و بر آن اعتماد نمی‌شود. و روایت دوم اضافه بر این که مرسل است در حقیقت چیز یافت شده‌ای است و روایت نیست،

با این حال این دو روایت از متشابهات اخبار است که علم آنها به خود ایشان علیهم السلام واگذار می‌شود، اضافه بر این که در روایت دوم اصلاً ظهور قائم‌علیه السلام یاد نشده است، و خدا داند که منظور از ظاهر شدن چشمه‌های آب زندگانی چیست. و در روایت اول صراحتی نیست بر این که مراد از «قائم ما» همان مولایمان صاحب‌الزمان‌علیه السلام باشد، زیرا که لفظ «قائم» در چندین روایت بر کسی که به امر حق یا برای یاری آنان‌علیهم السلام بپاخیزد اطلاق شده است، چنان که بر پژوهنده در روایات ایشان - سلام الله علیهم اجمعین - پوشیده نیست، از جمله آن روایات: نعمانی به سند خود از امام صادق‌علیه السلام آورده این که: امیرالمؤمنین‌علیه السلام از چند حادثه که پس از آن حضرت تا قیام قائم‌علیه السلام خواهد بود سخن گفت، حسین‌علیه السلام عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین خداوند کی زمین را از ظالمین پاک خواهد ساخت؟ امیرمؤمنان‌علیه السلام فرمود: خداوند زمین را از ظالمین پاک نخواهد ساخت تا این که خون حرام ریخته شود، سپس جریان بنی امیه و بنی العباس را در حدیثی طولانی یادآور شد، آن گاه فرمود: هر گاه قیام کننده در خراسان بپاخاست و بر سرزمین کوفه [کرمان - خ ل] و ملتان تسلط یافت، و از جزیره بنی کاوان گذشت، و قائمی از ما در گیلان قیام کرد و آبر و دیلم او را اجابت نمودند، و برای فرزندان (یا فرزند) من پرچم‌های ترک در اطراف و اکناف پراکنده شود. و در این گیر و دارها باشند، هر گاه بصره ویران شود و امیر امراء در مصر قیام کند. آن گاه آن حضرت حکایتی طولانی بیان داشت سپس فرمود: هنگامی که هزاران نفر آماده نبرد شوند، و صف‌ها آراسته گردد و قوچ بره را بکشد، آنجاست که آخری قیام کند و انتقام گیرنده در پی انتقام خیزد و کافر هلاک گردد، سپس قائمی که در آرزویش هستند و امامی که ناشناخته باشد، آن که دارای شرافت و بزرگواری است قیام خواهد کرد، و ای حسین او از نسل تو است، هیچ پسری مانند او نیست، ما بین دو رکن مسجدالحرام ظاهر می‌شود، در دو جامه

پوسیده بر جن و انس غالب می‌گردد، و زمینی را آلوده نگذارد، [از وجود افراد پست پاک سازد] خوشا به حال کسی که زمان او را درک کند و به دورانش برسد و آن روزها را ببیند. (۵۵۶)

مطلب دوم: از تمام آنچه یاد کردیم معلوم گردید که علم به وقت ظهور مولایمان صاحب الأمر علیه السلام از اسرار خداوند است که از بندگان خود مخفی داشته، و برایشان آشکار ننموده، و خود به جهت این کار داناست و نیز رسول و حجت‌های او علیهم السلام دانند، ولی آنچه از کلمات ایشان استفاده کرده‌ایم چند وجه است: وجه اول: این که بندگان نمی‌توانند آن را تحمل کنند، و بر کتمان‌ش صبر نمایند، این وجه از دو روایت ابو حمزه و ابوبصیر که پیش‌تر گذشت استفاده می‌شود، بیان مطلب این‌که: مؤمنین طبقات مختلفی دارند: بعضی از آنان به خاطر ضعف ایمان از تحمل اسرار ناتوان هستند، چنین کسی نمی‌تواند بر آن اسرار مطلع شود، بلکه هر گاه بعضی از اسرار برایش یاد شود شک‌ها و شبهه‌هایی به دلش راه می‌یابد، به سبب طاقت نداشتن و ضعف ایمان، چنان‌که در بیان مراتب ایمان آمده که: اگر بر کسی که دارای دو بخش است سه بخش قرار داده شود، خواهد شکست همچنان که تخم مرغ بر سنگ صاف می‌شکند. و نیز روایت شده که: اگر ابوذر می‌دانست در دل سلمان چیست او را می‌کشت. و روایات دیگر ... و بعضی از مؤمنین ایمانشان قوی و یقینشان ثابت است، و توان تحمل بعضی از اسرار را دارند، و هیچ شبهه‌ای بر ایشان عارض نمی‌شود، ولی توانایی صبر کردن بر زمان طولانی را ندارند، که هر گاه از ابتدای امر وقت ظهور بر ایشان تعیین گردد، و به ایشان مثلاً گفته شود که حضرت حجت علیه السلام تا هزار سال دیگر ظهور نخواهد کرد، بر اثر اندوه بر طول مدت می‌میرند، یا بیماری و سختی بر ایشان عارض می‌شود، بنابراین مصلحت آن است که از اینچنین مؤمنانی نیز وقت ظهور مخفی گردد. و بعضی از آن‌ها ایمانشان قوی‌تر است، ولی صبر ندارند که آن را کتمان سازند، که اگر سیری به ایشان گفته شود

آن را منتشر و فاش خواهند ساخت، پس مصلحت در این است که از چنین کسانی نیز مخفی گردد، و شاید - به تأیید خدای تعالی و برکت اولیای اوعلیهم السلام - ناظر به همین معنی باشد آنچه در بصائر به سند خود از ابوالصامت روایت آمده که گفت: شنیدم حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام می‌فرمود: از جمله حدیث ما بخشی را فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و بنده مؤمن تحمل نتوان کرد. عرض کردم: پس چه کسی آن را متحمل گردد؟ فرمود: ما آن را متحمل باشیم. (۵۵۷)

و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: همانا حدیث ما صعب مستصعب است، با شرافت و گرمی و همیشه فروزان و پاکیزه و دشوار است، آن را تحمل نکند فرشته‌ای مقرب، و نه پیغمبر مرسل و نه بنده ای که آزموده باشد. عرضه داشتم: پس چه کسی آن را تحمل نماید فدایت شوم؟ فرمود: هر کس که ما بخواهیم ای ابوالصامت. ابوالصامت گوید: من چنین گمان دارم که خداوند را بندگان است که از این سه طایفه برترند. (۵۵۸)

و در کافی از بعض اصحاب مان روایت آمده که گفت: به حضرت ابوالحسن صاحب العسکر (امام هادی علیه السلام) نوشتیم: فدایت شوم؛ معنی فرموده امام صادق علیه السلام چیست که: حدیث ما [صعب مستصعب آن را تحمل نکند فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل، و نه مؤمنی که خداوند دلش را آزموده باشد؟ پس جواب آمد: همانا معنی فرموده امام صادق علیه السلام - این که آن را فرشته‌ای و پیغمبری و مؤمنی تحمل نکند - آن است که فرشته آن را متحمل نگردد تا این که به فرشته دیگری غیر خودش آن را برساند، و پیغمبر آن را تحمل نکند تا آن که به پیغمبر دیگری برساند، و مؤمن آن را تحمل ننماید تا آن که برای مؤمن دیگری بازگو کند، و این است معنی فرمایش جدم علیه السلام. (۵۵۹)

وجه دوم: این که حکمت الهی مقتضی آن است که مؤمنین در همه زمان‌ها منتظر ظهور مولایمان صاحب الزمان علیه السلام باشند، چنان که به این معنی راهنمایی می‌کند فرموده

خدای تعالی: «فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَبِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ» (۵۶۰)؛ پس بگو دانای غیب خداست؛ شما منتظر باشید که منم با شما از منتظرانم. و بر این مطلب اخبار بسیاری دلالت دارند که در بحث انتظار پیش‌تر آوردیم. پس اگر وقت ظهور آن حضرت را بدانند نقض غرض لازم می‌آید و پیش از رسیدن وقت معین از ظهورش مأیوس می‌شوند، و این مصالح متعددی را از بین می‌برد، لذا وقت ظهور آن جناب پیش از رسیدن وقتش از آنان مستور مانده به خاطر رعایت مصالح متعدده‌ای. و این وجه از روایتی که در کافی و کتاب‌های دیگر اخبار آمده استفاده می‌شود که از علی بن یقطين است از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که گفت: حضرت ابو الحسن علیه السلام فرمود: شیعیان دو بیست سال است که با آرزوها تربیت می‌شوند. و یقطين به پسرش علی گفت: چگونه است که آنچه درباره ما [حکومت بنی العباس] گفته شد، آن چنان که گفته بودند واقع گشت، و آنچه درباره [حکومت حقه] شما گفته شد واقع نگردید؟ علی گفت: آنچه راجع به ما و شما گفته شد از یک منبع بوده مگر این که چون جریان شما وقتش فرا رسیده بود و به طور خالص و بی کم و کاست به شما گفته شد، ولی امر ما هنوز وقتش نرسیده، پس با آرزوها دلگرم شدیم، و چنانچه به ما گفته می‌شد: این امر جز تا دو بیست یا سیصد سال دیگر نخواهد آمد دل‌ها قساوت می‌گرفت و عموم مردم از اسلام برمی‌گشتند، ولی می‌گفتند: چقدر زود و چه نزدیک است؛ تا دل‌ها الفت گیرند و فرج نزدیک آید. (۵۶۱) توضیح: آنچه در مورد معنی فرموده امام علیه السلام: شیعیان دو بیست سال است که با آرزوها تربیت می‌شوند. به نظر من قوی‌تر می‌آید این که: چون مصیبت شیعه به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام بزرگ بود، و بی‌تابی دوستان بر اثر آن شدید گردید، امامان علیهم السلام آنان را به ظهور فرج با ظهور حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - امید و تسلی می‌دادند، و مدت بین شهادت مولای مظلومان تا امامت حضرت قائم علیه السلام

دویست سال بوده است. و در معنی این حدیث وجوه دیگری نیز گفته شده که بعید به نظر می‌رسد و خالی از تکلف نیست، و خدای تعالی داناست. و احتمال می‌رود که ابتدای مدّت یاد شده از زمان بعثت باشد، که تا هنگام صدور این حدیث دویست سال می‌شود. بعضی از علمای ما گفته‌اند: و می‌توان در تأیید این احتمال گفت که: مؤمنین از ابتدای بعثت در محنت و شدت بودند، و همین طور بعد از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و در زمان امیرالمؤمنین و امام حسن علیها السلام در سختی به سر می‌بردند، و هر کدام از آن بزرگواران شیعیان خود را به ظهور فرج و تسلط یافتن حضرت قائم علیه السلام تسلی می‌دادند، و  
 الله و العالم.  
 وجه سوم: در سرّ مخفی داشتن علم به وقت ظهور از مردم، این که چون یکی از حکم‌هایی که مقتضی غیبت است: بررسی و امتحان مردم می‌باشد، همین حکمت مقتضی مخفی داشتن علم به وقت ظهور حضرت حجّت علیه السلام از ایشان است، و گرنه بررسی و امتحان نسبت به بسیاری از افراد که به ایمان داشتن تظاهر می‌کنند ناتمام می‌بود، تا این که شتاب زدگان از دیگران جدا شوند، و این وجه از اخبار بسیاری که در آن‌ها غیبت حضرت قائم علیه السلام به آن تعلیل شده آمده است، و قسمتی از آن‌ها را در این کتاب آوردیم، و از جمله: در غیبت نعمانی از عبدالله ابن ابی‌یعفور آمده که گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم، با قائم علیه السلام از عرب‌ها چقدر خواهد بود؟ فرمود: مقدار کمی، عرض کردم: به خدا سوگند افرادی که این امر را بر زبان دارند تعداد بسیاری از آن‌ها هستند! فرمود: به ناچار باید که مردم بررسی شوند و از هم جدا گردند و غربال شوند، و خلائق بسیاری از غربال بیرون آیند. (۵۶۲) و در حدیث دیگری از ابوبصیر مثل همین آمده است. و در همان کتاب از امام حسن (حسین - خ ل) بن علی علیه السلام آمده که فرمود: این امری که انتظار دارید نخواهد شد تا این که بعضی از شما از بعض دیگر بیزاری جویند، و بر روی یکدیگر آب دهان

بیندازند، پس بعضی از شما بر بعضی دیگر به کفر گواهی دهد، و یکدیگر را لعنت نمایند، به آن حضرت علیه السلام عرض شد: در آن زمان خیری نیست، فرمود: تمام خبر در و در حدیث آن زمان است، قائم ما قیام کند و همه آن امور را دفع نماید. (۵۶۳) دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آمده است: چگونه خواهی بود آن هنگام که شیعیان این چنین با هم اختلاف کنند - و انگشتان خود را در یکدیگر داخل کرد - راوی گوید: عرضه داشتیم: یا امیرالمؤمنین در آن هنگام هیچ خیری نیست، فرمود: همه خیر در آن وقت است، ای مالک در آن هنگام قائم ما قیام خواهد کرد ... (۵۶۴) و از امام صادق علیه السلام است که فرمود: به خدا که شکسته خواهید شد همچنان که شیشه می‌شکند، و همانا شیشه را بخواهند به حالت اول باز می‌گردانند، به خدا که همچون شکسته شدن سفال خواهید شکست، و به درستی که سفال شکسته می‌شود و به حال اول برگردانده نمی‌شود، و به خدا غربال خواهید شد، و به خدا از هم تمیز یابید، و به خدا که بررسی خواهید شد تا آنجا که از شما باقی نماند جز اندکی. و در اینجا آن حضرت [به عنوان کمی افراد باقی مانده] دست خود را برگرداند. (۵۶۵) و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است که فرمود: همانا به خدا سوگند آن جریان نخواهد شد تا این که از هم تمیز داده شوید، و بررسی گردید، تا آنجا که جز کمترین افراد شما باقی نمانند. (۵۶۶) و از حضرت باقر علیه السلام است که فرمود: هرگز، هرگز، آنچه به سوی آن گردن می‌کشید نخواهد رسید تا این که بررسی شوید، و آنچه به سوی گردن می‌کشید نخواهد شد تا این که از یکدیگر تمیز یابید، و آنچه به سوی گردن می‌کشید نخواهد شد تا این که غربال شوید، به خدا سوگند آنچه به سوی گردن می‌کشید نخواهد آمد مگر بعد از نومیدی، و نه به خدا سوگند آنچه به سوی گردن می‌کشید نخواهد آمد تا این که به شقاوت رسد هر آن که اهل شقاوت است، و به سعادت رسد هر آن که اهل سعادت است. (۵۶۷)



و مثل این روایت را محمد بن یعقوب کلینی به سند خود آورده، و در آنچه آوردیم برای اهل هدایت و درک بسنده است.

وجه چهارم: این که این کار (= مخفی داشتن وقت ظهور) تفضل کامل و عنایت خاص نسبت به مؤمنانی است که در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام هستند، توضیح این که ظاهر از روایات - چنان که سابقاً گذشت - آن است که وقت ظهور فرج از امور بدائیّه است که ممکن است به سبب بعضی از مصالح و حکمت‌ها، و به سبب تحقق یافتن یا نیافتن بعضی از شرایط که بر مردم است زودتر یا دیرتر شود، پس اگر امامان علیهم السلام وقتی را به مردم خبر می‌دادند سپس آن وقت به خاطر بعضی از اسباب و حکمت‌ها تأخیر می‌افتاد بسیاری از مردم به تردید می‌افتادند چون به نظرشان می‌آمد که آن برخلاف وعده خداوند - تعالی شأنه - می‌باشد یا شک‌ها و شبهه‌ها به دل‌های‌شان راه می‌یافت، و مولایمان حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام به این وجه اشاره فرموده در حدیثی که در کافی و غیر آن روایت آمده از فضیل بن یسار که گفت: به آن حضرت علیه السلام عرضه داشتیم: آیا برای این امر وقتی هست؟ فرمود: وقت گذاران دروغ گویند، دروغ گویند، دروغ گویند، همانا موسی علیه السلام وقتی که به دعوت پروردگارش رفت قوم خود را سی روز وعده داد، و چون خداوند ده روز بر آن سی روز افزود قوم او گفتند: وعده‌ای که موسی داده بود بر خلاف شد، و کردند آنچه کردند، پس اگر ما برایتان حدیث کنیم و مطابق آنچه حدیث گفته‌ایم پیش آید بگویید خداوند راست فرموده است، و هر گاه برایتان حدیثی بگوییم و برخلاف آنچه ما گفتیم پیش آمد بگویید خداوند راست فرموده است، که دو بار پاداش خواهید یافت. (۵۶۸)

می‌گوییم: احتمال می‌رود این که دو بار پاداش یابند، یک بار برای ایمانشان، و بار دیگر برای صبر ایشان، غیر این را نیز محتمل است. والله العالم.

توجه: منظور از بداء ظاهر شدن تقدیر چیزی برای بندگان

است پس از آن که به خاطر حکمت‌ها و مصالح خداوندی از آنان مخفی بوده است، و خدا داند که چه چیزی را مخفی بدارد و چه مطلبی را آشکار سازد، و معنی بداء بر عامّه مشتبه گردیده لذا آن را انکار کرده‌اند به گمان این که به سبب آن جهل بر خدای تعالی لازم می‌آید، و در مکرمت بیست و دوم از بخش پنجم مطالب سودمندی در این باره گذشت بدانجا مراجعه شود.

### تتمه و توضیح

بدان که سه وجه اول از وجوهی که آنها را از کلمات ائمه معصومین علیهم السلام استفاده کردیم، سرّ مخفی داشتن علم به وقت ظهور امام عصر علیه السلام را به طور مطلق - یعنی وقت حتمی و بدایی - روشن ساختند، زیرا که آنها حکمت‌ها و مصالحی هستند که مقتضی پوشیدگی هر دو وقت (حتمی و بدایی) می‌باشند، چنان که بر اهل فن و کسانی که با اخبار امامان علیهم السلام مأنوسند این معنی پوشیده

و اما وجه چهارم: فقط ناظر به سرّ مخفی داشتن وقت بدایی از مردم است، چون اگر به آن وقت خبر داده می‌شدند سپس حکمت خداوند اقتضا می‌کرد که از آن وقت به وقت دیگر تأخیر افتد بیشتر مردم تردید می‌کردند، و دچار وسوسه می‌شدند، و در حیرت و شبهه می‌افتادند، چنان که برای بنی اسرائیل این اتفاق افتاد. اگر بگویید: پس چگونه بعضی از امور بدائیّه به مردم خبر داده شد سپس به خاطر مصالحی برخلاف آن امور واقع شد، چنان که در جریان جوانی که حضرت داوود علیه السلام مرگش را خبر داد، و زنی که حضرت عیسی علیه السلام مرگش را خبر داد، و اینها نمودند، و وقوع فرج و گشایش را در زمانی خبر دادند سپس به خاطر بعضی از حکمت‌ها و اسباب، به تأخیر افتاد و در آن زمان واقع نشد، چنان که در روایت ابو حمزه - که سابقاً آوردیم - یاد گردیده، و اینها مایه گمراهی مؤمنین نشد، و در حیرت و شبهه

نیفتادند؟

در جواب گوئیم: اینها بدان جهت بوده که حجّت‌های خداوند در میان مردم حضور داشته‌اند و سرّ بداء و تأخیر را برایشان بیان می‌نمودند، و پرسیدن از آنان برای مردم میسر بود، در حالی که مؤمنین در زمان غیبت امام‌علیه السلام از دیدار آن حضرت محجوب و از ملاقات و پرسش مسائل از آن جناب محروم هستند، بنابراین چنانچه از وقوع ظهور در وقت بدایی خبر شوند، سپس به خاطر مصلحتی الهی آن وقت به تأخیر افتد. و امام و حجّت هم در میان آنان نباشد تا از حیرت و اشتباه آن‌ها را برگرداند، و صدق آن اخبار و وجه مصلحت را برایشان بیان سازد، در حیرت و اشتباه خواهند افتاد و در وادی ضلالت سقوط خواهند کرد، از همین روی برای مردم نه وقت حتمی بیان شد و نه وقت بدایی، اما وقت حتمی: به جهت وجوه گذشته، و اما بدایی: به خاطر این وجه که بیان داشتیم، برای رأفت و مهربانی و شفقت نسبت به آن‌ها، و به خاطر حفظ آنان از لغزش و گمراهی.

اگر بگوئید: چنانچه مؤمنین به صدق امامان شان یقین دارند، و معتقد باشند که در مقدرات الهی و خبرهای غیبی بداء واقع می‌گردد، در حیرت و گمراهی نخواهند افتاد، و در عقاید بر حق خویش متزلزل نخواهند شد، خواه این‌که امام در بین آنان حاضر باشد یا غایب.

در جواب گوئیم: این حال و وضع مؤمنین کامل است که ایمان در دل‌هایشان رسوخ یافته، و با دلیل و برهان محکم گردیده و خدای تعالی آنان را با روحی از جانب خود تأیید فرموده، و اینان نسبت به سایرین اندک هستند، اما اکثر افراد عقل و ایمانشان ضعیف است، و مانند گیاه تازه برآمده با وزش بادهای به راست و چپ متمایل می‌گردند و گاهی می‌افتند و گاهی برمی‌خیزند، لذا امامان‌علیهم السلام خواسته‌اند این‌ها را مواظبت و رعایت کنند تا قوّت شان کامل شود و آمادگی شان به مرحله مطلوب برسد، و آنچه مایه سقوط و از هم پاشیدگی شان می‌شود از آنان دفع نمایند، از این روی امامان‌علیهم السلام بسیاری از مطالب

را از عده زیادی از اصحاب و شیعیانشان مخفی می‌داشته اند به جهت حفظ آن‌ها و مهربانی نسبت به ایشان، چونکه امام‌علیه السلام: «پدر شفیق و مهربان است» چنان‌که در حدیث صفات و فضیلت امام در کافی (۵۶۹) و غیر آن روایت آمده است.

و از آنچه یاد کردیم معلوم گشت این‌که حضرت موسی‌علیه السلام وقت بدایی را به بنی‌اسرائیل خبر داد گمراه کردن آن‌ها نبود، و تقصیری در حق ایشان ننموده، بلکه این امتحان کردن و بررسی نمودن آنان بود به امر خدای - عزوجل - چون وقتی می‌خواست از نظر آن‌ها غایب شود برادرش هارون را به جانشینی خود بر آنان گماشت، و او را حجّتی برایشان قرار داد، پس آن‌ها بودند که با اعراضشان از حجّت و رها کردن رجوع به او، برای کشف حیرت و شبهه تقصیر داشتند بلکه خواستند هارون را بکشند، چنان‌که گفت: «ابن امّ إنّ القوم استضعفونی وکادوا یقتلونی» (۵۷۰)؛ ای فرزند مادرم [ای جان برادرم] همانا قوم مرا خوار و زبون داشتند و نزدیک بود [به خاطر ممانعت کردنم از انحراف شان] مرا به قتل رسانند. و خدای تبارک و تعالی فرموده: «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي \* قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ» (۵۷۱)؛ و به درستی که هارون پیش از آن‌که موسی باز آید گفت ای قوم به هوش باشید که این گوساله اسباب فتنه و امتحان شما گردید و محققاً [بدانید] که پروردگار شما خدای مهربان است پس شما پیرو من باشید و فرمان مرا اطاعت کنید، [قوم] گفتند ما به پرستش گوساله ثابت مانیم تا وقتی که موسی به ما باز گردد. اگر بگویید: از حضرت حجّت‌علیه السلام وارد شده: و اما حوادث و پدیده‌هایی که واقع می‌شوند پس در آن‌ها به راویان احادیث ما مراجعه کنید که آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خداوند بر ایشانم ... (۵۷۲). و علما را در زمان غیبت خود حجّت بر بندگان و مرجع آنان قرار داد، بنابراین همان‌طور که مؤمنانی که در زمان حضور امامان‌علیهم السلام بودند حجّت بر آنان تمام شده، و راه

بر طرف گشتن حیرت و شبهه و برداشته شدن آنچه مایه لغزش و ضلالت است برایشان روشن گردیده بود، به خاطر دسترسی به پرسش از امامان علیهم السلام، هم‌چنین مؤمنانی که در عصر غیبت هستند حجت بر آنان تمام گشته، و راه راست برایشان روشن شده به خاطر رجوع به علمای عاملی که آثار ائمه اطهار را بیان می‌کنند و حاملان علوم ایشان هستند، که مردم در هر جریانی که وجه آن را نمی‌دانند و هر شبهه‌ای که در ذهنشان وارد می‌شود، به آن علما مراجعه نمایند، پس ضرری نداشت که وقت بدایی ظهور که احتمال تأخیر افتادنش از جهت بعضی حکمت‌ها و مصالح هست به آن‌ها گفته می‌شد؟ در جواب گوئیم: اولاً: ممکن است در بعضی از زمان‌های غیبت دورانی بیاید که علم مخفی گردد، یا به خاطر فقدان علما، و یا بر اثر مخفی گشتن آنان به سبب چیرگی باطل و اهل آن، و آن دوران در اخبار: «زمان فترت و سبطه» نامیده می‌شود، و در آن هنگام مؤمن کسی را نخواهد یافت که شبهه و حیرت را از او دفع نماید و وجه مصحلت و حکمت را برایش بیان سازد. و بر این معنی دلالت دارد روایتی که شیخ نعمانی قدس سره در کتاب الغیبه به سند خود از ابان بن تغلب رحمه الله از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: یَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَصِيبُهُمْ فِيهَا سَبْطَةٌ يَأْرِزُ الْعِلْمُ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ عَلَيْهِمْ نَجْمٌ قَلْتُ: فَمَا السَّبْطَةُ؟ قَالَ: الْفِتْرَةُ: قَلْتُ: فَكَيْفَ نَصْنَعُ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُونُوا عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يُطْلِعَ اللَّهُ لَكُمْ نَجْمَكُمْ (۵۷۳)؛ زمانی بر مردم خواهد آمد که سبطه‌ای به آنان رسد و علم مخفی شود همچنان که مار خودش را در سوراخش مخفی می‌سازد، پس در همین حال به ناگاه ستاره‌ای بر مردم طلوع می‌نماید.

راوی گوید: عرضه داشتیم: سبطه چیست؟ فرمود؛ فترت (فاصله زمانی که موجب سستی دین و اعتقاد مردم گردد)، عرض کردم: در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: بر همان اعتقادی که هم اکنون دارید بمانید تا این‌که خداوند ستاره

تان را برایتان برآورد. توضیح: «یأرز» بر سه وزن یَنْصُرُ و یَضْرِبُ و یَعْلَمُ می‌آید، به تقدیم راء بر زای، یعنی: مخفی می‌شود. و ثانیاً: هر چند که علمای بزرگوار در زمان غیبت نواب امام‌علیه السلام هستند، و در آنچه از قضایا و احکام بر مردم وارد می‌شود مرجع آنانند، و در مسائل حلال و حرام حجت بر آنهاست، ولی حکمت‌های تقدیرات و مصالح تغییرات را نمی‌دانند، و از وجوه بدا و اسباب قضا آگاه نیستند، و بسیار می‌شود که حیرت بر طرف نمی‌شود و شبهه از بین نمی‌رود مگر با بیان وجه مصلحت و توضیح حکمت، چنان‌که از حدیث ابو حمزه دانستی که از حیرت بیرون نیامد مگر بعد از آن‌که امام‌علیه السلام وجه تأخیر فرج را از آن وقتی که امیرالمؤمنین‌علیه السلام خبر داده بود بیان فرمود، و همین طور در نظایر و امثال آن چنان‌که بر کاوش کننده در اخبار و سیر پوشیده نمی‌ماند، و ذکر آن‌ها ما را از مقصود اصلی مان در این کتاب خارج می‌نماید، و خدای تعالی هدایت کننده به راه راست است. حاصل این‌که کشف معضلات و حل مشکلات و مانند آن‌ها از وظایف و شئون امام‌علیه السلام است، و کشف نشدن آن‌ها در زمان غیبت به مردم مربوط می‌شود، چونکه آن‌ها سبب مخفی ماندن امام‌علیه السلام می‌باشند، خدای تعالی بر ما منت گذارد به تعجیل فرج و ظهور آن حضرت‌علیه السلام و دیدارش را با عافیت نصیبمان فرماید. و ثالثاً: البته خداوند - تعالی شأنه - نسبت به بندگانش لطیف است، و الطاف او بر دو گونه است:

### گونه اول

الطافی است که به حکم عقل و نقل بر او واجب است، و این همان است که خلاف آن قبیح و زشت می‌باشد، و خداوند اصلاً قبیحی را انجام نمی‌دهد، چون بر او - عز شأنه - فعل قبیح ممتنع است، و این همان است که در زبان‌ها متداول و مشهور شده این‌که: لطف بر خدای تعالی واجب است، و در این گونه لطف هیچ تفاوتی بین زمان‌ها و

اشخاص نیست، مثل این که تکلیف به کاری کند که مقدور نیست که بر خدای تعالی قبیح است، و تکلیف کردن به چیزی که بندگان راهی به علم یافتن به آن ندارند، لذا مبعوث کردن پیغمبران به قاعده لطف واجب است، و معجزه دادن به ایشان به قاعده لطف واجب است، و تمام اهل عالم در همه زمانها و مکانها در این گونه لطف مساوی هستند.

### گونه دوم

آن است که به حکم عقل واجب نباشد بلکه از روی تفضل و احسان درباره هر کس که بخواهد به هر منظور و هر گونه بخواهد انجام می‌دهد، (از او سؤال نشود از آنچه می‌کند و این بندگان هستند که مورد سؤال واقع می‌شوند). (۵۷۴) و از این گونه است لطف خداوند بر امت مرحومه محمدیه صلی الله علیه و آله به برداشتن تکلیفها ی سخت از آنها چنان که در آیه شریفه است: «وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا» (۵۷۵)؛ خدایا! تکلیف گران و طاقت فرسا را چنان که بر پیشینیان نهادی بر ما مگذار. و نیز از این گونه است مخفی داشتن علم به وقت بدایی ظهور امام علیه السلام از مؤمنان و دوستان آن حضرت، چون خدای - عزوجل - هر چند که حجت را بر آنان تمام کرده و به وسیله عقل و نقل راه را برایشان روشن ساخته که صداقت امامان شان و تمامیت حجت شان را بیان فرموده به طوری که برای هیچ کس در افتادن به شبهه و گرفتار گشتن در حیرت عذری نیست، ولی از جهت شأن امامان شان و رعایت وضع ضعیفترین افرادشان و کمی تعدادشان بر آنان منت نهاد و خبر یافتن از وقت بدایی که می‌داند ظهور از آن تأخیر می‌افتاد را از آنها پوشیده داشت برای حکمت و مصلحتی و به خاطر لطف و تفضل و شفقت نسبت به آنان، و مرحمت و احسان برایشان، تا به حیرت نیفتند، و شبهه‌ای به ذهنشان راه نیابد. و از آنچه یاد کردیم - بحمدالله و له المنة - سیر کتمان نمودن علم به وقت ظهور امام علیه السلام از سایر مردم

از عوام و خواص معلوم شد، هم وقت حتمی و هم وقت بدایی آن، و بر تو باد که در آنچه یاد کردیم دقت و تأمل کنی که از سخنان ائمه اطهار علیهم السلام - که خدای تعالی ما را در بهشت در جوار آنان اسکان دهد - گرفته شده است.

مطلب سوم: ظاهر از عمومات بسیاری که در روایات زیادی وارد گردیده که دلالت دارد بر این که امامان علیهم السلام آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت همه را می‌دانند، و آنچه روایت آمده در توصیف امام علیه السلام به این که نسبت به هیچ چیز جاهل نیست، و آنچه وارد شده که علم همه چیز در قرآن است به جهت فرموده خدای تعالی: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۵۷۶)؛ و ما کتاب (قرآن) را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است. و امام آن‌ها را از آن استخراج می‌کند، و خدای تعالی فرمود: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (۵۷۷)؛ و هیچ امری در آسمان و زمین پنهان نیست مگر این که در کتابی آشکار [مسطور و ضمیمه است. و فرموده خدای - عزوجل - : «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (۵۷۸)؛ پس از آن کسانی را که از بندگان خود برگزیدیم وارث [علم] کتاب گردانیدیم. و آنان - چنان که در روایت آمده - امامان علیهم السلام می‌باشند، و فرموده خدای - عزوجل - : «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (۵۷۹)؛ و همه چیز را در امام آشکاری به شماره آورده‌ایم. و او امیرالمؤمنین علیه السلام است، چنان که از امامان علیهم السلام روایت آمده، به ضمیمه آنچه دلالت دارد بر این که ایشان در علم و شجاعت یکسانند، و این که هر چه را امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته بود امامان پس از او آن‌ها را دانسته‌اند. و هم‌چنین فرموده امام صادق علیه السلام که: خداوند حجّتی را در زمینش قرار ندهد که از چیزی سؤال شود، پس در جواب بگوید: نمی‌دانم. و فرموده امام باقر علیه السلام: به درستی که از جمله علمی که به ما داده شده: تفسیر قرآن و احکام آن، و علم تغییرات



و حوادث زمان می‌باشد، هر گاه خداوند بخواهد خیری را به قومی رساند آنان را شنوا می‌سازد، و چنانچه کسی که گوش شنوا ندارد چیزی از آن را بشنود پشت می‌کند و از آن روی می‌گرداند انگار که نشنیده است. سپس امام باقر علیه السلام چند لحظه‌ای ساکت ماند آن‌گاه فرمود: و اگر ظرف‌ها یا افراد مورد اطمینانی می‌یافتیم آنچه را که می‌دانیم

و غیر این‌ها از احادیث بسیاری که در بصائر و کافی و غیر آن‌ها روایت آمده، ظاهر از تمامی این‌ها آن است که: امام علیه السلام وقت ظهورش را می‌داند، ولی به او اذن داده نشده که آن را اظهار کند، همچنان که امامان پیشین نیز مجاز نبوده‌اند که آن را اظهار نمایند، زیرا که امامان علیهم السلام هر چند که به همه چیز عالم هستند - جز آنچه استثنا شده مانند اسم اعظم که خدای - عزوجل - آن را برای خود اختصاص داده و هیچ کس از مخلوقاتش را بر آن آگاه ننموده است - و لیکن ایشان: (بندگانی گرامی و مقرب هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نکنند و هر چه کنند به فرمان او کنند) (۵۸۰) و به بندگان خدا خبر ندهند مگر آنچه را خداوند متعال امر فرموده که برایشان اظهار نمایند، چنان‌که این معنی در روایات متعددی آمده که در بصائر و غیر آن مذکور است. (۵۸۱) و حاصل روایات این‌که خدای تعالی بندگان را امر فرموده که از ائمه بزرگوار علیهم السلام سؤال کنند، چنان‌که فرماید: «فاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۵۸۲)؛ پس از اهل ذکر بپرسید چنانچه نمی‌دانید. که بر آن‌ها است که بپرسند، ولی امام علیه السلام لزومی ندارد که حتماً پاسخ گوید، بلکه به خواسته‌اش موکول است که بر اساس مصلحتی که می‌بیند اگر بخواهد جواب می‌دهد و اگر بخواهد از جواب خودداری می‌نماید، چنان‌که خدای - عزوجل - فرماید: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۵۸۳)؛ این نعمت و قدرت اعطای ماست این‌که بی‌حساب به هر که خواهی عطا کن و از هر که خواهی بازدار. پس امام به مقتضای آنچه صلاح است از جواب و

تقیّه و کتمان و توریّه عمل می‌کند. و اگر بخواهیم روایاتی که در هر باب از این امور وارد گردیده را یاد کنیم، کتاب طولانی شده، و از مقصود اصلی باز خواهیم ماند، و مایه اِطْناب خواهد شد، و شخص عارف دانا را اشاره کافی است، و در اخبار چیزی که احتمال منافات با این معنی را داشته باشد نیافتیم مگر دو حدیث: حدیث اول: آنچه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت گردیده که آن حضرت فرمود: «لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لِأَخْبَرْتَكُمْ بِمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالْآيَةُ قَوْلُهُ تَعَالَى «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (۵۸۴)؛ اگر یک آیه در کتاب خدا نبود هر آینه شما را خبر می‌دادم از آنچه خواهد شد تا روز قیامت، آن آیه فرموده خدای تعالی است: خدا هر چه خواهد [از احکام یا حوادث عالم] محو و هر چه را خواهد اثبات می‌کند و در ام الكتاب (آفرینش) مشیت اوست. و نظیر این از دیگر امامان علیهم السلام نیز روایت آمده است.

حدیث دوم: خبر ابو حمزه ثمالی است که در تذکر اول گذشت، از مولایمان حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام که در آخر آن فرموده: و پس از آن نزد ما وقتی برای آن قرار نداد، «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». و با تأمل کامل در این دو حدیث واضح می‌شود که هیچ دلالتی بر نفی علم امام علیه الصلاة و السلام به وقت ظهورش نیست.

حدیث اول: چون معنایش آن است که فرموده خدای تعالی: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ ...». مانع از آن است که مردم را از آنچه تا روز قیامت واقع خواهد شد خبردار سازند، زیرا که آن حضرت علیه السلام فرمودند: اگر یک آیه در کتاب خدا نبود آنچه خواهد شد را می‌دانستیم، بلکه فرمود: اگر آن آیه نبود به شما خبر می‌دادم از آنچه خواهد شد. و کلمه «لولا» دلالت می‌کند بر ممتنع بودن جمله فعلیه به سبب وجود جمله اسمیه‌ای که پس از «لولا» واقع است، و آن را «لولا» می‌امتناعیه خوانند. و تحقیق سخن در اینجا این است که مقتضای حکمت الهی آن است که بسیاری از

امور از بندگان مخفی بماند، و قسمتی از آنها پس از مخفی شدن ظاهر گردد، و بسیاری از تقدیرات را متوقف بر وقوع یا عدم وقوع اموری قرار داده است، و در این گونه تقدیرات است که محو و اثبات راه می‌یابد، و خداوند از ازل دانسته است که چه چیز را محو کند و چه چیز را ثبت نماید، و ام‌الکتاب نزد او است، و آن لوح محفوظ می‌باشد که قلم به امر خدای - عزوجل - به تمامی آنچه می‌شود و آن چنان که واقع می‌شود جاری گردیده است، و به جهت حکمت‌های بسیار و مصالح متعددی وقوع محو و اثبات را به بندگان خبر داده است، از جمله:

۱- راهنمایی کردن آنان به عموم قدرت و نفوذ مشیت و اراده خود، تا همچون یهود و زنادقه نگویند؛ دست خداوند بسته است.

۲- این که؛ نسبت به خداوند تعبد کنند و به درگاهش تضرع و زاری نمایند و دعا کنند تا به یکی از دو نیکی نایل آیند، یعنی: یا در همین دنیا به مقاصدشان برسند چنانچه از امور موقوف باشد، و یا به ثواب دعا و تعبد و تضرع در آخرت رسند چنانچه از امور حتمی و تخلف ناپذیر باشد.

۳- بررسی عده‌ای و امتحان عده‌ای دیگر تا خداوند بدان را از خوبان جدا و متمایز کند، و این بررسی و امتحان گاهی در اصل باور داشتن محو و اثبات انجام می‌شود، که عده‌ای به آن ایمان می‌آورند و عده‌ای دیگر آن را انکار می‌نمایند، چنان که عده‌ای از فلاسفه زندیق پنداشته‌اند، و گاهی در تصدیق کردن ائمه اطهار و حجت‌های الهی بر عالمیان واقع می‌گردد، در آنچه خبر داده‌اند، به این که بداء در آن واقع شود به جهت این که از امور موقوفی باشد که محو و اثبات در آن جاری است، پس مؤمنین آنها را تصدیق کرده‌اند به خاطر اعتقادشان نسبت به آن و به راستگویی امامان شان علیهم السلام. و مولایمان امام باقر علیه السلام به این معنی اشاره فرموده در حدیث فضیل بن یسار که در وجه چهارم گذشت، آن را غنیمت شمرده، به آن مراجعه کنید. ولی معاندین آنان را تکذیب کرده و آنان را به افترا بستن بر خدای - جل شانه - در این مورد نسبت داده‌اند، و چنین

پنداشته‌اند که این را امامان‌علیهم‌السلام وضع و جعل کرده‌اند تا راه فراری برایشان باشد در آنچه به شیعیان‌شان خبر می‌دهند سپس برخلاف آن واقع گردد. ولی خداوند - جلّ و عزّ - در کتاب کریم خود بر وقوع محو و اثبات دلالت فرموده تا آنچه را حجّت‌ها و بیّنات او (امامان بر حق‌علیهم‌السلام) می‌گویند و بیان می‌نمایند و جاهلان و معصیت‌کاران انکار می‌کنند را تصدیق نماید که خداوند از آنچه ظالمین گویند بسی بزرگ‌تر و بالاتر است.

۴- گاهی بررسی و امتحان در آثاری است که بر اعتقاد به وقوع محو و اثبات مترتب می‌گردد، در مرحله توکل و تعبد و تضرع و دعا و اهتمام به اموری که مایه تبدیل و تغییر در تقدیرات موقوف که قابلیت محو و اثبات را دارند می‌باشند. و در بررسی و امتحان نیز حکمت‌ها و مصالح بسیار مخفی و آشکاری هست که با پژوهش و تدبر در آیات قرآن و روایات رسیده از اهل بیت عصمت‌علیهم‌السلام برای اهل نظر معلوم می‌شود، و تحقیق سخن در این باره جای دیگر دارد.

حاصل این‌که خدای - عزّوجلّ - به وقوع محو و اثبات خبر داده به خاطر مصالح و حکمت‌های بسیاری که بعضی مخفی و بعضی آشکار است، و به قسمتی از آن‌ها اشاره کردیم، و کسی که در آیات و روایات تدبر نماید بر امور دیگری غیر از آنچه یاد آوردیم ان شاء الله تعالی مطلع خواهد شد، پس اگر امام‌علیه‌السلام به هر کسی خبر می‌داد که عاقبت کارش به کجا می‌انجامد، و این‌که در عالم تا ابد چه پدیده‌هایی واقع می‌شود، نقض غرض می‌شد، و حکمت‌های بسیاری که موجب جعل محو و اثبات است باطل می‌گشت، لذا امام‌علیه‌السلام فرمود: اگر آن آیه نبود شما را خبر می‌دادم به آنچه تا روز قیامت خواهد شد. و از آنچه بیان کردیم معلوم گشت که آیه محو و اثبات مقتضی منع امامان‌علیهم‌السلام از خبر دادن به آنچه خواهد شد تا روز قیامت می‌باشد، نه نفی علم آنان - صلوات الله علیهم اجمعین -

## توجه

بدان که آنچه حدیث یاد شده و امثال آن دلالت دارند آن است که امامان علیهم السلام مجاز نیستند که تمام آنچه در عالم واقع خواهد شد را به مردم خبر دهند، و این مقتضای حکمت نیز هست، ولی ایشان مأمور بوده‌اند که بخشی از آنچه در جهان اتفاق خواهد افتاد را اظهار و آشکار نمایند، و این کار نیز حکمت‌های بسیاری دارد، از جمله:

۱- دلالت نمودن بر راستگویی ایشان در مورد سایر حوادث و قضایا و احکام و مسائل حلال و حرام و غیر این‌ها که بیان می‌کنند.

۲- تکمیل ایمان مؤمنین، و اتمام حجّت بر کافرین.

۳- تسلی دل‌های اهل ایمان و تشویق و ترغیب آنان بر انتظار حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - و از همین روی بسیاری از وقایعی که در آخر الزمان پیش از ظهور حضرت حجّت علیه السلام پدید می‌آید را بیان داشته و خبر داده‌اند، و اموری از آن‌ها واقع شده است، و از جمله اموری که در زمان ما پدید آمد از علائمی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر رسیده دو امر است: یکی: تبدیل کردن عمامه‌ها به کلاه در این سال به دستور شاه. دوم: خوشحالی و شکرگزاری مردم به جهت نداشتن پسر، به خاطر این که شاه فرمان داده که جوانان بیست و یک ساله را به نظام و وظیفه اجباری به مدت دو سال ببرند، و این در سال هزار و سیصد و چهل و هفت بعد از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله می‌باشد، از خدای تعالی خواستاریم که ظهور ولیّش صاحب الزمان علیه السلام را تعجیل فرماید تا بنیاد ظلم و تجاوز را براندازد. و در کتاب نور العیون که حدود صد و هفتاد سال پیش از این تألیف شده وقوع این دو امر پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام در آخر الزمان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت آمده است.

و نیز در این زمان شیوع یافته؛ شباهت کردن مردان به زنان، و زنان به مردان در لباس‌ها و زیورها و تجمل و غیر

این‌ها، و منکرات آشکار شده و شیوع یافته، و وسایل لهو و ساز و تار و چنگ در معابر عمومی به طور علنی قرار داده شده، و امر به زشتی و نهی از معروف و خوبی شایع گردیده است، و افراد فاسق را عزیز و گرامی، و مؤمنان را خوار و تحقیر شده می‌بینید، و مردم زکات را جریمه و مالیات می‌پندارند و گناه را غنیمتی می‌شمارند. و تمام این امور را صادق مصدق (رسول خدا صلی الله علیه و آله) و اوصیای او علیهم السلام خبر داده‌اند، و از خدای تعالی خواستاریم که ظهور ولیّش را زودتر برساند، که آن حضرت مؤمنین را با خیر و عافیت رهایی می‌دهد، و از محنت‌ها بیرون می‌برد. و قسمتی از این علامت‌ها را که خبر داده‌اند پیش از چند سال واقع گشت، و بدون تردید مشاهده کردن آن امور مایه یقین مؤمنین و اتمام حجّت بر منکرین و تردید کنندگان و مکذبین می‌باشد.

حدیث دوم: و اما حدیث دوم یعنی خبر از ابو حمزه ثمالی؛ اوّل و آخرش دلالت دارند بر این که مقصود امام علیه السلام آن است که خبر را از او مخفی بدارد، و خود حدیث اعلام می‌دارد که کتمان و پوشیدگی را می‌خواهد، و جهت آن را هم در جواب سؤال بیان فرمود. توضیح مطلب این‌که: خداوند - عزوجل - لوح محفوظ را در آسمان آفریده، و همه علوم و وقایع و حوادث و قضایا و احکام را در آن ثبت کرده؛ چنان که خدای تعالی فرموده: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۵۸۵)؛ و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی‌اش بر خداوند است و خدا می‌داند قرارگاه [منزل دائمی] و آرامش‌گاه [منزل موقت] او را، و احوال همه خلق در کتابی بیانگر ثبت است. و در سوره طه فرموده است: «قَالَ عَلِمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ» (۵۸۶)؛ [موسی در جواب فرعون] گفت احوال آن‌ها [اقوام سلف] به علم ازلی خداوند در کتابی [لوح محفوظ] ثبت است.

و در سوره نمل فرموده: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ (۵۸۷) و هیچ امری در آسمان و زمین پنهان نیست مگر این که در کتابی آشکار هست.

و در سوره سَبَأُ آمده است: «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۵۸۸)؛ مقدار ذره یا کم‌تر و بیشتر از ذره‌ای از موجودات عالم در همه آسمان‌ها و زمین نیست جز آن که در کتابی آشکار است.

و در سوره فاطر است: «وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ» (۵۸۹)؛ و کسی عمر طولانی نکند و یا از عمرش نکاهد جز آن که همه در کتاب ثبت است.

و در سوره ق فرموده: «وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ» (۵۹۰)؛ و کتاب کاملاً حافظی [لوح محفوظ] نزد ما است.

و در سوره جدید فرماید: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا» (۵۹۱)؛ هر رنج و مصیبتی که در زمین [از قحطی و آفت و فقر و ستم] یا در جان‌های خویش به شما رسد همه در کتاب [لوح محفوظ] پیش از آن که در دنیا ایجاد کنیم ثبت است.

و در سوره واقعه فرموده: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ \* فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ \* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ (۵۹۲) که این قرآن کتابی بسیار بزرگوار و سودمند و گرامی است، در لوح محفوظ سِرِّ حق، که جز دست پاکان بدان نرسد.

و نظیر لوح محفوظ آسمانی را در زمین آفرید و او امام‌علیه السلام است، که او لوح عالم ملک است چنان که لوح اول برای عالم ملکوت می‌باشد، و تمام آنچه را در لوح آسمانی سپرده در امام‌علیه السلام قرار داده و ثبت فرموده است، پس خدای تعالی فرموده: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» (۵۹۳)؛ و همه چیز را در امام مبین شماره کرده‌ایم.

و او تعالی فرموده: «حَم \* وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ» (۵۹۴)؛ که در روایات چندی آمده که امیرالمؤمنین‌علیه السلام همان امام مبین است.

و در کافی از امام موسی کاظم‌علیه السلام در حدیث نصرانی ای که مسلمان شد آمده این‌که: حم رسول خدا صلی الله علیه وآله و کتاب مبین؛ علی امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌باشد. (۵۹۵)

و روایات در ابواب و چگونگی های علوم امامان‌علیهم

السلام بیش از آن است که شمارش گردد، اگر می‌خواهید بخشی از آن‌ها را ببینید بر شما باد به کتاب بصائر الدرجات - که خدای تعالی مصنف آن را بهترین پاداش دهد - (۵۹۶) و روایات مستفیضی وارد شده که تمام امامان علیهم السلام در علم و نیز در شجاعت و دیگر صفات پسندیده مساوی هستند، و این که آنچه را امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته بود امام بعد از او هم دانسته است، و همین‌طور امامان دیگر.

حال که این مطلب را دانستی گوییم: همان‌طور که خداوند در لوح محفوظ آسمان علم همه چیز را ثبت فرموده ولی جز آنچه صلاح است آشکار شود را اظهار نمی‌نماید، و غیر از آن را از اهل عالم مخفی می‌دارد، بر حسب اقتضای احوال اشخاص و زمان‌ها، همین‌طور لوح محفوظی که در زمین قرار داده است، و هر علمی که در لوح آسمان ثبت فرموده و در وی نیز به ودیعت سپرده است، برای اهل عالم، از آن ظاهر نمی‌سازد مگر آنچه را صلاح در اظهار آن است، و غیر از آن را از ایشان مخفی می‌دارد، چنان‌که خدای - عزوجل - فرموده: «وَلَكِنْ يَنْزِلُ بِقَدْرِ مَا يَشَاءُ»؛ (۵۹۷) و لیکن روزی خلق را به اندازه‌ای که بخواهد نازل می‌گرداند. و خدای تعالی فرموده: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»؛ (۵۹۸) آیا نمی‌بینی که خداوند چگونه کلمه پاکیزه را به درخت زیبایی مثل زده که اصل ساقه آن برقرار باشد و شاخه آن به آسمان بر شود، و به‌إذن پروردگارش همه اوقات میوه‌های مأكول و خوش دهد. که امام علیه السلام همان درخت پاکیزه است - چنانکه در روایات بسیار بلکه متواتری آمده - و میوه آن علم اوست که هر چه بخواهد به‌إذن پروردگارش از آن افاضه می‌کند، بر هر کس و هر گونه که بخواهد، چنان‌که از روایات متواتر و بسیاری که از ایشان علیهم السلام رسیده ظاهر می‌شود.

و خلاصه سخن این که امام خواسته است با این بیان مطلب را از راوی پوشیده بدارد، و شاهد بر این است اول سخن



از سؤال و جواب. و نیز شاهد بر آنچه یاد کردیم فرمایش امام صادق علیه السلام است به ابو جعفر محمد بن النعمان حول در حدیث طولانی شریفی که در تحف العقول و غیر آن روایت آمده که: ای پسر نعمان؛ همانا عالم نمی‌تواند هر چه را می‌داند به تو خبر دهد، زیرا که آن سرّ خداوند است که به جبرئیل سپرده، و جبرئیل به حضرت محمد صلی الله علیه و آله راز گفت، و محمد صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام سپرد، و علی علیه السلام به حسن علیه السلام سپرد، و حسن آن را به حسین علیه السلام سپرد، و حسین آن را به محمد علیه السلام سپرد، و محمد آن را به کسی [منظور خود آن حضرت است] راز گفت، پس شتابزدگی مکنید که به خدا سوگند این امر سه بار نزدیک شد شما آن را فاش کردید، پس خداوند آن را به تأخیر انداخت، به خدا شما هیچ سری ندارید مگر این که دشمنتان از شما آن را بهتر می‌داند ... (۵۹۹). در این کلام دقت و تأمل کنید، که برای کسی که گوش شنوایی داشته باشد فریاد می‌زند که امامان علیهم السلام وقت فرج را می‌دانسته‌اند ولی از سوی خدای تعالی مأمور بوده‌اند که آن را کتمان نمایند چونکه شیعیان تحمل آن را ندارند.

اگر بگویید: بنابراین لازم است که سخن امام علیه السلام در خبر ابو حمزه دروغ باشد، زیرا که آن حضرت علیه السلام فرمود: و پس از آن نزد ما وقتی برای آن قرار داده نشد؟ در جواب گوئیم: شیخ اجل محمد بن الحسن صفّار در کتاب بصائر الدرجات به سند صحیح خود از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: به درستی که من کلمه‌ای را می‌گویم هفتاد وجه در آن هست که از عهده هر یک می‌توانم بیرون آیم (۶۰۰). و به سند خود از علی بن ابی حمزه آورده که گفت: من و ابوبصیر بر حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام وارد شدیم، در همان حال که ما نشسته بودیم حضرت ابو عبدالله علیه السلام سخنی گفت. من در دل گفتم: این را برای شیعیان خواهم برد، به خدا این حدیثی است که اصلاً مثل آن را نشنیده‌ام، گوید:

پس آن حضرت علیه السلام به صورت من نگاه افکند سپس فرمود: من یک حرف را بر زبان می‌آورم هفتاد وجه در آن برایم هست، اگر بخواهم این را می‌گیرم و اگر بخواهم آن را می‌گیرم. (۶۰۱)

و به سند صحیح خود از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: شما تا وقتی که معانی کلام ما را بشناسید فقیه‌ترین مردم هستید، همانا سخن ما بر هفتاد وجه منصرف می‌گردد. (۶۰۲)

و در معنی این روایات، روایات مستفیض بلکه متواتری هست، و این‌ها دلالت می‌کند بر این‌که هرگاه از ایشان علیه السلام سخنی صادر شد که به ظاهر با سایر احادیث شان اختلاف دارد، یا از ظاهر آن احتمال دروغ بودنش می‌رود، یا مانند این‌ها، دلالت می‌کند بر این‌که ایشان ظاهر آن را منظور نداشته‌اند، و راه بیرون شدن از آن برایشان هست، پس بر ما واجب است ایشان را تصدیق کنیم، و علم آن را به خودشان واگذار نماییم، که بسا می‌شود چیزی را به خاطر بعضی از حکمت‌ها و مصالح و تقیّه از بعضی از حضار انکار می‌کنند، و در کلامشان توریه ای هست یا یکی از وجوهی که نمی‌شناسیم، و خودشان نسبت به آن دانا هستند، و شما خواننده عزیز اگر از اهل تتبع و کاوش در سخنان ایشان باشید شواهد بسیاری برای صحت آنچه یاد کردیم به یاری خدای تعالی و برکت اولیای او به دست خواهید آورد.

و از جمله آن شواهد در کافی (۶۰۳) و غیر آن از سدید آمده که گفت: من و ابوبصیر و یحیی بزاز و داوود بن کثیر در مجلس حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام بودیم که بناگاه آن حضرت خشمگین [از اندرون خانه] نزد ما آمد، و چون در جای خود قرار گرفت فرمود: شگفتا از عده‌ای که پندارند ما غیب می‌دانیم، غیب را جز خدای - عزوجل - کسی نمی‌داند، به درستی که در صد شدم کنیزم فلانه را بزنم از من فرار کرد، و ندانستم که در کدامیک از اتاق‌ها رفته است. سدید گوید: چون آن حضرت از جای برخاست و به [درون] منزلش رفت، من و ابوبصیر و میسر

بر آن حضرت وارد شدیم، و عرضه داشتیم: فدایت شویم، شنیدیم که شما در مورد کنیزک خود چنین و چنان فرمودی، و ما می‌دانیم که شما علم بسیاری می‌دانید، و شما را به علم غیب نسبت نمی‌دهیم؟ گوید: فرمود: ای سُدیر آیا قرآن را نخوانده‌ای؟ گفتم: چرا، فرمود: آیا از آنچه در کتابِ خدای - عزوجل - خوانده‌ای ندیدی که فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» (۶۰۴)؛ و آن کسی که به علم کتاب الهی دانا بود گفت که پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را بدینجا آرم. سُدیر گوید: عرضه داشتیم: فدایت کردم، این را خوانده‌ام، فرمود: آیا آن مرد را شناخته‌ای و آیا می‌دانی که چقدر از علم کتاب نزد او بود؟ گوید عرضه داشتیم: آن را به من خبر ده، فرمود: مقدار یک قطره از آب دریای سبز، این چقدر از علم کتاب است؟ عرض کردم: فدایت شوم چقدر کم است، فرمود: ای سُدیر، چقدر زیاد است این که خدای - عزوجل - او را به علمی نسبت دهد که به تو خبر داده است، ای سُدیر آیا در آنچه از کتاب عزوجل نیز خوانده‌ای این را یافته‌ای که: «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنِكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۶۰۵)؛ بگو تنها گواه بین من و شما خدا و عالمان حقیقی به کتاب خدا کافی خواهد بود. گوید: عرضه داشتیم: آن را خوانده‌ام فدایت کردم، فرمود: آیا کسی که همه علم کتاب نزد اوست دانتر است یا کسی که بخشی از علم کتاب نزدش هست؟ عرض کردم: بلکه کسی که تمام علم کتاب نزد او هست گوید: پس آن حضرت با دست به سینه خود اشاره کرد و فرمود: علم کتاب به خدا سوگند همه‌اش نزد ما است، علم کتاب به خدا سوگند همه‌اش نزد ما است.

### توجه و تتمه مطلب

به این حدیث شریف نظر کن و در آن از اول تا آخر تدبّر بنمای که صحت آنچه گفتیم برایت معلوم می‌شود، این که آنچه از ایشان علیهم السلام صادر گشته که بر سلب علم از خودشان مشتمل است بر ظاهرش نیست، بلکه به

خاطر نوعی از مصلحت از آنان صدور یافته، چنان که آن جناب علیه السلام دانستن جای کنیزک را از خود نفی کرد، از این جهت بوده که افرادی از اهل نفاق یا غلو در مجلس بوده‌اند، و یا از جهت دیگری غیر از این از جهاتی که آن حضرت می‌دانسته، سپس وقتی مانع برطرف گشت آن حضرت علیه السلام وفور و بسیاری علم خود را توضیح داد، و این که همه چیز را می‌داند، و علم غیب دارد، که به اسم خداوند - جلّ جلاله - سوگند یاد کرد به این که همه علم کتاب نزد اوست، و این دلالت دارد بر این که آن جناب عالم به غیب است و به آنچه بوده و آنچه خواهد بود به جهت آنچه دانستی از آیاتی که دلالت دارد بر این که خداوند - عزوجل - همه آن‌ها را در کتاب - که لوح محفوظ است - ثبت فرموده است، و این حدیث همچون سایر احادیث دلالت می‌کند بر علم امام به تمام آنچه در لوح محفوظ هست، از همین روی در چند زیارت و روایت از امام علیه السلام تعبیر آمده به: «عَبَّيَّةَ عِلْمِ اللَّهِ»؛ مخزن علم خداوند، و بر شما باد که در کلمات ایشان علیهم السلام جستجو و تدبّر کنید تا ایمان تان بیشتر و یقین تان کامل‌تر شود، و توفی از خدا است.

#### دنباله ای از بحث در تأیید مطلب

حافظ بُرسی رحمه الله در کتاب مشارق انوار الیقین گفته: امام علیه السلام از چند جهت از لوح محفوظ برتر و بالاتر است:

اول: این که «لوح» ظرف حفظ و ظرف سطرها و نوشته‌ها است، و امام محیط بر سطرها و اسرار سطرها است، پس او از لوح افضل است.

دوم: این که؛ «لوح محفوظ» بر وزن «مفعول» و «امام مبین» بر وزن «فعلیل» و آن به معنی فاعل است، پس او به اسرار لوح داناست، و اسم فاعل از اسم مفعول برتر و اشرف است.

سوم: این که ولی مطلق ولایتش شامل همه است، و محیط به همه است، و لوح داخل در اشیاء می‌باشد، پس امام بر

لوح دلالت دارد و بالای آن است، و به هر چه در آن هست  
دانا می‌باشد. (۶۰۶)

هفتاد و یکم: تکذیب کردن مدعیان نیابت خاصه از آن حضرت علیه  
السلام در زمان غیبت کبری

هفتاد و یکم: تکذیب کردن مدعیان نیابت خاصه از آن حضرت علیه السلام  
در زمان غیبت کبری

بدان که شیعه امامیه متفقند که با فوت شیخ جلیل علی بن محمد سمري رضی الله عنه وکالت منقطع شده و نیابت خاصه ختم گردیده است، شیخ سمري چهارمین تن از نواب چهارگانه است که در زمان غیبت صغری مرجع شیعیان بوده‌اند، و پس از درگذشت سمري تا زمان ظهور حضرت حجت - عجل الله فرجه الشریف - نایب خاصی از آن حضرت در میان شیعیانش نخواهد بود، و مرجع شیعیان در زمان غیبت کبری آن جناب علمای عامل هستند که حافظ احکام الهی می‌باشند، و هر کس نیابت خاصه را ادعا کند دروغگو و مردود است، بلکه این مطلب از ضروریات مذهب امامیه است که به آن شناخته می‌شوند، و هیچ یک از علمای ما در این باره مخالفت ننموده است، و همین بس که دلیل و برهان باشد، و نیز بر این مقصود دلالت دارد آنچه شیخ جلیل رئیس المحدثین معروف به صدوق - که سید و مولایمان حضرت حجت - عجل الله فرجه الشریف - به ولادت او مژده دادند - در کتاب کمال الدین روایت آورده، گوید: حدیث گفت ما را ابو محمد حسن بن احمد مکتب رحمه الله گفت: در سالی که شیخ علی بن محمد سمري رحمه الله وفات یافت من در مدینه السلام [بغداد] بودم، چند روز پیش از فوت او نزدش حضور یافتم، پس او برای مردم توقیعی بیرون آورد که صورت آن چنین بود: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، ای علی بن محمد سمري، خداوند پاداش برادرانت را در [فقدان] تو بزرگ فرماید، که تو از این تاریخ تا شش روز دیگر خواهی مُرد، پس امر خود را فراهم ساز، و به کسی وصیت مکن که پس از فوت تو جانشینت شود که همانا غیبت دوم واقع شد، و ظهوری

نخواهد بود مگر به اذن خداوند - عزوجل - و آن بعد از طولانی شدن مدت و قساوت دل‌ها و پر شدن زمین از جور و ستم خواهد بود، و در شیعیان من کسی یا کسانی خواهد آمد که مدعی شود مرا مشاهده می‌کند، آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کرد دروغگوی تهمت زننده است، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

[مکتب] گوید: پس ما از روی این توفیق نسخه برداشتیم و از نزد او بیرون رفتیم، و چون روز ششم بار دیگر بر او وارد شدیم در حال احتضار بود، به او گفته شد: وصی تو بعد از تو کیست؟ فرمود: خداوند را امری است که خود آن را به آخر خواهد رساند، و پس از گفتن این جملات درگذشت، که این آخرین سخنی بود که از وی شنیده شد، رحمت و رضوان الهی بر او باد. (۶۰۷)

می‌گوییم: سخن در اینجا در دو مطلب است: یکی: در سند حدیث شریف یاد شده. و دوم: در دلالت آن بر مطلب مورد بحث.

### مطلب اول

بدان که این حدیث - در اصطلاح - صحیح عالی است، چونکه از مولایمان صاحب‌الزمان علیه السلام توسط سه نفر روایت گردیده: اول: شیخ اجل ابوالحسن علی بن محمد سمري، و او از جهت جلالت قدر و شهرتش نیازی به توصیف ندارد. دوم: شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسین بن موسی بابویه قمی، که او نیز به خاطر شهرتش و معروفیت کتابش و جلالت قدرش نیازی به توضیح ندارد. سوم: ابو محمد حسن بن احمد مکتب، و او - چنان‌که فاضل ماهر مولی عنایت الله در کتاب مجمع الرجال یاد کرده - ابومحمد حسن بن الحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب است، و صدوق مکرر از او روایت کرده با طلب رضایت و رحمت خداوند برای او، و این از نشانه‌های صحت و وثاقت است، همچنان‌که مولی عنایت الله مزبور در کتاب مجمع الرجال خود متذکر شده، و برای آن شواهد

متعددی ذکر کرده است که اینجا جای یاد آن‌ها نیست. و مکتب - به کسر تاء مشدّد - کسی را گویند که نوشتن آموزد.

### توجه

دو سهو در دو کتاب از کتب علمای ما رحمه الله واقع شده که شایسته است آن‌ها را توجه دهیم: نخست: در کتاب الغیبه شیخ اجل محمد بن الحسن طوسی قدس سره که در نسخه‌ای که نزد من هست چنین آمده: خبر دادند ما را جمعی از ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه که گفت: حدیث گفت مرا ابو محمد احمد بن الحسن مکتب، گفت: من در مدینه السلام [بغداد] بودم (۶۰۸)

و همان‌گونه که از کتاب کمال الدین ابن بابویه نقل کردیم حدیث را آورده است. و دانستی که آن کسی که ابن بابویه از او روایت کرده: حسن بن احمد است (۶۰۹) و ظاهراً این اشتباه از ناحیه نسخه نویسان در کتاب شیخ طوسی واقع گردیده است. و مؤید این که اشتباه از سوی بعضی نسخه نویسان روی داده این که حاج میرزا حسین نوری رحمه الله این حدیث را در کتاب جنة المأوی به نقل از غیبت شیخ طوسی از حسن بن احمد مکتب نقل کرده است (۶۱۰)، و  
الله تعالی هو العالم.

دوم: در کتاب مستدرک الوسائل تألیف عالم محدث متتبع حاج میرزا حسین نوری قدس سره او با همه بلندی نظر و وسعت اطلاع و اهمّامی که در استقصاء نام مشایخ صدوق داشته، از ذکر این شخص جلیل که صدوق با طلب رضایت و رحمت خداوند برای او مکرر از وی یاد کرده غفلت نموده است. و امثال این امور از چیزهایی است که دانشمند را بر کاوش و تتبّع وامی‌دارد، و موجب می‌شود که به آنچه گذشتگان از آن غفلت کرده‌اند دست یابد، پس ای برادران من بر شما باد سعی و کوشش که خداوند هیچ جوینده خواهنده‌ای را ناامید نمی‌سازد. و نیز از جمله دلایل بر وقوع سهو و اشتباه در کتاب شیخ طوسی، و بر غفلت صاحب مستدرک از ذکر شیخ مکتب رحمه الله این که مولی

عنايت الله سابق الذكر، حديث ياد شده را از كتاب ربيع الشيعه سيد بن طاووس نقل کرده که آن را از حسن بن احمد مکتب حکایت نموده است، پس - بحمدالله تعالى و عونہ - معلوم شد که روایت کننده از ابوالحسن سمري قدس سره همان حسن بن احمد است که ابن بابويه رحمه الله از او روایت نموده است. و از دلایل صحت این حدیث و صدور آن از امام علیه السلام این که شیخ طبرسی مؤلف کتاب الإحتجاج آن را مرسل آورده بدون ذکر سند، و در اول کتاب ملتزم شده و تصریح کرده که در آن کتاب سند احادیثی که سند آنها را یاد نموده نمی‌آورد یا به سبب موافق بودن آنها با اجماع، و یا شهرت داشتن بین موافق و مخالف، و یا از جهت موافقت آنها با حکم عقل (۶۱۱). پس ظاهر می‌شود که حدیث یاد شده نیز از ذکر سند بی‌نیاز بوده، یا به خاطر موافقت داشتن آن با اجماع، یا شهرت داشتن آن، و یا هر دو سبب. هم‌چنین از دلایل صحت آن این که علمای ما از زمان صدوق قدس سره تا زمان ما به آن استناد کرده و بر آن اعتماد نموده‌اند، و هیچ یک از آنان در اعتبار آن مناقشه و تأملی نکرده است، چنان که بر کسی که با کلمات و کتاب‌های ایشان آشنا و کاوشگر است پوشیده نیست، پس از تمام آنچه یاد کردیم معلوم شد که حدیث مذکور از روایات قطعی است که هیچ شک و شبهه‌ای در آن راه ندارد، و از روایاتی است که امام علیه السلام درباره آنها فرموده: البته آنچه بر آن اجماع شده تردیدی در آن نیست. مطلب دوم: در دلالت حدیث یاد شده بر موضوع مورد بحث، بیان مطلب این که فرموده امام علیه السلام: «که همانا غیبت دوم واقع شد» علت آوردن برای: «و به کسی وصیت مکن که پس از فوت تو جانشینت شود» می‌باشد، پس دلالت می‌کند بر این که غیبت کبری آن است که وکالت و نیابت خاصه در آن قطع گردیده، سپس این معنی را تأکید فرمود به این که: «و کسی که ادعای مشاهده کند بر شیعیانم خواهد آمد ...» و به قرینه اول سخن شبهه‌ای نیست که منظور از ادعای مشاهده، گونه مخصوص آن



است که برای سفرای چهارگانه آن حضرت علیه السلام که در زمان غیبت نخستین (غیبت صغری) ستوده و معروف بودند انجام گرفته بود، که آن حضرت تصریح فرمود که: «هر کس آن را در غیبت کبری مدعی شود دروغگوی تهمت زننده است، و لا حول و لا قوّة الا بالله العلی العظیم».

حاصل این که منظور از مشاهده آن گونه مشاهده ای است که مقید به عنوان بابیت و نیابت خاصّه باشد، مانند آنچه برای سفرای چهارگانه ای که در زمان غیبت صغری بوده اند تحقق یافت، نه مطلق مشاهده، و این از باب آوردن مطلق و منظور داشتن مقید، یا ذکر عام و اراده خاص می باشد و این گونه به کار بردن الفاظ بسیار و در عرف و لغت شایع است، چنان که گویی: «گوشت خریدم» یا «گوشت خریداری کن» و منظورت خصوص گوشت گوسفند باشد نه مطلق گوشت، و همچنان که یاد آوردیم قرینه در سخن موجود است و از این قبیل است فرموده خدای - عزوجل -: «قُلْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ» (۶۱۲)؛ بگو [ای پیغمبر] ما ایمان آورده ایم به خدا و شریعت و کتابی که بر ما نازل شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده است. که «اسباط» لفظ عامی است و مقصود از آن خاص است، زیرا که بر همه اسباط (= نوادگان یعقوب) کتاب و وحی و حکم نازل نگشت، بلکه فقط بر بعضی از آنها نازل شد، و هم چنین در توقیع شریف منظور از «مشاهده» گونه خاص آن است، چنان که به یاری خدای تعالی برایت بیان داشتیم. و به این وجه معلوم می گردد که بین این توقیع شریف و بین وقایع بسیاری که در کتاب های متعددی مانند بحار و النجم الثاقب و دار السلام شیخ عراقی و غیر آنها ذکر گردیده هیچ منافاتی نیست، که آن وقایع دلالت دارند بر وقوع مشاهده در زمان غیبت کبری برای بسیاری از مؤمنانی که به شرف لقای آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - نایل آمده اند، خدای تعالی دیدار و شفاعتش را به ما روزی فرماید که او به

بندگان نزدیک و اجابت کننده دعا است. و در جمع بین اینها وجوه بعیدی یاد کرده‌اند، که نیازی ندارد متعرض آنها شویم و رد کنیم. و آنچه را بیان داشتیم همچون نور بر قله کوه طور، برای اهلش واضح است و توفیق از خداست.

و از دلایل قطع شدن بابت و نیابت خاصه در غیبت دوم این‌که: این مسأله با وجود محل ابتلا بودن برای همه اهل ایمان، و اهتمام داشتن به آن، هیچ کس از علمای ما از زمان ائمه‌علیهم‌السلام تا این زمان یک خبر هم نقل نکرده که به طور تصریح یا تلویح یا اشاره بر وقوع نیابت خاصه در زمان غیبت دوم دلالت نماید، با این‌که علما و حافظان حدیث تتبع بسیار کرده و به نقل احادیث و تدوین و روایت آنها اهتمام ورزیده‌اند تا آنجا که اخباری که مشتمل بر مطالب جزئی و آدابی است که در تمام عمر کم‌تر برای انسان پیش می‌آید، و اخباری که مشتمل بر قصه‌ها و حکایات و غیر آنها است را نیز ضبط نموده‌اند، و تا آنجا که اخبار ضعیف و مشتمل بر راویان مجهول را نیز ضبط کرده‌اند، و غیر اینها ... که بر پژوهشگر در کتب احادیث و آثار پوشیده نیست. و با ملاحظه همه اینها اطمینان حاصل می‌شود به عدم وقوع وکالت و نیابت خاصه در زمان غیبت کبری به طوری که اگر بر فرض دلیلی بر این مدعا داشتیم می‌توانستیم بر همین وجه فقط اعتماد کنیم، و همین برایمان کافی بود.

حاصل این‌که نیافتن دلیل در جایی که مورد ابتلای همه جانبه عموم است، خود دلیل بر نبودن دلیل است، و این قاعده ارزنده و مهمی است، که جمعی از فحول علمای اصول بر آن استناد جسته و بدان اعتماد کرده‌اند، و نیز عقلاً در همه امور خود - آنچه مربوط به دنیا و آخرت و معیشت و معاشرت شان است، در تمام زمانها و اعصار - بر آن اتکا داشته و دارند، که در هر چیزی که شک می‌کنند، وقتی پس از جستجو و کاوش دلیلی بر آن نیافتند به عدم آن حکم می‌نمایند. اجمالاً برای هیچ صاحب عقلی پس از بررسی و جستجوی کامل در موضوعی که مورد ابتلای همه

جانبه عموم مردم است، و دست نیافتن به چیزی که بر مقصود دلالت کند، هیچ تأمل و تردیدی در حکم کردن به نبودن دلیل باقی نمی‌ماند، به خصوص با اهتمام امامان علیهم السلام به بیان آنچه امت بدان نیاز دارند، و اجتهاد و اهتمام علما به نقل کردن آنچه از امامان شان - سلام الله علیهم اجمعین - به ایشان رسیده است. و با تأمل در این اصل و تدبر در این مطلب بطلان آنچه صوفیان ادعا می‌کنند از وجوب بیعت با شیخ طریقت و داخل شدن در اطاعت آن شخص به طور خصوص برایت معلوم می‌گردد، چنان‌که پیش‌تر بیان داشتیم. و هم‌چنین بطلان آنچه فرقه شیخیّه ادعا دارند معلوم شد که گویند: «پیروی از شخص خاصی در هر زمان واجب است و آن شخص را شیعه خالص می‌نامند، و چنین پندارند که او آیینه صفات امام است، و شناختن آن شخص رکن چهارم ایمان می‌باشد». چون دلیلی بر این گفته‌ها نیست، بلکه دلیل بر بطلان آن هست، چنان‌که در جای خود بیان شده است، از خدای تعالی خواستاریم که ما را بر حقیقت ایمان ثابت بدارد و از وسوسه‌های شیطان ما را محفوظ فرماید. و می‌توان برای مطالب گذشته به روایات دیگری نیز استدلال و تأیید آورد، از جمله: روایتی است که شیخ ثقه جلیل محمد بن ابراهیم نعمانی رحمه الله در کتاب الغیبه به سند صحیح عالی (۶۱۳) از عبدالله بن پسان آورده که گفت: من و پدرم به محضر امام ابو عبدالله صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، آن حضرت فرمود: شما چگونه خواهید بود در حالی که امام هدایت کننده و نشانه آشکاری را نبینید؟ پس کسی از آن حیرت نجات نخواهد یافت مگر آن‌که به دعای غریق دعا کند. (۶۱۴) پدرم گفت: این به خدا قسم بلا است، فدایت شوم در آن هنگام چکار کنیم؟ فرمود: هر گاه چنین شد - که تو آن زمان را درک نخواهی کرد - پس به آنچه در دست داری تمسک کنی تا این‌که امر برایتان صحیح آید. (۶۱۵)

و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه نیز این را روایت آورده و در آن آمده: تا این‌که امر برایتان واضح

گردد (۶۱۶).

می‌گوییم: در این حدیث شریف تأمل کنید، و در خبر دادن امام صادق علیه السلام به وقوع غیبت امام و قطع شدن سفیر بین او و بین مردم در غیبت کبری، و دستور دادن به تمسک نمودن به آنچه مؤمنین در دست دارند تا هنگام ظهور امام - عجل الله فرجه الشریف - و منظور از «آنچه در دست دارند» همان است که مأمور به آنند از اصول و فروع و سنت‌ها و پیروی علمای عامل و حافظان اخبار ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - و شیخ نعمانی قدس سره بر این مقصود توجه داده، که پس از سخنانی در این باره گوید: «این که در حدیث عبدالله بن سنان آمده: شما چگونه خواهید بود در حالی که امام هدایت کننده و نشانه آشکاری را نبینید؟ در این حدیث دلالتی هست بر آنچه روی داده و گواه جریانی است که پیش آمده که سفرای آن حضرت علیه السلام که بین امام و شیعیان واسطه بودند از دنیا رفتند و نظام و پیوستگی شان قطع شد، زیرا که سفیر بین امام و شیعیانش در حال غیبتش همان نشانه است، پس چون گرفتاری خلق به حد نهایت رسید، آن نشانه‌ها برداشته شد و دیگر به چشم نخواهد خورد تا این که صاحب حق علیه السلام ظاهر گردد. و آن حیرتی که به ما گفته شده و [از سوی معصومین علیهم السلام] اعلام گردیده بود واقع گشت، و کار غیبت دوم - که شرح و تأویل آن در حدیث‌های بعد از این فصل خواهد آمد - درست شد، از خداوند خواهانیم که بینش و راه یابی بیشتری به ما عنایت فرماید و با رحمت خویش ما را به آنچه مایه خشنودی او است توفیق دهد» (۶۱۷).

و از احادیثی که بر مقصود دلالت دارند روایتی است که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند صحیحی (۶۱۸) از زراره آورده از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام که فرمود: یَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ، قُلْتُ لَهُ: مَا يَصْنَعُ النَّاسُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ؟ قَالَ: يَتَمَسَّكُونَ بِالْأَمْرِ الَّذِي هُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ؛ زمانی بر مردم فرا می‌رسد که امامشان از آنان غایب می‌شود، زراره گوید: به آن

حضرت عرضه داشتیم: مردم در آن زمان چکار کنند؟ فرمود: به همان امر [و اعتقادی] که بر آن هستند پایدار مانند تا این که برایشان آشکار شود (۶۱۹) می‌گوییم: ضمیری که در فرموده امام‌علیه السلام: «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ» مستتر است به امام‌علیه السلام برمی‌گردد، یعنی این که تکلیف خلق در زمان غیبت آن است که بر اعتقادی که داشته‌اند باقی بمانند، و کسی که مدعی نیابت خاصه و وکالت از امام‌علیه السلام شود را تصدیق ننمایند، تا این که امامشان ظاهر گردد، و از اینجا معلوم می‌شود که منظور امام‌علیه السلام است، پس بر مردم واجب است از کسی که مدعی امامت یا نیابت خاصه از آن حضرت در زمان غیبت دوم شود پیروی نکنند تا هنگامی که با دلایل و نشانه‌هایی که از پدران‌ش‌علیهم السلام روایت گردیده و آثار و معجزاتی که از حضرتش صادر می‌شود - همچنان که از پدران گرامیش صادر می‌شد - امر ظهورش درست و معلوم آید.

و از دلایل آنچه یاد کردیم نیز روایتی است که شیخ صدوق قدس سره به سند خود از ابان بن تغلب آورده که گفت: حضرت ابی‌عبدالله امام صادق‌علیه السلام فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که سبطه‌ای در آن زمان به مردم می‌رسد ... تا آنجا که راوی گوید: عرضه داشتیم: سبطه چیست؟ فرمود: فترت [فاصله زمانی که مایه سستی اعتقاد مردم شود] و غیبت امامتان، راوی گوید: عرض کردم: در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: بر آنچه [اکنون] هستید باقی بمانید تا این که خداوند ستاره تان را برایتان طالع سازد. می‌گوییم: منظور از طلوع ستاره؛ ظهور امام‌علیه السلام است. و دلیل بر این بیان روایتی است که شیخ نعمانی رحمه الله به سند خود از ابان بن تغلب از امام صادق‌علیه السلام آورده که فرمود: ای ابان به مردم [جهان - خ ل] سبطه‌ای خواهد رسید ... تا آنجا که گوید: عرضه داشتیم: فدایت گردم: پس در آن هنگام چگونه رفتار کنیم؟ و در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: به سوی آنچه بر آن هستید روی آورید تا هنگامی که خداوند صاحب آن را برایتان

بیاورد. (۶۲۰).

و روایتی که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله به سند صحیحی از مولایمان حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آورده که فرمود: همانا ما همچون ستارگان آسمان هستیم که هر گاه ستاره‌ای غروب کند ستاره دیگری طلوع می‌نماید، تا آن‌گاه که با انگشتان تان اشاره کنید و گردن‌های تان را بکشید خداوند ستاره تان را از شما غایب سازد، پس فرزندان عبدالمطلب یکسان شوند که دانسته نشود کدام از کدام است، پس هر گاه ستاره تان طلوع کرد پروردگارتان را سپاس گوید. (۶۲۱)

و آن را شیخ نعمانی این چنین روایت آورده: همانا ما همچون ستارگان آسمانیم که هرگاه ستاره‌ای غایب گردد ستاره دیگری طلوع خواهد کرد، تا گاهی که با انگشتان تان اشاره نمودید و ابروان تان را بالا کشیدید خداوند ستاره تان را از شما غایب سازد و فرزندان عبدالمطلب یکسان گردند، پس شناسی که کدام از کدام است، و چون ستاره تان طالع شد پروردگارتان را حمد گوید. (۶۲۲)

و نیز نعمانی به سند خود آورده، از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مثل خاندان من همچون ستارگان آسمان است، هر گاه ستاره‌ای غروب کند ستاره دیگری طلوع نماید، تا آن هنگام که ستاره‌ای از ایشان طلوع کند پس چون شما چشم‌ها به او بدوزید و با انگشتان به وی اشاره کنید فرشته مرگ او را فرا رسد و [به سرای دیگرش] ببرد، سپس دورانی از روزگارتان را بر این حال خواهید ماند و فرزندان عبدالمطلب یکسان بمانند، و ندانی که کدام از کدام است، در آن هنگام ستاره تان آشکار شود، پس خدای را حمد گوید و او را بپذیرید. (۶۲۳)

و به یاری خداوند و به برکت اولیای او از این روایات صحیح معتبر معلوم شد که برای هیچ کس جایز نیست کسی که در زمان غیبت کبری مدعی نیابت خاصه شود را تصدیق نماید. و نیز شاهد بر آن است آنچه شیخ اجل کلینی رحمه الله به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

برای قائم‌علیه السلام دو غیبت هست، یکی کوتاه مدّت، و دیگری درازمدّت، در غیبت اوّل جای او را نمی‌داند مگر خواصّ شیعیانش، و در غیبت دوم جز خواص موالی او کسی جایش را نشناسد. (۶۲۴)

مؤلف وافی پس از نقل این حدیث گوید: «گویا منظور حضرت از خواص موالی کسانی هستند که خدمتگزار آن جنابند، زیرا که سایر شیعیان راهی به سوی آن جناب ندارند، اما در غیبت اوّل، آن حضرت سُفرایی داشته که توقیعات را برای شیعیانش می‌آورده اند، و اولین سفیر، ابو عمر و عثمان بن سعید عمّری رضی الله عنه بوده، و چون عثمان بن سعید وفات یافت، به پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان وصیت کرد، و ابو جعفر به ابوالقاسم حسین بن روح وصایت داد، و ابوالقاسم به ابوالحسن علی بن محمد سمّری - رضوان الله علیه - وصیت سپرد، و چون فوت سمّری نزدیک شد از او خواستند وصیت دهد، وی گفت: خداوند را امری است که خود آن را به آخر خواهد رساند، پس غیبت کبری همین است که پس از فوت سمّری واقع گشته است.»

و نیز بر این مقصود دلالت دارد آنچه صدوق به سند خود از عمر بن عبدالعزیز روایت آورده از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام که فرمود: هر گاه صبح و شام کردی در حالی که امامی را نبینی که به او اقتدا نمایی پس هر که را دوست می‌داشتی دوست بدار، و بر بغض کسی که پیش‌تر دشمن می‌داشتی باقی باش تا این که خدای - عزوجل - او را آشکار سازد. (۶۲۵)

و کلینی رحمه الله در اصول کافی به سند خود از منصور از کسی که او را یاد کرده از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که راوی گوید: از آن حضرت پرسیدم: هر گاه صبح و شام کردم در حالی که امامی نبینم که به او اقتدا نمایم چکار کنم؟ فرمود: هر کس را که پیش‌تر دوست می‌داشتی دوست بدار و هر کس را که قبلاً دشمن می‌داشتی دشمن بدار تا این که خدای - عزوجل - او (امام علیه السلام) را آشکار فرماید (۶۲۶).

و نعمانی به سند خود از محمد بن منصور صیقل از پدرش منصور آورده که گفت: حضرت اباعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه روزی صبح و شام کردی در حالی که امامی از آل محمد صلی الله علیه و آله را نبینی پس هر که را پیشتر دوست می داشتی دوست بدار و با هر کس دشمنی داشته ای دشمن باش و از هر کس پیروی داشته ای پیروی کن، و هر صبح و شام منتظر فرج باش (۶۲۷). می گویم: این روایات به ما امر می کنند که در زمان غیبت از کسی که ادعای امامت یا بابیت و نیابت خاصه را داشته باشد پیروی نکنیم، تا این که خدای تعالی ولی منتظرش - عجل الله فرجه الشریف - را ظاهر گرداند، زیرا که فرمایش امام علیه السلام: «پس هر که را پیشتر دوست می داشتی دوست بدار ...» کنایه است از وجوب ترک محبت و پیروی کسی که برای خود مرتبه خاصی از امامت یا نیابت خاصه را در زمان غیبت تامه ادعا کند، یعنی اگر کسی برای خودش مقام خاصی ادعا کند از او پیروی مکن و دعوتش را برای هیچ کاری مپذیر، و این است معنی تکذیب ادعای او، چنان که بر اهل فهم که با شیوه های سخن آشنا هستند پوشیده

و از احادیثی که در آنها بر قطع شدن سفارت در غیبت تامه دلالت و اشاره ای هست، روایتی است که نعمانی رحمه الله به سند خود از مفضل بن عمر جعفی از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: صاحب این امر را دو غیبت خواهد بود، یکی از آن دو آن قدر طول می کشد تا بعضی [از مردم] گویند: مرده، و بعضی گویند: کشته شده، و بعضی گویند: مفقود شده، پس بر امر او از اصحابش باقی نماند مگر تعداد اندکی، و بر جایگاهش اطلاع نیابد - از دوست و غیر دوست - مگر آن خدمتگزاری که کارش را بر عهده دارد (۶۲۸). نعمانی رحمه الله گوید: و اگر درباره غیبت جز این حدیث روایت نمی شد، همین برای کسی که در آن تأمل کند کافی بود.



## تتمه ای پر سود

دانستی که این چهار شخصیت یاد شده - رضی الله تعالی عنهم - به طور خاص از حضرت صاحب - عجل الله فرجه الشریف - در زمان غیبت نخستین نایب بوده‌اند، و شیعیان در امور خود به ایشان رجوع می‌نمودند، چون نزد آنها نیابت و وکالت ایشان از آن حضرت ثابت شده بود، و این به نصّ امام‌علیه السلام برایشان ثبوت یافت، چنان‌که در مورد عثمان بن سعید (۶۲۹) و پسرش محمد که توسط امام هادی و امام عسکری علیهما السلام انجام شد، و در مورد ابوالقاسم حسین بن روح توسط محمد بن عثمان به امر امام‌علیه السلام انجام گشت، و حسین بن روح در مورد ابوالحسن علی بن محمد سمری به امر امام‌علیه السلام وصایت داد، و از این نواب رحمه الله معجزات بسیاری ظاهر شد، و آن معجزات در کتب غیبت ذکر گردیده است. (۶۳۰)

و سید بن طاووس در کتاب مجمع الرجال خود از او حکایت نموده است، و سید بن طاووس در کتاب ربیع الشیعة تصریح کرده که معجزاتی از آنان ظاهر شده چنان‌که مولی عنایت الله در کتاب مجمع الرجال خود از او حکایت نموده است، و همین طور دیگر علمای ما رحمه الله و بدون تردید وکالت و نیابت خاصه جز با یکی از سه طریق ثابت نمی‌شود؛ یعنی نصّ امام، یا نایب خاصّ او، یا آشکار شدن معجزه بر دست کسی که نیابت خاصه را ادعا می‌کند، و هر گاه چنین نبود بسیاری از دنیاپرستان آن مقام را ادعا می‌کردند، همچنان‌که برای عده‌ای این اتفاق افتاد که دروغگویی شان ثابت گشت و توفیق از سوی امام‌علیه السلام مبنی بر لعنت و بیزاری از آنان صدور یافت، مانند: نصیری و نمیری و دیگران که اسم‌هایشان در کتب غیبت یاد آمده است، هر که مایل است به آن کتاب‌ها مراجعه کند.

و اما در غیبت کبری باب وکالت و نیابت خاصه بسته شد، ولی با نصوص پیغمبر و امامان‌علیهم السلام، و إجماع، و

سیره متّصله قطعیه، نیابت عامّه برای علمای عامل و فقهای ره یافته، حامیان دین، و راویان احادیث ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت گردیده است، پس بر عموم مؤمنین واجب است در آنچه از امر دینشان نیاز دارند به آنان مراجعه نمایند.

و اما روایاتی که درباره آنان وارد شده در کتب فقه و حدیث مذکور است، مانند فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که سه بار گفت: بار خدایا خلفای مرا پیامرز» گفته شد: یا رسول الله خلفای تو کیانند؟ فرمود: آنان که پس از من می آیند و حدیث و سنت مرا روایت کنند. و در توقیع شریف آمده: «... و اما حوادثی که واقع می شود پس در آنها به راویان حدیثمان مراجعه کنید که آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خداوند بر ایشان». (۶۳۱) و احادیث دیگری که در جاهای خود آمده و ضبط شده اند.

#### دو نکته

در اینجا شایسته است دو نکته تذکر داده شود: اول: این که عده ای از علمای ما بر آنند که ولایت عامّه برای فقها در زمان غیبت ثابت است، یعنی تمام مناصب و تصرفاتی که برای امام علیه السلام هست برای آنان نیز می باشد - مگر آنچه با دلیل خارج شده است - که به نظر ایشان نیابت عامّه ثابت است مگر آنچه با دلایل استثنا شده است. و عده ای دیگر آن را نفی کرده، و گفته اند: در مواردی که دلیل خاصی بر آن دلالت کند نیابت برای فقها ثابت است، مانند: فتوا دادن و حکم کردن بین مردم در مرافعات و غیر اینها که در جای خود ذکر گردیده. و حق همین است از جهت ضعیف بودن آنچه عده اول به آن تمسک جسته اند، چنان که در فقه بیان کرده ایم. دوم: هر گاه یکی از افراد اهل مذهب ما برای خودش یا کس دیگری نیابت خاصّه از حضرت حجّت - عجل الله فرجه الشریف - را در زمان غیبت دوم آن حضرت ادعا کند، پس چنانچه بداند قطع شدن نیابت خاصّه در غیبت کبری

از ضروریات مذهب است، و در این حال مدعی نیابت خاصه شود محکوم به کفر و ارتداد است، چونکه این کار مستلزم تکذیب شارع در بعضی از احکام آن است، و این بدون خلاف و اشکال کفر می‌باشد. و همین طور اگر آن را به سبب دلیل خاصی مانند اجماع و اخبار بداند، و با این‌که این را می‌داند نیابت خاصه را در این غیبت ادعا کند، زیرا که اینجا نیز مستلزم تکذیب پیغمبر است. ولی اگر نداند که این از ضروریات مذهب است، و از دلایل دیگر هم به آن یقین پیدا نکرد، و برای او شبهه‌ای پیش آمد که قطع شدن نیابت خاصه را در غیبت کبری منکر شد و آن را برای خودش یا دیگری ادعا کرد، بدون تردید گمراه است، مانند سایر اهل ضلالت و گمراهی، ولی ثبوت ارتداد و خروجش از اسلام به صرف آن جای تأمل و مورد اشکال است، زیرا که در دلایل شرعی به ثبوت نرسیده این‌که انکار چیزی که نزد عموم مسلمین ضروری است سبب مستقلاً برای کفر و ارتداد باشد تا چه رسد به انکار ضروری مذهب، بلکه در صورتی که انکار ضروری موجب کفر است که مستلزم عدم تصدیق پیغمبر صلی الله علیه و آله در بعضی از آنچه آورده است باشد، از همین روی به مسلمانی اهل تسنن حکم می‌شود با این‌که آن‌ها چیزی را منکرند که به نظر ما ضروری است، و آن خلافت و جانشینی بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد. فقیه بزرگوار و محقق عالیقدر مولانا مقدّس اردبیلی به این تفصیل قائل شده - بنابر آنچه از وی حکایت گردیده - و جمعی از فقها نیز این قول را پذیرفته‌اند. و عده دیگری از فقها قائل شده‌اند که انکار ضروری اسلام سبب مستقلاً برای کفر است، مانند انکار یکی از شهادتین و امثال آن. اینان به اخباری استناد جسته‌اند که از دلالت بر مدّعی ایشان قاصر است، و تفصیل سخن به جای خود موکول می‌شود، و الله تعالی هو العالم.

هفتاد و دوم: درخواست دیدار آن حضرت با عافیت و ایمان

هفتاد و دوم: درخواست دیدار آن حضرت با عافیت و ایمان

این که از خدای - عزوجل - مسئلت نمایی که دیدار مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - را در حال عافیت و ایمان به تو روزی فرماید، پس در اینجا دو مطلب مورد بررسی قرار می‌گیرد:

یکی: استحباب طلب نایل شدن به دیدار آن حضرت علیه السلام در زمان ظهورش از خدای منان. دوم: این که از خدای متعال مسئلت نمایی که آن دیدار را در حالی که عافیت و ایمان داشته باشی به تو روزی فرماید. و بر مطلب اول دلالت می‌کند آنچه در دعاهایی که امامان علیهم السلام به شیعیان تعلیم فرموده‌اند تا در زمان غیبت خوانده شود آمده، چنان که در دعای عهدی که از امام صادق علیه السلام روایت گردیده چنین می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ أَرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ»؛ خدایا! آن طلعت رشید و آن چهره نازنین را به من بنمای ... (۶۳۲).

و در دعای عمری که از حضرت صاحب الامر علیه السلام روایت شده چنین آمده: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ أَنْ تُرِيَنِي وَلِيَّ أَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِذَ الْأَمْرِ» (۶۳۳)؛ خدایا! از تو مسئلت دارم که ولی امرت را به من بنمایی در حالی که فرمانش نافذ باشد

و دعاهای دیگری که ذکر آن‌ها موجب طولانی شدن سخن می‌شود، اضافه بر این که این امر از لوازم محبت ایمان است، زیرا که هر دوستی اشتیاق دارد که در هر لحظه دوست و حبیب خویش را ببیند، و در این راه به هر چه در توان دارد توسل می‌جوید، و از جمله آن وسایل دعا و مسئلت است که کلید هر خیر و برکت و وسیله رسیدن به هر مهم و حاجت می‌باشد.

و نیز بر مطلب مورد بحث دلالت می‌کند تمام دلایلی که دعا برای تعجیل فرج و ظهور آن حضرت علیه السلام را امر می‌کنند، چون دعا کردن به این که خداوند دیدارش را در حالی به تو روزی فرماید که در هنگام ظهورش زنده باشی متضمن دعا برای تعجیل فرج و ظهورش هست، پس دلایلی که بر تأکید و رجحان آن دلالت دارند شامل این هم می‌شوند. و بر مطلب دوم دلالت دارد آنچه ثقة الاسلام

محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله به سند خود از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: هر گاه کسی از شما تمنای [دیدن] قائم علیه السلام را داشت، پس آرزویش چنین باشد که در عافیت آن جناب را ببیند، زیرا که خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را رحمت فرستاد و آمدن قائم علیه السلام نعمت خواهد بود. (۶۳۴)

می‌گوییم: توضیح مطلب این که خداوند پیغمبرش را امر نمود که از کافران و ظالمین انتقام بگیرد - در صورتی که آن‌ها شروع به جنگ نمی‌کردند - بلکه آن حضرت را برای عالمیان رحمت فرستاد، و خطاب به او فرمود: «فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُؤْيَا» (۶۳۵)؛ پس [ای رسول] اندکی کافران را مهلت ده. که انتقام را تا زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام به تأخیر انداخت، و هر چه جبرئیل می‌آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله را به مدارا کردن با مردم دستور می‌داد، ولی حضرت قائم علیه السلام مأمور به انتقام گرفتن است تا هر قومی را به آنچه می‌کرده‌اند کیفر دهد، بنابراین هر کس دوران آن جناب را ببیند چنین نیست که دیدن آن حضرت برایش رحمت و بشارت باشد، بلکه برای پیشتر مردم نعمت و عذاب خواهد بود، چنان که خدای - عزوجل - فرماید: «وَلَنذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ» (۶۳۶)؛ و از عذاب نزدیک‌تر آنان را بچشانیم غیر از آن عذاب بزرگ‌تر [قیامت]. و آیات و روایات در این باره بسیار است، و چون در آخرالزمان محنت‌ها و بلیات بسیار زیاد است و مردم در معرض و لغزش گاه آن‌ها قرار دارند، امامان علیهم السلام به شیعیانشان امر فرموده‌اند که عافیت و سلامتی از آن‌ها را از خدای - عزوجل - درخواست دارند، و در حال عافیت و سلامتی تسلیم بودن؛ به دیدار امام منتظر خود نایل گردند، تا به لقای آن جناب متنعم و خرسند شوند، و در سایه عنایت او ایمن باشند، و در شمار منحرفان شگاک و یا تغییر و تبدیل کنندگان دین و کسانی که بر آن‌ها [از سوی خداوند] غضب شده و گمراهان، قرار نگیرند، که حضرت قائم علیه السلام از آن‌ها انتقام می‌گیرد

و آنان را از دم شمشیر می‌گذرانند، و عاقبت کارشان منزلگاه هلاکت جهنم است که به آن جایگاه بد خواهند افتاد.

### تذکر

و بدان که کامیابی به لقای آن حضرت برای مسئلت کنندگان و طالبین آن در زمان ظهورش ممکن است بر یکی از دو وجه انجام گردد: یکی: این که خداوند متعال ظهورش را نزدیک گرداند، پس آن مسئلت کننده به لقایش برسد. دوم: این که مسئلت کننده پیش از ظهور وفات یابد، پس خدای - عزوجل - او را در زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام زنده گرداند، تا به لقای آن جناب نایل آید از جهت اجابت دعای او و پاداش امید او، چنان که در دعای عهدی که از امام صادق علیه السلام روایت شده این معنی آمده، ما دعای مزبور را در امر سی و چهارم یاد آوردیم.

### تتمه ای پر سود

همان طور که مستحب است نایل شدن به دیدن آن حضرت در زمان ظهورش را طلب نماید، هم چنین مستحب است لقای آن جناب در خواب یا بیداری در زمان غیبتش را مسئلت نماید، و دلیل بر این از چند وجه است: وجه اول: تمام آنچه بر استحباب دعا کردن برای هر کار مشروعی دلالت دارد، مانند فرموده خدای تعالی: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۶۳۷)؛ و پروردگار شما فرمود مرا [با خلوص دل] بخوانید شما را اجابت کنم. و فرموده خدای تعالی: «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» (۶۳۸)؛ و [هر چه خواهید] از فضل خدا مسئلت نمایید. «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (۶۳۹)؛ و چون بندگان من [دور و نزدیکی] من از تو پرسند پس [بدانند که] من نزدیکم دعای هر که مرا بخواند را اجابت نمایم.

و روایات در این باره متواتر است، از جمله:  
۱ - از امام صادق علیه السلام است که فرمود: دعا همان عبادت است (۶۴۰) که خدای - عزوجل - فرموده: «إِنَّ

الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»  
(۶۴۱)؛ همانا آنان که از عبادت من تکبر ورزند سرافکنده  
به جهنم خواهند افتاد.

۲ - و از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: دعا مخزن عبادت است همچنان که ابر مخزن باران است. (۶۴۲)

۳ - و نیز از آن جناب آمده که فرمود: خداوند را بسیار بخوانید که خداوند از بندگان مؤمنش دوست می‌دارد که او را بخوانند، و به بندگان مؤمن خود استجابت را وعده فرموده و خداوند دعای مؤمنین را روز قیامت عملی برای آنها [محسوب] خواهد کرد که در خیر آنها می‌افزاید.

۴ - و در حدیث دیگری از آن حضرت است که: پس دعا بسیار کن که کلید هر رحمت و پیروزی هر حاجت است، و آنچه نزد خدای - عزوجل - است جز به وسیله دعا به دست نیاید، و همانا هیچ دری بسیار کوبیده نشود مگر این که به گشایش برای کوبنده اش نزدیک گردد. (۶۴۳)

۵ - و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده فرمود: هر مسلمانی خدای تعالی را بخواند به دعایی که قطع رحم و گناه آوردن در آن نباشد، خداوند به سبب آن یکی از سه چیز را به او دهد: یا دعایش را به زودی مستجاب فرماید، و یا آن را برای آخرتش ذخیره فرماید، یا مانند آن را از بدی از او دور سازد. (۶۴۴)

۶ - و از آن حضرت صلی الله علیه وآله آمده فرمود: دعا مغز عبادت است، و هیچ مؤمنی خداوند را نخواند مگر این که مستجاب فرماید، پس یا به زودی آن را در دنیا برایش تعجیل می‌کند، و یا برایش به آخرت تأخیر می‌اندازد، و یا به مقدار دعایش از گناهانش می‌آمرد به شرط آن که به گناهی دعا نکند. (۶۴۵)

۷ - و از آن حضرت صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود: عاجز ترین مردم کسی است که از دعا کردن عاجز باشد، و بخیل ترین مردم کسی است که از سلام کردن بخل ورزد. (۶۴۶)

۸ - و از امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: خداوند چنین نکند که درب دعا را [بر کسی] بگشاید و درب اجابت

را بر او ببندد.

۹ - و از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: بر شما باد دعا کردن که چیزی نخواهید یافت که در تقرب جستن به خداوند مثل آن باشد. (۶۴۷)

۱۰ - و از امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: محبوب‌ترین اعمال نزد خدای - عزوجل - در زمین دعا است، و بهترین عبادت عفاف است. (۶۴۸)

۱۱ - و از فضیل بن عثمان روایت شده که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: مرا سفارشی فرمای، فرمود: تو را سفارش می‌کنم به تقوی و خداترسی، و راستگویی، و ادای امانت، و خوش رفتاری با مصاحب خویش، و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب آن بر تو باد دعا کردن، و چیزی تو را از درخواست کردن از پروردگارت باز ندارد، و نگویی: این چیزی است که عطا نخواهم شد، و دعا کن که خداوند آنچه را بخواهد انجام می‌دهد.

و اخبار دیگری که در کتاب‌های علمای بزرگوار مان روایت شده است. و حاصل سخن این‌که: تشرّف به دیدار امام علیه السلام امری است ممکن است و مشروع، و هر امر ممکن مشروعی مستحب است برایش دعا شود. نتیجه این‌که: دعا کردن برای تشرّف به دیدار آن حضرت - سلام الله تعالی علیه - مستحب می‌باشد. کبرای این قضیه: به کتاب و سنت و إجماع و عقل ثابت است، و از کتاب و سنت آنچه یاد آوردیم بسنده است، و إجماع برای کسی که خبرگی و انسی با کتاب‌های علما و سیره مسلمین داشته باشد معلوم است، بلکه می‌توان ادّعا کرد که استحباب دعا از ضروریات دین است. و عقل حکم می‌کند به این‌که خوب است بنده مطالب و خواسته‌هایش را از پروردگار عالمیان مسئلت نماید.

و اما صغرای مطلب یعنی امکان تشرّف به دیدار امام منتظر - عجل الله فرجه الشریف - و مشروع بودن طلب آن برای اهل ایمان و یقین ثابت است، و قوی‌ترین دلیل بر امکان آن وقوع و تحقق یافتنش برای بسیاری از صلحا و کسانی



است که خداوند خیر دنیا و دین را برایشان خواسته، و درخواست آن در چندین دعا و زیارتی که علمای صالح گذشته ما در کتاب‌هایشان یاد کرده‌اند آمده، چنان که در دعایی که توسط عمّری از آن حضرت روایت شده چنین آمده: «و ما را از کسانی قرار ده که دیده شان به دیدارش روشن گردد». (۶۴۹)

و در دعای عهد می‌خوانیم: «و دیده‌ام را به سرمه یک نگاه به او روشن ساز». (۶۵۰)

و در دعای ندبه است که: «و [ای خدا] سرور این بنده کوچکت را به وی بنمایان ای شدید القوی». و دعایی که پس از سلام بر آن حضرت در سرداب مبارک مروی است آمده: «و چهره‌اش را به ما بنمای». و غیر این‌ها که در جای خود ذکر گردیده، و این که تمام این‌ها را حمل کنیم بر آن که منظور درخواست دیدن آن جناب فقط در زمان ظهورش می‌باشد شاهد و داعی بر آن نیست. و در بعضی از اخبار است که آن حضرت علیه السلام در میان مردم آمد و شد می‌کند. پس او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند. و برای من و بعضی از اخبار، بعضی از اسرار اتفاق افتاده است. و از جمله اخباری که به آن‌ها اشاره کردم روایتی است که کلینی رحمه الله در اصول کافی به سند صحیح عالی از سدید صیرفی (۶۵۱) آورده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمود: همانا در صاحب این امر شباهتی به یوسف علیه السلام هست. گوید: عرضه داشتم: گویی از زندگانی و غیبت او یاد می‌کنی؟ آن حضرت - علیه الصلاة و السلام - به من فرمود: و چه چیز آن را انکار می‌کنند این افراد شبیه خوک؟ به درستی که برادران یوسف اسباط و پیغمبر زاده بودند، با یوسف تجارت کردند، و خرید و فروش نمودند، و با او سخن گفتند و حال آن که برادرانش بودند و او برادرشان بود او را نشناختند، تا این که خودش گفت: من یوسفم و این برادر من است. پس چه انکار می‌دارد این امت ملعون این که خداوند - عزوجل - با حجت خود در وقتی از اوقات همان کند که با یوسف کرد؟ به درستی که یوسف پادشاهی مصر را داشت و بین او و

پدرش مسافت هیجده روز راه بود، پس اگر یوسف می‌خواست پدر را [از احوال خود] خبر دهد می‌توانست، همانا یعقوب و فرزندانش هنگامی که مژده یافتند آن مسافت را تا مصر نه روزه پیمودند. پس این امت چرا انکار می‌دارد که خدای - عزوجل - با حجت خود چنان کند که با یوسف کرد، این که در بازارهایشان راه برود و بر فرش‌هایشان قدم بگذارد تا آن‌گاه که خداوند در آن [جریان] به او اذن دهد، همچنان که به یوسف اذن داد که گفتند: آیا تو همان یوسفی؟ گفت: من یوسف هستم. (۶۵۲) و نعمانی به سند خود از سُدیر آورده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمود: همانا در صاحب این امر سنتی از یوسف هست. راوی گوید: عرضه داشتم: گویی ما را از غیبت یا حیرتی خبر می‌دهید؟ فرمود: چه انکار می‌کنند این خلق ملعون خوک صفت از این امر؟ همانا برادران یوسف افراد عاقل و فهمیده بودند بر یوسف وارد شدند و با او سخن گفتند و با او معامله کردند و رفت و آمد نمودند و او برادر آنان بود با وجود این تا خودش را به آنان معرفی نکرد او را نشناختند و وقتی گفت من یوسف هستم او را شناختند. بنابراین امت سرگردان چه انکار می‌کنند که خدای - عزوجل - در وقتی از اوقات بخواهد حجت خودش را بر آنان مخفی بدارد، یوسف پادشاهی مصر را داشت و فاصله بین او و پدرش هیجده روز راه بود، اگر خداوند می‌خواست جای او را به پدرش بفهماند، می‌توانست. پس چه انکار می‌کند این امت که خداوند با حجت خویش همان کند که با یوسف کرد، و این که صاحب مظلوم شما که حقتش انکار شده صاحب این امر در میان آن‌ها آمد و شد کند، و در بازارهای شان راه برود، و بر فرش‌های شان پا بگذارد، ولی او را نشناسند؟ تا هنگامی که خداوند او را اذن دهد که خودش را معرفی کند، چنان که به یوسف اجازه داد، وقتی که برادرانش گفتند: تو یوسفی؟ گفت: من همان یوسفم. (۶۵۳)

می‌گوییم: ای مؤمن صاحب یقین در این حدیث شریف تأمل و تدبّر کن، و تعریض و انکار امام علیه السلام نسبت به

کسی که پندارد امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - در میان مردم آمد و شد نمی‌کند و او را نمی‌بینند را ملاحظه بنمای، و این که از این جهت آن حضرت را به یوسف تشبیه نموده است، و در این حدیث و حدیث پیشین کفایت و تصدیق برای اهل ایمان و تحقیق است. و در روایات چیزی را نیافته ام که گمان منافات با آنچه یاد کردیم در آن برود مگر دو حدیث که منافات نداشتن شان را با آنچه که گفته شد توضیح می‌دهیم:

یکی: فرموده آن حضرت در توفیق شریف که پیش‌تر آوردیم: «فَمَنْ ادَّعى المُشَاهِدَةَ قَبْلَ السَّفِيَانِي وَ الصَّيْحَةَ فَهُوَ كَذَّابٌ»؛ پس هر کس ادعای مشاهده کند پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی پس او دروغگو است ... که در امر گذشته بیان داشتیم: این عبارت با آنچه یاد کردیم منافاتی ندارد.

دوم: آنچه در مزار بحار از بعضی کتب مزار به سند خود از احمد بن ابراهیم آمده که گفت: به ابو جعفر محمد بن عثمان اشتیاقم را به دیدن مولایمان علیه السلام بیان داشتم، به من فرمود: با شوق مایلی که او را ببینی؟ گفتم: آری، فرمود: خداوند شوق تو را سپاس گوید و روی آن حضرت را به آسانی و عافیت به تو بنمایاند، ای ابو عبدالله تقاضا مکن که او را ببینی زیرا که ایام غیبت به او مشتاق هستی و نخواه که با او همراه شوی که این از کارهای بزرگ خداوند است، و تسلیم بودن به آن اولی است، ولی به سوی او به وسیله زیارت توجه کن ... (۶۵۴) می‌گوییم: در این حدیث نسبت به آنچه یاد کردیم منافاتی نیست.

اول: این که چون جناب محمد بن عثمان برای او دعا کرد به این که: «و روی آن حضرت را به آسانی و عافیت به تو بنمایاند». و اگر این امر غیر ممکن بود یا خواستش نامشروع بود برایش چنین دعایی نمی‌کرد. دوم: این که چون این سؤال و جواب در زمان غیبت اول (غیبت صغری) انجام شده، و در آن زمان برای بسیاری از اهل ایمان دیدن و لقای آن حضرت علیه السلام اتفاق افتاده،

از سفرای آن حضرت و غیر آنها، چنان که از اخبار ظاهر می‌شود، و در روایات چیزی که بر نفی مشاهده به طور مطلق در زمان غیبت صغری باشد ندیده ایم. سوم: این که احتمال می‌رود در آن وقت به خصوص، مانعی بوده به خاطر ملاحظه آن شخص که صلاح نبوده کسی به دیدار آن حضرت مشرف شود، و نظیر این معنی در منع وکلا از یاد کردن آن حضرت در روایت آمده، چنان که در اصول کافی از حسین بن الحسن علوی است که گفت: یکی از ندیمان روز حسنی و مرد دیگری که همراه او بود به وی گفت: اینک او [یعنی امام عصر]- عجل الله فرجه الشریف - [اموال مردم را [از باب حقوق] جمع می‌کند و برای او وکلایی هست - و وکلای آن حضرت را در نواحی مختلف نام بردند - و این را به عبیدالله بن سلیمان وزیر گزارش دادند، پس وزیر همت گماشت که وکلا را بگیرد، سلطان گفت: جستجو کنید ببینید این مرد [یعنی حضرت علیه السلام] در کجاست که این جریان بزرگی است. عبیدالله بن سلیمان گفت: همه وکلا را دستگیر می‌کنیم، سلطان گفت: نه، بلکه با اشخاص ناشناسی برای جاسوسی نزد آنان پول‌هایی بفرستید، پس هر کدام از آنان چیزی گرفت دستگیر شود. راوی گوید: پس [از سوی حضرت قائم علیه السلام] نامه آمد که به تمامی وکلا دستور دهند از کسی چیزی نگیرند و از پذیرفتن آن خودداری کنند و جریان [حضرت صاحب الأمر علیه السلام] را جاهل نمایند، پس شخص ناشناسی برای جاسوسی نزد محمد بن احمد رفت و با او خلوت کرد و گفت: پولی نزدم هست که می‌خواهم آن را برسانم، محمد به او گفت: اشتباه کرده‌ای، من از این مطلب چیزی نمی‌دانم، پس هر چه ملاطفت کرد محمد تجاهل نمود، و جاسوس‌ها را همه جا پراکندند و همه وکلا از پذیرفتن چیزی امتناع ورزیدند، به جهت آن دستوری که از پیش به ایشان رسیده بود. (۶۵۵)

چهارم: این که برای هیچ کس ممکن نیست به دیدن آن جناب مشرف شود مگر به اجازه حضرتش، و شاید منع کردن ابو جعفر از جهت اجازه ندادن امام علیه السلام به او

برای تشریف یافتن آن شخص بوده، یا به خاطر این که این سر را تحمل نداشته و توان رازداری در او نبوده و خبر را منتشر می‌ساخته، و یا به سبب‌های دیگر. مؤید این وجه است آنچه در اصول کافی از علی بن محمد از ابوعبدالله صالحی آمده که گفت: پس از وفات حضرت ابومحمد امام عسکری علیه السلام اصحاب ما از من خواستند که درباره اسم و جای امام علیه السلام بپرسم، پس جواب صدور یافت که: «اگر آن‌ها را بر اسم دلالت کنی آن را شایع می‌سازند و چنانچه جای را بشناسند آن را نشان خواهند داد». (۶۵۶)

پنجم: شاید آن شخص می‌خواست با آن حضرت علیه السلام مصاحبت کند و ملازم خدمت آن جناب شود به گونه اصحاب سایر ائمه‌علیهم السلام، و این در هر دو غیبت ممنوع بوده است، و شیخ ابوجعفر این جهت را از او فهمیده بود، لذا گفت: و درخواست مکن که با او همراه شوی.

و مؤید این وجه است آنچه کلینی رحمه الله در خبر صحیحی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: قائم علیه السلام را دو غیبت است، یکی کوتاه، و دیگری طولانی، در غیبت اول کسی جایش را نمی‌داند مگر خواص شیعیانش، و در دیگری جایش را نداند مگر خواص خدمتگزارانش. (۶۵۷)

در امر گذشته نیز مؤید این وجه گذشت. وجه دوم: این که نگاه کردن به چهره نورانی‌اش عبادت است، و توفیق خواستن برای عبادت نیز عبادت است، بنابراین درخواست توفیق برای دیدن روی آن حضرت عبادت می‌باشد، و هر یک از دو مقدمه این مطلب آن قدر واضح است که نیازی به دلیل و برهان ندارد، بلکه شاهد بر مقدمه اول روایتی است که در مجالس شیخ صدوق از مولایمان حضرت رضاعلیه السلام آمده که فرمودند: «نگاه کردن به ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله عبادت است امام باشد یا غیر امام» (۶۵۸). و شاهد بر مقدمه دوم دعاهایی است که از امامان صلی الله علیه و آله رسیده و توفیق

عبادت از خدا خواستن را دستور فرموده‌اند. وجه سوم: فرموده امام‌علیه السلام در دعای عهد و غیر آن که: «اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَاکْحُلْ نَاطِرِي بِنَظَرَةٍ مَنِي إِلَيْهِ ...»؛ که اطلاق آن عمومیت دارد و شامل زمان غیبت و حضور آن حضرت‌علیه السلام هر دو می‌شود، چنان‌که بر کسی که دلش به نور او روشن است پوشیده نیست.

وجه چهارم: محتوای آنچه در فضیلت خواندن سوره بنی‌اسرائیل (= اسراء) در شب‌های جمعه وارد شده است، چنان‌که در تفسیر برهان از عیاشی و صدوق به سند هایش از امام صادق‌علیه السلام آمده که فرمود: هر کس سوره بنی‌اسرائیل را هر شب جمعه بخواند نمیرد تا این‌که قائم‌علیه السلام را دریابد و از اصحابش خواهد بود. (۶۵۹) و محتوای آنچه در فضیلت خواندن دعای عهد که در بحار روایت شده از کتاب الإختیار سیّد ابن الباقری از امام صادق‌علیه السلام آمده که فرمود: هر کس بعد از هر نماز واجب این دعا را بخواند امام: م، ح، م، د بن الحسن - علیه و علی آبائهم السلام - را در بیداری یا خواب خواهد دید ... (۶۶۰)

ما این دعا را در اول بخش ششم آوردیم. و فحوای آنچه در مکارم الاخلاق روایت آمده در فضیلت خواندن دعای: «اللَّهُمَّ إِنَّ رَسُولَكَ الصَّادِقَ الْمَصْدَقَ ...». پس از هر نماز واجب، و مواظبت بر این دعا که به دیدار حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه الشریف - مشرف خواهد شد. (۶۶۱) این را نیز در بخش ششم کتاب آوردیم، توجیه استدلال این‌که اخبار یاد شده به طور ضمنی دلالت دارند بر این‌که درخواست تشریف به لقای آن حضرت‌علیه السلام نزد خداوند متعال امری پسندیده و محبوب است، و امامان‌علیهم السلام به آن فرا خوانده‌اند تا جایی که دستیابی به دیدار آن جناب برای کسی که بعضی از عبادات را به جایی آورد ثواب قرار داده شده است. وجه پنجم: آنچه علامه طباطبایی سیّد مهدی نجفی مشهور به بحر العلوم در اموری که غسل کردن برای آن‌ها مستحب

است در الدَّرَّةُ النَّجْفِيَّةِ خود چنین سروده:  
 وَرُؤْيَا لِدَرْكِ مَا يُقْصَدُ فِي الْمَنَامِ  
 و [به منظور] دیدن امام در خواب، برای آنچه از مقاصد  
 خواسته می‌شود، که اگر درخواست دیدن امام علیه السلام  
 امر مستحب مطلوبی نبود غسل کردن برای آن کار  
 مستحب راجحی نبود، چون مخفی نیست که استحباب  
 غسل به خاطر رجحان داشتن چیزی است که برایش غسل  
 می‌شود، و این با توجه به سایر موارد آن ظاهر و معلوم  
 است.

وجه ششم: این که طلب کردن لقای آن جناب از روی  
 محبت و اشتیاق نسبت به او و محبوب شدن نزد اوست،  
 و بدون تردید اظهار دوستی و محبت به آن حضرت از  
 بهترین و مهم‌ترین عبادات می‌باشد، زیرا که این از آثار و  
 نشانه‌های ولایت است، پس هر قدر که محبت شدیدتر و  
 تمام‌تر باشد اشتیاق به دیدار محبوب بیشتر و عظیم‌تر  
 می‌شود، و در همین بخش از کتاب مطالبی که بر این  
 مقصود دلالت دارد و مایه تذکر خردمندان است گذشت.  
 وجه هفتم: آنچه در کتاب جنَّة المأوی اثر عالم محدث  
 نوری رحمه الله به نقل از کتاب الإختصاص شیخ مفید از  
 ابوالمغرا (۶۶۲) از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت  
 آمده که گوید: شنیدم آن حضرت می‌فرمود: «مَنْ كَانَتْ لَهُ  
 إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ وَارَادَ أَنْ يَرَانَا وَ أَنْ يَعْرِفَ مَوْضِعَهُ فَلْيَغْتَسِلْ  
 ثَلَاثَ لَيَالٍ يُنَاجِي بِنَا فَإِنَّهُ يَرَانَا وَيَعْفِرُ لَهُ بِنَا وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ  
 مَوْضِعُهُ ...»؛ هر کس به سوی خداوند حاجتی دارد و  
 می‌خواهد ما را ببیند و منزلگاه خودش را [در آخرت] بداند،  
 پس سه شب غسل کند در حالی که به وسیله ما [به درگاه  
 الهی] مناجات نماید که همانا ما را خواهد دید و آمرزیده  
 خواهد شد و جایگاهش بر او پوشیده نمی‌ماند. (۶۶۳)  
 محدث نوری پس از ذکر این حدیث گفته: این که حضرت  
 فرموده: «یناجی بنا» یعنی با خدای تعالی به وسیله ما  
 مناجات و راز گویی کند، و به درگاه او به ما توسل برد که  
 خداوند ما را به او بنمایاند، و منزلت خودش را نزد ما

می‌شناسد. و به قولی: یعنی به دیدار ما اهتمام ورزد، و در فکر ما و محبت ما باشد، که ایشان علیهم السلام را خواهد دید، یا به معنی این است که: این را از ما بخواهد. می‌گوییم: احتمال قوی می‌رود که منظور از فرمایش امام‌علیه السلام «یناجی بنا» این باشد که شخص مؤمن با امام زمانش راز دل گوید و حال و وضع خویش را برایش یاد و اندوه و شکایتش را بازگو نماید، و حوائج و آرزوهایش را عرضه کند، و از آن جناب استدعا دارد که نسبت به حوائج و خواسته‌هایش عنایت و اهتمام ورزد، همچنان که با پروردگار و خدای خویش چنین مناجات می‌کند، زیرا که امام او سخنش را می‌شنود و او را می‌بیند، چون امام است آنکه خدای تعالی او را فریادرس هر که به او پناه برد و او را بخواهد و پناهگاه هر کس که به او التجا کند و او را بخواند و یاری کننده هر کس از او مدد بخواهد و مناجات کند قرار داده است، پس «یناجی بنا» به معنی «یناجینا» می‌باشد، و نظیرش در حدیثی است که در امر آینده خواهد آمد: «انْ یُنَادِیْ بِهِمَّ الْبَارِیْ» که به معنی «ینادیهم» می‌باشد. و در دعای روز عاشورا می‌خوانیم: «وَجَعَلْنَا وَاِیَّاكُم مِّنَ الطَّالِبِیْنَ بَثَّارَهٗ»؛ یعنی «من طالبی تاره»؛ و خداوند ما و شما را از خونخواهان او (امام حسین‌علیه السلام) قرار دهد. (۶۶۴) و نظیر این تعبیر بسیار است چنان‌که بر اهل فن پوشیده نیست و شاهد بر آنچه یاد کردیم سید اجل علی بن طاووس در کتاب کشف المحجّه به نقل از کتاب الرّسائل محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از کسی که نامش را برده آورده است که گفت: به حضرت ابو الحسن‌علیه السلام نوشتم: شخصی مایل است حاجات خصوصی و اسراری را با امام خویش در میان گذارد همان‌گونه که دوست دارد با پروردگارش باز گوید، پس آن حضرت‌علیه السلام در جواب نوشت: اگر حاجتی داشتی پس لب‌هایت را [به شکل گفتن آن] حرکت بده که همانا جواب به تو خواهد رسید. (۶۶۵)

و بنابر آنچه یاد آوردیم بآء در فرموده امام‌علیه السلام: «یناجی بنا» زاید است برای تقویت و تأیید سخن، و یا از



جهت ملابسه و إصاق مجازی، در آن تدبر کن. وجه هشتم: عمل صالحین از علما و غیر علما است، که شیوه آن‌ها بوده و هست این‌که تشریف به دیدار آن حضرت علیه السلام را از قدیم الأیام درخواست می‌کرده‌اند، به طوری که جمعی از آنان چهل شب جمعه در مسجد کوفه و یا چهل شب چهارشنبه در مسجد سهله مانده و تضرع و زاری و عبادت می‌نموده‌اند تا به این رستگاری بزرگ نایل شوند. و رستگاری به لقای آن جناب برای بسیاری از صلحا اتفاق افتاده، و ماجرا هایشان در کتاب‌هایی از قبیل بحار (۶۶۶) النجم الثاقب و دار السلام عراقی و غیر آن‌ها یاد شده است. و من از افراد مورد اطمینان وقایعی را شنیده‌ام که در آن کتاب‌ها یاد نشده، اکنون خصوصیات و چگونگی‌های آن وقایع در ذهنم نیست تا آن‌ها را در اینجا بیاورم.

حاصل این‌که تشریف یافتن به دیدار آن بزرگوار در زمان غیبت امری است که ممکن است برای بسیاری از عوام و خواص مردم اتفاق افتاده، و به همین پاسخ داده می‌شود به بعضی از اهل شبهه از عامه و غیر آن‌ها که بر فرقه امامیه اعتراض می‌کنند که: در وجود امام غایب از نظر چه فایده‌ای هست؟ و نیز در جواب آن‌ها گفته می‌شود: فواید وجود امام علیه السلام در آنچه با مشاهده و ظهورش استفاده می‌شود منحصر نیست، بلکه فواید وجود مبارک او بسیار است هرچند که غایب باشد، و آن فواید به همه خلایق می‌رسد، از همین روی در چندین روایت آن حضرت علیه السلام به خورشید در وقتی که زیر ابر باشد تشبیه شده، مؤلف سروده:

هُوَ	الْعَلَمُ	الْهَادِي	بِإِشْرَاقِ	نُورِهِ
وَإِنْ	غَابَ	عَنِ	كُوقَتِ	ظُهُورِهِ
أَلِمَّ	تَرَ	أَنَّ	يُنْشَرُ	ضَوْءُهَا
إِذَا	كَانَ	تَحْتَ	الْغَيْمِ	عَبُورِهِ

اوست آن آیتی که با إشراق نورش هدایتگر است، هرچند که همچون وقت ظهورش از چشمانم غایب است. آیا نمی‌بینی که چگونه شعاع خورشید همه جا پراکنده می‌شود،

در آن موقع که هنگام عبور زیر ابر واقع گردد. و ما - ان شاء الله تعالی شأنه - در خاتمه کتاب وجوه بسیاری را در تشبیه مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - در زمان غیبتش به خورشید هنگامی که پشت ابر باشد خواهیم آورد که خدای تعالی به برکت اولیای خویش به ما الهام فرموده است. و عده‌ای از علمای ما در کتاب‌های خود تصریح کرده‌اند به این که تشریف یافتن به دیدار حضرت حجّت علیه السلام در زمان غیبت ممتنع نیست، و به این که این توفیق برای بسیاری از مؤمنین حاصل گردیده است.

سید مرتضی - رضی الله تعالی عنه - در کتاب الغیبة گوید: «اگر گفته شود: چه فرق است بین این که امام علیه السلام وجود داشته باشد، ولی غائب باشد؛ و کسی به نزد او نرسد و بشری از وی نفعی نبرد، و بین این که اصلاً وجود نداشته باشد، و به اصطلاح (معدوم) باشد، و آیا روا نیست که در نیستی بماند تا هنگامی که خدای می‌داند که رعیت نسبت به او تمکین کنند و از او بپذیرند - چنان که جایز می‌دانید که او را مستور و غائب گرداند تا وقتی که اطاعت و تمکین مردم را نسبت به او بداند که در آن موقع او را آشکار سازد؟ در جواب گفته می‌شود: اولاً: ما جایز و ممکن می‌دانیم که عده کثیری از اولیا و دوستانش و معتقدان به امامتش به خدمتش برسند، و از فیض وجودش نفع برند، و کسانی هم که از دوستان و شیعیان آن جناب به خدمتش نمی‌رسند، همان نفع را می‌برند که در تکلیف هست ...».

و سید رضی الدین علی بن طاووس رحمه الله در کتاب کشف المحجّة خطاب به پسرش گوید: «و راه به سوی امام تو علیه السلام برای هر کس که خداوند - جلّ جلاله - عنایت و احسان نسبت به او می‌خواهد باز است» (۶۶۷).

و از جمله علمایی که به این معنی تصریح کرده‌اند علامه مجلسی و بحر العلوم و محقق کاظمی و شیخ طوسی و علمای برجسته دیگری می‌باشند. پس با آنچه از برکت اولیای خدای برایتان آوردیم معلوم شد که دیدن آن حضرت علیه السلام در بیداری و خواب در زمان غیبت

کبری امکان دارد، و درخواست کردن این امر از خدای قادر منان مستحب است، که اوست توفیق دهنده.

هفتاد و سوم: اقتدا و تأسی جستن به اخلاق و اعمال آن حضرت علیه السلام

هفتاد و سوم: اقتدا و تأسی جستن به اخلاق و اعمال آن حضرت علیه السلام

پیروی کردن از آن جناب و الگو قرار دادن او در اخلاق و اعمال در آنچه مؤمن به حسب حال خود می‌تواند انجام دهد، معنی تشیع و حقیقت مأموم بودن همین است، و کمال ایمان و تمامیت موالات امام و همراهی با او در روز قیامت و مجاورت با حضرتش در بهشت با این کار انجام می‌شود. چنان‌که در نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان بن حنیف فرماندار بصره از سوی آن حضرت چنین آمده: توجه کنید که هر مأمومی را امامی [و هر رهروی را راهبری] است که به او اقتدا می‌کند و از نور علمش برخوردار می‌گردد ... (۶۶۸)

و در روضه کافی از حضرت زین العابدین علیه السلام آمده که فرمود: برای هیچ قرشی و عربی حسب [و افتخاری] نیست مگر به تواضع، و هیچ کرامتی نیست جز به تقوی، و عملی نیست مگر به نیت، و عبادتی نیست جز به تفقه [و درست فهمیدن]، آگاه باشید که مبعوض‌ترین مردم نزد خداوند کسی است که به سنت و مذهب امامی بوده باشد و به اعمالش اقتدا نکند. (۶۶۹)

توضیح

در روایات وارد شده که: «خدای تعالی بسا که بنده ای را دوست بدارد ولی عمل او را خوش نداشته باشد، و بسا که بنده ای را مبعوض دارد ولی عملش را بپسندد». و این معنی با عقل و اعتبار نیز موافق است، زیرا که محبوبیت و مبعوضیت نزد خداوند به سبب امر و نهی الهی است، بر حسب آنچه خداوند از بنده می‌خواهد که در اعتقاد و

عملش بوده باشد. پس ممکن است که بنده ای از لحاظ اعتقاد نزد خداوند محبوب باشد چونکه مؤمن است، ولی از لحاظ عمل مبعوض باشد چون مخالف امر و نهی خداوندی است، عکس این نیز همین طور است. چون این را دانستی گوییم؛ ظاهر منظور امام علیه السلام در فرمایش فوق آن است که مبعوضترین مردم نزد خداوند از لحاظ عمل کسی است که بر طریقه و مذهب امام علیه السلام باشد، یعنی امامت و ولایتش را معتقد باشد، و در عین حال در اعمال و اخلاق خود با او مخالفت ورزد، و سِرِّ مطلب آن است که هرگاه مؤمن در کارها و اخلاقش بر خلاف امامش رفتار نماید ننگ و عار امام علیه السلام و مایه طعنه و عیب جویی دشمنان بر او خواهد بود، و این گناه بزرگی است، و چنانچه در اعمال و اخلاق خود به او اقتدا نماید سبب عظمت یافتن ولی الله در نظر آنها و رغبت کردن مخالفین به شیوه امامان، و راهیابی مردم با اعمال ایشان به سوی امامشان می‌گردد، و بدین ترتیب مقصود از نصب امام در میان مردم حاصل می‌شود. از همین روی فرموده‌اند: «کُونُوا لَنَا زِينًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا»؛ برای ما زینت باشید و مایه ننگ ما نشوید. (۶۷۰) و فرموده‌اند: «مردم را با غیر زبان‌هایتان [به مذهب خویش] دعوت کنید. (۶۷۱) و در اصول کافی به سند صحیح عالی (۶۷۲) از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: ما کسی را مؤمن نمی‌شماریم تا این که نسبت به تمام امر ما پیروی علاقمند باشد، توجه کنید که البته از جمله پیروی و خواستن امر ما وَرَع و پرهیزکاری است، پس خود را به آن زینت دهید که خدای تعالی بر شما رحمت آرد و به وسیله وَرَع دشمنانمان را در رنج و فشار قرار دهید که خداوند شما را عزت دهد و باقی بدارد (۶۷۳). و در روضه کافی به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: من و حضرت ابوجعفر [امام باقر علیه السلام] بر [جمعی از] شیعیان گذشتیم که مابین قبر [پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله] و منبر بودند، به حضرت ابوجعفر علیه السلام گفتم: شیعیان و موالیان تو هستند،

خداوند مرا فدای تو گرداند. فرمود: آن‌ها کجایند؟ گفتم: آنان را مابین قبر و منبر می‌بینم، فرمود: مرا نزد آنان ببر، پس به آنان نزدیک شد و برایشان سلام کرد، سپس فرمود: به خدا سوگند من بوی شما و جان هایتان را دوست می‌دارم، با این حال به وسیله وَرَع و جدیت [در دینداری] یاری کنید که آنچه نزد خداوند هست به دست نمی‌آید مگر با وَرَع و تلاش، و چون بنده ای را امام خود دانستید به او اقتدا نمایید، همانا به خدا سوگند شماها بر دین من و دین پدرانم ابراهیم و اسماعیل هستید، و چنانچه آنان بر دین اینان بوده‌اند پس شما بر این [دین به وسیله وَرَع و تلاش یاری نمایید (۶۷۴)].

علامه مجلسی رحمه الله در شرح این حدیث گفته: «بدین جهت از میان پدران خود ابراهیم و اسماعیل را نام برد تا بیان کند که تمام پیغمبران در دین با ما مشارکت دارند، و چون این تخصیص یا موهم حَصْر است و یا موهم این‌که آنان از پدران گرامی‌اش محمد و خاندان او - صلوات الله علیهم اجمعین - برترند مطلب را تدارک کرد به این‌که پیغمبر و اهل بیت او - صلی الله علیهم اجمعین - اصل در دین حق هستند و سایر انبیاء علیهم السلام در دین ایشان و از پیروان آنانند. پس این‌که حضرت علیه السلام فرمود: «آنان» اشاره به ابراهیم و اسماعیل و دیگر پیغمبران گذشته علیهم السلام است، و «اینان» اشاره به پدران نزدیکش می‌باشد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام. می‌گوییم: محتمل است که نام بردن از خصوص ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام ناظر باشد به فرموده خدای تعالی: «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» (۶۷۵)؛ آن‌گاه بر تو وحی گردیدیم از آیین پاک ابراهیم پیروی کن. و فرموده خداوند: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» (۶۷۶)؛ [و این آیین اسلام همان] آیین پدر شما ابراهیم است، او قبل از این؛ شما را مسلمان نامید. و فرموده خدای تعالی: «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۶۷۷)؛ بگو [ای پیغمبر] محققاً مرا خدا به راه راست هدایت

کرده است به دین استوار و آیین پاک ابراهیم که وجودش از لوث شرک و عقاید باطل مشرکین منزّه بود. و برای توجه دادن به این که شیوه پاک بر حقی که خداوند - عزوجل - پیغمبرش صلی الله علیه وآله را به آن امر فرموده همان شیوه و طریقه شیعه است، هرچند که شماره افرادشان اندک و در نظر مردم کم اهمیت باشند، و این شریعت ابراهیم و حقیقت توحید است. و دلیل بر آنچه یاد کردیم روایتی است که نیز ثقة الاسلام کلینی رحمه الله در روضه کافی از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام آورده که فرمود: هیچ کس از این امت به دین ابراهیم علیه السلام عمل نمی کند مگر ما و شیعیان ما، و هیچ کس از این امت هدایت نشده مگر به سبب ما، و هیچ کس از این امت گمراه نگردیده جز به سبب [مخالفت با] ما (۶۷۸). و این فرمایش از آن حضرت علیه السلام تسلی دل های شیعیان و تشویق و پاک سازی آنان و امضا و تحکیم شیوه و روش ایشان است، لذا سخنش را با سوگند و حرف تحقیق و جمله اِسْمِیَّه تأکید کرد، و این که فرمود: «وَإِنْ كَانَ هَؤُلَاءِ عَلَى دِينِ أَوْلِيَّكَ» اشاره به عامّه کوردل و تعریض به آنان است، و «أَوْلِيَّكَ» اشاره به رؤسای آنها سردمداران گمراهی - که خدای تعالی لعنتشان کند - می باشد، زیرا که زمان تقیه و جای تقیه بوده است. و منظور حضرت از اول تا آخر سخن آن است که شیعیان از جهت آنچه در مخالفین شان از کثرت و عزت ظاهری و متنعم بودن به نعمت های دنیوی، و غوطه ور بودن در خواسته های نفسانی از پول و زیور و ریاست می بینند، و خودشان را بر عکس آنان در حالات سخت مشاهده می کنند اندوهگین نشوند، و برای مال و منال به رقابت با آنها نپردازند، و به دنیا رغبت نکنند و به آنچه خدای تعالی از دین حق برایشان نعمت داده که پیغمبرش صلی الله علیه وآله و امامان شان را به آن امر فرموده است خرسیند باشند، خدای - عزوجل - فرموده: «لَا يَغْرِبُكَ قَلْبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ \* مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ \* لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نَزلاً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ» (۶۷۹)؛ گشت و گذار کفر و رزان در شهرها تو را نفریبد، که این بهره‌ای ناچیز است. سپس جایگاه شان جهنم است که بد آشیانی است، ولی آنان را که [از خشم] پروردگارشان پرهیز کردند بهشت‌هایی است که در آنها جوی‌ها روان است در آنها جاودان باشند این عنایتی از خداوند است و آنچه نزد خداوند است برای نیکان از هر چیز بهتر است.

و محتمل است که «اولئک» اشاره به مشرکین باشد، یعنی این‌که عامه کوردل هر چند که به ظاهر مسلمان موحد هستند ولی در باطن آیین مشرکین را دارند؛ زیرا که آنان طاغوت‌ها و رؤسای فاسد خود را در امامتی که خداوند برای اهلش قرار داده شریک دانستند، همچنان که مشرکین بت‌های شان را در عبادتی که خدای تعالی برای خود قرار داده شریک کردند، خداوند فرماید: «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» (۶۸۰)؛ و خدای را بپرستید و هیچ به او شرک نوزید. و بدون تردید کسی که برای ولیّ خدای تعالی شریکی بداند در واقع مشرک می‌باشد زیرا که او در امر خداوند شرکت نموده است، و تعبیر کردن از مخالفین به مشرکین در اخبار در حدّ تواتر و بسیار است. و در زیارت جامعه می‌خوانیم: «وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ»؛ و هر آن‌که با شما جنگید مشرک است. و در خطبه غدیر آمده است: هر کس در بیعت کردن با علی‌علیه السلام شریکی قرار داد مشرک است.

و در مرآة الانوار به نقل از معانی الأخبار ضمن حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده که فرمود: ای مردم هر کس بر علی‌علیه السلام امامی برگزیند پیغمبری بر من برگزیده، و هر کس بر من پیغمبری برگزیند بر خدای - عزوجل - پروردگاری اختیار کرده است. (۶۸۱)

و اخبار در این باره جداً زیاد است حاصل این‌که منظور امام‌علیه السلام این بوده که مؤمنین را تشویق کند و برای آنها بیان سازد که بر دین اسلام و توحیدی هستند که خداوند برای بندگان برگزیده، و فرموده است: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۶۸۲)؛ همانا دین پسندیده نزد خداوند

آیین اسلام است. و خدای - عزوجل - فرموده: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۶۸۳)؛ و هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند از او پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود. «وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (۶۸۴)؛ و ابراهیم و یعقوب فرزندان خویش را به این آیین سفارش کردند [و هر کدام به فرزندانش چنین گفت] ای فرزندان من همانا خداوند این دین را برایتان برگزیده پس جز به آیین اسلام نمی‌رید. همچنین امام‌علیه السلام تأکید فرموده که مخالفان، برای اولیای خدای تعالی شریک‌هایی قرار دادند که آن شریکها بر آیین مشرکین بودند، مشرکانی که خدایانی دیگر برای خود ساخته و می‌پرستیدند. و شما خواننده عزیز هرگاه در این کلام دقت کنید و آیات شریفه و تفسیر و تأویلها و شرح‌هایی که از امامان‌علیهم السلام درباره آن‌ها روایت آمده را بررسی نمایید صحت معنایی که برای فرموده امام‌علیه السلام در اینجا بیان کردم را خواهید یافت.

و بدان که: کلمه «إِنَّ» در فرموده آن حضرت‌علیه السلام: «و إِنْ كَانَ هَؤُلَاءَ» مخففه از «إِنَّ» مشدده است که برای تأکید سخن آورده شده، مانند فرموده خدای تعالی: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ» (۶۸۵)؛ و همانا نزدیک بود تو را به فتنه اندازند. «إِنْ كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا» (۶۸۶)؛ [کافران گفتند] البته نزدیک بود او [پیغمبر صلی الله علیه وآله] ما را از پرسش خدایان مان به کلی گمراه سازد. «وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً» (۶۸۷)؛ و این [تغییر قبله بسی گران بود. «وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ» (۶۸۸)؛ و البته بیشترشان را فاسق یافتیم. و غیر این‌ها. و بنابر آنچه مجلسی رحمه الله ذکر کرده «إِنَّ» وصلیه می‌باشد، و بر این فرض نیز با آنچه ما گفتیم منافاتی ندارد. سپس امام‌علیه السلام بعد از آن‌که آن‌ها را تشویق و ترغیب کرد، آنان را امر فرمود که به امامشان اقتدا کنند، آن‌گاه فرمود: «پس بر این کار با ورع و تلاش یاری دهید». زیرا که این از دو جهت کمک به امامشان، و از دو جهت



کمک به خودشان است. اما این که کمک به امامشان است جهتش این است که معنی «إعانت» یاری نمودن دیگری بر کاری است که آن را می‌خواهد، و بدون تردید مقصود و منظور امام‌علیه السلام ترویج دین خدا و حصول طاعت خداوند از هر یک از مخلوق اوست، پس چنانچه مؤمن در اطاعت خداوند جدیت و تلاش نمود و از معصیت و نافرمانی خداوند دوری گزید، امام خود را در مقصدش یاری داده و «معین» امام‌علیه السلام شده است، پس امام در ازای آن او را اعانت خواهد فرمود. جهت دوم این که: تلاش و جدیت مؤمن در اطاعت، و ورع و پرهیزش از گناه مایه ترغیب شدن مردم در پیروی از شیوه او، و دانستن حقانیت امامش خواهد شد، زیرا که این شیوه دلیل بر آن است که امام‌علیه السلام او را چنین ادب آموخته است (۶۸۹) پس سبب پیروی و اقرار و اعتقاد به امام و اعراض از دشمنان و مخالفانش خواهد شد، و بدین وسیله امام خود را یاری می‌دهد، و با دشمنانش این چنین جنگ می‌کند، چنان که امام‌علیه السلام در حدیث گذشته فرمود: و به وسیله ورع، دشمنانمان را در رنج و فشار قرار دهید. و اما این که اعانت و یاری خودشان است وجه اولش آن است که: جدیت در اطاعت و پرهیز از معصیت سبب بقا و ثبات ایمان می‌شود، همچنان که افتادن در گناه و اصرار در بدی‌ها بسا که مایه زوال ایمان گردد، خدای - عزوجل - فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَاىِٕ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ»؛ (۶۹۰) و سرانجام آنان که به اعمال زشت و کردار بد پرداختند این شد که آیات خدا را تکذیب نموده و به استهزا گرفتند. وجه دیگر این که: کوشش و تلاش در اطاعت و پرهیز از گناهان، و پیروی از امام‌علیه السلام سبب مجاورت با او در بهشت برین می‌شود، و این اعانت کردن مؤمنین نسبت به خودشان در رستگاری به مجاورت امام در منزلگاه سلامت و جایگاه گرامی (بهشت) می‌باشد، همچنان که مخالفت نمودن با او در اعمال موجب محروم ماندن از این ثواب و دور شدن از جوار ائمه اطیاب علیهم السلام می‌گردد. و

گواه بر این است آنچه ثقة الاسلام کلینی در روضه کافی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسن بن علی از حماد لحام از حضرت امام صادق علیه السلام روایت آورده این که: پدرش علیه السلام به او فرمود: پسر جانم راستی که چنانچه تو در عمل برخلاف من رفتار کنی در منزلگاه فردای قیامت هم منزل من نخواهی بود. سپس فرمود: خدای - عزوجل - نخواسته کسانی سرپرستی افراد دیگری که در اعمال با ایشان مخالفند را به عهده داشته باشند، و با آنان روز قیامت هم منزل شوند، نه به پروردگار کعبه سوگند. (۶۹۱)

و بد نیست که سخن خود را در اینجا به تحقیق مطلب برای تعیین رجال این حدیث پایان دهیم، و انگیزه ما بر این کار مخفی ماندن آن بر بعضی از علمای برجسته است که در کتاب مرآة العقول خود گفته: این حدیث مجهول است. پس با استعانت از خداوند متعال و استمداد از آل رسول صلی الله علیه و آله می‌گوییم: این حدیث به نظر من از احادیث صحیح می‌باشد، و اگر توضیح مطلب را می‌خواهی و مایل هستی که پرده از روی حقیقت برداشته شود، پس بال آموزش بگشای، و دل برای پذیرش حقیقت جاری شده فراهم بنمای (۶۹۲) و بدان که محمد بن یحیی عطار همان محمد بن یحیی ثقة جلیل القدر است، و یک قاعده کلی برایتان می‌گوییم این که: هر جا محمد بن یحیی در اول سند کافی واقع شود، او همین شخص ثقة جلیل است. و اما احمد بن محمد که در طریق این حدیث واقع شده احمد بن محمد بن عیسی اشعری ثقة جلیل شیخ قمیین و شخصیت موجه و فقیه آنان است. و اما حسن بن علی: آنچه از بررسی اخبار و کتب رجال برای ما ظاهر گشته این است که او حسن بن علی بن فضال می‌باشد، و او ثقة جلیل عابد پرهیزکار است، و برای او مناقب بسیار و عبادت‌های مهمی یاد کرده‌اند، و مقاماتش در کنار ستون هفتم مسجد کوفه معروف، و دوران‌ش با کثرت عبادت و سجده‌های طولانی زبانزد می‌باشد، و هر چند که او در قسمتی از زندگانی‌اش روش فطحیه را داشته ولی از آن

عقیده برگشت و شیوه درست را پیش گرفت، و به آیین امامان بر حق علیهم الصلاة و السلام گردن نهاد. و اما حماد لحام: او حماد بن واقد کوفی لحام است، وی از شیعیان بزرگوار و ثقه آگاه نسبت به امر امامان علیهم السلام است، و هر چند که من توثیق صریحی راجع به او در کتاب‌های رجالی که فعلاً در دسترس دارم نیافتم، ولی آنچه برایم ظاهر شده و در دل قوت یافته این است که وی از ثقات جلیل القدر و راویان خردمند است. و شاهد بر این چند وجه است:

اول: اعتماد راویان قمی بر روایت او، به خصوص احمد بن محمد بن عیسی - که ذکر گردید - با وجود جلالت قدر و دقت او، زیرا که قمی‌ها از کسی که از افراد ضعیف روایت می‌کرد دوری می‌جستند، بلکه گفته شده که از همین جهت عیسی یاد شده در فوق احمد بن محمد بن خالد برقی را از قم تبعید کرد.

دوم: این که ابن فضال - با همه ورع و دقت و تقوایش - از او روایت کرده، و روایت کردن افراد جلیل القدر از کسی، از نشانه‌های وثوق و اطمینان می‌باشد، چنان که در جای خود بیان گردیده است.

سوم: فرمایش امام ابو محمد عسکری علیه السلام در پاسخ به سؤالی که راجع به کتاب‌های بنی فضال از آن حضرت شده که جواب فرمود: «آنچه روایت کرده‌اند را بگیرید و آنچه نظر داده‌اند را واگذارید».

چهارم: روایت جعفر بن بشیر بجلی، ثقه جلیل القدر از او که در شرح حالش گفته‌اند: از ثقات روایت کرده است.

پنجم: آنچه شیخ صدوق (۶۹۳) محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در اصول کافی در باب تقیه از محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از حماد بن واقد لحام آورده که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام را در راهی پیش روی خود دیدم، پس روی از آن جناب گردانیدم، و مدتی بعد از آن رفتم و بر آن حضرت وارد شدم، پس عرضه داشتم: فدایت کردم، من شما را می‌بینم و روی از شما بر می‌گردانم تا مبادا شما را به

رحمت و مشقت اندازم، آن حضرت علیه السلام به من فرمود: خداوند بر تو رحمت آرد، ولی دیروز مردی در فلان جا مرا دید و گفت: بر تو سلام باد ای اباعبدالله؛ او کار خوب و پسندیده‌ای نکرد. (۶۹۴)

و در این حدیث شریف دلالت بر این هست که حماد از شیعه امامیه است، و شناخت و بینش نسبت به موارد تقیه داشته، و به حفظ امام علیه السلام و تحصیل رضایت او به هر گونه که مقتضی باشد اهتمام می‌ورزیده، و امام علیه السلام برای همین جهت در حق او دعا کردند. و نیز بر عقل و هوش و فهم وافر او دلالت دارد. و به آنچه بیان کردیم حال و وضع حماد از لحاظ دینی و عقیده و مورد اطمینان بودن و جلالت قدر معلوم شد، و از آنچه مولانا مجلسی رحمه الله پنداشته است که حکم به مجهول بودنش نموده خارج است.

هفتاد و چهارم: حفظ زبان از غیر یاد خداوند و مانند آن

هفتاد و چهارم: حفظ زبان از غیر یاد خداوند و مانند آن

و این کار هرچند که در هر زمان خوب و پسندیده است ولی چون انسان در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام بیشتر در معرض خطر و زیان و فتنه و امتحان است، اهتمامش به این امر مؤکدتر و مهم‌تر از سایر زمان‌هاست. شیخ صدوق در کتاب کمال الدین در خبر صحیحی از جابر از مولایمان حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام روایت آورده که فرمود: زمانی بر مردم فرا می‌رسد که امام آن‌ها از نظرشان غایب می‌شود، خوشا به حال آن کسانی که در آن زمان بر امر ما ثابت بمانند، کم‌ترین چیزی که از ثواب به آن‌ها می‌رسد این که خداوند - جلّ جلاله - آنان را ندا می‌کند و می‌فرماید: ای بندگان و کنیزان من به سرّ من ایمان آوردید و غیب مرا باور داشتید، پس بشارت باد شما را به نیکی و ثواب از من که شما به حق بندگان و کنیزان من هستید، از شما می‌پذیرم و شما را عفو می‌کنم و گناهانتان را می‌آمرزم و به سبب شما باران به بندگانم می‌رسانم و بلا را از آن‌ها

دفع می‌کنم، اگر شما نبودید عذاب خود را بر آن‌ها نازل می‌کردم. جابر گوید: عرضه داشتیم: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین کاری که مؤمن در آن زمان انجام دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خانه نشینی. (۶۹۵) و در مجالس شیخ صدوق به سند خود از امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خدای تعالی را بشناسد و تعظیمش کند دهانش را از سخن و شکمش را از غذا باز خواهد داشت، و رنج روزه و شب زنده داری را بر خود هموار خواهد ساخت، [اصحاب] گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله پدران و مادران مان فدایت باد، اینان اولیای خدا هستند؟ فرمود: همانا اولیای خدا ساکت ماندند پس سکوت شان اندیشه بود، و چون سخن گفتند سخنشان ذکر بود، و چون نگریستند نگاهشان عبرت بود، و زبان گشودند پس نطق شان حکمت بود، و راه رفتند پس راه رفتنشان در میان مردم برکت بود، چنانچه اجل‌هایی که خداوند بر آنان محتوم داشته نبود ارواح آن‌ها از بیم عذاب و شوق ثواب در کالبدهای شان قرار نمی‌گرفت (۶۹۶).

### توضیح

غالباً سکوت در حفظ زبان از سخن گفتن در جایی که انسان در معرض سخن گفتن است به کار می‌رود، و صمت اعم از آن است، و نطق غالباً در مقام مخاطبه به کار می‌رود، و تکلم اعم از آن است. در اصول کافی در خبر صحیحی از امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: «همانا شیعیان ما لال‌ها هستند». (۶۹۷) و در همان کتاب به سند موثقی از امام کاظم علیه السلام آمده که شخصی به آن حضرت عرضه داشت: مرا سفارشی بنمای، فرمود: زبانت را حفظ کن که عزیز شوی، و زمام امورت را به دست مردم مده که خوار و زبون گردی. (۶۹۸) و در همان کتاب به سند صحیحی از امام رضا علیه السلام آمده که فرمود: از نشانه‌های فقه جلم و علم و خاموشی

است، همانا خاموشی یکی از درهای حکمت است، همانا خاموشی محبت می‌آورد، به درستی که آن راهنمای هر خیری است. (۶۹۹)

و در خبر صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به شخصی که به محضر آن جناب مشرف شده بود فرمودند: آیا تو را راهنمایی کنم به چیزی که خداوند به سبب آن تو را به بهشت برَد؟ عرضه داشت: آری، یا رسول الله صلی الله علیه و آله، فرمود: از آنچه خداوند به تو داده دیگران را دستگیری کن، عرض کرد: اگر خودم به آنچه می‌خواهم ببخشم نیازمند باشم چطور؟ فرمود: پس مظلوم را یاری کن، عرضه داشت: اگر از کسی که می‌خواهم یاری اش کنم ناتوان تر بودم چه؟ فرمود: پس کاری برای نادان کن - یعنی او را راهنمایی کن - گفت: چنانچه خودم از کسی که می‌خواهم راهنمایی اش کنم نادان تر بودم؟ فرمود: پس زبانت را بر بند جز از خیر، آیا شادمان نیستی که یکی از این صفات در تو باشد که تو را به بهشت بکشاند؟ (۷۰۰). و در کافی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: بنده پیوسته نیکوکار نوشته می‌شود مادام که ساکت باشد، و هنگامی که سخن بگوید نیکوکار یا بدکار نوشته شود (۷۰۱). شیخ صدوق نیز در فقیه مانند این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است (۷۰۲). و این دو حدیث و حدیث پیش از آنها و حدیثی که از مجالس شیخ صدوق روایت آوردیم دلالت دارند بر این که سکوت و خاموشی به خودی خود عبادت مستحبی است، هر چند بر امر راجحی - از قبیل تفکر و تقیه و مانند این‌ها - مشتمل نباشد، و روایات چندی بر این مطلب دلالت دارند که ان شاء الله تعالی آنها را خواهیم آورد. و مجلسی رحمه الله در دلالت حدیث اخیر تأمل کرده، و در شرح فرموده امام علیه السلام: «نیکوکار نوشته می‌شود...» گوید: «یا به خاطر ایمانش و یا برای سکوتش، زیرا که آن [سکوت] از اعمال صالحه و کارهای نیک است، چنان که ناظران در این خبر یادآور شده‌اند». سپس گفته: «و من

می‌گوییم: فرض اول نزد من اظهر است، هرچند که بیشتر افراد به آن توجه ننموده‌اند چونکه آن حضرت علیه السلام فرموده: «و هنگامی که سخن بگوید نیکوکار یا بدکار نوشته شود»، زیرا که بنابر احتمال دوم حصر از بین می‌رود، چون ممکن است سخن مباحی بگوید که نه نیکوکار شود و نه بدکار، مگر بدکار را مجازاً عمومیت دهیم که به طور مطلق غیر نیکوکار را شامل گردد، و این بعید است. اگر اشکال شود: بنابر آنچه اختیار کردید ایراد می‌گردد که هنگام گفتن سخن حرام ثواب ایمان برایش حاصل است، پس هم نیکوکار است و هم بدکار بنابراین مردد بودن بین نیکوکار و بدکار درست نیست؟ در جواب گوییم: ممکن است منظور از نیکوکار؛ نیکوکاری است که هیچ بدی نکند، چنان‌که ظاهر همین است، پس مقابله [بین نیکوکار و بدکار] صحیح می‌باشد، اضافه بر این‌که باقی بودن ثواب استمرار ایمان با وجود ارتکاب معصیت را ممنوع می‌دانیم، و به عدم [استمرار ثواب ایمان] اشاره دارد فرموده معصومین علیهم السلام: «زنا کننده در حالی که مؤمن است زنا نکند» و امثال آن که بعضی از این احادیث گذشت، و این بیان می‌تواند یکی از محمل‌های این اخبار باشد و یکی از علل آنچه روایت آمده که: «خواب عالم عبادت است» یعنی او در حال خواب هم در حکم عبادت است، به خاطر استمرار ثواب عمل و ایمان او و چیزی که آن را در آن حال باطل کند از او صادر نمی‌شود». (۷۰۳)

و این سخن از چند جهت محل نظر و اشکال است:

## اول

آنچه ایشان اظهر دانسته‌اند ظاهر نیست، و مقید نمودن ثواب به این‌که برای ایمان اوست دلیل و شاهی بر آن نیست، بلکه ظاهر آن است که ناظران در خبر - که بیشتر صاحب نظران هستند همچنان که خود به آن اعتراف کرده - فهمیده‌اند، و این‌که گفته: «بنابر احتمال دوم حصر از بین می‌رود ...» خطاست، چون کسی که سخن مباحی بگوید

نیز نسبت به خودش بد کرده، زیرا که سرمایه خود را ضایع نموده و آن را بدون عوض از بین برده است، چون می‌تواند همین مقدار از عمرش را هم که در سخن مباح گفتن صرف می‌کند، در ذکر یا دعا یا خواندن قرآن و مانند این‌ها مصرف نماید، و به سبب آن خیر بسیاری به دست آورد، و در اینجا اصلاً مجازی نیست، چون مخفی نیست این‌که هر کسی یا نسبت به خودش نیکوکار است و یا بدکار، اولی کسی است که منفعتی به سوی خود جلب نماید، و دومی کسی است که سودی را از خودش دور سازد. و بدکار بر دو گونه است: یکی آن‌که عقوبت و صدمه‌ای نیز به سوی خودش بکشد، و دیگری کسی که تنها با از دست دادن منفعت به خودش بد می‌کند، و هر کدام از این دو به خودش بد می‌کنند، زیرا شخص بیکاره که عمرش را ضایع می‌کند و آن را بدون منفعت دنیوی یا اخروی تلف می‌سازد از لحاظ عقل و عُرف به خودش بد کرده است، و هیچ یک از عقلا در این باره تردید نمی‌کنند. و به آنچه یاد آوردیم جهت عمومیت و حصر در فرموده خدای - عزوجل - : «وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خَسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...» (۷۰۴). معلوم می‌شود، چون ظهور دارد در این‌که هر فرد از افراد انسان که عمر خود را در کارهای نیک مصرف نکند از زیانکاران است، به سبب این‌که سرمایه‌اش را ضایع نموده، هر چند لحظه‌ای از لحظه‌های عمرش باشد، پس در آنچه گفتیم تدبّر کن که ان شاء الله تعالی فواید بسیاری دارد، و چه خوش گفته‌اند:

الدَّهْرُ سَاوَمَنِي عُمَرِي بِالدُّنْيَا وَ مَا فِئَهَا  
 مَابَعْتُ عُمَرِي اشْتَرَاهُ بِتَدْرِيجٍ بَلَا ثَمَنٍ  
 تَبَّتْ يَدَا صَفْقَةٍ قَدْ خَابَ شَارِيهَا

زمانه در پی خریدن عمر من برآمد، به او گفتم عمر خود را به دنیا و آنچه در آن هست نمی‌فروشم سپس به تدریج و کم کم آن را بدون بها خریداری نمود، بریده باد داستان معامله‌ای که فروشنده اش زیان برده است.

[مترجم این معنی را به نظم کشیده:



عمر عزیز من چون طلب کرد روزگار  
گفتم فروش نیست در این لطف کردگار  
کم کم ربود عمر و بهایی به من نداد  
سرمایه رفت و حسرت و اندوه برقرار]

### دوم

این که در مقام جواب اشکالی که بر خود وارد نموده گوید: «ممکن است منظور از نیکوکار ...» وجهی برایش نمی‌شناسم، و ظاهر از روایت آن است که سکوت کننده یا متکلم به حسب عملش نیکوکار یا بدکار باشد، که اگر ساکت باشد این عملش احسان به خودش می‌باشد، و اگر سخن نیکی بگوید، این عملش نیز احسان و نیکی به خودش می‌باشد، و اگر سخن مباحی بر زبان براند با این کار به خودش بد کرده، چون ثواب سکوت را از دست داده است، و چنانچه سخن حرامی بگوید با این عمل از دو جهت به خودش بدی کرده، یکی از دست دادن منفعت سکوت، و دیگر: استحقاق عقوبت یافتن به سبب سخن گفتن به حرام.

### سوم

اینکه گوید: «اضافه بر این که باقی بودن ثواب استمرار ایمان با وجود ارتکاب معصیت را ممنوع می‌دانیم» اشتباه روشنی است، زیرا که با عدل الهی سازگار نیست، چون بدون تردید - به مقتضای دلایل محکمی که در جای خود بیان گردیده - ایمان عبارت است از اعتقاد و اقرار و از این دو ترکیب می‌یابد. و اما اعمال: در تحقق یافتن اصل ایمان مدخلیتی ندارند، هر چند که در کمال یافتن آن دخالت دارند، پس چنانچه فرض شود که مؤمن زناکار در حال زنا کردن بمیرد، قطعاً در آتش جهنم تا ابد نخواهد ماند، هر چند که به خاطر کارش - در صورتی که شفاعت به او نرسد - عقاب می‌گردد، و در نظر فرقه امامیه شبهه‌ای در این نیست که ایمان سبب داخل شدن به بهشت می‌باشد. و مقتضای سخن این

فاضل آن است که چنین شخصی تا ابد در جهنم بیفتد، و من نمی‌دانم این سخن چگونه از این فاضل دانشمند صدور یافته! ولی بسا که اسب اصیل هم لغزشی یابد، و شمشیر تیز چیزی را نبرد و معصوم کسی است که خدای تعالی او را مصون بدارد.

#### چهارم

این که گفته: «و به عدم [استمرار ثواب ایمان] اشاره دارد فرموده معصومین علیهم السلام: (زنا کننده در حالی که مؤمن است زنا نکند)». نیز سخن نادرست و ادعای بدون دلیل است، و حق این است که ایمان به حسب کمال مراتب و درجات متفاوت و مختلفی دارد، چنان که از روایات بسیاری این معنی استفاده می‌شود، و مؤمن کامل کسی است که عملش گفتارش را تصدیق کند، و بدون شک گناهکار در حال معصیت عملش برخلاف اعتقاد و گفتارش می‌باشد، و از این جهت نقصان و کمبودی در ایمانش داخل می‌شود، ولی اصل ایمان محقق و در او موجود است، زیرا که ایمان - چنان که دانستی - اعتقاد و اقرار است، و تا وقتی که اعتقاد و اقرار آن شخص باقی است ثواب ایمان نیز ثابت است، و به آنچه یاد کردیم بسیاری از روایات و دعاهایی که از امامان علیهم السلام روایت شده‌اند راهنما است، از جمله فرموده امام علیه السلام در یکی از دعاها: «اللَّهُمَّ إِنَّ عَصِيَّتَكَ فِي أَشْيَاءٍ أَمَرْتَنِي بِهَا وَأَشْيَاءٍ نَهَيْتَنِي عَنْهَا فَإِنِّي قَدْ أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَهُوَ الْإِيمَانُ بِكَ مَنَّا مِنْكَ بِهِ عَلَيَّ لَا مَنَّا بِهِ مِنِّي عَلَيْكَ ...»؛ خدایا چنانچه من نسبت به بعضی از کارها که امر فرموده‌ای انجام دهم، و بعضی از کارها که نهی کرده‌ای تا انجام ندهم [اگر در این کارها] تو را معصیت و نافرمانی نموده‌ام، پس همانا من در محبوب‌ترین چیزها نزد تو که ایمان به تو است اطاعت نموده‌ام در حالی که آن ایمان را هم تو بر من منت نهاده‌ای نه این که من بر تو منتی داشته باشم ...

#### پنجم

این که گفته: «و این بیان می‌تواند یکی از محمل‌های این اخبار باشد و یکی از علل آنچه روایت آمده که: (خواب عالم عبادت است) ...» نیز تأویل بدون دلیل است، بلکه اولی آن است که فرموده معصومین علیهم السلام: «خواب عالم عبادت است» و مانند آن را بر ظاهرشان باقی بگذاریم، و به تکلف و تأویلی در این مورد نیاز نداریم، زیرا که تحصیل علوم شرعی که خداوند به آنها فرا خوانده است ثواب‌های بسیار و فواید زیادی دارد، از جمله این که: خدای تعالی به خوابیدنش هم ثواب عبادت را می‌دهد، و حکمتش آن است که طالب علم خودش را در راه تحصیل رضای خداوند به زحمت افکنده، و راحتی را از جانش سلب نموده تا بندگان خدا را هدایت نماید، پس خدای - عزوجل - به او پاداش داده به این که در عوض خوابش که راحت جان و آرامش بدنش در آن است ثواب عبادت را عنایت فرموده که عبارت است از به کار بردن بدن در سختی اطاعت، پس با هر خواب تازه‌ای که برای عالم پیش می‌آید ثواب دیگری برایش تجدید می‌گردد به پاداش این که جان خود را در تحصیل علم به رنج و خستگی افکنده است. و این نظیر آن است که در ثواب زیارت قبر مولای شهیدمان حضرت ابی عبدالله الحسین علیه الصلاة والسلام روایت آمده که: فرشتگان خدای تعالی را عبادت می‌کنند در حالی که او (زیارت کننده) خوابیده است و ثواب برای اوست، و پس از مردن او خدای تعالی را عبادت می‌کنند، و ثواب برای

و حاصل آنچه یاد کردیم این که: ساکت ماندن - جز از سخنی که خدای تعالی به آن راضی است، یا گفتن آن ضرورت دارد از حرف‌هایی که مؤمن در زندگی کردن در این دنیای فانی و معاشرت با اهل آن ناچار است بر زبان آرد - به خودی خود عبادت مستحبی است، هر چند با قطع نظر از آنچه در آن حاصل می‌شود - مانند اندیشیدن و غیره - فرض گردد، و چندین روایت که در کتاب لئالی یاد گردیده بر آن دلالت می‌کند، از جمله: از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده که [به خداوند متعال] عرضه داشت: پروردگارا،

اول عبادت چیست؟ خداوند فرمود: «خاموشی و روزه». و در خبر دیگری آمده: «چهار چیز است که جز مؤمن به آن دست نمی‌یابد: خاموشی؛ و آن اول عبادت است ...» و [خداوند فرموده]: «ای احمد صلی الله علیه وآله، هیچ عبادتی نزد من محبوب‌تر از خاموشی و روزه نیست». و فرموده: «نشانه‌های فقه [و فهم درست] علم و حلم و خاموشی است، همانا خاموشی یکی از درهای حکمت است، پس زبانت را جز از خیر نگاهدار که تو را به بهشت می‌کشاند». و به حضرت عیسی علیه السلام عرض شد: ما را به کاری راهنمایی کن که به وسیله آن به بهشت داخل شویم؟ فرمود: «ابتداً سخن نگویند». و پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «مدارا و میانه‌روی و خاموشی یک بخش از بیست و شش بخش پیغمبری است». و به ابوذر فرمود: آیا کاری به تو نیاموزم که در ترازوی قیامت [سنگین و بر زبان سبک باشد؟ عرضه داشت: چرا یا رسول الله، پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: خاموشی و حسن خلق، و وا گذاردن آنچه به تو مربوط نمی‌باشد». و حضرت عیسی علیه السلام فرمود: «عبادت ده جزء است، نه جزء آن در خاموشی است، و یک جزء در فرار کردن از مردم می‌باشد». و پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده: «هر کس زبانش را نگهدارد خداوند زشتی‌هایش را بپوشاند».

و در روایت آمده این‌که: «جوانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله در غزوه احد در حالی کشته شد که بر اثر گرسنگی شدید سنگی بر شکم بسته بود، پس مادرش کنار بدنش حاضر شد، خاک‌ها را از صورتش پاک می‌کرد و می‌گفت: پسرم بهشت تو را خوش باد، پس رسول خدا صلی الله علیه وآله به او فرمود: از کجا می‌دانی که بهشت برایش خوش است، شاید به چیزی که فایده نداشته سخن گفته باشد». و در حدیث قدسی آمده است: «ای فرزند آدم، چنانچه قساوتی در دل، و محرومیتی در روزی، و بیماری‌ای در بدنت یافتی، پس بدان که تو به چیزی سخن گفته‌ای که به تو مربوط نبوده است». و نقل

شده که خواجه ربیع مدّت بیست سال راجع به امور دنیا سخن نگفت و بیهودگی نکرد، تا این که مولایمان حضرت حسین به علی علیه السلام شهید شد، پس جماعت گفتند: او امروز سخن خواهد گفت، آن گاه به سراغش رفتند و شهادت آن حضرت را به او خبر دادند، وی گفت: خداوند پاداش ما و شما را به کشته شدن حسین علیه السلام بزرگ گرداند، و به آسمان نگرست و گریه کرد و گفت: خدایا ای آفریننده آسمانها و زمین دانای غیب و آشکار، تو بین بندگان در آنچه اختلاف کنند حکم می فرمایی، پس از آن به عبادتگاه خود رفت، و جز سخن حق بر زبان نراند تا این که وفات یافت.

در کتاب تحف العقول در سفارش های امام صادق علیه السلام به عبدالله بن جندب آمده که فرمود: «بر تو باد خاموشی که چه جاهل باشی و چه عالم، بردبار محسوب می شوی، زیرا که خاموشی نزد علما برای تو زینت است و نزد جاهلان پوشش».

می گویم: و یکی از شعرا چه خوب سروده:  
 الصَّمْتُ زَيْنٌ وَ السَّكُوتُ سَلَامَةٌ  
 فَإِذَا نَطَقْتَ فَلَا تَكُنْ مِثْلَ مِثْلَارٍ  
 مَا إِنْ نَدَمْتَ عَلَى سَكُوتِكَ مَرَّةً  
 وَلَقَدْ نَدَمْتُ عَلَى الْكَلَامِ مِرَارًا  
 خاموشی زینت است و سکوت مایه سلامتی است، پس چنانچه زبان گشودی پُر گوی مباش، یک بار هم نشد که بر ساکت ماندنت پشیمان گردی، و همانا بارها بر سخن گفتن پشیمان شده ای.

و نیز در کتاب تحف العقول از امام صادق علیه السلام، در سفارش به ابو جعفر محمد بن النعمان چنین آمده که فرمود: «همانا کسانی که پیش از شما بودند خاموشی را می آموختند و شما گفتن می آموزید، هر کدام از آنها چنانچه می خواست تعبّد کند ده سال پیش از آن خاموشی را می آموخت، پس اگر به خوبی از عهده بر می آمد و بر آن صبر می کرد تعبّد می نمود، وگرنه می گفت: من نسبت به آنچه می خواهم شایستگی ندارم ...» (۷۰۵).

و اخباری که از امامان معصوم‌علیهم السلام و کلمات حکمای نیکوکار در این زمینه روایت گردیده بسیار است. جامع‌ترین آن‌ها روایتی است که شیخ کلینی رحمه الله در اصول کافی به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: «لقمان به پسرش گفت: پسر جان چنانچه پنداری سخن گفتن از نقره است به راستی که سکوت از طلا است.» (۷۰۶)

می‌گوییم: این حدیث دلالت دارد بر این که سکوت به خودی خود از سخن گفتن به خودی خود بهتر است، یعنی چنانچه طبیعت سکوت را با صرف نظر از جهاتی که بر آن عارض می‌شود در نظر آوریم، و طبیعت سخن گفتن را با قطع نظر از جهاتی که بر آن عارض می‌گردد فرض بگیریم؛ سکوت بهتر و نیکوتر است، و جهتش نزد اهلش ظاهر است، زیرا که راحتی بدن و دل در آن است، و حفظ کردن عمر از مصرف شدن در آنچه ربطی به او ندارد می‌باشد، فواید دیگری نیز دارد که برای کسی که تدبّر کند روشن می‌شود و بنابراین قضیه‌ای طبیعی است، و بین این معنی و بین آنچه دلالت دارد بر رُحجان سخن گفتن در موارد خاص، و وجوب آن در موارد دیگر، تعارضی نیست، همچنانکه گاهی سکوت واجب؛ و گاهی حرام؛ و گاهی مکروه است، ولی - نظر به اخباری که بر استحباب آن به خودی خود دلالت دارد - مباح نمی‌شود، و اختلاف حکم سکوت و سخن گفتن در هر جایی که به سبب جهتی است که بر هر یک از آن‌ها عارض می‌گردد، و حکم ذاتی طبیعی آن را تغییر می‌دهد. و شگفت از علامه مجلسی است که پس از ذکر حدیث یاد شده در کتاب مرآة العقول چنین گفته است: «دلالت می‌کند بر این که سکوت از سخن گفتن بهتر است، و گویا این بنا بر غالب موارد است و گرنه ظاهر است که سخن گفتن در بسیاری از موارد از سکوت بهتر است، بلکه سخن گفتن هنگام اظهار اصول و فروع دین و امر به معروف و نهی از منکر واجب است، و سکوت حرام. و در مواعظ و نصایح و ارشاد مردم به مصالح شان و ترویج علوم دینی، و وساطت کردن برای مؤمنین، و برآوردن حوائج آن‌ها، و

امثال این امور سخن گفتن مستحب است، پس آن اخبار به غیر این موارد اختصاص دارد، و یا به احوال عموم خلق مربوط می‌شود، زیرا که غالب سخنانشان در چیزهایی است که سودی به حالشان ندارد، و یا این‌که در آن احادیث به امور مباح اکتفا شده است». (۷۰۷) می‌گوییم: پس از تأمل در آنچه بیان داشتیم خواهید دانست که نیازی به این توجیهاست، و داعی ندارد که کلام فوق را از ظاهرش باز گردانیم، و برایتان واضح می‌شود که اشکالات گفته‌های او - که خداوند مقامش را برتر سازد - چه می‌باشد، و گویا به خاطر کارهای زیادش حق نظر کردن و دقت نمودن در حدیث را کاملاً ادا نکرده است.

### توجه و توجیه

دانستی که مقتضای اخباری که از امامان علیهم السلام روایت آمده و به حکم عقل خالص از اوهام تأیید گردیده آن است که سکوت به خودی خود از سخن گفتن برتر است، ولی گاهی مورد انطباق آن عارض می‌شود، به سبب اینکه امری بر آن وارد یا نهی به آن متوجه می‌گردد، و سخن گفتن نیز همین حکم را دارد به حسب توجه یافتن امر یا نهی نسبت به آن در هر مورد. و این مطلب بر علما پوشیده نیست، و منظور ما در اینجا بیان مسئله‌ای است که بسیار مورد ابتلای مردم واقع می‌شود و ندیده‌ام که کسی آن را به خوبی متعرض شده و کاملاً تحقیق کرده باشد، و آن هنگام شنیدن قرائت قرآن سکوت کردن و گوش دادن واجب است یا نه؟ پس می‌گوییم در این مسأله سه مبحث هست: اول: در حکم مسأله در نماز جماعت: دوم: در حکم آن، هنگامی که امام جمعه مشغول خطبه نماز جمعه است. سوم: در حکم آن، هنگام شنیدن قرائت قرآن در سایر اوقات و احوال.

### مبحث اول

گفته شده: بر مأمومی که به امام جماعت جامع الشرايطی اقتدا کرده در نمازهایی که باید بلند خوانده شوند هرگاه قرائت او به گوشش می‌رسد، واجب است قرائت او را گوش دهد و خاموش بماند. و بعضی آن را مستحب دانسته‌اند، و آنچه در روایات آمده؛ نهی از قرائت در آن حالت است. و اما این‌که ساکت ماندن حتی از تسبیح و ذکر گفتن هم واجب باشد، دلیلی بر آن نیافتیم، بلکه دلیل برخلاف آن در اخبار موجود است، و تفصیل سخن را در فقه تحقیق کرده‌ایم.

### مبحث دوم

گفته می‌شود: بر حاضرین در محل برپایی نماز جمعه واجب است خاموش بمانند و گوش فرا دهند، و به قولی: بر نمازگزاران واجب است، و به قولی: بر آن تعداد کسانی که نماز جمعه به آن‌ها منعقد می‌گردد، و به قولی: بر کسانی از مأمومین که صدای خطبه به گوششان می‌رسد استماع و سکوت واجب است، و بعضی هم مستحب دانسته‌اند و کسانی که آن را واجب شمرده‌اند، اختلاف دارند و بعضی قائلند: واجب است هر دو خطبه را از اول خطبه تا به آخر گوش دهند. و بعضی گویند: خاموش ماندن و گوش دادن به حداقل واجب از دو خطبه واجب است، و بعضی خاموش ماندن و گوش دادن به مواعظ دو خطبه را واجب شمرده‌اند، و قول به استحباب و پیش گرفتن راه احتیاط روشن و راست است، و تفصیل سخن در اینجا از مقصود ما خارج است.

### مبحث سوم

یعنی وجوب یا استحباب خاموش ماندن هنگام به گوش رسیدن قرائت قرآن در مطلق اوقات و احوال، که مقصود اصلی ما - در اینجا - یاد کردن همین مبحث است زیرا که در کتب علمای اعلام حق آن کاملاً ادا نشده است: از بسیاری از فقهای عامه قول به وجوب خاموش ماندن و گوش دادن هنگام شنیدن قرآن به طور مطلق حکایت شده،



ولی علمای امامیه قدس سره به نفی وجوب و اثبات استحباب قائل شده‌اند، و عده‌ای از آنان بر این مطلب حکایت اجماع کرده‌اند، و همین قول حق است. ولی مولانا المجلسی رحمه الله در این مسأله توقف نموده، چنان‌که در کتاب صلاة بحار پس از ذکر فرموده خدای تعالی: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۷۰۸)؛ و هرگاه قرآن خوانده شود به آن گوش دهید و خاموش بمانید شاید که مورد لطف و رحمت خداوند قرار گیرید. گوید: عموم این آیه بر وجوب گوش کردن و سکوت هنگام قرائت هر خواننده قرآن دلالت دارد، در نماز باشد یا غیر آن، بنابر این‌که امر مطلق باشد یا اوامر قرآن را برای وجوب بدانیم، و مشهور وجوب سکوت هنگام قرائت امام جماعت، و استحباب در غیر آن می‌باشد، با این‌که ظاهر بسیاری از اخبار معتبر وجوب آن به طور مطلق است، مگر خبر صحیح زراره از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام که فرمود: «وَإِنْ كُنْتَ خَلْفَ إِمَامٍ فَلَا تَقْرَأَنَّ شَيْئًا فِي الْأَوَّلِينَ وَأَنْصِتْ لِقِرَائَتِهِ وَلَا تَقْرَأَنَّ شَيْئًا فِي الْآخِرِينَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ» يَعْنِي فِي الْفَرِيضَةِ خَلْفَ الْإِمَامِ «فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» وَالْآخِرِيَانِ تَبَعٌ (۷۰۹)»

لأوليين (۷۱۰)؛ و هرگاه به امام جماعتی اقتدا کردی پس در دو رکعت اول چیزی مخوان و برای شنیدن قرائت او خاموش بمان، و در دو رکعت اخیر قرائت بکن، که خدای عزوجل - به مؤمنین می‌فرماید: (و چون قرآن قرائت شود) یعنی: در نماز واجب پشت سر امام جماعت (پس بدان گوش دهید و خاموش بمانید شاید که مورد لطف و رحمت [خداوند] واقع شوید) و دو رکعت اخیر همچون دو رکعت اولی می‌باشند.

و می‌توان این حدیث را حمل کرد که آیه در این مورد نازل شده، و با عموم آن منافاتی ندارد، ولی نقل اجماع کرده‌اند بر این‌که گوش فرا دادن در غیر قرائت امام جماعت واجب نیست. و ممکن است این نظر تأیید گردد به این‌که: گوش دادن به هر قرائتی طاقت‌فرساست، و دیگر این‌که امر

شده: در جماعت خواندن پشت سر امام جماعتی که نباید به او اقتدا کرد باید قرائت را خواند و می‌توان از اشکال طاقت‌فرسا بودن جواب داد که: در صورتی این حکم لازم می‌آید که جماعت خواندن ترک شود که در این زمان شایع است. اما نمازهای مستحبی را در خانه‌های شان می‌خواندند. و امر به قرائت پشت سر کسی که نباید به او اقتدا کرد برای ضرورت است، و سبب نمی‌شود که خاموشی در غیر آن واجب نباشد، اضافه بر این که درباره آن نیز روایت شده که باید خاموش ماند. و جان کلام این که مسأله خالی از اشکال نیست، و احتیاط آن است که تا حدّ ممکن خاموش ماندن رعایت گردد.» (۷۱۱)

پایان گفتار مجلسی که خداوند در بهشت مقامش را برتر سازد. و خواهی دانست که چه اشکالاتی بر سخن او متوجه می‌گردد، بنابر آنچه به نظر ما رسیده است. پس می‌گوییم: مستند ما برای منتفی دانستن وجوب: اصل بلکه اصول متعددی است که با اجماعی که در سخن جمعی از علمای برجسته نقل شده تأیید می‌گردد، و منظور از اصول: اصل برائت از وجوب خاموش ماندن و گوش کردن به قرائت، و اصل مباح بودن سخن گفتن، و استصحاب عدم وجوب که پیش از شنیدن قرائت بوده. اضافه بر این که حکم به وجوب استماع قرائت بر عموم مکلفین طاقت‌فرساست، که به نصّ قرآن کریم احکام طاقت‌فرسا در دین نیست، و این مطلب بین شیعه امامیه در مسأله‌ای که مورد ابتدایی عموم عرب و عجم در هر صبح و شام و هر روز و شب است معلوم و ظاهر می‌باشد، و چنانچه واجب بود علما آن را در رساله‌های عملیه خود یاد می‌کردند، و بر هر کس که هنگامی که شخص دیگری قرآن می‌خواند سخن بگوید اعتراض می‌کردند، همچنان که نسبت به کسانی که منکرات را مرتکب می‌شوند انکار می‌نمایند، و اگر چنین بود شیوع و شهرت می‌یافت، و به گوش همه می‌رسید و همه سرزمین‌ها را پر می‌کرد. و دلیل استحباب به طور مطلق: شهرت محقق و مسلم، و اجماع منقول می‌باشد، بلکه از کتاب تنقیح اجماع بر

استحباب خاموش ماندن - حتی برای مأموم در نمازهایی که باید بلند خوانده شوند پشت سر امام جماعت جامع شرایط حکایت شده است، و این منافات ندارد با آن که جمعی از علمای ما قائل شده‌اند که در آن صورت قرائت کردن پشت سر امام جماعت حرام است، زیرا که قرائت کردن از سخن گفتن اخص است، و بنابراین تسبیح گفتن در آن حال جایز و یا مستحب است، برخلاف قرائت، پس اعتراضی بر صاحب تنقیح به این که بررسی اقوال؛ گواه خلاف مدعای اوست، وارد نیست، زیرا که جستجو کردن در اقوال فقها شاهد وجود کسانی است که به حرمت قرائت [مأموم هنگام قرائت امام جماعت] قائل بوده‌اند. و اما این که کسی به حرمت تسبیح تصریح کرده باشد نیافتیم، و معترض هم آن را حکایت نکرده است، دقت کنید، و تحقیق مطلب در فقه انجام می‌شود، و همین به عنوان دلیل استحباب کافی است، اضافه بر این که سکوت و گوش فرا دادن تعظیم قرآن است، و تعظیم قرآن در حقیقت تعظیم خالق <sup>مَنّان</sup> می‌باشد.

و دلیل دیگر روایتی است که عالم بزرگوار نوری در کتاب مستدرک الوسائل از کتاب العلاء از محمد بن مسلم از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام آورده که فرمودند: خاموش ماندن و گوش دادن به [قرائت] قرآن در نماز و غیر آن <sup>مستحب</sup> است. (۷۱۲)

و در تفسیر امام عسکری علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که در فضیلت سوره فاتحه فرموده: و همانا فاتحة الكتاب عظیم‌ترین و برترین چیزهایی است که در گنجینه‌های عرش می‌باشد، و خداوند آن را به حضرت محمد صلی الله علیه وآله اختصاص داده و به آن شرافتش بخشیده است، و هیچ کدام از پیغمبرانش را با وی در آن شریک نساخته به جز سلیمان را که از آن بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را به وی عطا فرموده است، نمی‌بینی که [خداوند] از یلقیس حکایت می‌کند که گفت: «إِنِّي أَلْقَيْتُ إِلَيْكَ كِتَابَ كَرِيمٍ \* إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (۷۱۳)؛ همانا نامه گرامی به من رسیده است که آن نامه از جانب

سلیمان و عنوانش به نام خداوند بخشنده مهربان است. توجه کنید هر کس آن را در حالی بخواند که به ولایت محمدصلی الله علیه وآله و خاندان پاکیزه اش معتقد، و نسبت به امرشان مطیع، و به ظاهر و باطنشان مؤمن باشد، خداوند - عزوجل - به هر حرف از آن یک حسنه به او عطا خواهد فرمود که هر حسنه از دنیا و آنچه در آن است از انواع ثروت‌ها [خوبی‌ها] و گنجینه‌ها برتر باشد. و هر کس به خواننده آن گوش فرا دهد به مقدار یک سوم آنچه برای خواننده اش هست برایش خواهد بود، پس هر یک از شما از این خبری که برایتان عرضه شده [به شما روی آورده] بسیار برگیرد که برای شما غنیمت است مبادا وقتش بگذرد و حسرت در دل‌های تان باقی بماند. (۷۱۴)

می‌گوییم: از فرموده آن حضرت علیه السلام: «بسیار برگیرد» استحباب قرائت و گوش دادن به قرائت سوره حمد ظاهر می‌باشد، چون اگر واجب بود جایی برای امر کردن به بسیار خواندن نبود، چون واضح است که واجب را در هر حال باید انجام داد، و قطعاً بین این سوره و سوره‌های دیگر فرقی نیست.

و در کتاب «کنز العرفان» تألیف فاضل مقداد، در پی فرموده خدای تعالی: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۷۱۵). گوید: «امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور استحباب گوش دادن است در نماز و غیر آن».

و در وافی و برهان به نقل از تهذیب شیخ طوسی در خبر صحیحی از معاویه بن وهب از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که راوی گوید: از آن حضرت پرسیدم: شخصی به امامت جمعی ایستاده که شما او را نمی‌پسندید در نمازی که باید بلند خواند [مأموم چه وظیفه‌ای دارد]؟ فرمود: هرگاه شنیدی کتاب خدا تلاوت می‌شود پس به آن گوش فرا ده. عرضه داشتیم: آن امام جماعت، مرا مشرک می‌داند! فرمود: اگر او خدای را معصیت می‌کند پس تو خدای را اطاعت کن، بار دیگر سؤال کردم، ولی آن حضرت از رخصت دادن به من امتناع ورزید، عرض کردم: بنابراین

در خانه‌ام نمازم را می‌خوانم سپس [به ظاهر] به نماز او حاضر می‌شوم؟ فرمود: می‌توانی این کار را بکنی. و فرمود: حضرت علی‌علیه السلام در نماز صبح بود، پس [ابن الکوا] در حالی که پشت سر آن حضرت بود این آیه را خواند: «وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لِئِنَّ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۷۱۶)؛ و به راستی که بر تو و به رسولان پیش از تو چنین وحی شده که اگر [به خدا] شرک ورزی عملت را محو و نابود می‌گرداند و سخت از زیانکاران خواهی گردید. پس امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام به منظور تعظیم قرآن خاموش ماند تا این که [ابن الکوا] از خواندن فراغت یافت، سپس آن حضرت علی‌علیه السلام به قرائت نماز بازگشت، بار دیگر [ابن الکوا] آیه را تکرار کرد، پس علی‌علیه السلام نیز بار دیگر خاموش ماند، و بعد قرائت نماز را ادامه داد، باز هم ابن الکوا آیه را قرائت کرد، و علی‌علیه السلام خاموش ماند، آن‌گاه [این آیه را در جواب] به او گفت: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ» (۷۱۷)؛ پس صبر پیشه کن که وعده خداوند حق و حتمی است و مراقب باش که مردمان بی‌یقین مقام حلم تو را به خفت و سبکی نکشاند. آن‌گاه سوره را تمام کرد سپس به رکوع رفت. (۷۱۸)

می‌گوییم: از این حدیث صحیح پنج حکم ظاهر می‌شود: یکی: استحباب خاموش ماندن برای قرائت قرآن به طور مطلق، هر چند که شنونده در حال نماز باشد، و هر چند که قرائت کننده امام جماعت نباشد. دوم: این که این مقدار از سکوت با موالاتی که در نماز در بین آیات معتبر است منافات ندارد. سوم: جایز بودن قرائت قرآن به طور مطلق در حال نماز. چهارم: جایز بودن اعلام کردن دیگری و خطاب و تفهیم او با قرائت قرآن. پنجم: منافات نداشتن این مقدار از قرائت با موالاتی که معتبر است. و به آنچه یاد کردیم استحباب خاموش ماندن و گوش فرا دادن به قرائت قرآن در هر حال و زمان و مکان، ظاهر گشت، بدون فرق بین خطبه جمعه و نماز جماعت و

خطبه‌های دو عید فطر و قربان. و اما این‌که در این حدیث گوید: «بار دیگر سؤال کردم، ولی آن حضرت از رخصت دادن به من امتناع ورزید» نسبت به قرائت واجب در نماز است، و این حکم بدان خاطر بوده که مبادا به وی صدمه‌ای برسد، چنان‌که بر کسی که در اخبار این باب تتبع نماید پوشیده نیست، اضافه بر این‌که ما یادآور شدیم که نهی از قرائت بر حرمت سخن گفتن به ذکر و تسبیح دلالت ندارد، چونکه خاص بر عام دلالت ندارد، چنان‌که بر اهل خرد پوشیده نیست. و اما روایاتی که به وجوب خاموش ماندن تصریح دارند: یا بر استحباب مؤکد حمل می‌شوند تا بین آن‌ها و بین اخباری که بر آن (= استحباب) دلالت دارند جمع گردد، نظیر اخباری که بر وجوب غسل جمعه دلالت دارند. و یا آن‌ها را بر تقیّه حمل می‌کنیم زیرا که وجوب خاموش ماندن مذهب عامّه است، و راه راست برخلاف آن‌هاست. و اما اخباری که بر آن‌ها دست یافته‌ام و به آن‌ها اشارت رفت: آن است که مجلسی در بحار از خطّ بعضی از فضلا و او از جامع بزنطی از چمیل از زراره حکایت کرده که گفت: از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام درباره کسی که قرآن می‌خواند پرسیدم که آیا بر کسی که آن را می‌شنود خاموش ماندن و گوش دادن به آن واجب است؟ فرمود: آری، هرگاه نزد تو قرآن خوانده شود پس بر تو گوش دادن و خاموش ماندن واجب است. (۷۱۹)

و آنچه مجلسی (۷۲۰) نیز از تفسیر عیاشی از زراره روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام می‌فرمود: خاموش ماندن برای [قرائت] قرآن در نماز و غیر آن واجب است، و چنانچه نزد تو قرآن خوانده شود بر تو واجب است خاموش بمانی و گوش فرا دهی. (۷۲۱)

مثل همین حدیث در «وسائل» و «برهان» روایت آمده است.

و در «مجمع البیان» از عبدالله بن یعقوب از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که راوی گوید: به

آن حضرت عرضه داشتیم: مردی قرآن می‌خواند آیا بر کسی که آن را شنید واجب است بر آن خاموش بماند و گوش دهد؟ حضرت علیه السلام فرمود: آری، هرگاه نزد تو قرآن خوانده شود بر تو واجب است خاموش بمانی و گوش فرا دهی (۷۲۲).

این‌ها روایاتی هستند که بر وجوب دلالت دارند، که یا بر تقیّه حمل می‌گردند، و یا بر تأکید استحباب. و به آنچه یاد کردیم برای ظاهر شد که در آنچه مولانا المجلسی رحمه الله ذکر کرده از چند جهت جای بحث و مناقشه است: اول: این که گفته: «ظاهر بسیاری از اخبار معتبر و خوب آن است». گوییم: این اخبار بسیار کو؟ و حال آن که در بحار خود جز آنچه را حکایت کردیم یاد ننموده است. دوم: معارض بودن این اخبار با آنچه دانستی، و اینجا جای جمع بین آن‌ها است، و جمع عرفی مورد قبول همان حمل کردن بر استحباب می‌باشد، و بدون تردید جمع کردن بین دلایل شایسته‌تر است. و چنانچه از این جمع چشم بپوشیم جمع کردن به این که اخبار دلالت کننده بر وجوب را بر تقیّه حمل نماییم، همچنان که در روایات علاجیه [که حکم اخبار متعارض را بیان و علاج می‌کنند] آمده و در جای خود یاد شده‌اند، و این را جمع از جهت صدور می‌نامند. و هرگاه از این هم چشم بپوشیم، و فرض کنیم که جای ترجیح است، بدون تردید باید اخبار استحباب را ترجیح دهیم، چون به وسیله اجماع و شهرت و غیر این‌ها - چنان که دانستی - تأیید و تقویت می‌شوند.

سوم: این که آیه شریفه با قطع نظر از روایت صحیحی که یاد کردیم نیز بر وجوب سکوت هنگام شنیدن قرائت قرآن دلالت ندارد، هر چند که امر را پُرای وجوب؛ و خطاب‌های شفاهی را نسبت به سایر مکلفینی که در وقت خطاب نبوده‌اند - به خودی خود و یا برحسب ادله اشتراک در تکلیف - عام بدانیم، چون که منظور از «إنصات» در آیه شریفه معلوم نیست.

نیشابوری در تفسیر خود از واحدی حکایت کرده که گفت: «إنصات نزد عرب ترکِ بلند خواندن می‌باشد، هر چند که

آهسته پیش خود بخواند اگر کسی نمی‌شنود». بنابراین دلیل مُجمل خواهد بود، یعنی بین سکوت محض و آهسته خواندن مردّد می‌باشد؛ و شاهدهی بر این نیست که سکوت همان معنی حقیقی باشد تا در صورت شک مقتضای اصل [حمل کردن هر لفظ بر معنی حقیقی خود] این باشد که لفظ را بر آن حمل کنیم؛ در نتیجه به اصل برائت از وجوب رجوع می‌کنیم. و چنانچه ادعا شود که از لفظ انصات؛ معنی سکوت در ذهن تبادّر می‌کند، ادعایی بدون دلیل است. و از اینجاست که می‌توان وجوب سکوت در قرائت را بر مأمومی که به امام جماعت جامع الشرایطی در نمازی که باید بلند خواند اقتدا نموده نیز ممنوع دانست، و اجماعی که از تنقیح حکایت شده هم آن را تأیید می‌کند، بلکه چند روایت بر عدم وجوب دلالت دارند، از جمله: در حدیث صحیح ابوالمغرا است که گفت: در محضر امام ابو عبدالله صادق علیه السلام شرفیاب بودم پس حفص کلبی از آن جناب سؤال کرد و گفت: هرگاه به امام جماعتی اقتدا کرده باشم، که قرائت را بلند می‌خواند آیا دعا کنم و استعاذه بنمایم؟ فرمود: آری، دعا کن (۷۲۳). و این که آن را بر پیش از شروع امام در قرائت، و یا در صورتی که مأموم قرائتش را نشنود حمل کنیم درست نیست، زیرا که خبر معارضی نیست که موجب توجیه و حمل کردن این روایت صحیح برخلاف ظاهرش باشد. و از جمله: خبر صحیحی است که از زراره آمده از یکی از دو امام [باقر و صادق علیهما السلام] که فرمودند: هرگاه پشت سر امام جماعتی بودی که می‌توانی به او اقتدا کنی پس انصات کن، و پیش خودت تسبیح بگوی (۷۲۴). و این دلالت دارد که منظور از «انصات» در آیه، و خبر صحیحی که در کلام مجلسی رحمه الله یاد گردیده، بلند نخواندن است، وگرنه امر نمی‌فرمود که پیش خودت تسبیح بگوی، و این که آن را تنها بر ذکر و یادآوری در دل حمل نمایم، اضافه بر این که بعید است نه داعی بر آن هست و نه شاهدهی.

و از جمله: روایت ابو خدیجه سالم بن مکرّم از حضرت ابی



عبدالله امام صادق علیه السلام است که فرمود: هرگاه امام جماعت عده‌ای بودی بر تو باد که در دو رکعت اول نماز قرائت کنی، و کسانی که پشت سرت هستند بگویند: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ در حالی که ایستاده باشند ... (۷۲۵).

و اخباری که از قرائت کردن پشت سر امام جماعت نهی می‌کنند، دلالت ندارند که به طور مطلق تکلم کردن حتی ذکر و تسبیح و دعا ممنوع باشد. و از همه این مطالب معلوم می‌شود که سکوت بر نمازگزاران در حال خطبه امام جمعه واجب نیست، زیرا که عمده دلیل کسانی که آن را واجب می‌دانند آن است که دو خطبه در بعضی از روایات به منزله دو رکعت از نماز به شمار آمده، و هرگاه وجوب آن در نماز ثابت نشود در خطبه‌ها هم ثابت نیست، اضافه بر اشکالات دیگری که بر قائلین به آن لازم می‌آید که اینجا جای ذکر آنها نیست.

پس حاصل تمامی آنچه یاد کردیم این که سکوت هنگام شنیدن قرائت قرآن در هیچ حالی از احوال واجب نیست، مگر در صورتی که ترک سکوت توهین به قرآن باشد، و چنانچه این کار از کسی به قصد توهین - العیاذ بالله - صادر گشت، موجب کفر خواهد بود، پناه بر خدا. و منظور ما در اینجا بیان حکم سخن گفتن به خودی خود و با قطع نظر از جهات و عوارض خارجی است که بر آن وارد می‌شود. و از آنچه یاد کردیم معلوم شد که در دلالت اخباری که آن را واجب می‌دانند می‌توان مناقشه نمود از جهت تأمل در معنی انصات، چنانچه قرینه نباشد بر این که منظور از انصات سکوت است، چنان که قرینه در کلام دلالت کرد بر این که منظور از آن سکوت است در خبر صحیح معاویه بن وهب - که پیشتر آوردیم - که فعل امیرالمؤمنین علیه السلام را حکایت می‌کرد.

چهارم: این که گفته: «و می‌توان از اشکال طاقت فرسا بودن جواب داد به این که در صورتی این حکم لازم می‌آید که جماعت خواندن ترک شود ...» مردود است به این که قرائت قرآن به خواندن نماز منحصر نیست، و بین مساجد

و خانه‌ها در تکلیفِ مکلف هنگام شنیدن قرائت قرآن تفاوتی نمی‌باشد، و اقامه جماعت در نمازهای روزانه نزد شیعیان سنت است نه واجب، و وادار کردن قرآن خوانان در نمازهای مستحبی و غیر آن‌ها به آهسته خواندن علاوه بر این که کاری طاقت‌فرساست؛ هیچ کس آن را قائل نشده، و واجب نمودن سکوت هنگام شنیدن قرائت در هر حال بدون شک طاقت فرسا می‌شود، و به آنچه بیان داشتیم حقیقت مطلب در این مورد معلوم گشت و این که حق استحباب سکوت هنگام شنیدن قرائت می‌باشد. و اما گوش فرا دادن نیز مستحب مؤکد است و تقریر دلیل آن مانند مسأله سابق است هم از لحاظ اصل عملی و هم از جهت روایت، به آن مراجعه و در آن تأمل کن. بلکه می‌توان گفت: بدین جهت به سکوت امر شده که شنیدن حاصل آید، پس استماع ملازم سکوت می‌باشد یا به طور دائم و یا غالباً چنین است، پس حکم به وجوب گوش فرا دادن و استحباب سکوت جداً بعید است. و از این گذشته می‌توان گفت: اگر فرض کنیم انصات در آیه شریفه به معنی سکوت است، امر به آن برای استحباب خواهد بود، و همین طور امر به استماع و گوش فرا دادن، به قرینه علت آوردن امام علیه السلام در خبر صحیح زراره که در من لایحضره الفقیه روایت شده و مجلسی رحمه الله در سخنان سابق خود آن را حکایت کرده است، که آن حضرت پس از نهی از قرائت پشت سر امام جماعت در دو رکعت اول، و امر به انصات و نهی از قرائت در دو رکعت اخیر نیز، آن را به فرموده خدای تعالی: «فاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا»؛ تعلیل کرد، و سپس فرمود: «و دو رکعت اخیر همچون در رکعت اولی می‌باشند». و از همین تعلیل روشن می‌شود که حکم از لحاظ قرائت در دو رکعت اول و دو رکعت دوم نماز یکسان و متحد است، و چون بیان گردید که قرائت در دو رکعت اخیر نماز جایز است، هر چند که برگزیدن تسبیح افضل می‌باشد، ظاهر شد که قرائت در دو رکعت اول پشت سر امام جماعت جایز است، چونکه از آن کلام متحد بودن آن‌ها در حکم

ظاهر می‌گردد، پس نهی از قرائت در دو رکعت اول برای کراهت می‌باشد، بنابراین به ناچار امر به انصاف برای استحباب خواهد بود، و مؤید این معنی حدیثی است که از کتاب **کنز العرفان** حکایت کردیم. و از اینجا می‌توان گفت: اخبار نهی کننده از قرائت مأموم پشت سر امام جماعت بر کراهت حمل می‌شوند، چنان‌که محقق حلی به آن قائل شده و جماعتی نظر او را پذیرفته‌اند. و ممکن است در این قول اشکال کرد به این‌که حمل کردن نهی بر کراهت به قرینه استدلال به آیه هر چند که امکان دارد، ولی دست برداشتن از ظواهر سایر روایات نهی کننده جایز نیست، زیرا که در آن‌ها قرینه‌ای نیست، و از بین رفتن ظهور در یک روایت سبب از بین رفتن آن در روایات دیگر نمی‌شود، در این باره تأمل کنید. و تفصیل سخن در فقه است. و در این مورد سخن را به درازا کشاندیم هر چند که از مطلب اصلی ما خارج بود چون همان‌طور که بین عوام و خواص شایع است: **الكلام یجرُّ الکلام؛ حرف، حرف را می‌آورد.**

### مسأله دیگر

که مناسب اصل مقصد و عنوان است، این‌که فرشتگان گرامی که کارها و گفته‌های مکلفین را می‌نویسند، آیا تمامی آنچه به زبان می‌رانند را می‌نویسند حتی سخنان مباح را؟ یا الفاظی را می‌نویسند که اثری بر آن‌ها مترتب است - یعنی الفاظی که به اصالت یا به سببی از اسباب واجب و حرام و مکروه و مستحب هستند و الفاظ مباحی که اثر شرعی بر آن‌ها مترتب نیست را نمی‌نویسند؟ مسأله اختلافی است، عده‌ای فرض اول و عده‌ای دیگر فرض دوم را قائل شده‌اند، و هر کدام به اموری استناد جسته‌اند که یاد آن‌ها مایه طولانی شدن مطلب است و تشنگی را فرو نمی‌نشانند، و آنچه به نظر مصنف مورد اعتماد است همان است که از خاندان وحی و تنزیل روایت گردیده، و آن روایتی است که در تفسیر برهان از کتاب حسین بن سعید به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمودند: هر بنده ای دو



و آل محمد درود فرست آنان که اطاعتشان را به ما امر فرمودی و ای خدا فرج آنان را به [ظهور] قائمشان تعجیل فرمای، و دوران عزت بخشیدنش را ظاهر ساز، ای محمد ای علی، ای علی ای محمد! مرا یاریم کنید که شما یاری کننده اید، ای محمد ای علی، ای علی ای محمد! مرا حفظ کنید که شما حفظ کننده اید، ای مولایم ای صاحب الزمان؛ ای مولایم ای صاحب الزمان! پناه ده، پناه ده، پناه ده، مرا دریاب مرا دریاب مرا دریاب امان امان امان.  
 می‌گوییم: نظیر این دعا با تغییر اندکی در اواخر بخش هفتم که از خود آن حضرت - سلام الله علیه - روایت شده گذشت.

و از جمله: در مکارم الأخلاق تألیف حسن بن فضل طبرسی از ابو عبدالله حسین بن محمد بزوفری به طور مرفوع و النجم الثاقب به نقل از کنوز النجاح فضل بن الحسن طبرسی - پدر مصنف مکارم الاخلاق - از احمد بن الدربی آورده که گفت: «از ناحیه مقدسه است این که: هر کس را به سوی خدای تعالی حاجتی باشد، شب جمعه بعد از نیمه شب غسل کند و به جای نماز خود برود و دو رکعت نماز بگذارد که در رکعت اول سوره حمد را بخواند و چون به آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» رسید آن را صد بار تکرار نماید، و در صدمین بار سوره حمد را تا به آخر برساند و سوره توحید را یک بار بخواند، سپس رکوع و سجود را انجام دهد و در هر یک از آن‌ها هفت بار تسبیح بگوید، رکعت دوم را نیز به همین ترتیب انجام دهد، و دعای زیر را پس از نماز بخواند، پس اگر این عمل را به جای آورد خداوند البته حاجتش را هرچه که باشد بر می‌آورد، مگر در صورتی که در مورد قطع رَحِمٍ باشد دعا این است: اللَّهُمَّ إِنَّ أَطْعَمَكَ فَاَلْمَحْمَدَةَ لَكَ وَإِنْ عَصَيْتَكَ فَالْحِجَّةَ لَكَ مِنْكَ الرُّوحُ وَمِنْكَ الْفَرَجُ سُبْحَانَ مَنْ أَنْعَمَ وَشَكَرَ سُبْحَانَ مَنْ قَدَرَ وَغَفَرَ إِلَهِي إِنْ كُنْتُ قَدْ عَصَيْتَكَ فَقَدْ أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَهُوَ الْإِيمَانُ بِكَ لَمْ أَتَّخِذْ لَكَ وَلَدًا وَلَمْ أَدْعُ لَكَ شَرِيكًا مَنَّا مِنْكَ بِهِ عَلَيَّ لَا مَنَّا بِهِ مِنِّي عَلَيَّ وَقَدْ عَصَيْتَكَ يَا إِلَهِي

عَلَىٰ غَيْرِ وَجْهِ الْمُكَابَرَةِ وَلَا الْخُرُوجِ عَنِ عِبُودِيَّتِكَ وَلَا الْجُحُودِ  
لِرَبُوبِيَّتِكَ وَلَكِنْ أَطَعْتَ هَوَايَ وَأَزَلَنِي الشَّيْطَانُ فَلَكَ الْحُجَّةُ  
عَلَيَّ وَالْبَيَانُ فَإِنْ تَعَذَّبَنِي فَبِذُنُوبِي غَيْرِ ظَالِمٍ وَإِنْ تَغْفِرْ لِي  
وَتَرْحَمْنِي فَإِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ يَا كَرِيمٌ يَا كَرِيمٌ ... آن قدر این  
کلمه را تکرار کند تا نفس قطع گردد. سپس بگوید: یا آمناً  
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ خَائِفٌ أَسْأَلُكَ بِأَمْنِكَ مِنْ كُلِّ  
شَيْءٍ وَخَوْفِ كُلِّ شَيْءٍ مِنْكَ أَنْ تَصَلِيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعْطِيَنِي  
أَمَانًا لِنَفْسِي وَأَهْلِي وَوَلَدِي وَسَائِرِ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتَّى لَا  
أَخَافَ أَحَدًا وَلَا أَحْذَرَ مِنْ شَيْءٍ أَبَدًا إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ  
وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ يَا كَافِيَ إِبْرَاهِيمَ نَمْرُودَ وَيَا كَافِيَ  
مُوسَىٰ فِرْعَوْنَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَصَلِيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ  
تَكْفِيَنِي فَلَانَ بَنَ فَلَانَ؛ خدایا! چنانچه تو را اطاعت کنم پس  
حمد تو است، و چنانچه معصیت کنم پس حجت و دلیل  
تو است، راحتی و گشایش از سوی تو است، منزّه است  
آن که نعمت بخشیده و سپاس گزارده، منزّه است آن که  
قدرت داشته و آمرزیده است، خدایا چنانچه تو را معصیت  
نموده‌ام پس به راستی که در بهترین اشیا نزد تو که ایمان  
به تو است اطاعت کرده‌ام، برای تو فرزندی نپنداشته و  
شریکی نخوانده‌ام، منت این [ایمان] تو راست بر من، نه  
این که من به سبب آن منتی بر تو داشته باشم، خدایا و تو  
را معصیت کردم بدون مکابره و بزرگ منشی، و بدون این که  
از بندگیت خودم را بیرون برده و یا ربوبیت تو را انکار کرده  
باشم، و لیکن هوای نفس را اطاعت نمودم و شیطان مرا  
لغزانید، پس حجت و بیان بر من تو راست، که اگر عذابم  
کنی به خاطر گناهان من است بی آن که بر من ظلم کرده  
باشی، و چنانچه مرا بیامرزی و بر من رحم آری پس تو جواد  
کریم هستی، ای کریم، ای کریم ... (آن قدر این کلمه را  
تکرار کن تا نفس تمام شود). سپس بگوید: ای آن که از  
همه چیز ایمنی و همه اشیا از تو در بیم و حذر هستند، از  
تو مسألت می‌نمایم به ایمنیت از هر چیز و ترس همه چیز  
از تو این که بر محمد و آل محمد درود فرستی، و به من  
امانی برای خود و خانواده و فرزندانم و سایر چیزهایی که  
بر من نعمت داده‌ای عطا فرمایی، تا از هیچ کس بیمناک

نباشم، و از هیچ چیز ابداً حذر نکنم، که همانا تو بر هر چیز توانایی و خداوند ما را بسنده و بهترین وکیل است. ای کفایت کننده موسی از فرعون از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی، و مرا از فلانی پسر فلانی کفایت فرمایی - و نام کسی را که از شرّ و ضررش بیمناک است بگوید، و از خدای تعالی بخواهد که ضرر او را دفع نماید که به اذن خدای تعالی ضررش دفع خواهد شد - سپس سجده کند و حاجت خویش را از خداوند بخواهد، و به درگاه خدای تعالی زاری نماید.

در مکارم الاخلاق گوید: «روایت شده که اگر هر مرد و زن مؤمنی این نماز را بخواند و با این دعا خالصانه دعا کند درهای آسمان برای اجابت به رویش گشوده خواهد شد، و همان وقت اجابت خواهد گشت [یا در همان شب - خ ل] و این از فضل خداوند بر ما و بر مردم است». (۷۲۸) و در کتاب النجم الثاقب مثل این را به نقل از کنوز النجاح آورده است.

مصنّف ضعیف کتاب محمدتقی موسوی اصفهانی - عفی الله تعالی عنه - گوید: «مکرّر کارهای مهمی برایم اتفاق افتاد که این نماز را با این کیفیت به جای آوردم، خدای تعالی با لطف و کرم خویش و به برکت مولایمان - صلوات الله علیه - آنها را برآورده ساخت».

و از جمله در کتاب النجم الثاقب این نماز را به عنوان نماز مولایمان حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - از کتاب سید فضل الله راوندی حکایت کرده، و پس از فراغت از نماز صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد را یاد کرده، و پس از آن دعایی و وقت معینی برایش ذکر ننموده است. و از جمله در کتاب جنّة المأوی به نقل از کتاب تاریخ قم تألیف شیخ فاضل حسن بن محمد قمی از کتاب مونس الحزین فی معرفة الحقّ و الیقین تألیف شیخ ابوجعفر محمد بن بابویه رحمه الله در باب بنای مسجد جمکران آورده، و حکایتی طولانی برای آن ذکر نموده و در آنجا گفته: «امام مهدی - عجل الله فرجه الشریف - این نماز را به گونه خاصی امر فرموده، به این‌که: دو رکعت نماز بگذارد، و در

هر رکعت سوره فاتحه الكتاب [حمد] را بخواند، و چون به آیه: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» رسید آن را صدبار تکرار کند، سپس سوره حمد را تا به آخر بخواند، و در رکوع و سجود هفت بار تسبیح بگوید، و چون نماز را تمام کرد تهلیل بگوید، و تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بگوید، و چون از آن فراغت یافت سجده کند و صد بار بر پیغمبر صلی الله علیه وآله صلوات فرستد. سپس گفته: و این نقل از لفظ مبارک امام علیه السلام است که: فَمَنْ صَلَّى بِهَا فَكَأَنَّمَا صَلَّى فِي الْبَيْتِ الْعَتِيقِ؛ هر کس این دو رکعت نماز را بگذارد چنان است که دو رکعت نماز در کعبه گزارده باشد». (۷۲۹)

دانشمند محدث نوری در حاشیه راجع به فرموده آن حضرت علیه السلام: «و چون نماز را تمام کرد تهلیل بگوید» گفته است: «ظاهر این است که بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ» و حُدَّهُ».

می‌گوییم: احتیاط در عبادت و اهتمام در قضای حاجت مقتضی آنست که بین چگونگی های یاد شده جمع گردد به این که پس از نیمه شب جمعه غسل کند و آن نماز را به جای آورد، و تسبیح بزرگ را هفت بار در رکوع و سجود تکرار نماید، و پس از نماز تهلیلی که رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌گفت و می‌فرمود: این دعای من و دعای پیغمبران پیش از من است را بگوید که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. سپس تهلیلی را بگوید که رسول خدا صلی الله علیه وآله روز فتح مکه گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعَدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ [غلب - خ ل] الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. آن گاه تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را بگوید که در تعقیب هر نماز واجب وارد شده است. سپس تسبیح معروف آن حضرت که بعد از نمازش وارد شده را بگوید، و آن چنین است: سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنِيفِ سُبْحَانَ ذِي الْجَلَالِ الْبَاذِخِ الْعَظِيمِ سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ الْفَاخِرِ الْقَدِيمِ سُبْحَانَ مَنْ لَبَسَ الْبَهْجَةَ



وَالْجَمَالَ سُبْحَانَ مَنْ تَرَدَّى بِالنُّورِ وَالْوَقَارِ سُبْحَانَ مَنْ يَرَى  
 أَثَرَ النَّمْلِ فِي الصَّفَا سُبْحَانَ مَنْ يَرَى وَقَعَ الطَّيْرِ فِي الْهَوَاءِ  
 سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ؛ منزّه است صاحب  
 عزت بلند افراشته، منزّه است صاحب جلال والا و  
 باعظمت، منزّه است صاحب ملک فاخر ازلی، منزّه است  
 آن که لباس حسن و جمال به قامت خویش آراسته، منزّه  
 است [خدایی که] ردای نور و وقار در بردارد، منزّه است  
 [خدایی که] اثر پای مورچه را در سنگ سخت سیاه  
 می بیند، منزّه است [خدایی که] خط سیر مرغان را در هوا  
 می بیند، منزّه است آن که فقط او چنین است و جز او چنین  
 نیست. سپس صد بار بر پیغمبر و آل او صلوات بفرستد،  
 آن گاه دعایی که از مکارم الأخلاق روایت شد را بخواند، و  
 بعد دعایی که سید بن طاووس یاد کرده را بخواند، که هرگاه  
 به آنچه یاد کردیم عمل نمود همه احتمالات را په جای  
 آورده، و اجابت دعاها و برآمدن حاجت‌ها ان شاء الله تعالی  
 زودتر انجام می‌گردد. و شایسته است که قنوت را در آن  
 نماز طولانی کند، و کلمات فرج را در آن بخواند، چنان که  
 مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام در خواب به بعضی از  
 صالحین امر فرموده است، و این کلمات چنین است: لَا إِلَهَ  
 إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ  
 رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا  
 بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. نیست خدایی جز آن خدای  
 بردبار بزرگوار، نیست خدایی جز آن خدای بلند مرتبه  
 بزرگ، منزّه است خداوند پروردگار آسمان‌های هفتگانه و  
 پروردگار زمین‌های هفتگانه و آنچه در آنها و آنچه میان  
 آنهاست و پروردگار عرش باعظمت.

### توجه و تتمه ای پرسود

سید بن طاووس رحمه الله در نمازهای حاجت شب جمعه  
 نمازی را شبیه همین نماز یاد کرده، و می‌گوید: «نماز  
 حاجت در شب جمعه و شب عید قربان - دو رکعت است،  
 سوره فاتحة الكتاب را تا «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»  
 می‌خوانی و این [آیه] را صدبار تکرار می‌کنی، و حمد را به

آخر می‌رسانی، سپس سوره قل هو الله احد را صد بار می‌خوانی، در هر رکعت [به همین صورت] سپس سلام دهد و هفتاد بار بگوید: لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. و بعد به سجده برود و دوایست بار بگوید: یا رَبِّ یا رَبِّ ... و هر حاجتی که دارد بخواهد».

### هفتاد و ششم: گریستن در مصیبت مولایمان شهید مظلوم

حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام زیرا که این کار از اموری است که به وسیله آن حق امام علیه السلام ادا می‌گردد، و بدون تردید ادای حق آن حضرت از عظیم‌ترین و مهم‌ترین وسایل تقرب یافتن به اوست.

بیان مطلب این‌که: شیخ ثقه اجل جعفر بن محمد بن قولویه قمی رحمه الله در کتاب کامل الزیارات به سند خود از امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی طولانی در فضیلت گریستن بر امام حسین علیه السلام روایت آورده که فرمود: و هیچ دیده و هیچ اشکی نزد خداوند محبوب‌تر از چشمی نیست که بر او بگرید و اشک بریزد، و هیچ گریه‌کننده‌ای بر او نگردد مگر این‌که فاطمه علیها السلام را صلیه کرده و حق ما را ادا نموده است، و هر بنده‌ای [روز قیامت] با دیدگان گریان محشور می‌شود مگر گریه‌کنندگان بر جدم حسین علیه السلام که [هر آن‌که بر او گریسته] در حالی محشور می‌گردد که دیده‌اش روشن است و مژده به او می‌رسد و شادمانی بر چهره‌اش نمودار است، و خلائق در بیم و هراس هستند در حالی که اینان [گریه‌کنندگان بر امام حسین علیه السلام] ایمن باشند، و خلائق [در هنگامه عَرَصاتِ محشر] عرضه می‌شوند ولی اینان زیر عرش و در سایه عرش با حسین علیه السلام هم سخن خواهند بود. از سختی روز حساب ترسان نیستند، به ایشان گفته می‌شود: داخل بهشت شوید، پس امتناع می‌ورزند و سخن و مجلس آن حضرت را بر می‌گزینند، و همانا حوریان به آنان پیغام می‌دهند: ما و ولدان مخلصین اشتیاق شما را داریم، پس آن‌ها به سوی حورالعین سر بر نمی‌دارند، به

جهت آنچه از خوشی و بزرگواری در مجلسشان می‌بینند ...  
(۷۳۰)

و دلیل بر آنچه یاد کردیم فرمایش امام‌علیه السلام است که: «و حقّ ما را ادا کرده» می‌رساند که گریستن بر امام حسین‌علیه السلام ادای حق صاحب الامر و سایر امامان - سلام الله علیهم اجمعین - می‌باشد، و شاید سیر مطلب این باشد که تسلیت دادن مؤمنین نسبت به بازماندگان کسانی از ایشان که از دنیا گذشته‌اند گرامیداشت و تعظیم ایشان و دوستی کردن به آنان و یاری نمودن از جهت شرکت در مصیبت شان می‌باشد، و این‌ها قسمتی از حقوق مؤمنین نسبت به یکدیگر است، زیرا که هرگاه مؤمنی از جهان دنیا درگذرد برای او آدابی هست که شرع مقدس امر فرموده آن آداب رعایت گردد، و آن‌ها بر دو گونه‌اند: یک گونه آن است که به سبب آن حقّ میّت ادا می‌شود، و آن عبارت از تشییع و کنار قبر او رفتن، و برایش طلب مغفرت کردن، و از طرف او صدقه دادن و بر او نماز خواندن و از او به خوبی یاد کردن و امثال این‌ها می‌باشد. و گونه دیگر آن است که حقّ بازماندگان او به وسیله آن رعایت می‌گردد، و این عبارت از دیدار آن‌ها و تعزیت ایشان و دعا کردن برای آنان و شرکت در حزن و مصیبت شان، و فرستادن غذا برای ایشان و امثال این‌ها از اموری که صله آنان و احسان به ایشان می‌باشد، و بدون تردید حقّ امام‌علیه السلام در این باره از همه مردم بزرگ‌تر است. پس هرگاه مؤمن در مصیبت مولای مظلوممان ابی عبدالله‌علیه السلام بگرید، حقّ امامی که بعد از آن حضرت باقی مانده را در آن فاجعه بزرگ ادا کرده، چون این کار موافقت نمودن با امام‌علیه السلام و یاری کردن او و تقرب یافتن به او و تسلی دل اوست، نه این‌که حقّ امام را از هر جهت و در هر جای رعایت کرده باشد، زیرا که برای امام و همین طور سایر مؤمنین به حسب تفاوت مراتب و شئون شان حقوقی هست که می‌بایست در هر مورد و هنگام و هر شیئی به طور مقتضی رعایت و ایفا گردند، و در روایاتی که از امامان‌علیهم السلام وارد شده این مطلب را توجه

داده‌اند، که اگر بخواهیم عنان بحث را به آن سوی بکشانیم کتاب حجیم خواهد شد. و با این توضیح معنی فرمایش امام‌علیه السلام: «و حقّ ما را ادا نموده است» معلوم گشت، و معنی نظایر این کلام در سایر موارد و عبارات نیز روشن شد، پس ان شاء الله تعالی نسبت به این مطلب متذکر و با بینش باش.

### هفتاد و هفتم: زیارت قبر مولایمان امام حسین‌علیه السلام

زیرا که این کار صله حضرت صاحب الزمان و نیکی نسبت به آن جناب و سایر امامان‌علیهم السلام می‌باشد، و با این عمل سرور و شادمانی در دل امام‌علیه السلام وارد می‌شود و امام‌علیه السلام مانند سایر پدران بزرگوارش هر صبح و شام برای زوّار قبر امام حسین‌علیه السلام دعا می‌کند.

و ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات به سند خود از ابان از امام صادق‌علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس قبر ابی عبدالله‌علیه السلام را زیارت کند، همانا رسول خداصلی الله علیه وآله را صله نموده و پیوند ما را گرامی داشته، و غیبتش حرام؛ و گوشتش بر آتش [دوزخ] حرام می‌شود (۷۳۱)

و در همان کتاب به سند خود از عبدالله بن سنان آمده که گفت: به حضرت ابی عبدالله امام صادق‌علیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم، پدرت می‌فرمود: در راه حج هر دره‌می که شخص انفاق کند هزار برایش محسوب می‌گردد، پس برای کسی که در راه رفتن به زیارت پدرت حسین‌علیه السلام انفاق کند چقدر خواهد بود؟ فرمود: ای پسر سنان، به هر دره‌م برایش هزار هزار - تا ده هزار شمرد - محسوب می‌شود، و به همین میزان درجات او نیز بالا می‌رود، و رضای خدای تعالی برایش بهتر است، و دعای محمدصلی الله علیه وآله، و دعای امیرالمؤمنین و امامان‌علیهم السلام برایش بهتر است. (۷۳۲)

و در همان کتاب به سند خود از امام صادق‌علیه السلام آورده که فرمود: از محبوب‌ترین اعمال نزد خدای تعالی

زیارت قبر امام حسین علیه السلام است، و بهترین اعمال نزد خداوند شادمان کردن مؤمنان است، و نزدیکترین حالت بنده نزد خداوند آن است که در حال سجده گریان باشد. (۷۳۳)

و به سند خود از معاویه بن وهب آورده که شنیده بود امام صادق علیه السلام دعا می‌کند و با پروردگارش مناجات می‌نماید و می‌گوید: مغفرتت را بر من و برادرانم و زائران قبر پدرم حسین علیه السلام قرار ده، آنان که اموالشان را انفاق کردند، و بدن‌های شان را به رنج انداختند، به خاطر رغبت در نیکی به ما، و به امید ثواب تو با صلیه ما، و شادمان کردن پیغمبر تو صلی الله علیه و آله، و به منظور اجابت امر ما و خشمگین کردن دشمنانمان، که با این کار رضای تو را خواستند، پس [ای خدا] از سوی ما رضوانت را به آنان پاداش ده، و شب و روز ایشان را در حفظ خویش بدار، و به بهترین پاداش‌ها خاندان و اولادشان که پس از آنها باز می‌مانند را پاداش ده، و با آنها [یار] باش، و شرّ هرگونه سرکش عنود و هر مخلوق ناتوان و زورمند، و شرّ شیاطین انس و جن را از آنها دور کن، و برترین چیزی که در غربت از وطن‌های شان از تو آرزو دارند، و از جهت این که ما را بر فرزندان و خاندان و خویشاوندان خود برگزیده‌اند، به آنان عطا فرمای. خدایا! همانا دشمنان ما سفر ایشان [برای زیارت قبور ما] را عیب کردند، ولی عیب‌جویی آنها ایشان را از روی آوردن به سوی ما باز نداشت، به جهت این که با مخالفین ما مخالفت نمایند، پس بر آن صورت‌هایی که تابش خورشید آنها را تغییر داده رحمت آور، و بر آن گونه‌ها که بر مزار حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام گردانده می‌شوند رحمت آور، و بر آن دیده‌هایی که اشک‌های شان به خاطر مهر به ما جاری است رحمت آور، و بر آن دل‌ها که به خاطر ما محزون و سوزان گردیده رحمت آور، و بر آن فریادی که به خاطر ما بلند می‌شود رحمت آور، خدایا! من آن بدن‌ها و آن جان‌ها را به تو می‌سپارم تا آن‌گاه که آنها را بر کنار حوض [کوثر] روز تشنگی بزرگ بیاوری ... (۷۳۴)

و حدیث طولانی است، مقداری که محل حاجت بود از آن آوردیم، و آن دلیل است بر حصول شادمانی و سرور برای حضرت صاحب الأمر و سایر امامان علیهم السلام به سبب این عمل شریف، و این که آن صلیه آنان و اجابت امرشان و دشمنی با دشمنانشان می باشد. و در همان کتاب به سند خود نیز از معاویه بن وهب آورده از امام صادق علیه السلام که گوید: آن حضرت به من فرمود: ای معاویه، زیارت قبر حسین علیه السلام را به خاطر ترس و مگذار، زیرا که هر کس آن را ترک گوید آن قدر حسرت خواهد کشید که آرزو کند قبرش در کنارش می بود، آیا دوست نمی داری که خداوند شخص و سایه تو را در میان کسانی ببیند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و امامان علیهم السلام درباره اش دعا می کنند. (۷۳۵)

و به سند خود از حلبی آورده که ضمن حدیثی طولانی گوید: به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم، چه می گویی درباره کسی که زیارت آن حضرت را ترک گوید در حالی که بتواند آن را انجام دهد؟ فرمود: می گویم او رسول خدا صلی الله علیه و آله و ما را عاق کرده، و امری را که مربوط به اوست سبک شمرده، و هر کس او را زیارت کند خداوند در پی حوائجش خواهد بود، و آنچه از امور دنیایش برایش اهمیت دارد را خداوند کفایت کند، و روزی را به سوی بنده خواهد کشانید، و آنچه انفاق نموده به او باز خواهد آورد، و گناهان پنجاه ساله اش را خواهد آمرزید، و در حالی که خاندانش باز خواهد گشت که بر عهده او گناه و خطایی نماند مگر این که از پرونده اش محو شده باشد، پس چنانچه در سفرش از دنیا برود، فرشتگان فرود می آیند و او را غسل می دهند، و دری به سوی بهشت به رویش گشوده می شود، پس هرگاه محشور گردد به او گفته می شود: به هر درهمی ده هزار درهم برایت هست، و خداوند به تو نظر [عنایت] فرموده، و آن ها را برای تو نزد خود ذخیره نموده است. (۷۳۶)

و در حدیث عبدالله بن حماد بصری از امام صادق علیه السلام است که فضیلت زائر قبر امام حسین علیه السلام را بیان فرموده تا آنجا که گوید: «و اما آنچه برای او نزد ما خواهد بود: رحمت فرستادن بر او هر صبح و شام می‌باشد.»

... و در حدیث صفوان جمّال از امام صادق علیه السلام است که فرمود: اگر زائر امام حسین علیه السلام بداند که چه شادمانی و خرسندی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به امیرالمؤمنین و به فاطمه و امامان علیهم السلام و شهدای از ما اهل البیت می‌رسد، و از دعای ایشان چه چیزهایی به او بر می‌گردد، و چقدر از ثواب در دنیا و آخرت به او خواهد رسید و چه [ثوابی] برایش نزد خداوند ذخیره است، هر آینه دوست خواهد داشت که باقیمانده عمرش در خانه‌اش دیده نشود ... (۷۳۷).

**هفتاد و هشتم: بسیار لعنت کردن بر بنی امیه در آشکار و پنهان**

**هفتاد و هشتم: بسیار لعنت کردن بر بنی امیه در آشکار و پنهان**

در مجالس و مناظر در صورتی که ترس و تقیه در کار نباشد، و دلیل بر این که این کار از اموری است که مایه تقرب به مولایمان علیه السلام می‌باشد - اضافه بر این که این از بهترین و محبوب‌ترین و مهم‌ترین اعمال است - روایتی است که شیخ صدوق رحمه الله در کتاب خصال از امیرالمؤمنین علیه السلام در ذکر مناقب هفتاد گانه اش فرموده: و اما پنجاه و چهارم: پس به درستی که من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: ای علی! بنی امیه تو را لعنت خواهند کرد، و فرشته‌ای به شمار هر لعنت آنان، هزار لعنت برایشان بر می‌گرداند، پس هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد چهل سال آن‌ها را لعنت خواهد کرد ... (۷۳۸)

می‌گوییم: پوشیده نماند که منظور از چهل سال لعنت کردن، امر فرمودن آن حضرت علیه السلام شیعیان و پیروانش را به لعنت کردن بنی امیه در همه بلاد و آبادی‌ها،

در منابر و مجامع می‌باشد، و شیوع یافتن آن در میان مردم در آن مدت است، همان‌گونه که بنی امیه - لعنهم الله تعالی - در زمان تسلط یافتن شان از روی عناد با امیرالمؤمنین علیه السلام این کار را کردند، پس کار حضرت قائم علیه السلام کیفر اعمال آنها در این دنیا است، و اگر منظور این بود که خود آن حضرت به تنهایی بنی امیه را لعنت می‌کند، محدود به مدت معین نبود، و به زمان ظهور آن حضرت علیه السلام اختصاص نمی‌یافت، زیرا که آن بزرگوار در همه عمرش آنان را لعنت می‌کند. حاصل این که این حدیث شریف بر فضیلت بسیار در اهتمام ورزیدن و زیاد لعنت کردن بنی‌امیه دلالت دارد، و این که این کار از جمله اموری است که به وسیله آنها به حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه الشریف - تقرّب می‌یابند، پس شایسته است که مؤمن بر این کار اهتمام و مواظبت داشته باشد، به خصوص در اول هر صبح و شام و در تعقیب نمازها و سایر اوقات و احوال بر آن مداومت کند.

و شاهد بر آنچه یاد کردیم روایتی است که شیخ طوسی به سند خود از حضرت امام باقر علیه السلام آورده که فرمود: هرگاه نماز واجبی را به پایان بردی، جز با لعنت کردن بنی‌امیه از جای خود حرکت مکن (۷۳۹).

و از جمله اموری که دلالت دارد بر این که لعنت کردن بنی‌امیه و سایر دشمنان ائمه‌علیهم السلام از اقسام یاری نمودن امام به وسیله زبان است، در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که: شخصی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله، من عاجزم که با بدنم شما را یاری نمایم، و به غیر از بیزاری جستن از دشمنانتان و لعنت کردن بر آنان کاری از دستم بر نمی‌آید، وضع من چگونه است؟ امام صادق علیه السلام به او فرمود: پدرم برایم حدیث گفت از پدرش از جدّش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: هر کس از یاری کردن ما اهل بیت ناتوان باشد، و در خلوت هایش دشمنان ما را لعنت نماید، خداوند صدایش را به همه فرشتگان از زمین تا عرش خواهد رسانید، پس هرچه این



شخص دشمنان ما را لعنت نماید او را همراهی نموده و به هر کس لعنت فرستد آن‌ها نیز لعنت فرستند، سپس باز هم بیفزایند، پس عرضه می‌دارند: بار خدایا! بر این بنده ات درود فرست که آنچه در توان داشت نثار نمود، و چنانچه می‌توانست پیش از این می‌کرد. پس از سوی خدای تعالی ندا می‌رسد: به درستی که من دعای تان را اجابت نمودم و ندای تان را شنیدم، و به روح او در میان ارواح درود فرستادم، و او را نزد خود از برگزیدگان نیکوکار قرار دادم. همه این‌ها اضافه بر آن است که موالات و پیروی از امامان‌علیهم‌السلام جز با بیزاری جستن و لعنت کردن دشمنانشان حاصل نمی‌گردد، و بدون تردید بنی امیه از دشمنان ایشان هستند، و نسبت به امامان‌علیهم‌السلام و دوستانشان چه ظلم‌ها و کشتارها کردند، و چه آزارها در حق ایشان روا داشتند، پس تا زمین و آسمان برپاست لعنت خداوند بر آنان باد.

#### توجه

مقتضای آنچه دانستی - از مطالبی که آوردیم و مطالبی که یاد نمودیم - مانند فرموده امام‌علیه‌السلام: «وَلَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمِّيَّةٍ قَاطِبَةً»؛ خداوند همه بنی امیه را لعنت کند. آن است که لعنت بر همه بنی امیه عمومیت دارد، با این‌که علمای ما در میان دوستان و خواص امامان‌علیهم‌السلام عده‌ای را یاد کرده‌اند که نسب‌شان به بنی امیه منتهی می‌شود، و بدون تردید لعنت کردن مؤمنان دوستدار ائمه طاهرین‌علیهم‌السلام حرام است، و خدای - عزوجل - فرموده: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (۷۴۰)؛ و هیچ نفسی بار دیگری را بر دوش نگیرد. و خدای تبارک و تعالی فرموده است: «كُلُّ أُمَّرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ» (۷۴۱)؛ هر کس در گرو عملی است که بر خود اندوخته است. در توجیه این اشکال و جمع بین دو دلیل وجوهی ذکر کرده‌اند که خالی از مناقشه نیست، و به نظر من اظهر آن است که گفته شود: منظور از بنی امیه هر آن کسی است که شیوه آن‌ها در پیش گرفته و در دشمنی با امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین و

دوستان ایشان از آن‌ها پیروی کرده باشد، خواه از این تیره باشد و یا از تیره‌ها و طوایف دیگر. چون هر کس شیوه آن‌ها را پیش گیرد از آن‌ها به شمار می‌آید، و گِلش از گِل آن‌ها سرشته شده است، هرچند که در نَسَب ظاهری از آن‌ها محسوب نگردد. و هر آن‌که ولای امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام را دارا باشد از ایشان است، از هر تیره و طایفه‌ای که باشد. و دلیل بر آنچه یاد کردیم فرموده خدای - عزوجل - است که: «وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ \* قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»؛ (۷۴۲) و نوح به درگاه پروردگار خویش عرضه داشت پروردگارا فرزند من از اهل بیت من است و وعده عذاب تو هم حتمی است که قادر ترین حکم فرمایانی، [خداوند به نوح خطاب] فرمود: ای نوح او هرگز با تو اهل بیت ندارد. و حدیث نبوی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «سلمان از ما اهل بیت است». و فرموده امامان علیهم السلام: «شیعیان ما از ما هستند و به ما بر می‌گردند». و در تفسیر برهان و غیر آن از عمر بن یزید ثقفی آمده که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای پسر یزید تو به خدا سوگند از ما اهل بیت هستی، عرضه داشتیم: فدایت شوم از آل محمد صلی الله علیه و آله؟ فرمود: آری به خدا از خودشان، ای عمر آیا در کتاب خدای - عزوجل - نخوانده‌ای: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»؛ (۷۴۳) همانا نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیغمبر و امتش که اهل ایمانند، و خداوند دوستدار مؤمنین است. و آیا فرموده خداوند - عز اسمه - را نخوانده‌ای: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ كَافِرٌ بَارِحٌ»؛ (۷۴۴) پس هر کس [در راه توحید و خداپرستی] پیرو من باشد او از من است و هر که مخالفت من کند [و راه شرک و عصیان پوید] اختیارش با تو است که [تو خدای بخشنده و مهربانی. و در این معنی روایات بسیاری هست، و آنچه یاد کردیم برای اهل بصیرت کافی است.

## هفتاد و نهم: اهتمام در ادای حقوق برادران دینی

هفتاد و نهمین برنامه‌ای که مایه تقرّب و خشنودی آن جناب است، از اموری که منسوب به اوست؛ اهتمام ورزیدن در ادای حقوق برادران دینی است، که این یاری کردن آن جناب و چنگ زدن به ریسمان ولایت او و شادمان نمودن او و احسان کردن به حضرتش می‌باشد و تعدادی از اخبار بر این دلالت دارند.

از جمله؛ آنچه گذشت که ترک این کار سبک شمردن امام‌علیه السلام است.

و از جمله؛ روایاتی است که دلالت دارند بر این که امام‌علیه السلام به منزله پدر برای مؤمنین است و آن‌ها به منزله فرزندان اویند و بدون تردید احسان و دوستی به فرزندان، احسان و دوستی به پدر ایشان است. به ویژه اگر برای فرزند امتیازی از لحاظ علم و معرفت و زهد و عبادت و نسب بوده باشد.

و از جمله؛ در اصول کافی در حدیث مرفوعی از معلى بن خنیس آمده که گفت: از حضرت امام صادق‌علیه السلام درباره حق مؤمن پرسیدم، آن حضرت‌علیه السلام فرمود: هفتاد حق است که جز هفت حق از آن‌ها را به تو خبر نمی‌دهم، چونکه بر تو مهربانم و می‌ترسم آن‌ها را متحمّل نشوی، عرضه داشتم: چرا ان شاء الله، حضرت فرمود: این که سیر نشوی در حالی که او گرسنه بماند، و پوشیده نباشی و او برهنه، و این که راهنمایش باشی و [زینت او همچون] پیراهنی که می‌پوشد، و زبان او که به آن سخن می‌گوید، و برای او بخواهی آنچه را برای خودت می‌خواهی، و چنانچه کنیزی داری او را بفرستی تا فرش و بسترش را مرتب سازد، و در حوائج و نیازهای او شب و روز کوشا باشد، اگر چنین کردی ولایت خود را به ولایت ما، و ولایت ما را به ولایت خدای - عزوجل - پیوسته‌ای (۷۴۵).

و در همان کتاب به سند خود از مفضل بن عمر از حضرت امام صادق‌علیه السلام آورده که فرمود: چنین نپندارد کسی از شما که چون مؤمنی را شادمان ساخت فقط او را مسرور

نموده، بلکه به خدای سوگند ما را خوشحال کرده، بلکه به خدا سوگند رسول خداصلی الله علیه وآله را شادمان نموده است. (۷۴۶)

و در همان کتاب به سند خود از حضرت ابو الحسن علیه السلام آورده که فرمود: هر کس که برادر مؤمنش برای حاجتی نزد وی آید، رحمتی است که خدای تبارک و تعالی برایش پیش آورده، پس چنانچه آن را بپذیرد به ولایت ما پیوستش داده، و آن به ولایت خداوند متصل است، و اگر او را از برآوردن حاجتش محروم کند در صورتی که بتواند حاجتش را روا سازد، خداوند در قبرش ماری (۷۴۷) از آتش بر او مسلط خواهد کرد که تا روز قیامت او را بگزد، آمرزیده شده باشد یا معذب [گناه دیگری هم داشته باشد یا نه] و چنانچه خواهند حاجت عذرش را نپذیرفته وضعش بدتر است. (۷۴۸)

و در بحار از امام کاظم علیه السلام ضمن حدیثی آمده که فرمود: و هر کس حاجتی از دوستان ما برآورد گویی که آن را برای همه ما برآورده است. و در کتاب کامل الزیارات از امام رضا علیه السلام آمده که فرمود: هر کس نتواند ما را زیارت کند، دوستان صالح ما را زیارت نماید، ثواب زیارت ما برایش نوشته می‌شود. (۷۴۹) و از امام کاظم علیه السلام مانند همین حدیث روایت آمده با اضافه این‌که: و هر کس نمی‌تواند ما را صلیه کند، پس دوستان و موالیان صالح ما را صلیه نماید ثواب صلیه ما برایش نوشته می‌شود. (۷۵۰)

می‌گوییم؛ احادیثی که در این باب وارد شده بسیار زیاد است، و مقصود ما اشاره بود، ولی خوش دارم در اینجا روایت شریفی را ذکر کنم که زید نرسی (۷۵۱) در اصل خود آن را روایت کرده، چون مشتمل بر فواید بسیار و امور مهمی است. وی گوید: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: می‌ترسم ما مؤمن نباشیم. آن حضرت علیه السلام فرمود: چرا چنین باشد؟ عرض کردم: زیرا که ما در میان خود کسانی را نمی‌بینیم که برادر دینیش نزد او از درهم و دینارش ارزشمندتر باشد، و می‌بینیم دینار و درهم

نزد ما از برادری که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بین ما و او را جمع کرده عزیزتر است! آن حضرت علیه السلام فرمود: نه؛ شما مؤمنید، ولی ایمان تان را به کمال نخواهید رساند تا آن گاه که قائم ماعلیه السلام بپاخیزد، در آن هنگام است که خداوند عقل‌های تان را جمع خواهد ساخت پس مؤمنان کاملی خواهید بود، و چنانچه مؤمنان کاملی در زمین نباشند در آن صورت خداوند ما را به سوی خود بالا خواهد برد، و دیگر زمین را نخواهید شناخت [زمین شما را نخواهد شناخت خ ل] و آسمان را نخواهید شناخت [آسمان شما را نخواهد شناخت خ ل]، بلکه به آن که جانم در دست اوست سوگند که همانا در اطراف زمین مؤمنانی هستند که دنیا در نظر آن‌ها به قدر بال پشهای ارزش ندارد، و اگر دنیا و آنچه در دل آن نهفته و آنچه بر روی آن هست تمامی به صورت طلای سرخی بر گردن یکی از این افراد قرار گیرد، سپس از گردن او بیفتد احساس نکند که چه چیزی بر گردنش بوده، و چه چیزی از او افتاده، به خاطر بی‌ارزشی آن نزد ایشان، آنانند که زندگانی‌شان مخفی است، وطنشان از سرزمینی به سرزمین دیگر منتقل می‌گردد، شکم‌های شان از روزه گرفتن کوچک، لب‌های شان از [کثرت] تسبیح گفتن خشک، دیدگان‌شان از گریستن کم سو، و چهره‌های شان از کم خوابی و بیداری زرد است، پس آن است نشانه آن‌ها که خداوند برای آنان مثل زده در انجیل و در تورات و قرآن و زبور، و صُحُفِ اُولٰٓئِیْنَ، آنان را وصف کرده و فرموده: «سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثْرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْاِنْجِيلِ» (۷۵۲)؛ بر رخسارشان از اثر سجده نشان‌ها پدیدار است این وصف حال آن‌ها در کتاب تورات و انجیل است. منظورش از این بیان زردی چهره‌های شان از بیداری شب است. آنان نیکوکاران نسبت به برادران خویش در حال آسانی و سختی هستند، که در حال سختی و تنگدستی بر خودشان ایثار می‌کنند [و دیگران را مقدم می‌دارند] این چنین خداوند آنان را توصیف کرده و فرموده: «وَيُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمَفْلِحُونَ» (۷۵۳)؛ و هرچند به

چیزی نیازمند باشند باز دیگران را بر خود مقدم می‌دارند و هر کس خود را از خوی بخل و حرص دنیا نگاه دارد آنان به حقیقت رستگاران عالمند.

به خدا سوگند اینان پیروز و رستگار شدند، هرگاه مؤمنی ببیند او را گرامی بدارند، و چنانچه منافقی ببیند از او دوری گزینند، و چون شب بر آنان رسد زمین خدای را بستر و خاک را بالش بگیرند و رخسارها به خاک نهند، به درگاه پروردگارشان زاری کنند که گردن‌هایشان را از دوزخ رها سازد. و چون صبح بر آنان فرا رسد با مردم معاشرت نمایند [ولی] در بین مردم انگشت نما و معروف نباشند، از راه‌ها [ی عمومی] کناره گرفته‌اند، و آب را خوش و پاکیزه دانسته‌اند، جان‌هایشان خسته و بدن‌هایشان در سختی افتاده ولی مردم از آنها در آسایش و راحتند، پس ایشان در نظر مردم بدترین مخلوق و نزد خداوند بهترین خلایق به شمار می‌آیند، هرگاه سخن بگویند تصدیق نشوند و چنانچه خواستگاری کنند آنها را تزویج ننمایند، و چون در مجلسی حضور یابند شناخته نشوند، و اگر غایب مانند کسی از آنان جستجو نکند. دل‌هایشان از [عذاب و عظمت] خداوند بیمناک و لرزان است، زبان‌هایشان پر [از ذکر خداوند] است، [یا: بسته و زندان شده (۷۵۴)] است، و سینه‌های آنان گنجینه سرّ خداوند است، چنانچه فرد لایقی را یافتند اندکی بر او القا کنند، و اگر اهل و لایقی نیابند بر زبان‌هایشان قفل‌ها زنند و کلیدهایش را پنهان دارند، و بر دهان‌هایشان بندهای سخت و محکمی بسته‌اند که از کوه‌ها محکم‌تر است، از آنان چیزی گرفته نمی‌شود، گنجوران علم و معدن حلم و حکمت و پیروان پیغمبران و صدیقین و شهدا و صالحین، زیرکانی که افراد منافق ایشان را گنگ، کور، و کودن می‌پندارند، و حال آن‌که هیچ گنگی و کوری و کودنی در آنها نیست، به راستی که آنان خردمندان فصیح، بردبار، حکیم، تقوی پیشه، نیکوکار، و برگزیده خدایند، خشیت خداوند آنان را ساکت داشته و از خوف خداوند و به خاطر کتمان سرّ الهی زبان‌هایشان بسته شده است.

وہ کہ چقدر شوق ہمنشینی و ہمصحبتی آنہا را دارم، و چقدر از فقدان شان غصہ دارم، و از مجالست با آنہا غصہ ہایم زدودہ می شود، آنان را جستجو کنید کہ ہرگاہ ایشان را یافتید و از نورشان بر گرفتید ہدایت خواہید شد، و بہ وسیلہ آنان در دنیا و آخرت پیروز خواہید گشت، آنان در بین مردم از گوگرد سرخ کمیاب ترند، زیور شان سکوت طولانی با پنهان داشتن سِرِّ و نماز و زکات و حج و روزہ و مواسات و دستگیری برادران دینی در حال آسانی و سختی است، پس این زیور و لذت آنہا است، ای خوشا بہ حالشان و چہ بازگشت خوبی دارند، آنان وارثان بہشتِ فردوس ہستند در آن جاودان خواہند بود. و آنان در بین اہل بہشت همچون فردوس برین در میان بوستانہای بہشتند، ایشانند کہ در دوزخ جستجو شان کنند در حالی کہ اینان در بہشت متنعم و شادمان باشند، و این است گفتم اہل آتش کہ: «ما لنا لا نری رجلاً کنا نَعُدُّہُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ» (۷۵۵)؛ چہ شدہ کہ ما مردانی را کہ از اشرار می شمردیم [امروز در دوزخ] نمی بینیم. کہ ایشان بہ نظر آنہا از اشرارند، پس خداوند منازل ایشان را بالا می برد تا آن کہ آنان را ببینند، و این برای دوزخیان در آتش حسرتی خواہد بود، پس گویند: ای کاش بازگردیم و مانند ایشان شویم کہ بہ راستی آنان نیکان بودند و ما بدہا و اشرار، و این حسرتی برای اہل دوزخ است.

و در بحار بہ نقل از امالی شیخ صدوق بہ سند خود از جابر جعفی آورده کہ گفت: ما جمعی بودیم کہ بر حضرت محمد بن علی امام باقر علیہ السلام وارد شدیم پس از آن کہ مراسم حج و عبادت خود را انجام دادہ بودیم، پس آن جناب را وداع گفتیم و عرضہ داشتیم: ای زادہ رسول خدا ما را سفارشی فرمای؟ آن حضرت علیہ السلام فرمود: باید کہ قدرتمندان از شما ضعیفان را یاری دہند، و ثروتمندان تان بر فقیران عطوفت نمایند، و ہر کس برای برادر دینیش خیرخواہ باشد همچنان کہ برای خودش خیرخواہ است، و اسرار ما را کتمان سازید و مردم را بر ما مشورانید، و در امر ما دقت کنید و آنچه از ما برایتان نقل شدہ را بنگرید،

چنانچه دیدید با آنچه در قرآن آمده موافق است آن را بپذیرید، و اگر آن را موافق نیافتید آن را رد کنید، و چنانچه امر بر شما مشتبه شد درباره اش توقف نمایید، و آن را به ما رد کنید، تا آنچه را برای ما شرح گردیده برایتان شرح دهیم، پس اگر چنان بودید که شما را سفارش نمودیم و از آن بیرون نروید و کسی از شما پیش از خروج قائم ماعلیه السلام بمیرد شهید خواهد بود، و هر کس قائم ما را دریابد پس در رکاب آن حضرت کشته شود پاداش دو شهید را خواهد داشت، و هر کس در پیش روی حضرتش دشمن ما را بکشد پاداش بیست شهید را خواهد داشت. (۷۵۶)

**هشتم: مهیا کردن سلاح و اسب در انتظار ظهور آن جناب**

**هشتم: مهیا کردن سلاح و اسب در انتظار ظهور آن جناب**

تا آن حضرت علیه السلام را یاری کند و به حضورش شرفیاب گردد، پس در اینجا دو مطلب بحث می شود: مطلب اول: ذکر فضیلت مهیا کردن سلاح. مطلب دوم: بیان آنچه بر مرابطه و مهیا کردن اسب [آماده باش بودن] دلالت دارد، معنی و اقسام مرابطه نیز در این مطلب یاد می شود.

**مطلب اول**

روایتی که نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده بر آن دلالت دارد، که آن حضرت فرمودند: لِيُعَدَّنْ أَحَدُكُمْ لَخُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَوْ سَهْمًا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا عَلِمَ ذَلِكَ مِنْ نِيَّتِهِ رَجَوْتُ لِأَنْ يُنْسِيَ فِي عُمُرِهِ؛ هر یک از شما برای خروج حضرت قائم علیه السلام [سلاحی] مهیا کند هر چند که یک تیر باشد، که خدای تعالی هرگاه بداند که شخص چنین نیتی دارد امیدوارم عمرش را طولانی کند (۷۵۷).

می گوئیم: آنچه درباره فرموده امام علیه السلام: لِأَنْ يُنْسِيَ فِي عُمُرِهِ در نظر می آید این است که خدای تعالی به سبب این عمل عمرش را طولانی می نماید، خواه این که عمرش آن قدر طولانی بشود که زمان ظهور حضرت قائم علیه



السلام را دریابد یا نه، و «انساء» در لغت به معنی تأخیر است.

و شیخ کلینی رحمه الله در روضه کافی به سند خود از ابو عبدالله جعفری روایت آورده که گفت: حضرت ابو جعفر محمد بن علی امام باقر علیه السلام به من فرمودند: منتهای زمان مرابطه نزد شما چند روز است؟ عرضه داشتم: چهل روز. فرمودند: ولی مرابطه ما مرابطه‌ای است که همیشه هست، و هر کس در راه ما اسبی را مهیا نماید، به مقدار دو وزن آن تا مادامی که آن را نگهداشته برایش [ثواب] خواهد بود، و هر کس سلاحی را برای [یاری] ما مهیا سازد، تا وقتی که نزد او هست به مقدار وزن آن برایش [ثواب] خواهد بود، از یک بار و دو بار و سه بار و چهار بار بی‌تابی نکنید [یعنی اگر مکرر دیدید که امامان بر حق شما مظلوم و مقهور شدند ناامید نشوید] به درستی که مثل ما و شماها مانند پیغمبری است که در بنی اسرائیل بود و خداوند - عزوجل - به او وحی فرمود که قوم خود را به جهاد فراخوان، که من تو را یاری خواهم کرد، پس آن‌ها را از هر جا که بودند جمع کرد و با هم روی به سوی دشمن نهادند، هنوز شمشیر و نیزه‌ای به کار نبرده بودند که دشمنان بر آن‌ها غلبه کردند و ایشان روی به هزیمت نهادند، بار دیگر خداوند متعال به او وحی فرستاد که قوم خویش را به جهاد دعوت کن به درستی که من شما را یاری خواهم کرد، پس آن پیغمبر ایشان را جمع کرد و همگی را به سوی دشمن بسیج نمود، ولی هنوز شمشیر و نیزه‌ای به کار نبرده بودند که شکست خوردند و گریختند. سپس [برای سومین بار] خداوند به آن پیغمبر وحی فرمود که قومت را به جهاد دعوت کن، به درستی که من شما را یاری خواهم کرد، چون قوم خویش را به جهاد فراخواند عرضه داشتند: تو وعده نصرت به ما دادی و ما مغلوب شدیم. پس خدای - عزوجل - به او وحی فرمود: که اگر جهاد نکنید مستوجب آتش عذاب خواهید شد، عرض کرد: پروردگارا جهاد با کفار نزد من از آتش عذاب بهتر است. پس آن پیغمبر قوم خود را به جهاد دعوت نمود، سیصد و سیزده تن از آنان به عدد

اهل بدر او را اجابت کردند، پس با آنها به سوی دشمن روی نهاد، و هنوز شمشیر و نیزه‌ای به کار نبرده بودند که خدای - عزوجل - فتح و پیروزی را نصیب آنان ساخت (۷۵۸).

مجلسی رحمه الله در شرح فرموده امام علیه السلام: «مربطه ما مرابطه‌ای است که همیشه هست» گوید: یعنی بر شیعیان واجب است که خود را بر اطاعت امام بر حق، و انتظار فرج او ببندند، و برای یاری نمودنش مهیا باشند. و در شرح فرمایش آن حضرت علیه السلام: «به مقدار دو وزن آن ...» گوید: «یعنی ثواب صدقه دادن دو برابر وزن آن طلا و نقره هر روز برایش خواهد بود، و احتمال دارد که از باب تشبیه معقول به محسوس باشد، یعنی: برای او دو چندان وزن آن اسب ثواب خواهد بود».

### مطلب دوم

در بیان معنی مرابطه و فضیلت آن است، خدای - عزوجل - فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۷۵۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید صبور باشید و یکدیگر را به صبر و پایداری سفارش نمایید و مرابطه کنید و خدا ترس باشید که پیروز و رستگار شوید.

بدان که مرابطه از «رَبَط» به معنی بستن گرفته شده، و منظور از آن در کتاب و سنت چند معنی است: معنی اول: آنچه فقها در کتاب جهاد از مباحث فقه یاد کرده‌اند این‌که: شخص مؤمن در یکی از مراکز نفوذ دشمن اسب [و مرکب] خود را نگاه دارد، برای حفظ بلاد اسلام از یورش و هجوم کفار، که هرگاه بر مسلمین هجوم کنند آنها را دفع نماید. و حداقل این مرابطه سه روز و حداکثر چهل روز است، و چون از چهل روز بیشتر شود ثواب مجاهدین را خواهد داشت، و در استحباب این گونه از مرابطه بین زمان حضور امام علیه السلام و زمان غیبت او فرقی نیست، و این مرابطه فضیلت بسیار دارد، چنان‌که در حدیث نبوی که در کتاب جواهر الکلام (۷۶۰) به نقل از منتهی حکایت شده از

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «یک شب مرابطه کردن [و اسب مهیا داشتن] در راه خدا از این که شخصی یک ماه روزها روزه باشد و شبها به عبادت قیام نماید ثوابش بیشتر است، پس هرگاه بمیرد عملی که انجام می داده بر او جریان خواهد یافت، و روزیش بر او جاری خواهد شد، و از فرشته‌ای که در قبر مردگان را بازجویی کند، ایمن خواهد ماند».

و در حدیث نبوی دیگری است که: «هر میّتی نامه عملش پیچیده و پرونده اش مهر [و بسته] می شود مگر مرابطه کننده در راه خدا که عملش تا روز قیامت زیاد می گردد، و از فرشته بازجویی قبر [از فتنه دوران فترت خ ل] ایمن خواهد ماند».

و در حدیث نبوی سوّمی آمده است: «دو چشم است که آتش به آنها نرسد، چشمی که از خوف خدا گریسته و چشمی که شب را برای حراست و پاسداری در راه خداوند بیدار مانده باشد».

### توضیح

این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «روزیش بر او جاری خواهد شد» شاید منظور عالم برزخ باشد، به قرینه بعضی از اخبار و تفسیر بعضی از آیات، چنان که بر اهل عنایت و خرد پوشیده نیست.

### دو نکته

شایسته است در اینجا دو نکته را تذکر دهیم:

- ۱- این که این گونه مرابطه نیابت بردار است، به جهت آنچه پیش تر در استحباب نیابت از زندگان و مردگان در سایر اعمال نیک و کارهای مستحب بیان داشتیم، و به دلایل دیگری که در فقه یاد شده است.
- ۲- این که استحباب این مرابطه در صورتی است که ضرورت نداشته باشد، وگرنه در صورت ضرورت داشتن واجب کفایی خواهد بود، و تفصیل سخن موجب خروج از مقصود می شود.

معنی دوم: این که مؤمن با امام زمانش مرابطه کند، به این که خودش را به رشته ولایت او ببندد و مربوط سازد، و به پیروی و یاری حضرتش ملتزم گردد. و این گونه از مرابطه بر همه افراد واجب عینی است، و نیابت در آن نیست، و این یکی از ارکان ایمان است، و خداوند متعال هیچ عملی را بدون آن نمی پذیرد.

و بر این مطلب دلالت دارد - اضافه بر آنچه در مبحث وجوب انتظار و مباحث دیگر گذشت - آنچه علی بن ابراهیم قمی به سند صحیحی در تفسیر آیه یاد شده از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: (صبر کنید) بر مصایب (و یکدیگر را به صبر و دارید) بر واجبات، (و مرابطه کنید) بر [اعتقاد به] امامان علیهم السلام. (۷۶۱) و در تفسیر برهان و غیر آن از امام باقر علیه السلام آمده که درباره فرموده خدای - عزوجل - : «یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا». فرموده: بر انجام فرایض و واجبات صبر کنید و با دشمنانتان پایداری کنید، و با امام منتظرتان مرابطه نمایید (۷۶۲).

و در همان کتاب به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: بر فرایض و واجبات صبر کنید و یکدیگر را بر مصایب به صبر و دارید و بر [اعتقاد به] امامان مرابطه نمایید (۷۶۳).

و از امام کاظم علیه السلام است که فرمود: بر مصایب صبر کنید و یکدیگر را به تقیه کردن و دارید و با کسی که به او اقتدا دارید مرابطه نمائید، و خداترسی را پیشه سازید باشد که پیروز و رستگار شوید. (۷۶۴) و از یعقوب سراج از حضرت امام صادق علیه السلام در معنی آیه شریفه چنین آمده: بر اذیت در راه ما صبر کنید. راوی گوید: عرضه داشتم: (فصابروا)؟ فرمود: [یکدیگر را] بر دشمنتان با ولیّ تان به صبر و دارید. عرض کردم: (ورابطوا)؟ فرمود: بر پای ماندن بر امامتان، و تقوی و خداترسی را پیشه سازید باشد که پیروز و رستگار شوید. عرضه داشتم: این تنزیل است؟ فرمود: آری (۷۶۵). و در حدیث دیگری آمده که فرمود: با امامتان در آنچه به شما

امر فرموده و بر شما فرض کرده مرابطه نمایید. می‌گوییم: وجوب مرابطه به این معنی از ضروریات مذهب است، بنابراین از آوردن دلیل بر این مطلب بی‌نیاز هستیم، اضافه بر این که دلالت آیات و اخبار بر آن همچون خورشید نیمروز روشن است، پس بر آنان که چشم و گوششان باز است پوشیده نیست.

معنی سوم: این که اسب و مانند آن را به انتظار ظهور صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - نگاه دارد، تا بر آن سوار شده و با دشمنان آن حضرت مقابله نماید، و این گونه از مرابطه از مستحبات مؤکد است، و دلیل بر فضیلت آن - اضافه بر آنچه از روضه کافی حکایت کردیم - روایتی است که در فروع کافی در کتاب الدّواجن به سند خود از ابن طیفور متطبّب آورده که گفت: حضرت ابو الحسن علیه السلام به من فرمود: بر چه مرکبی سوار می‌شوی؟ عرضه داشتم: بر الاغ. آن حضرت علیه السلام فرمود: آن را چند خریده ای؟ عرض کردم: سیزده دینار. فرمود: این همان اسراف است این که الاغی را به سیزده دینار خریداری کنی و اسب تاتاری را واگذاری. عرضه داشتم: ای سرور من به درستی که هزینه اسب تاتاری از هزینه الاغ بیشتر است. فرمود: البته کسی که هزینه الاغ را می‌دهد هم او هزینه اسب را هم می‌دهد، آیا ندانسته ای که هر کس اسبی را به انتظار امر ما نگاه دارد، و به سبب آن دشمنان را خشمگین سازد، و او به ما منسوب باشد خداوند روزیش را فراخ گرداند، و شرح صدر به او عطا کند، و به آرزویش برساند، و یار او بر حوائجش باشد. (۷۶۶)

و در برهان و غیر آن به نقل از تفسیر عیّاشی به سند خود از امام صادق علیه السلام در معنی آیه مرابطه آمده: صبر کنید، می‌فرماید: از گناهان، و یکدیگر را به صبر و دارید بر انجام فرایض و واجبات، و خداترسی را پیشه کنید، خداوند فرماید: امر به معروف و نهی از منکر نمایید. سپس فرمود: و کدام منکر از این زشت‌تر که این امت بر ما ظلم کردند و ما را کشتند؟ و مرابطه کنید: [خداوند] فرماید: در راه خدا [مرباطه کنید]. و ماییم راه بین خدا و خلق او، و ماییم رشته

ارتباط، توجه کنید هر کس در دفاع از ما جهاد کند به راستی که از پیغمبر صلی الله علیه وآله و آنچه از سوی خداوند آورده جهاد کرده است ... (۷۶۷) و در همان کتاب از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام درباره این آیه آمده که فرمود: درباره ما نازل گشت، و رباطی که به آن مأمور شده‌ایم هنوز نشده، و از نسل ما آن مرابط خواهد بود. (۷۶۸)

### توضیح

منظور از مرابط - چنان‌که از تأمل در فرمایشات ایشان علیهم السلام برایم ظاهر شده - همان امام منتظر - عجل الله فرجه الشریف - می‌باشد، و جهت این نامگذاری برای آن حضرت روشن است.

### توجه

مقصود اصلی در اینجا یاد کردن گونه دوم و سوم از مرابطه بود، و گونه اول آن را هم به منظور فایده بیشتر و نتیجه زیادتیر یاد نمودیم، و در این هنگام - یعنی ماه جمادی الثانیه از سال هزار و سیصد و چهل و هشتم از هجرت مبارک نبوی - تصمیم گرفته‌ام به منظور زیارت مشاهد ائمه اطیاب علیهم السلام به عراق سفر کنم، و از خدای تعالی خواستارم که مرا در راه مقصودم به طور کامل توفیق دهد، و پس از بازگشت از سفر مرا برای تمام کردن کتاب موفق گرداند، بَمَنِّهِ وَ كَرَمِهِ أَنَّهُ عَزِيزٌ وَ هَبٌّ. تا به اینجا به دست مصنف ضعیف جانی محمد تقی موسوی اصفهانی - که خدای تعالی او را ببخشاید و در پناه مولایش حضرت حجّت - عجل الله فرجه الشریف - قرارش دهد - با حمد و استغفار پایان یافت.

### فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

- |     |              |                      |
|-----|--------------|----------------------|
| ۱ - | قرآن کریم    | (وزیری، کیفی، جیبی)  |
| ۲ - | کلیات مفاتیح | الجنان (وزیری، جیبی) |

۳	-	منتخب	مفاتیح	الجنان	(جیبی)
۴	-	نهیج	البلاغه	/ (وزیری،	جیبی)
۵	-		صحیفه		سجادیه
۶	-	ادعیه و	زیارات	امام	زمان علیه السلام
۷	-		آئینه		اسرار
۸	-	آثار	گناه	در	زندگی و راه جبران
۹	-		آخرین		پناه
۱۰	-	آخرین	خورشید		پیدا
۱۱	-	آشنایی	با	چهارده	معصوم (۱ و ۲)
۱۲	-	آقا	شیخ	مرتضی	زاهد
۱۳	-	آیین	انتظار	(مختصر	مکیال المکارم)
۱۴	-		ارتباط	با	خدا
۱۵	-		از	زالال	ولایت
۱۶	-	اسلام‌شناسی	و	پاسخ	به شبهات
۱۷	-	امامت،		غیبت،	ظهور
۱۸	-	امامت و	غیبت	از	دیدگاه علم کلام
۱۹	-	امامت و	ولایت	در	امالی شیخ صدوق
۲۰	-	امام رضا،	امام مهدی	و	حضرت معصومه علیهم السلام (روسی)
۲۱	-	امام رضا علیه	السلام	در	رزمگاه ادیان
۲۲	-	امام‌شناسی	و	پاسخ	به شبهات
۲۳	-	انتظار		بهار	و باران
۲۴	-	انتظار		و	انسان معاصر
۲۵	-	اهمیت		اذان	و اقامه
۲۶	-	با	اولین	امام	در آخرین پیام
۲۷	-			بامداد	بشریت
۲۸	-		بہتر	از	بهار/کودک
۲۹	-			پرچمدار	نینوا
۳۰	-			پرچم	هدایت
۳۱	-	پیامبر اعظم	صلی الله علیه	و آله	و ترورسیم و خشونت
۳۲	-	پیامبر اعظم	صلی الله علیه	و آله	و جهاد و برده‌داری
۳۳	-	پیامبر اعظم	صلی الله علیه	و آله	و حقوق اقلیت‌ها و

- ارتداد
- ۳۴ - پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و حقوق زن
- ۳۵ - پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و صلح طلبی
- ۳۶ - تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام / دو جلد
- ۳۷ - تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله/ دو جلد
- ۳۸ - تاریخچه مسجد مقدس جمکران/ (فارسی، عربی، اردو، انگلیسی)
- ۳۹ - تاریخ سید الشهداء علیه السلام
- ۴۰ - تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام
- ۴۱ - تشریف یافتگان (چهار دفتر)
- ۴۲ - جلوه‌های پنهانی امام عصر علیه السلام
- ۴۳ - چهارده گفتار / ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام
- ۴۴ - چهل حدیث / امام مهدی علیه السلام در کلام امام علی علیه السلام
- ۴۵ - چهل حدیث برگزیده از پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله
- ۴۶ - حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت
- ۴۷ - حکمت‌های جاوید
- ۴۸ - ختم سوره‌های یس و واقعه
- ۴۹ - خزائن الاشعار (مجموعه اشعار)
- ۵۰ - خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب)
- ۵۱ - خوشه‌های طلایی (مجموعه اشعار)
- ۵۲ - دار السلام
- ۵۳ - داستان‌هایی از امام زمان علیه السلام
- ۵۴ - داغ شقایق (مجموعه اشعار)
- ۵۵ - در انتظار منجی (روسی)
- ۵۶ - در جستجوی نور
- ۵۷ - در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)
- ۵۸ - دفاع از حریم امامت و ولایت (مختصر شب‌های پیشاور)
- ۵۹ - دلشده در حسرت دیدار دوست
- ۶۰ - دین و آزادی



دوباره	یا	رجعت	-	۶۱
ترک	رسول	-	-	۶۲
غیب	از	روزنه‌هایی	-	۶۳
مقدسه	ناحیه	زیارت	-	۶۴
رحمت	سحاب	-	-	۶۵
جمکران	در	مراجع	-	۶۶
انار	سرخ	سرود	-	۶۷
دیدار	تشنه	خود	-	۶۸
شبّهات	پاسخ	و (وهابیت)	-	۶۹
غرب	سیاحت	-	-	۷۰
عربی	در	امام مهدی علیه السلام	-	۷۱
عربی	امام	جهان	-	۷۲
				السلام (دو جلدی)
				۷۳ - سیمای مهدی موعود علیه السلام در آئینه شعر فارسی
				۷۴ - شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الطالعه)
				۷۵ - شمس وراء السحاب / عربی
				۷۶ - صبح فرا می‌رسد
				۷۷ - ظهور حضرت مهدی علیه السلام
				۷۸ - عاشورا تجلی دوستی و دشمنی
				۷۹ - عریضه نویسی
				۸۰ - عطر سیب
				۸۱ - عقد الدرر فی أخبار المنتظر علیه السلام / عربی
				۸۲ - علی علیه السلام مروارید ولایت
				۸۳ - علی علیه السلام و پایان تاریخ
				۸۴ - غدیر خم (روسی، آذری لاتین)
				۸۵ - غدیرشناسی و پاسخ به شبّهات
				۸۶ - فتنه وهابیت
				۸۷ - فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام
				۸۸ - فریادرس
				۸۹ - فرهنگ اخلاق
				۹۰ - فرهنگ تربیت
				۹۱ - فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها (پخش)
				۹۲ - فوز اکبر

فریادرس	-	۹۳
تربیتی	قصه‌های	۹۴
السلام	کرامات المهدی علیه	۹۵
السلام	کرامت‌های حضرت مهدی علیه	۹۶
(جلد دو)	کمال الدین و تمام النعمة	۹۷
(اشعار)	کهنکشان راه نیلی (مجموعه اشعار)	۹۸
-	گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار)	۹۹
مهدویت	گفتمان	۱۰۰
صلوات	گنجینه نور و برکت، ختم صلوات	۱۰۱
فضیلت‌ها	مام	۱۰۲
الانوار	مشکاة	۱۰۳
غائب	مفرد مذکر	۱۰۴
(جلد دو)	مکیال المکارم	۱۰۵
مرگ	منازل الآخرة، زندگی پس از مرگ	۱۰۶
البلاغه	منجی موعود از منظر نهج البلاغه	۱۰۷
نینوا	منشور	۱۰۸
شبهات	موعودشناسی و پاسخ به شبهات	۱۰۹
نجات	مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات	۱۱۰
اسلامی	مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی	۱۱۱
دو	مهدی موعود علیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار - دو جلد	۱۱۲
نوجوان	مهربان‌تر از مادر / نوجوان	۱۱۳
بیکران	مهر	۱۱۴
(یس)	میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس)	۱۱۵
بنگالا)	ناپیدا ولی با ما/ (فارسی، ترکی استانبولی، انگلیسی،	۱۱۶
الثاقب	نجم	۱۱۷
(دو جلدی)	الثاقب نجم	۱۱۸
ولایت	ندای	۱۱۹
او	نشانه‌های ظهور	۱۲۰
انتظار	نشانه‌های یار و چکامه	۱۲۱
شبهات	نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات	۱۲۲
شب	نماز	۱۲۳

- ۱۲۴ - نهج الكرامه گفته‌ها و نوشته‌های امام حسین علیه السلام
- ۱۲۵ - و آن که دیرتر آمد
- ۱۲۶ - واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات
- ۱۲۷ - وظایف منتظران
- ۱۲۸ - ویژگی‌های حضرت زینب علیها السلام
- ۱۲۹ - هدیه احمدیه/ (جیبی، نیم جیبی)
- ۱۳۰ - همراه با مهدی منتظر
- ۱۳۱ - یاد مهدی علیه السلام
- ۱۳۲ - یار غائب از نظر (مجموعه اشعار)
- ۱۳۳ - ینابیع الحکمة/ عربی - پنج جلد

## پی نوشت ها

- (۱) در بعضی نسخه‌ها: «فی حال هدنتهم» و در بعضی دیگر: «فی حال هدایتهم» آمده است. گرچه به نظر می‌رسد نسخه اول درست باشد، ولی در ترجمه هر دو نسخه منظور گردیده است (مترجم).
- (۲) کمال الدین، ۳۰۲/۱
- (۳) اصول کافی، ۳۷۱/۱
- (۴) سوره اسراء، آیه ۷۱
- (۵) اصول کافی، ۳۷۱/۱
- (۶) اصول کافی، ۳۷۱/۱
- (۷) اصول کافی، ۳۷۲/۱
- (۸) الغیبة نعمانی، ۶۵
- (۹) الغیبة نعمانی، ۶۶
- (۱۰) الغیبة نعمانی، ۶۶
- (۱۱) بحار الانوار، ۵۲/ ۱۳۹ ح ۴۹
- (۱۲) تفسیر البرهان، ۲/ ۳۴ ح ۳
- (۱۳) وسائل الشیعه، ۴۸۷/۱۱ باب ۳۳ ذیل ۷ و ۸
- (۱۴) بحار الانوار، ۳۲/۵۱
- (۱۵) مستدرک الوسائل، ۲/ ۳۸۰ ح ۱۴
- (۱۶) کمال الدین، ۲/ ۳۸۱ باب ذیل ح ۵
- (۱۷) اصول کافی، ۳۲۸/۱ ح ۱۳

۱۸	اصول کافی،	۳۳۳/۱	باب در نهی از اسم ح ۴.
۱۹	اصول کافی،	۳۳۳/۱؛	کمال الدین، ۶۴۸/۲.
۲۰	مستدرک	وسائل،	۳۸۰/۲ ح ۱۴.
۲۱	مستدرک	وسائل،	۳۸۱/۲ ح ۱۷.
۲۲	بحار	الانوار،	۱۸۴/۵۳ ح ۱۳.
۲۳	بحار	الانوار،	۱۸۴/۵۳ ح ۱۴.
۲۴	کمال الدین،	۴۸۲/۲ ح ۱ و	۴۸۳ ح ۳.
۲۵	کمال الدین،	۶۴۸/۲ باب	۵۶ ح ۳.
۲۶	کمال الدین،	۳۳۳/۲ باب	۳۳ ح ۱.
۲۷	کمال الدین،	۳۷۸/۲ باب	۳۶ ح ۲.
۲۸	کمال الدین،	۳۸۰/۲ باب	۳۷ ذیل ح ۱.
۲۹	سوره	لقمان،	آیه ۲۰.
۳۰	کمال الدین،	۳۶۸/۲ باب	۳۴ ذیل ح ۶.
۳۱	سوره	نور،	آیه ۵۵.
۳۲	سوره	بقره،	آیه ۳.
۳۳	سوره	مجادله،	آیه ۲۲.
۳۴	کفایة الاثر،	۲۹۵؛	بحار الانوار، ۳۰۴/۳۶.
۳۵	مستدرک	الوائل،	۳۷۹/۲ ح ۳.
۳۶	مستدرک	الوسائل،	۳۷۹/۲ ح ۴.
۳۷	اصول	کافی،	۳۳۳/۱.
۳۸	بحار	الانوار،	۳۴۸/۵۱.
۳۹	شرعة	التسمية.	
۴۰	کمال الدین،	۳۸۰/۲ باب	۲۸ ح ۱.
۴۱	اصول	کافی،	۵۲۷/۱.
۴۲	کمال الدین،	۳۰۵/۱ باب	۲۷ ذیل ح ۱.
۴۳	بحار الانوار،	۲۱۳/۳۶ باب	۴۰ ح ۱۵.
۴۴	سوره	صافات،	آیه ۸۳ و ۸۴.
۴۵	بحار الانوار،	۲۶۱/۳۶ باب	۴۱ ح ۸۱.
۴۶	کفایة	الأثر،	۷۹ - ۸۱.
۴۷	کفایة	الأثر،	۱۵۲.
۴۸	کمال الدین،	۴۳۲/۲ باب	۴۲ ح ۱۰.
۴۹	وسائل الشیعه،	۴۹۰/۱۱ باب	۷۳ ح ۱۷.
۵۰	وسائل الشیعه،	۴۹۱/۱۱ باب	۳۳ ح ۲۳.

- (۵۱) بحار الانوار، ۲۴/۵۱ ذیل ح ۳۷.
- (۵۲) کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، ۲۶۵/۳.
- (۵۳) کمال الدین، ۴۸۲/۲ باب ۴۵ ذیل ح ۱.
- (۵۴) کمال الدین، ۶۵۳/۲ باب ۵۷ ح ۱۷.
- (۵۵) وسائل الشیعه، ۴۸۹/۱۱ باب ۳۳ ح ۱۲.
- (۵۶) أمالی، شیخ صدوق، ۲۱۹.
- (۵۷) غایة المرام، ۱۸۹ باب ۲۳ ح ۱۰۵.
- (۵۸) بحار الانوار، ۲۹۶/۳۶ باب ۴۱ ح ۱۲۵.
- (۵۹) غایة المرام، ۱۸۸ باب ۲۳ ح ۱۰۱.
- (۶۰) بحار الانوار، ۳۹۹/۳۶ باب ۴۶ ح ۹.
- (۶۱) روضة الکافی، ۲۲۹ ح ۲۹۳.
- (۶۲) أمالی، ۶۱.
- (۶۳) کمال الدین، ۶۴۴/۲ باب ۵۵ ح ۱.
- (۶۴) سوره هود، آیه ۹۳.
- (۶۵) سوره اعراف، آیه ۷۱.
- (۶۶) کمال الدین، ۶۴۵/۲ باب ۵۵ ح ۵.
- (۶۷) بصائر الدرجات، ۲۸۰ ح ۱۶.
- (۶۸) کمال الدین، ۶۴۵/۲ باب ۵۵ ح ۶.
- (۶۹) کمال الدین، ۳۵۷/۲ باب ۳۳ ح ۵۴.
- (۷۰) کمال الدین، ۱ / ۳۲۰ باب ۳۱ ذیل ح ۲.
- (۷۱) کمال الدین، ۳۱۹/۱.
- (۷۲) الغیبة، ۲۷۶.
- (۷۳) کمال الدین، ۳۷۸/۲ باب ۳۶ ح ۳.
- (۷۴) اصول کافی، ۳۷۱/۱.
- (۷۵) بحار الانوار، ۱۵۲ / ۱۲۳ باب ۲۲ ح ۷.
- (۷۶) بحار الانوار، ۱۲۳/۵۲ ح ۷.
- (۷۷) بحار الانوار، ۱۲۶/۵۲ ح ۱۸.
- (۷۸) رباط و مرابطه به معنی مرزبانی و آمادگی دفاع از حدود و مرزهای اسلامی است (مترجم).
- (۷۹) فروع کافی، ۲۲/۵ ح ۲.
- (۸۰) و احتمال دارد که منظور حضرت آن باشد که جهاد جز به اجازه امام علیه السلام جائز نیست و این متوقف بر خروج حضرت قائم علیه السلام است (مؤلف).

۱۷.	ح	۳۳	باب	۳۳۹/۲	کمال الدین،	(۸۱)
۲۰.	ح	۳۳	باب	۳۴۰/۲	کمال الدین،	(۸۲)
۲.	و	۱	آیه		سوره بقره،	(۸۳)
۲۰.			آیه		سوره یونس،	(۸۴)
۶.	ح	۳۷۲/۱			اصول کافی،	(۸۵)
۲.	ح	۳۳۴/۱			اصول کافی،	(۸۶)
۴.	ح	۲۲۲/۲			اصول کافی،	(۸۷)
۲۳۸/۹.					مجمع البیان،	(۸۸)
۲۹۳/۴.					البرهان،	(۸۹)
۱۱.	ح	۳۳۸/۲			کمال الدین،	(۹۰)
۳۵/۳۵.				ح ۱۷.	بحار الانوار، ۳۶/۴۰۸	(۹۱)
۳۰.	ح	۷۶			روضه الکافی،	(۹۲)
(۹۳) احتمال دارد که کلمه (مخاصم) که در این حدیث آمده نام شخصی باشد که از مطلب مزبور پرسش کرده بود. (مترجم)						
۱۳.	ح	۲۲/۲			اصول کافی،	(۹۴)
۱۰.	ح	۲۱/۲			اصول کافی،	(۹۵)
۱۳۳.					غیبت نعمانی،	(۹۶)
۱.	ح	۳۶	باب	۳۷۷/۲	کمال الدین،	(۹۷)
۱۶.	ح	۳۳	باب	۳۳۹/۲	کمال الدین،	(۹۸)
۸۴.			آیه		سوره اسراء،	(۹۹)
۲.			آیه		سوره زمر،	(۱۰۰)
۱.	ح		باب نیت	۸۴/۲	اصول کافی،	(۱۰۱)
۱۰.	ح	۵	باب	۳۴/۱	وسائل الشیعه،	(۱۰۲)
۹.	ح	۸	باب	۴۴/۱	وسائل الشیعه،	(۱۰۳)
۱۰.	ح			۱۱۴/۵۱	بحار الانوار،	(۱۰۴)
۲۰۱.					اقبال،	(۱۰۵)
۶۷.	ح			۱۴۵/۵۲	بحار الانوار،	(۱۰۶)
۹.	ح		باب علامات الظهور،	۱۸۵/۵۲	بحار الانوار،	(۱۰۷)
۶.	ح		ذیل	۳۶۹/۱	اصول کافی،	(۱۰۸)
۱۸.	ح		ذیل	۱۱۱/۵۲	بحار الانوار،	(۱۰۹)
۱۰۳.					غیبت نعمانی،	(۱۱۰)
۱۰۴.					غیبت نعمانی،	(۱۱۱)

۱۱۲	بحار الانوار،	۱۱۲/۱۰۲
۱۱۳	احتجاج،	۳۲۴/۲
۱۱۴	کمال	۳۷۳/۲
۱۱۵	اصول کافی،	۳۴۱/۱ در باب غیبت ح ۲۴
۱۱۶	بحار الانوار،	۲۱۳/۵۲
۱۱۷	کمال	۶۴۹/۲
۱۱۸	بحار الانوار،	۹۷/۱۰۲ باب ۷
۱۱۹	بحار الانوار،	۱۲۰/۱۰۱ باب ۱۶ ح ۹
۱۲۰	کامل	الزیارة، ۲۷۵
۱۲۱	سوره	جمعه، آیه ۴
۱۲۲	روضه	کافی، ۳۳۴ ح ۵۲۱
۱۲۳	اصول	کافی، ۱۸۷/۲ ح ۵
۱۲۴	اصول	کافی، ۱۸۸/۲ ح ۷
۱۲۵	مکارم	الاخلاق، ۴۲۲، باب ۱۲
۱۲۶	کمال	الدين، ۳۷۱/۲
۱۲۷	اصول کافی،	۲۲۶/۲ باب کتمان ح ۱۶
۱۲۸	بحار الانوار،	۲۲/۸ باب ۲۰ ذیل ح ۱۷
۱۲۹	سوره	بقره، آیه ۱۴۸
۱۳۰	أمالی،	مجلس ۱۷، ح ۴
۱۳۱	بحار الانوار،	۲۷۸/۴۴
۱۳۲	بحار الانوار،	۲۸۲/۴۴
۱۳۳	عده الداعی،	۲۳۸ ح ۱۷ و مستدرک الوسائل، ۴۰۰/۱ ح ۲
۱۳۴	اصول کافی،	۴۹۶/۲ ح ۲
۱۳۵	این افراد پنداشته‌اند که هر جایی بنشینند و سخن هر کس را بشنوند، پسندیده است و بین مجلس پند و اندرز و شناخت زندگانی بزرگان دین با نشستن در مجالس داستان سرایان و خیال پردازان و بیهوده گوین را اشتباه کرده‌اند،	
آن یکی	در وقت	استنجا
که مرا	با بوی	جنت دار
گفت	شیخی!	خوب
لیک	سوراخ	دعا
		ورد
		گم
		آورده‌ای
		کرده‌ای





گفته: هنگامی که دعبل قصیده معروف خود را بر حضرت رضاعلیه السلام خواند و امام قائم - عجل الله فرجه الشریف - را یاد کرد، امام رضاعلیه السلام دست خود را بر سر نهاد و به عنوان تواضع بپا ایستاد و برای فرج آن جناب دعا کرد. و در کتاب «الزام الناصب» به نقل از «تنزیه الخاطر» آورده که: از امام صادق علیه السلام سبب به پا خاستن هنگام یاد نمودن لفظ قائم، از القاب حضرت حجّت علیه السلام سؤال شد، آن حضرت فرمود: زیرا که او را غیبتی است طولانی و از مهربانی شدیدی که نسبت به دوستانش دارد، به هر کسی که او را به این لقب - که به دولت او و حسرت خوردن از جهت غربتش اشعار دارد - یاد کند، نظر می فرماید. و از گونه های تعظیم او، این است که غلام به حال تواضع، برای ارباب خود بپاخیزد، هنگامی که مولای جلیش به دیده شریفش به او نظر می کند، پس بپاخیزد و از خداوند - جل ذکره - تعجیل فرجش را طلب نماید.

(مترجم)					
۱۴۷	بحار الانوار،	۲۷۸/۴۴	ح	۳	
۱۴۸	بحار الانوار،			۲۹۰/۴۴	
۱۴۹	بحار الانوار،			۲۹۰/۴۴	
۱۵۰	بحار الانوار،	۴۴	ص	۷/۲۷۹	
۱۵۱	بحار الانوار،	۲۷۹/۴۴	ح	۸	
۱۵۲	کامل الزیارات،	۱۰۰	باب	۳۲۰	
۱۵۳	بحار الانوار،	۲۸۲/۴۴	ح	۱۴	
۱۵۴	بحار الانوار،	۲۸۵/۴۴	ح	۲۲	از کامل الزیارات / ۱۰۴ ح
۱۵۵	سوره شعرا،	آیه ۱۰۰	و	۱۰۱	
۱۵۶	روضه کافی،	۱۰۱	ذیل	۷۲	ح
۱۵۷	کامل الزیارات،			۱۱۷	
۱۵۸	غیبت نعمانی: ۷۷،	باب مدح	زمان	غیبت.	
۱۵۹	اصول کافی،	۳۳۶/۱	باب	غیبت.	
۱۶۰	غیبت نعمانی،	۷۷	باب مدح	زمان	غیبت.
۱۶۱	کمال الدین،	۳۴۷/۲	باب	۳۳	ح ۳۵
۱۶۲	غیبت،			۲۰۴	

۱۶۳	کمال الدین،	۳۵۲/۲	باب ۳۳	ح ۵۰
۱۶۴	سوره	إسراء،	آیه	۱۳
۱۶۵	سوره	نساء،	آیه	۱۵۷
۱۶۶	سوره	هود،	آیه	۳۷
۱۶۷	منظور آیه شریفه: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ».	سوره نور،	آیه	۵۵
۱۶۸	سوره	یوسف،	آیه	۱۱۰
۱۶۹	بحار الانوار،	۲۱۹/۵۱،	ح	۹
۱۷۰	اصول	کافی،		۱۸۵/۱
۱۷۱	اصول	کافی،		۱۸۵/۱
۱۷۲	اصول	کافی،		۱۸۵/۱
۱۷۳	سوره	تغابن،	آیه	۸
۱۷۴	اصول	کافی،		۱۹۴/۱
۱۷۵	سوره	غافر،	آیه	۶۰
۱۷۶	سوره	نساء،	آیه	۳۲
۱۷۷	سوره	قصص،	آیه	۵۶
۱۷۸	اصول	کافی،		۱۶۳/۲
۱۷۹	سوره	عنکبوت،	آیه	۶۹
۱۸۰	سوره	فاطر،	آیه	۲
۱۸۱	اصول	کافی،		۳۳۷/۱
۱۸۲	غیبت نعمانی،	۸۶،	ان فی قائم سنة من الانبياء.	
۱۸۳	کمال	الدین،		۳۴۲/۲
۱۸۴	کمال	الدین،		۳۵۱/۲
۱۸۵	غیبت،			۸۱
۱۸۶	مهج	الدعوات،		۳۳۲
۱۸۷	الغیبة،	۱۳۹،		۱۴۰
۱۸۸	اصول	کافی،		۳۷۲/۱
۱۸۹	سوره	نساء،	آیه	۵۹
۱۹۰	الغیبة، نعمانی؛	باب علامات الظهور،	۱۳۳	به بعد.
۱۹۱	سوره	شعراء،	آیه	۴
۱۹۲	سوره	قمر،	آیه	۲
۱۹۳	سوره	یونس،	آیه	۳۵

۱۹۴	سوره	انعام،	آیه	۲.
۱۹۵	الغیبة، نعمانی/۱۷۲؛	باب ما جاء عند خروج القائم علیه السلام.		
۱۹۶	بحار الانوار،	۵۳	باب	۲۵.
۱۹۷	کمال الدین،	۶۵۴/۲	باب ۵۷	ح ۲۲.
۱۹۸	اصول کافی،	۳۶۸/۱	و	۳۶۹.
۱۹۹	اصول کافی،	۳۶۸/۱	و	۳۶۹.
۲۰۰	اصول	کافی،		۳۷۰/۱.
۲۰۱	اصول	کافی،		۳۷۰/۱.
۲۰۲	اصول	کافی،		۳۷۰/۱.
۲۰۳	الوافی،	۱۰۳/۱ و روضه الکافی،		۲۷۳.
۲۰۴	الغیبة نعمانی،	۱۰۳؛	باب ما امر به الشیعه.	
۲۰۵	الغیبة،	۱۰۴؛	باب ما امر به الشیعه.	
۲۰۶	الغیبة،	۱۱۱؛	فی صفة القائم علیه السلام.	
۲۰۷	الغیبة،	۱۰۴؛	فیما امر به الشیعه.	
۲۰۸	تفسیر البرهان،	۳۵۹/۲،	ذیل سوره نحل،	ح ۱.
۲۰۹	کمال الدین،	۶۷۱،	ح	۱۸.
۲۱۰	تفسیر البرهان،	۳۶۰/۲،	ح	۶.
۲۱۱	سوره شوری،	آیه ۱۷	و	۱۸.
۲۱۲	کمال الدین،	۳۶۰/۲،	ح	۳.
۲۱۳	سوره	انفال،	آیه	۷۵.
۲۱۴	سوره	زخرف،	آیه	۲۸.
۲۱۵	کمال الدین،	۳۲۳/۲،	باب ۳۱،	ح ۸.
۲۱۶	کمال الدین،	۳۲۴/۲،	باب ۳۱،	ح ۹.
۲۱۷	سوره	رعد،	آیه	۷.
۲۱۸		کفاية الاثر،		۳۰۹.
۲۱۹	الغیبة نعمانی،	۱۰۲	فیما امر به الشیعه.	
۲۲۰	سوره	إسراء،	آیه	۶۱.
۲۲۱	سوره	احزاب،	آیه	۳۶.
۲۲۲	سوره	نساء،	آیه	۶۵.
۲۲۳	اصول	کافی،	۲	/ ۳۹۸.
۲۲۴	تحف	العقول،		۲۴۴.
۲۲۵	سوره	آل عمران،	آیه	۸.

- (۲۲۶) وسایل الشیعه، ۱۸ / ۱۰۸، ح ۴۰.
- (۲۲۷) سوره بقره، آیه ۱۵.
- (۲۲۸) سوره هود، آیه ۳۸ و ۳۹.
- (۲۲۹) کمال الدین، ۲ / ۵۱۲.
- (۲۳۰) صحیفه سجّادیّه، دعای ۱۳.
- (۲۳۱) کشف المحجّة، ۱۵۲ و ۱۵۱، فصل ۱۵۰.
- (۲۳۲) وسائل الشیعه، ۵ / ۳۶۷، ح ۹.
- (۲۳۳) واقفیان کسانی بوده‌اند که بر امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام متوقف ماندند، و امامت امامان بعدی را به بهانه اینکه امام کاظم علیه السلام در زندان غایب گردیده، انکار نمودند. علی بن ابی حمزه بطائنی از سران این گروه فاسد بوده است. (مترجم).
- (۲۳۴) اصول کافی، ۲ / ۸۷.
- (۲۳۵) اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۲ / ۱۵۹، باب والدین، ح ۷.
- (۲۳۶) مرآة العقول، ۸ / ۳۸۸.
- (۲۳۷) سوره مائده، آیه ۲.
- (۲۳۸) وسائل الشیعه، ج ۵ / ۳۶۸، ح ۱۶.
- (۲۳۹) آمالی، ۲۰۱.
- (۲۴۰) فروع کافی، ۴ / ۳۱۲، باب حج به نیابت، ح ۲.
- (۲۴۱) من لایحضره الفقیه، ۲ / ۲۲۲، ۲۲۳، ح ۹.
- (۲۴۲) فروع کافی، ۴ / ۳۱۶.
- (۲۴۳) فروع کافی، ۴ / ۳۱۷.
- (۲۴۴) فروع کافی، ۴ / ۳۱۷.
- (۲۴۵) فروع کافی، ۴ / ۳۱۵.
- (۲۴۶) وسائل الشیعه، ۸ / ۱۴۷، باب ۳۴، التهذیب، ۸ / ۴۰، باب ۳.
- (۲۴۷) فروع کافی، ۴ / ۳۱۴.
- (۲۴۸) الخرائج و الجرائح، قطب راوندی / ۷۳.
- (۲۴۹) فروع کافی، ۴ / ۳۱۴.
- (۲۵۰) فروع کافی، ۴ / ۳۱۴.
- (۲۵۱) فروع کافی، ۴ / ۳۱۴.
- (۲۵۲) بحار الانوار، ۱۰۲ / ۲۵۷.

- (۲۵۳) وسائل الشیعه، ۱۰ / ۴۶۴، باب ۱۰۳، ح ۱.
- (۲۵۴) کمال الدین، ۱ / ۳۲۰.
- (۲۵۵) کمال الدین، ۲ / ۶۴۳، ح ۷.
- (۲۵۶) اصول کافی، ۱ / ۳۳۳.
- (۲۵۷) بحارالانوار، ۵۲ / ۱۲۷، باب ۲۲، ح ۲۰.
- (۲۵۸) کمال الدین، ۱ / ۲۸۸.
- (۲۵۹) کمال الدین، ۱ / ۲۸۶.
- (۲۶۰) غیبت، شیخ طوسی / ۲۷۵.
- (۲۶۱) غیبت، شیخ طوسی، / ۲۷۶.
- (۲۶۲) بحارالانوار، ۵۲ / ۱۴۵، ح ۶۶.
- (۲۶۳) اصول کافی، ۱ / ۳۷، ح ۶.
- (۲۶۴) اصول کافی، ۲ / ۲۰۷.
- (۲۶۵) سوره نحل، آیه ۱۸.
- (۲۶۶) کامل الزیارات، ۳۱۹، باب ۱۰۵.
- (۲۶۷) روضة الکافی، ۸ / ۱۰۲، ح ۷۳.
- (۲۶۸) سوره حج، آیه ۴۰.
- (۲۶۹) سوره محمدصلی الله علیه وآله، آیه ۷.
- (۲۷۰) سوره فاطر، آیه ۱۵.
- (۲۷۱) سوره محمدعلیه السلام، آیه ۷.
- (۲۷۲) سوره حج، آیه ۴۰ و ۴۱.
- (۲۷۳) نهج البلاغه، صبحی، خطبه ۲۳۲ ص ۲۸۲.
- (۲۷۴) مرچئه کسانی را گویند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه چهارم شمارند. و آن حضرت را از مرتبه اش تأخیر اندازند و یا کسانی که پندارند ایمان، صرف عقیده است و هیچ گناهی به آن ضرر نرساند، یعنی عذاب را از گناه تأخیر دهند. (مترجم).
- (۲۷۵) این که حضرت فرموده: «و شهادت در رکاب آن حضرت دو شهادت است» دو معنی را محتمل است: یکی اینکه در رکاب آن جناب را خدای تعالی ثواب دو شهید عطا می فرماید: یکی ثواب شهادت و دیگر ثواب تصمیم داشتن بر یاری آن حضرت. احتمال دوم: اینکه شهید در رکاب آن جناب بهتر از شهدای در خدمت دیگران است، لذا خداوند به کسی که در رکاب آن جناب شهید شده ثواب دو شهادت

- در خدمت امامان دیگرعلیهم السلام را عطا می‌کند، به خاطر حکمت‌هایی که بر ما پوشیده است، و الله العالم. و این منافات ندارد با آنچه در روایت امام باقرعلیه السلام خواهد آمد، چون شاید آنچه در این حدیث ذکر گردیده ثواب کسی باشد که در عرصه کارزار شرکت کند هر چند نه کسی را بکشد و نه کشته شود، تأمل کنید. (مؤلف). (۲۷۶) امکان دارد که نهی کردن حضرتش، نگاهی به پافشاری شیعیان - برای خروج قبل از رسیدن هنگام دعا بوده و نهی از پافشاری آن‌ها به خاطر عدم ولادت حضرت صاحب الأمر علیه السلام در زمان حضرت صادق علیه السلام باشد. و ممکن است منظور از نهی از پافشاری ایشان، پافشاری بر خروج و قیام دیگر امامان باشد، به خاطر اینکه آنان ندانند امامی که خداوند به قیام فرمایش داده، امام دوازدهم است. (مؤلف).
- (۲۷۷) روضة کافی، ۸۰، ح ۳۷.
- (۲۷۸) اصول کافی، ۲ / ۸۵.
- (۲۷۹) اصول کافی، ۲ / ۲۲۲.
- (۲۸۰) مجمع البحرین، ۲ / ۳۴۵، ماده (بیع).
- (۲۸۱) مرآة الانوار، ۹۹.
- (۲۸۲) بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱.
- (۲۸۳) احتجاج، ۱ / ۶۶.
- (۲۸۴) سوره توبه، آیه ۱۱۱.
- (۲۸۵) سوره فتح، آیه ۱۰.
- (۲۸۶) احتجاج، ۱ / ۱۱۵.
- (۲۸۷) اصول کافی، ۱ / ۴۰۵.
- (۲۸۸) سوره احزاب، آیه ۶.
- (۲۸۹) سوره نساء، آیه ۶۵.
- (۲۹۰) احتجاج، ۱ / ۷۴، حدیث غدیر.
- (۲۹۱) سوره توبه، آیه ۲۴.
- (۲۹۲) مسلم، ۳ / ۱۴۷۸، بخاری، ۲ / ۱۳، ربیع الابرار، ۴ / ۲۲۱.
- (۲۹۳) بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱.
- (۲۹۴) بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۰، باب ۷.

- (۲۹۵) بحارالانوار، ۸۶ / ۶۱، باب ۳۸، ح ۶۹.
- (۲۹۶) بحارالانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱ - ۱۱۲، به نقل از مصباح الزائر، ۲۳۵ - ۲۳۶.
- (۲۹۷) سوره احزاب، آیه ۶.
- (۲۹۸) سوره مائده، آیه ۵۵.
- (۲۹۹) سوره نساء، آیه ۵۹.
- (۳۰۰) صحیفه سجادیه، دعای ۴۸.
- (۳۰۱) سوره احزاب، آیه ۳۶.
- (۳۰۲) سوره زمر، آیه ۶۵.
- (۳۰۳) تفسیر البرهان، ۴ / ۸۳.
- (۳۰۴) بحارالانوار، ۵۳ / ۸.
- (۳۰۵) الاحتجاج، ۱ / ۶۶، حدیث الغدير.
- (۳۰۶) بحارالانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱، باب ۷.
- (۳۰۷) الاحتجاج، ۱ / ۸۴، خطبه غدیر.
- (۳۰۸) برای آشنایی با آراء فقها در موضوع ولایت فقیه به کتاب حاکمیت در اسلام: نوشته؛ سید محمد مهدی موسوی خلخالی رجوع نمایید.
- (۳۰۹) سوره آل عمران، آیه ۳۱.
- (۳۱۰) سوره احزاب، آیه ۲۱.
- (۳۱۱) سوره فتح، آیه ۱۰.
- (۳۱۲) صیغ العقود، ۱۴۶.
- (۳۱۳) صیغ العقود، ۱۴۷.
- (۳۱۴) بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۲ / ۲۹۲. چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۴ ش.
- (۳۱۵) بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۲ / ۲۹۲.
- (۳۱۶) بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۲ / ۲۸۰.
- (۳۱۷) سوره بقره: آیه ۲۸۶.
- (۳۱۸) سوره طلاق، آیه ۷.
- (۳۱۹). سوره بقره، آیه ۲۴۵.
- (۳۲۰) اصول کافی، ۱ / ۵۳۷.
- (۳۲۱) اصول کافی، ۱ / ۵۳۷.
- (۳۲۲) سوره حدید، آیه ۱۱.
- (۳۲۳) اصول کافی، ۱ / ۵۳۸.

۳۲۴	اصول	کافی،	۱	/	۵۳۸
۳۲۵	اصول	کافی،	۲	/	۱۵۶
۳۲۶	سوره	رعد،	آیه		۲۱
۳۲۷	اصول	کافی،	۱	/	۵۳۷
۳۲۸	فروع	کافی،	۴	/	۳۱
۳۲۹	سوره	بقره،	آیه		۲۴۵
۳۳۰	بحارالانوار،		۹۶	/	۶
۳۳۱	بشارة	المصطفی		/	۶
۳۳۲	سوره	آل عمران،	آیه		۹۲
۳۳۳	تفسیر البرهان،	۱ / ۲۹۷؛	تفسیر عیاشی،	۱ / ۱۸۴،	ح
۳۳۴	سوره	رعد،	آیه		۲۱
۳۳۵	بحارالانوار،	۹۶ / ۲۱۶،	ح ۵ و	تفسیر عیاشی،	۲ / ۹،
۳۳۶	امالی،	شیخ صدوق		/	۳۴
۳۳۷	مجمع البحرین،	طریحی /	۳۴۰	ماده	قرط
۳۳۸	احتجاج،	طبرسی،	۲	/	۲۸۱
۳۳۹	اصول	کافی،	۱	/	۲
۳۴۰	کامل	الزیارات،	۳۱۹،	باب	۱۰۵
۳۴۱	تهذیب،	شیخ طوسی،	۶	/	۱۰۴
۳۴۲	اصول	کافی،	۲	/	۱۸۹
۳۴۳	اصول	کافی،	۲	/	۱۹۲
۳۴۴	اصول	کافی،	۲	/	۱۸۹
۳۴۵	اصول	کافی،	۱	/	۴۰۴
۳۴۶	اصول	کافی،	۱	/	۴۰۳
۳۴۷	اصول	کافی،	۱	/	۴۰۳
۳۴۸	سوره	آل عمران،	آیه		۱۶۱
۳۴۹	سوره	اعراف،	آیه		۴۳
۳۵۰	سوره	مائده،	آیه		۶۴
۳۵۱	سوره	نساء،	آیه		۱۵۵
۳۵۲	سوره	قصص،	آیه		۱۵
۳۵۳	سوره	بقره،	آیه		۱۷۷
۳۵۴	سوره	بقره،	آیه		۱۸۵



۳۵۵	سوره	توبه،	آیه	۶۷.
۳۵۶	سوره	ابراهیم،	آیه	۲۷.
۳۵۷	سوره	نجم،	آیه	۲۹.
۳۵۸	سوره	لقمان،	آیه	۲۲.
۳۵۹	سوره	نساء،	آیه	۱۵۵.
۳۶۰) متأسفانه اجل مهلت نداده تا مؤلف بزرگوار رحمه الله خاتمه کتاب را بنویسد و از فواید آن محروم گشته‌ایم، شاید خداوند بر این حقیر منت نهد و بر انجام این مهم توفیق دهد و عنایت خاصّ مولی صاحب الزمان علیه السلام شامل حال این حقیر گردد، تا برخی از رسوم غلامی و چاکری آن جناب را رقم زنم. (مترجم)				
۳۶۱	جمال	الاسبوع،		۴۹۳.
۳۶۲	جمال	الاسبوع،		۱۵.
۳۶۳) صاحب الدار از جمله القاب مولایمان حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد. (مؤلف).				
۳۶۴	جمال	الاسبوع،		۱۵.
۳۶۵	سوره	حجرات،	آیه	۱۷.
۳۶۶	جمال	الاسبوع،		۲۰.
۳۶۷) به جای نقطه چین‌ها نام معصوم و نام پدرش گفته می‌شود. هنگام خواندن دعا در متن عربی به جای (فلان بن فلان) لازم است این کار انجام شود. (مترجم).				
۳۶۸	بحارالانوار،	ج ۹۸، باب ۵،	ص ۵	
۳۶۹	سوره	اعراف،	آیه	۱۸۰.
۳۷۰	اصول	کافی،	۲	۶۱۸.
۳۷۱	بحارالانوار،		۹۴	۲۲.
۳۷۲	بحارالانوار،		۹۴	۳۵.
۳۷۳) اقبال،				
۳۷۴	بحارالانوار،		۱۰۲	۶۸۷.
۳۷۵	سوره	جمعه،	آیه	۱۰.
۳۷۶	سوره	نساء،	آیه	۹۷.
۳۷۷	سوره	تحریم،	آیه	۶.
۳۷۸	اصول	کافی،	۲	۲۱۱.
۳۷۹	سوره	بقره،	آیه	۸۳.

۳۴۵	-	۳۳۹	امام،	تفسیر	(۳۸۰)
۱۲۵	آیه		نحل،	سوره	(۳۸۱)
۱۵۹	آیه		بقره،	سوره	(۳۸۲)
۱۰۴	آیه		آل عمران،	سوره	(۳۸۳)
۳	آیه		مائده،	سوره	(۳۸۴)
۲۰۱	آیه		اعراف،	سوره	(۳۸۵)
۲	آیه		طلاق،	سوره	(۳۸۶)
۲۹۶	آیه		بقره،	سوره	(۳۸۷)
۲	ح ۲۵۳،	/ ۳	البرهان،	تفسیر	(۳۸۸)
۵۳۷	/	۱	الکافی،		(۳۸۹)
۷۱			اقبال،		(۳۹۰)
۱۶	آیه		حدید،	سوره	(۳۹۱)
۲۹۱	/	۴	البرهان،		(۳۹۲)
۵۴	/	۱	کافی،	اصول	(۳۹۳)
۳۷۵	/	۲	کافی،	اصول	(۳۹۴)
۵۴	آیه		قصص،	سوره	(۳۹۵)
۲۱۷	/	۲	کافی،	اصول	(۳۹۶)
۲۲۱	/	۲	کافی،	اصول	(۳۹۷)
			می گوئیم: ظاهر او هشام بن الحکم است که ثقه		
			می باشد چنانکه در کتب رجال آمده. (مؤلف).		
۲۱۹	/	۲	کافی،	اصول	(۳۹۹)
۲۲۶	/	۲	کافی،	اصول	(۴۰۰)
۳۳۰	/	۱	الدین،	کمال	(۴۰۱)
۱۰۵	آیه		مائده،	سوره	(۴۰۲)
۲۲۲	/	۲	کافی،	اصول	(۴۰۳)
۲۲۴	/	۲	کافی،	اصول	(۴۰۴)
۲۱۷	/	۲	کافی،	اصول	(۴۰۵)
۲۲۳	/	۲	کافی،	اصول	(۴۰۶)
۲۶			الدرجات،	بصائر	(۴۰۷)
۲۵			الدرجات،	بصائر	(۴۰۸)
۲۴			الدرجات،	بصائر	(۴۰۹)
بقره.	سوره	۶	آیه	مضمون	(۴۱۰)
۲۱۳	/	۲	کافی،	اصول	(۴۱۱)

- (۴۱۲) تحف العقول، ۲۲۹.
- (۴۱۳) اصول کافی، ۲ / ۲۱۳، ح ۳.
- (۴۱۴) سوره قصص، آیه ۵۶.
- (۴۱۵) سوره یونس، آیه ۹۹ و اصول کافی، ۱ / ۱۶۶ و نیز ۲ / ۲۱۳.
- (۴۱۶) صعب: دشوار، و مستصعب آن است که شنونده آن را دشوار می‌بیند و خشن: ضد لین و نرم است، چون تحمل آن برای کسانی که آزموده نشده‌اند دشوار می‌باشد، و مخشوش: شتری است که در بینی‌اش خشاش - به کسر - قرار می‌دهند تا بیشتر رام گردد، برای توضیح بیشتر به ترجمه جلد اول همین کتاب مراجعه شود. (مترجم).
- (۴۱۷) بصائر الدرجات، ۲۱، باب ۱۱، ح ۵.
- (۴۱۸) بصائر الدرجات، ۲۳، باب ۱۱، ح ۱۲.
- (۴۱۹) بصائر الدرجات، ۲۳، باب ۱۱، ح ۱۴.
- (۴۲۰) غیبت نعمانی، ۱۰۷.
- (۴۲۱) سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.
- (۴۲۲) سوره عنکبوت، آیات ۲ و ۳.
- (۴۲۳) سوره مؤمنون، آیه ۳۰؛ نهج البلاغه: خطبه ۱۰۲.
- (۴۲۴) روضه کافی، ۳۷.
- (۴۲۵) سوره جن، آیه ۲۶.
- (۴۲۶) تحف العقول، ۲۳۰.
- (۴۲۷) روضه کافی، ۲۴۷، ح ۳۴۶؛ سوره یس، آیه ۵۲.
- (۴۲۸) اصول کافی، ۲ / ۹۱.
- (۴۲۹) سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.
- (۴۳۰) اصول کافی، ۲ / ۸۷، باب الصبر، ح ۲.
- (۴۳۱) یعنی: دوران ابتلا در دنیا کوتاه است پس کسی که صبر کند مدت کمی صبر کرده از جهت کمی ایام آن و هر کس بی‌تابی کند مدت کوتاهی بی‌تابی کرده ولی زمان متنعم شدن در آخرت طولانی و دائم است. (مؤلف).
- (۴۳۲) سوره مزمل، آیه ۱۰ و ۱۱.
- (۴۳۳) سوره فصلت، آیه ۳۴ و ۳۵.
- (۴۳۴) سوره حجر، آیه ۹۷ و ۹۸.
- (۴۳۵) سوره انعام، آیه ۳۳ و ۳۴.

۳۹	و	۳۸	آیه	ق،	سوره	(۴۳۶)
۲۴			آیه		سوره	(۴۳۷)
۱۳۷			آیه		سوره	(۴۳۸)
۵			آیه		سوره	(۴۳۹)
۱۹۱			آیه		سوره	(۴۴۰)
(۴۴۱) این خبر را در آخر باب تعجیل عقوبة الذنب آورده، و ابو الصباح کنانی کوفی است. و اسم او ابراهیم بن نعیم است، و ثقه می‌باشد که امام صادق علیه السلام او را «میزان» نامیده، و چنانکه در کتب رجال آمده به او فرمود: «انت میزان لا عین فیه» (مولف).						
۱۲	ح	۴۴۷	/	۲	اصول کافی،	(۴۴۲)
۱۳	ح	۹۱	/	۲	اصول کافی،	(۴۴۳)
۹۳					سوره	(۴۴۴)
۷۱					سوره	(۴۴۵)
۶۴۵	/	۲			کمال الدین،	(۴۴۶)
۱۵۵					سوره	(۴۴۷)
۶۴۹	/	۲			سوره آل عمران،	(۴۴۸)
۱۱۲					غیبت	(۴۴۹)
۱۸۶					سوره	(۴۵۰)
۱۰۵					غیبت	(۴۵۱)
۱۰۵					غیبت	(۴۵۲)
۱۲۷					سوره	(۴۵۳)
۲	ح	۵۶	/	۲	اصول کافی،	(۴۵۴)
۳	ح	۵۶	/	۲	اصول کافی،	(۴۵۵)
۴۵۷					اقبال،	(۴۵۶)
۱۸۰					بحار الانوار،	(۴۵۷)
۲۲	ح	۱۲۸	/	۵۲	بحار الانوار،	(۴۵۸)
۲۹	ح	۱۳۰	/	۵۲	بحار الانوار،	(۴۵۹)
۱۰۴					غیبت	(۴۶۰)
۶	ح	۳۶۹	/	۱	اصول کافی،	(۴۶۱)
۱۴۰					سوره	(۴۶۲)
۱۵۶	/	۱			تفسیر	(۴۶۳)
۳۷۷	/	۲			اصول	(۴۶۴)

۳۷۷	/	۲	کافی،	اصول	(۴۶۵)
۱۰۸		آیه	انعام،	سوره	(۴۶۶)
۶۸		آیه	انعام،	سوره	(۴۶۷)
۱۱۶		آیه	نحل،	سوره	(۴۶۸)
۱۲	ح	۳۷۸/۲	کافی:	اصول	(۴۶۹)
۱۳	ح	۳۷۹	کافی،	اصول	(۴۷۰)
۱۴	ح	۳۹۷	کافی،	اصول	(۴۷۱)
۱۵	ح	۳۷۹	کافی،	اصول	(۴۷۲)
۱۴۰		۴؛	تفسیر البرهان، ۱ / ۴۲۳، ح ۴؛	سوره نساء، آیه	(۴۷۳)
۱۹۵		آیه	بقره،	سوره	(۴۷۴)
۲۲۸			العقول،	تحف	(۴۷۵)
۱۱۲			نعمانی،	غیبت	(۴۷۶)
۳۳۰	/	۱	الدین،	کمال	(۴۷۷)
۲۹۱		۱۰۲،	خطبه	زهج البلاغه،	(۴۷۸)
۷۰			نعمانی،	غیبت	(۴۷۹)
۱۰۷			نعمانی،	غیبت	(۴۸۰)
۱۰۶			نعمانی،	غیبت	(۴۸۱)
۱۰۳		آیه	آل عمران،	سوره	(۴۸۲)
۱۷۷	/	۵۳		بحار الانوار،	(۴۸۳)
۱۷۷		۵۳/		بحار الانوار،	(۴۸۴)
۱۱	ح	۲۶،	کمال الدین، ۱ / ۳۰۲،	باب ۲۶،	ذیل ح ۱۱
۳۳۹	/	۱	کافی،	اصول	(۴۸۶)
۱۲۶	-	۱۲۴	آیات	سوره طه،	(۴۸۷)
۷۱		آیه	اسراء،	سوره	(۴۸۸)
۸۸		آیه	یوسف،	سوره	(۴۸۹)
۱۸۹		آیه	بقره،	سوره	(۴۹۰)
۵۱۳	/	۲	الدین،	کمال	(۴۹۱)
			شعرا	یکی از	(۴۹۲)
			خوش	سروده:	
			غافل تو یکی لحظه از آن شاه نباشی شاید که نگاهی کند		
			آگاه نباشی		
۲۳۰			الاسبوع،	جمال	(۴۹۳)
۶		آیه	احزاب،	سوره	(۴۹۴)
			می گویم: او منصور بن یونس است و «بزرگ» معرَب		(۴۹۵)

«بزرگ» است و از شیخ و کشی حکایت شده که او واقفی بوده و نص بر حضرت رضاعلیه السلام را انکار می‌کرده، ولی روایت کردن بزرگانی همچون ابن ابی عمیر و غیر او از وی، از اموری است که شاهد بر وثاقت اوست؛ لذا بعضی از علمای رجال او را از ثقات برشمرده‌اند. و الله تعالی هو العالم.

۳۳	ح	۲۲۷	/	۲۲	بحار الانوار،	(۴۹۶)
۳۲		آیه		حج،	سوره	(۴۹۷)
۳۶		آیه		حج،	سوره	(۴۹۸)
۳۱		آیه		حج،	سوره	(۴۹۹)
۳۱		آیه		حج،	سوره	(۵۰۰)
۱۹۸				الانوار،	مرآة	(۵۰۱)
۱۱۰		آیه		مأئده،	سوره	(۵۰۲)
۱۲۶				الدرجات،	بصائر	(۵۰۳)
۱	ح	جز اول،		باب ۲۸، ۱۲،	بصائر الدرجات،	(۵۰۴)
۱۱۵		آیه		مأئده،	سوره	(۵۰۵)
۴	ح	باب ۱۲،		۲۹،	بصائر الدرجات،	(۵۰۶)
۶	ح	جز ۹،		باب ۱۲،	بصائر الدرجات،	(۵۰۷)
۱۱۶		آیه		مأئده،	سوره	(۵۰۸)
۳۳۱				۱۰۰	بحار الانوار،	(۵۰۹)
		خطبه			نهج البلاغه،	(۵۱۰)
۲۶	و	۲۵		آیات	سوره غاشیه،	(۵۱۱)
۴۵۵				۴	تفسیر البرهان،	(۵۱۲)
۱۵۶				الاخبار،	معانی	(۵۱۳)
	ح	۵۹۳،		۲۲۲ / ۴۹،	بحار الانوار،	(۵۱۴)
۴۸		علامه،		خلاصه	و	۱۱۰۹
۳۶		آیه		نور،	سوره	(۵۱۵)
۱۵۶				الاخبار،	معانی	(۵۱۶)
۴۶		آیه		احزاب،	سوره	(۵۱۷)
۱۱۰		آیه		مأئده،	سوره	(۵۱۸)
۱۲		آیه		طه،	سوره	(۵۱۹)
۶۷	ح	۴۰۹،		۱۰۰	بحار الانوار،	(۵۲۰)
۵۳		آیه		احزاب،	سوره	(۵۲۱)

۵۲۲	بحارالانوار، ۴۷ / ۳۳۶، ج ۸ و ج ۱۰۰ / ۱۲۶، ح ۲.
۵۲۳	بحارالانوار، ۴۷ / ۷، ج ۲۲ و اصول کافی، ۳ / ۲۵۱، ح ۵.
۵۲۴	سوره طه، آیه ۹۶
۵۲۵	سوره نور، آیه ۳۶
۵۲۶	جنة المأوی، ۲۷۰، حکایت ۳۴
۵۲۷	سوره اعراف، آیه ۱۸۷
۵۲۸	سوره محمد، آیات ۱۸ و ۱۹
۵۲۹	سوره قمر، آیه ۱
۵۳۰	سوره شوری، آیات ۱۷ و ۱۸
۵۳۱	غیبت نعمانی، ۱۵۵
۵۳۲	غیبت نعمانی، ۱۵۵
۵۳۳	غیبت نعمانی، ۱۵۵، ۱۵۶
۵۳۴	اصول کافی، ۲ / ۳۶۸
۵۳۵	اصول کافی، ۱ / ۳۶۸
۵۳۶	غیبت نعمانی، ۱۵۵
۵۳۷	غیبت نعمانی، ۱۵۸
۵۳۸	اصول کافی ۱ / ۳۶۸
۵۳۹	غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۲
۵۴۰	غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۲
۵۴۱	غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۲
۵۴۲	غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۲
۵۴۳	احتجاج، ۲ / ۲۸۱
۵۴۴	غیبت، شیخ طوسی، ۱۷۶
۵۴۵	غیبت، شیخ طوسی / ۲۶۳ و اصول کافی، ۱ / ۳۶۸؛
غیبت	نعمانی / ۱۵۷
۵۴۶	سوره رعد، آیه ۳۹
۵۴۷	غیبت، شیخ طوسی، / ۲۶۵
۵۴۸	غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۳
۵۴۹	غیبت نعمانی، ۱۵۷
۵۵۰	غیبت نعمانی، ۱۵۷
۵۵۱	سوره سبا، آیه ۱۷
۵۵۲	سوره نساء، آیه ۷۷

بحارالانوار، ۴۴ / ۲۲۰، ح ۱۴.	(۵۵۳)
بحارالانوار، ۱۰۶/۵۲، ح ۱۳. و عیاشی ۳/۲، ح ۳.	(۵۵۴)
بحارالانوار، ۱۲۱/۵۲، ح ۵۰.	(۵۵۵)
غیبت نعمانی، ۱۴۶ و در بحارالانوار، ۲۳۵/۵۲، ح ۱۰۴.	(۵۵۶)
بصائر الدرجات، ۲۳، باب ۱۱، ذیل ح ۱۱.	(۵۵۷)
بصائر الدرجات، ۲۲، باب ۱۱، ذیل ح ۱۰.	(۵۵۸)
اصول کافی، ۴۰/۱/۱.	(۵۵۹)
سوره یونس، آیه ۲۰.	(۵۶۰)
اصول کافی، ۳۶۹/۱.	(۵۶۱)
غیبت نعمانی، ۱۰۹.	(۵۶۲)
غیبت نعمانی، ۱۰۹.	(۵۶۳)
غیبت نعمانی، ۱۰۹.	(۵۶۴)
غیبت نعمانی، ۱۱۰.	(۵۶۵)
غیبت نعمانی، ۱۱۱.	(۵۶۶)
غیبت نعمانی، ۱۱۱.	(۵۶۷)
اصول کافی، ۳۶۸/۱.	(۵۶۸)
اصول کافی، ۲۰۰/۱.	(۵۶۹)
سوره اعراف، آیه ۱۵۰.	(۵۷۰)
سوره طه، آیات ۹۰ و ۹۱.	(۵۷۱)
کمال الدین، ۴۸۴/۲.	(۵۷۲)
غیبت نعمانی، ۸۱.	(۵۷۳)
سوره انبیاء، آیه ۲۳.	(۵۷۴)
سوره بقره، آیه ۲۸۶.	(۵۷۵)
سوره نحل، آیه ۸۹.	(۵۷۶)
سوره نمل، آیه ۷۵.	(۵۷۷). [
سوره فاطر، آیه ۳۲.	(۵۷۸)
سوره یس، آیه ۱۲.	(۵۷۹)
سوره انبیاء، آیه ۲۷.	(۵۸۰)
بصائر الدرجات، ۳۸، باب ۱۹.	(۵۸۱)
سوره انبیاء، آیه ۷.	(۵۸۲)
سوره ص، آیه ۳۹.	(۵۸۳)
سوره رعد، آیه: ۳۹.	(۵۸۴)



۵۸۵	سوره	هود،	آیه	۶.
۵۸۶	سوره	طه،	آیه	۵۲.
۵۸۷	سوره	نمل،	آیه	۷۵.
۵۸۸	سوره	سباء،	آیه	۳.
۵۸۹	سوره	فاطر،	آیه	۱۱.
۵۹۰	سوره	ق،	آیه	۴.
۵۹۱	سوره	حدید،	آیه	۲۲.
۵۹۲	سوره واقعه،	آیه ۷۷ و ۷۸ و ۷۹		
۵۹۳	سوره	یس،	آیه	۱۲.
۵۹۴	سوره دخان،	آیه ۱ و ۲		
۵۹۵	اصول	کافی،		۴۷۹/۱.
۵۹۶	بصائر الدرجات،	۱۲۷؛ باب ۶،	ح ۳.	
۵۹۷	سوره	شوری،	آیه	۲۷.
۵۹۸	سوره ابراهیم،	آیه ۲۴ و ۲۵		
۵۹۹	تحف	العقول،		۲۲۹.
۶۰۰	بصائر	الدرجات،	۳۵۹؛	باب ۹.
۶۰۱	بصائر	الدرجات،	۳۲؛	باب ۹.
۶۰۲	بصائر	الدرجات،	۳۲۹؛	باب ۹.
۶۰۳	اصول	کافی،		۱ / ۲۵۷.
۶۰۴	سوره	نمل،	آیه	۴۰.
۶۰۵	سوره	رعد،	آیه	۴۳.
۶۰۶	مشارق	انوار	الیقین،	۱۲۵.
۶۰۷	کمال الدین،	۵۱۶/۲،	باب ۴۵،	ذیل ح ۴۴.
۶۰۸	الغیبة،	شیخ	طوسی/	۲۴۲.
۶۰۹	کمال	الدین،		۵۱۶/۲.
۶۱۰	جَنَّة	المأوی،		۱۸.
۶۱۱	احتجاج،			۲۹۷/۲.
۶۱۲	سوره	آل عمران،	آیه	۸۴.
۶۱۳	سند حدیث در غیبت شیخ نعمانی چنین است:			
حدیث گفت ما را محمد بن همام گوید حدیث گفت ما را				
عبدالله بن جعفر از محمد بن عیسی و حسن بن ظریف هر				
دو از حماد بن عیسی از عبدالله بن سنان. می‌گوییم: این				
راویان همگی جلیل‌القدر و ثقه هستند، برای اطلاع بیشتر				

به کتب رجال مراجعه کنید تا حقیقت حال برایتان معلوم گردد. (مؤلف).

(۶۱۴) اینکه فرموده: «مگر آنکه به دعای غریق دعا کند». می‌گوییم: شیخ صدوق در حدیث دیگری از عبدالله بن سنان آورده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: پس از این شبهه‌ای به شما خواهد رسید که بدون نشانه آشکار و امام هدایت کننده خواهید ماند و کسی از آن نجات نخواهد یافت مگر آنکه به دعای غریق دعا کند؛ پرسید: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: بگوید: یا الله یا رَحْمَن یا رَحِيم یا مَقْلَبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ، پس من گفتم: یا الله یا رَحْمَن یا رَحِيم یا مَقْلَبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ، فرمود: خدای عزوجل دگرگون کننده دلها و دیده‌ها است ولی چنان که می‌گوییم بگو: یا الله یا رَحْمَن یا رَحِيم یا مَقْلَبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ (مؤلف).

(۶۱۵) غیبت نعمانی، ۸۱.

(۶۱۶) کمال الدین، ۳۴۸/۲، باب ۳۳، ح ۴۰.

(۶۱۷) غیبت نعمانی، ۸۳.

(۶۱۸) شیخ صدوق از پدرش روایت آورده که گفت: حدیث آورد ما را عبدالله بن جعفر حمیری از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از جمیل بن درّاج از زراره از حضرت ابی عبدالله بن امام صادق علیه السلام ... و این راویان همگی ثقه جلیل‌القدر هستند. (مؤلف رحمه الله).

(۶۱۹) کمال الدین، ۳۵۰/۲، باب ۳۳، ح ۴۴.

(۶۲۰) غیبت نعمانی، باب فی مدح زمان الغیبة.

(۶۲۱) اصول کافی، ۳۳۸/۱.

(۶۲۲) غیبت نعمانی، ۷۹.

(۶۲۳) غیبت نعمانی، ۷۹.

(۶۲۴) اصول کافی، ۳۴۰/۱.

(۶۲۵) کمال الدین، ۳۴۸/۲، باب ۳۳، ذیل ح ۳۷.

(۶۲۶) اصول کافی، ۳۴۲/۱.

(۶۲۷) الغیبة، نعمانی، ۸۱.

(۶۲۸) الغیبة، نعمانی، ۸۹.

(۶۲۹) الغیبة، شیخ طوسی/۲۴۲.

طوسی/۲۴۲.	شیخ	الغیبة،	(۶۳۰)
.۴۸۴/۲	الدین،	کمال	(۶۳۱)
.۱۱۱/۱۰۲		بحارالانوار،	(۶۳۲)
.۹۰/۱۰۲		بحارالانوار،	(۶۳۳)
.۳۰۶	ح	الکافی، ۲۳۳،	روضه (۶۳۴)
.۱۷	آیه	طارق،	سوره (۶۳۵)
.۲۱	آیه	سجده،	سوره (۶۳۶)
.۶۰	آیه	مؤمن،	سوره (۶۳۷)
.۳۲	آیه	نساء،	سوره (۶۳۸)
.۱۸۶	آیه	بقره،	سوره (۶۳۹)
.۴۶۷/۲		کافی،	اصول (۶۴۰)
.۶۰	آیه	مؤمن،	سوره (۶۴۱)
.۴۷۱/۲		کافی،	اصول (۶۴۲)
.۴۷۰/۲		کافی،	اصول (۶۴۳)
.۲۳	ح	۲۹۴/۹۳،	بحارالانوار، (۶۴۴)
.۳۹	ح	۳۰۲/۹۳،	بحارالانوار، (۶۴۵)
.۳۰۲/۹۳		بحارالانوار،	(۶۴۶)
.۳۰۲/۹۳		بحارالانوار،	(۶۴۷)
.۲۹۵/۹۳		بحارالانوار،	(۶۴۸)
.۵۱۳/۲		الدین،	کمال (۶۴۹)
.۱۱۱/۱۰۲		بحارالانوار،	(۶۵۰)
(۶۵۱) سند حدیث: علی بن ابراهیم از محمد بن الحسین از ابن ابی نجران از فضالة بن ایوب از سدید صیرفی می باشد. می گویم: روات حدیث همگی ثقه جلیل القدر هستند و محمد بن الحسین همان محمد بن الحسین بن ابی الخطاب می باشد، و ابن ابی نجران همان عبدالرحمن است، و فضاله را گویند از اصحاب إجماع است، درباره سدید مدح خوبی روایت آمده، و او روایات بسیار دارد، و درباره اش گفته اند:			
		بوده	مخلص
	است.		
.۳۳۶/۱	کافی،	اصول	(۶۵۲)
.۸۴	نعمانی،	الغیبة،	(۶۵۳)
.۷	باب	۹۷/۱۰۲،	بحارالانوار، (۶۵۴)
.۳۰	ح	۵۲۵/۱،	کافی، اصول (۶۵۵)

- ۳۳۳/۱. اصول کافی، (۶۵۶)
- ۳۴۰/۱. اصول کافی، (۶۵۷)
۱۷۶. آمالی، (۶۵۸)
- ۳۸۹/۲. تفسیر البرهان، (۶۵۹)
- ۶۱/۸۶. بحارالانوار، (۶۶۰)
۶۶۱. مکارم الاخلاق، ۲۸۴، چاپ بیروت. (۶۶۱)
۶۶۲. ابو المغرا - به میهم و غین وراء - نام حمید بن المثنی کوفی عربی عجلی است، وی ثقه جلیل القدر بوده و دارای کتاب (۶۶۳)
- جَنَّةِ الْمَأْوَى، الفائده الثانية، و در بحارالانوار، ۳۲۸/۵۳.
۴۸۲. مصباح شیخ کفعمی، (۶۶۴)
۱۵۴. کشف المحجّة، (۶۶۵)
- ۱/۵۲. بحارالانوار، (۶۶۶)
۱۵۴. کشف المحجّة، (۶۶۷)
۶۶۸. نهج البلاغه، بخش نامه‌ها. (۶۶۸)
۶۶۹. روضه کافی، ۲۳۴، ح ۳۱۲. (۶۶۹)
۶۷۰. اصول کافی، ۲ / ۷۷، ح ۹. (۶۷۰)
۶۷۱. به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود: «مردم را با غیر زبان‌هایتان [به مذهب خویش] دعوت کنید، تا از شما ورع و تلاش و نماز و نیکی را ببینند که همین دعوت کننده است». اصول کافی، ج ۲ / ۷۸، ح ۱۳، باب ورع، (مؤلف).
۶۷۲. در خبر صحیحی از آن حضرت علیه السلام آمده است که فرمود: «بر تو باد خداترسی و ورع و تلاش و راستگویی و ادای امانت، و حسن خلق و خوب همسایه داری، و مردم را با غیر زبان‌هایتان به خودتان دعوت نمایند، و زینت باشید و ننگ نباشید، و بر شما باد طولانی کردن رکوع و سجود». این حدیث را از علی بن ابراهیم قمی از پدرش از حسن بن محبوب از علی بن رئاب روایت کرده، همه این‌ها ثقه جلیل القدر و امامی مذهب بوده‌اند. (مؤلف).
۶۷۳. اصول کافی، ۲ / ۷۸، باب الورع، ح ۱۳. (۶۷۳)

۳۲۸	ح	۲۴۰	/	۸	روضه الکافی،	(۶۷۴)
۱۲۳		آیه		نحل،	سوره	(۶۷۵)
۷۸		آیه		حج،	سوره	(۶۷۶)
۱۶۱		آیه		انعام،	سوره	(۶۷۷)
۳۵۹	ح	۲۵۴		روضه الکافی،		(۶۷۸)
۱۹۸	و	۱۹۷	و	آیات ۱۹۶	سوره آل عمران،	(۶۷۹)
۳۶		آیه		نساء،	سوره	(۶۸۰)
۲۴				الأنوار،	مرآة	(۶۸۱)
۱۹		آیه		عمران،	سوره آل	(۶۸۲)
۸۵		آیه		عمران،	سوره آل	(۶۸۳)
۱۳۲		آیه		بقره،	سوره	(۶۸۴)
۷۳		آیه		اسراء،	سوره	(۶۸۵)
۴۲		آیه		فرقان،	سوره	(۶۸۶)
۱۴۳		آیه		بقره،	سوره	(۶۸۷).
۱۰۲		آیه		اعراف،	سوره	(۶۸۸)

(۶۸۹) اصول کافی، ۲ / ۶۳۶، ح ۵. به سند صحیحی از زید شحام آورده که گفت: حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام به من فرمود: بر هر کس از شیعیان که بینی اطاعت می کند و به سخنم عمل می نماید سلام برسان، و شما را به خداترسی سفارش می کنم و ورع در دینتان و تلاش برای خدا، و راستگویی و ادای امانت، و طول سجود، و خوب همسایه داری، که حضرت محمد صلی الله علیه وآله اینها را آورد، امانت را نسبت به هر کسی که به شما سپرد رعایت نمایید، نیکوکار بود یا بدکار. زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وآله امر می فرمود نخ و سوزن هم ادا شود، عشیره هایتان را صله کنید، و در تشییع جنازه های اموات شان شرکت نمایید. و بیمارانشان را عیادت کنید، و حقوقشان را ادا نمایید، زیرا که هرگاه کسی از شما در دینش ورع داشته باشد، و در گفتارش راست بگوید، و امانت را ادا نماید، و خلق و خویش را با مردم نیکو گرداند گفته خواهد شد: این شخص جعفری است، و آن مرا خرسند خواهد ساخت، و از این جهت شادمان خواهم شد، و گفته می شود: این ادب آموزی جعفر است، و چنانچه برخلاف این باشد بلا و ننگش

بر من رسد، و گویند: این است ادب آموزی جعفر! پس به خدا سوگند پدرم علیه السلام برایم حدیث گفت اینکه: چنان بود که هرگاه کسی در قبیله‌ای از شیعیان علی علیه السلام زینت آن‌ها به شمار می‌رفت امانتداری اش از همه بیشتر، و رعایت کردن حقوقش از همه بهتر و راست گوئی اش از همه زیادتر بود، وصیت‌ها و سپرده‌های شان را نزد او قرار می‌دادند، از عشیره درباره او سؤال می‌شد. می‌گفتند: چه کسی مثل فلانی است زیرا که او از همه ما امانتدار تر و راستگوتر است». و در همان کتاب [۲ / ۶۳۶، حدیث ۴] در خبر صحیحی از معاویه بن وهب آمده که گفت: «به آن حضرت عرضه داشتم: چگونه شایسته است که با قوم خودمان و مردمانی که با ایشان معاشرت می‌کنیم رفتار نماییم از کسانی که بر شیوه و مذهب ما نیستند؟ فرمود: به امامان تان که به ایشان اقتدا می‌کنید بنگرید، پس چنان کنید که آنان کنند، که به خدا سوگند ایشان بیماران آن‌ها را عیادت کنند، و در تشییع جنازه هایشان شرکت نمایند، و به نفع و علیه آنان گواهی دهند و امانت را به ایشان ادا می‌کنند» (مؤلف).

۱۰. (۶۹۰) سوره روم، آیه ۱۰.

۱۱. (۶۹۱) روضه کافی، ۲۵۳، ج ۳۵۸.

۱۲. (۶۹۲) این از باب استعاره تمثیلیه است که آب برای علم به عاریت گرفته شده. زیرا که علم مایه زندگی دل است، همچنان که زندگی بدن به آب بستگی دارد، سپس بعضی از لوازم مستعار - یعنی جریان یافتن - آورده شد. (مؤلف).

۱۳. (۶۹۳) بدان که گاهی عنوان (صدوق = بسیار راستگوی) در سخنان علما بر شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله اطلاق می‌شود، و بیشتر از شیخ جلیل محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی تعبیر می‌گردد. (مؤلف).

۲۱۸	/	۲	کافی،	اصول	(۶۹۴)
۳۳۰	/	۱	الدین،	کمال	(۶۹۵)
۳۳۰			الأمالی،		(۶۹۶)
۱۱۳	/	۲	کافی،	اصول	(۶۹۷)

۱۱۳	/	۲	کافی،	اصول	(۶۹۸)
۱۱۳	/	۲	کافی،	اصول	(۶۹۹)
۱۱۳	/	۲	کافی،	اصول	(۷۰۰)
۱۱۶	/	۲	کافی،	اصول	(۷۰۱)
۵۸۴۲	ح	۳۹۴ / ۴	من لایحضره الفقیه،		(۷۰۲)
۲۲۵	/	۸	العقول،	مرآة	(۷۰۳)
۲	و	۱	آیات	عصر،	(۷۰۴)
۲۲۸			العقول،	تحف	(۷۰۵)
۱۱۴	/	۲	کافی،	اصول	(۷۰۶)
۲۱۴	/	۸	العقول،	مرآة	(۷۰۷)
۲۰۴		آیه	اعراف،	سوره	(۷۰۸)
(۷۰۹) در بعضی از نسخه‌های من لایحضره الفقیه «تبعاً» به نصب، و در بعضی نسخه‌ها «تبع» به رفع آمده، و تبع هم بر یک فرد اطلاق می‌شود و هم بر جماعت، خدای تعالی فرموده: «انا کنا لکم تبعاً». و بدان که می‌توان به این خبر صحیح استناد جست برای اینکه اخبار نهی کننده از قرائت پشت سر امام جماعت را بر کراهت حمل کنیم، زیرا که ظاهراً فرموده امام علیه السلام: «و الا خیرتان تبع للأولین» متحد بودن حکم آن‌ها با دو رکعت اول در قرائت است، و بدون تردید در دو رکعت اخیر نماز قرائت را بجای تسبیح گفتن می‌توان برگزید، هر چند که تسبیح گفتن افضل می‌باشد، پس در دو رکعت اول نیز جایز است، و شاید کسانی که قائل شده‌اند قرائت پشت سر امام جماعت مکروه است - مانند محقق و شهید ثانی و دیگران - به همین وجه که به خاطر رسید استناد جسته باشند و این دور از حقیقت نیست، و خدا داناست و اوست راهنما. (مؤلف).					
۱۱۶۱	ح	۳۹۲ / ۱	من لایحضره الفقیه،		(۷۱۰)
۲۱	/	۸۸	بحارالانوار،		(۷۱۱)
۴	ح	۲۹۵ / ۱	باب ۲۱،	مستدرک الوسائل،	(۷۱۲)
۳۰	و	۲۹	آیات	سوره نمل،	(۷۱۳)
۹	/		عسکری علیه السلام	تفسیر امام	(۷۱۴)
۲۰۴		آیه	اعراف،	سوره	(۷۱۵)
۶۵		آیه	زمر،	سوره	(۷۱۶)

- (۷۱۷) سوره روم، آیه ۶۰
- (۷۱۸) الوافی، ۱۲۰۸/۵؛ البرهان، ۲۶۸/۳؛ تهذیب الاحکام، ۳۵/۳
- (۷۱۹) بحارالانوار، ۹۲ / ۲۲۲، ح ۷ و ۲۳ / ۸۸ با اختلاف در لغات.
- (۷۲۰) بحارالانوار، ۹۲ / ۲۲۱، ح ۵
- (۷۲۱) تفسیر عیاشی، ۲ / ۴۴، ح ۱۳۲
- (۷۲۲) مجمع البیان، ۴ / ۵۱۵
- (۷۲۳) من لا یحضره الفقیه، ۱ / ۴۰۷، ح ۱۲۰۹
- (۷۲۴) اصول کافی، ۳ / ۳۷۷، ح ۳
- (۷۲۵) تهذیب، ۳ / ۲۷۵، ح ۱۲۰
- (۷۲۶) تفسیر البرهان، ۴ / ۲۲۰، سوره ق، آیه ۱۸، ح ۶
- (۷۲۷) جمال الاسبوع، ۲۸۰ - ۲۸۱
- (۷۲۸) مکارم الاخلاق، ۳۳۹ - ۳۴۰
- (۷۲۹) جنّة المأوی، ۲۳۰، حکایت ۸
- (۷۳۰) کامل الزیارات، ۸۱، باب ۲۶
- (۷۳۱) کامل الزیارات، ۱۲۷، باب ۴۶
- (۷۳۲) کامل الزیارات، ۱۲۸، باب ۴۶
- (۷۳۳) کامل الزیارات، ۱۴۶، باب ۴۸
- (۷۳۴) کامل الزیارات، ۱۱۶، باب ۴۰
- (۷۳۵) کامل الزیارات، ۱۲۶، باب ۴۵
- (۷۳۶) کامل الزیارات، ۱۲۸، باب ۴۶
- (۷۳۷) کامل الزیارات، ۲۹۷، ح ۱۵
- (۷۳۸) خصال، ۲ / ۵۷۹، باب السبعین، ح ۱
- (۷۳۹) تهذیب، ۲ / ۱۰۹، ح ۱۷۹
- (۷۴۰) سوره انعام، آیه ۱۶۴
- (۷۴۱) سوره طور، آیه ۲۱
- (۷۴۲) سوره هود، آیه ۴۵ و ۴۶
- (۷۴۳) تفسیر البرهان، ۲۹۰/۱ و سوره آل عمران، آیه ۶۸
- (۷۴۴) سوره ابراهیم، آیه ۳۶
- (۷۴۵) اصول کافی، ۲ / ۱۷۴
- (۷۴۶) اصول کافی، ۲ / ۱۸۹
- (۷۴۷) در متن حدیث، شجاع آمده که در لغت: مار، یا مار



- نر، یا نوعی از مارهای کوچک می باشد. (۷۴۸) اصول کافی، ۲ / ۱۹۶.
- (۷۴۹) کامل الزیارات، ۳۱۹، باب ۱۰۵.
- (۷۵۰) کامل الزیارات، ۳۱۹، باب ۱۰۵ ح ۲.
- (۷۵۱) زید نرسی با نون مفتوح - منسوب به نرس یکی از آبادی های عراق - از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بوده، و در مورد «أصل» او اختلاف شده، گفته می شود: جعلی است، ولی نظر درست - طبق رأی جمعی از علمای برجسته قبول و اعتماد بر آن است، به جهت گفته نجاشی - چنانکه از او حکایت شده - اینکه «کتابی دارد که آن را عده ای از او روایت می کنند» سپس گفته: «خبر داد ما را علی بن احمد بن علی بن نوح گفت: حدیث کرد ما را محمد بن احمد صفوانی رحمه الله وی گفت: حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از زید نرسی کتابش را» و کتاب او طریق دیگری جز این نیز دارد که به محمد بن ابی عمیر و بزرگان دیگری منتهی می شود. (مؤلف). نواده مؤلف گوید: بلکه این حدیث در اصل زید زرّاد، ص ۶، آمده است، به آنجا مراجعه شود. (سبّط مؤلف).
- (۷۵۲) سوره فتح، آیه ۲۹.
- (۷۵۳) سوره حشر، آیه ۹.
- (۷۵۴) یعنی: به ذکر خداوند مشحون است، و به گمانم لفظ «ذکر الله» از قلم نسخه برداران افتاده باشد، زیرا که نسخه کتاب پر غلط بود، و سیاق عبارات نیز گواه این گمان من است. (مؤلف).
- (۷۵۵) سوره ص، آیه ۶۲.
- (۷۵۶) امالی، ۱۴۵.
- (۷۵۷) غیبت نعمانی، ۱۷۳.
- (۷۵۸) روضة الکافی، ۳۸۱، ح ۵۷۶.
- (۷۵۹) سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.
- (۷۶۰) جواهر الکلام، ۲۱ / ۴۰.
- (۷۶۱) تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۴ ح ۶.
- (۷۶۲) تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۴، ح ۴ و سوره آل عمران، آیه

۲۰۰					
(۷۶۳)	تفسیر برهان،	۱	/	۳۳۴،	ح ۲.
(۷۶۴)	تفسیر برهان،	۱	/	۳۳۴،	ح ۳.
(۷۶۵)	تفسیر برهان،	۱	/	۳۳۵،	ح ۱۲.
(۷۶۶)	فروع کافی،	۶ / ۵۳۵،	ح ۱،	باب دواجن.	
(۷۶۷)	تفسیر برهان،	۱	/	۳۳۵،	ح ۱۰.
(۷۶۸)	تفسیر برهان،	۱ / ۳۳۵،	ح ۱۳.		

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ  
 إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

بأموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را

در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :  
 الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی  
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه  
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...  
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای  
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۵۲۴۵۰۲۳۵)  
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS

...و

(ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...  
 (ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه  
 (ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال  
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل:  
 Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:  
[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱)  
 دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)  
 نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53 به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد

سید  
ارزش کار فکری و عقیدتی  
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر  
کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را  
از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده،  
به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او  
می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در  
گرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در  
بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار،  
کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست،  
به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام  
حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را  
دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را  
دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده  
گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما  
تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود  
را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم  
خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن  
ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را  
زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر  
که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه  
مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با  
شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس  
انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت  
کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

